مجموعه کتاب‌های «طف»
۳ | مطالعات عاشورا

مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق

به کوشش

محمد صحتی سردرودی

خط رقاع، بخشی از قرآنی مربوط به قرن پنجم

در گنجینه کتابخانه آستان قدس رضوی

مقتل الحسین علیه‌السلام

به روایت شیخ صدوق

ویراست دوم

محمد صحتی سردرودی

۱۴۰۱

سرشناسه: صحتی سرد رودی، محمد، ۱۳۴۳ -
عنوان قراردادی: مقتل‌الحسین علیه‌السلام .فارسی - عربی . شرح
عنوان و نام پدیدآور: مقتل‌الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ‌صدوق/محمد صحتی‌سردرودی.
وضعیت ویراست: ویراست۲.
مشخصات نشر: اصفهان: آرما، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۳۱۴ص.
فروست: کتابهای طف.
شابک: ۹-۳۶-۶۰۷۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ قبلی: هستی‌نما، ۱۳۸۱(۳۶۷ص.).
یادداشت: کتاب حاضر شرحی بر «مقتل امام حسین علیه‌السلام در امالی شیخ صدوق (رحمه الله)» است.
یادداشت: کتابنامه: ص.۳۰۹-۳۱۴؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع: حسین‌بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- احادیث
موضوع: Hosayn ibn Ali, Imam III ,۶۲۵ - ۶۸۰ -- Hadiths
موضوع: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ -۳۸۱ق. . مقتل امام حسین علیه‌السلام در امالی شیخ صدوق (رحمه الله) -- نقد و تفسیر
موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق -- احادیث
Karbala, Battle of, Karbala, Iraq ,۶۸۰ -- Hadiths
عاشورا
Tenth of Muharram
شناسه افزوده: ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ -۳۸۱ق. . مقتل امام حسین علیه‌السلام در امالی شیخ صدوق (رحمه الله). شرح
رده بندی کنگره: BP۱۴۱/۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۵۰۴۰۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق

ویراست دوم

محمد صحتی سردرودی

شمارگان: ۳۰۰ نسخه/ نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱ شابک: ۹-۳۶-۶۰۷۷-۶۰۰-۹۷۸
طراحی جلد: محمد صمدی / صفحه‌آرا: مسعود چترروز
www.nashrearma.com

اصفهان/صندوق پستی: ۱۹۷۳-۸۱۴۶۵
تلفن: ۰۹۱۳۳۲۰۰۹۴۵
توزیع: پخش ققنوس ۰۲۱۶۶۴۰۸۶۴۰
پخش صدای معاصر ۰۲۱۶۶۹۷۸۵۸۲
پخش فدک ۰۳۱۳۳۳۵۱۲۰۷
پخش مداد آبی ۰۲۱۸۸۳۵۶۴۳۶
فروش اینترنتی: چهارسوق 4soooq.ir
سی‌بوک 30book.com
پاتوق کتاب bookroom.ir
کتاب الکترونیک: طاقچه taaghche.com

برای پیر و پدرِ پژوهشگران
مرزبانِ میراثِ مکتوبِ شیعه
آینهٔ تمام‌نمای آقابزرگ تهرانی و علامهٔ امینی
استاد سیدعبدالعزیز طباطبایی

کتاب‌های طف

(مطالعات عاشورا)

فهرست

پیشگفتار ویراست دوم

تألیف این کتاب را از سالِ ۱۳۸۰ شروع کردم. یعنی بیست‌سال پیش که در ایران رایانه چندان رایج نبود، جستجو و پژوهش مثلِ امروز سهل و آسان نمی‌بود یا من یکی خبر نداشتم. برای همین آثارِ موجود و بازمانده از شیخ صدوق و نیز آثارِ کسانی از متقدّمین را که ممکن بود روایتی در این باب از صدوق نقل کرده باشند سطر به سطر مطالعه کردم تا این کتاب بسامان شد. ویراستِ نخستِ کتاب پس از چاپ دوم در سالِ ۱۳۸۴ متوقف شد، ولی بدونِ اجازهٔ نویسنده نسخهٔ دیجیتالی آن به‌صورت غیرمجاز و با حروفچینیِ بسیار بد و پر از اغلاط در اینترنت و شبکه‌های مجازی منتشر می‌شد. من هرگز به این انتشار راضی نبودم و نیستم و آن را به نوعی سرقت و ستمِ آشکار و دل‌آزار می‌دانم.

به هر حال در دو دههٔ گذشته یکی از دغدغه‌های فکری راقم، همین کتاب بوده است که مدام در تهذیب و تکمیل و شرحِ آن می‌کوشیدم. دو بار، هر بار توسطِ ناشرِ دیگری از نو تایپ و حروفچینی شد، اما هربار بدتر از پیش حروفچینان و دیگران متن و اِعرابِ آن را چنان به هم ریختند که مسلمان مشنواد کافر مبیناد! بار آخر کتاب را به طلبه‌ای برای نمونه‌خوانی سپرده بودند و او از سر تعصّب، در پاورقی‌ها پس از واژهٔ سوره، کلمهٔ «مبارکه» و در متن پس از اسمِ اشقیاء «لعنة الله» و در کنارِ اسامیِ انبیاء و ائمّه، انواع و اقسامِ علیه‌السلام‌ها را اضافه کرده بود. این کارها علاوه بر این که نوعی چاپلوسی و تملّق است خیانت در امانت نیز می‌باشد. زیرا که ما متن را از متونِ به‌جامانده از شیخ صدوق گرفته‌ایم که بیشتر آنها اخبار و احادیثی است که راویانِ موثّق و حافظ و ضابط با دقّتِ لازم و کافی نسل در نسل نقل کرده‌اند تا در قرن چهارم به صدوق رسیده و در آثار ایشان ثبت و ضبط شده است. ما را نیز بایسته و شایسته آن است با پایبندی به حفظِ دقیق و صحیحِ امانت و به پیروی از راویان و محدّثانِ

بـزرگ و بسـیار صـادق و ضابط مثلِ صدوق در محافظت از کلمه بـه کلمهٔ آنها با تمامِ توانمان ساعی و کوشا باشیم. ما هرگز حق نداریم عقاید و حُبّ و بغضِ خویش، حال چه درست و چه نادرست، بـه زبانِ دیگران اعم از بزرگ و کوچـک و خوب و بد ببندیم. این تصرّف‌ها که فقط به بخشـی از آن اشـارتی رفت ما را به شـدّت به مشـقّت و اشـکنجه گرفتار سـاخت که در خورِ توصیـف نیسـت. خلاصه اگـر بگوییم ما را به پیـریِ زودرس دچار کرد گزاف نگفته و سـخن به ناصواب ننوشته‌ام. این همه را با این که حتی یادآوری آن هنوز هم پس از گذشتِ سال‌های دور و دراز آتـش بـه جانـم می‌زنـد و وجـودم را آکنـده از درد و آلام می‌کند به آن خاطر نوشـتم کـه آینهٔ عبرتی باشـد. زیرا که این تعصبات به نـام دین و مذهب و غیره در فرهنگِ ما همه‌جا بیداد می‌کند و حاصلی جز جانفرسایی بی‌اثر یا بداثر ندارد.

*

انتشـار *مقتـل الحسـین علیه‌السلام بـه روایـت شـیخ صـدوق* بـا این کـه اسـتقبال شـایان بسـیاری از اندیشـه‌وران و اسـاتید را در پی داشـت، برای برخی مثل این که چندان خوشـایند نشـد. زیرا در ایـن نزدیـک بـه دو دهـه‌ای کـه کتـاب در بـازار موجود نبـود و بسـیاری جوینـدگان هرچه می‌گشـتند اثـری از آن نمی‌یافتنـد بـا خیال آسـوده و در غیابِ متن هرچه دلشـان خواسـت در تحقیر آن کوشـیدند. شـگفتا که یکی از منتقدان با تصوراتی که نسـبت به هر نوشـته‌ی از این قبیل می‌توان به اسـتخدام گرفت به تشـکیکِ شتاب‌آلود در باب مجلس سی‌ام از *امالیِ* شیخ صـدوق روی آورده و سـپس همیـن تشـکیک را بـدون هیچ محمـلِ معقولی، به سرتاسـرِ متنِ *مقتل الحسـین به روایتِ شـیخ صدوق* تعمیم داده است! ایشـان در کتابِ *معرفی و نقد منابع عاشورا* به دو دلیلی که نادرستی آن را خواهیم گفت به کتاب *مقتل الحسین* و هر کتاب و منبع دیگـری کـه بـا *تاریخ طبـری*. ولو به گمانـش. نخواند به شـدت و حدّتی که هرگـز در خور یک نویسنده نیست خرده گرفته است:

۱. منتقدِ محترم فقط روایت اَبومِخنَف اَزُدی از عاشـورا را صحیح می‌انگارد و اصل را در تاریخ عاشـورا تنها آن می‌داند و بس! درنتیجه هرچه با آن اندکی سـر ناسازگاری داشته باشد با تمام توانـش می‌کوشـد آن را مخـدوش بنمایانـد و در این انحصـار و افراط از حقایق فراوانی چشـم می‌پوشد که به برخی در اینجا اشارتی می‌رود:

- اصلِ روایتِ ابومخنف چه به صورت کتابش *مَقتَلُ الحُسَین*، چه به صورت نقلی کامل و

سالم به دست ما و ایشان هرگز نرسیده است. زیرا که اصل کتاب از میان رفته و بخش‌هایی از آن نیز توسط واسطه‌هایی جسته و گریخته نقل شده است؛

- «ابوجعفر طبری» هم در تاریخ معروفش نه همه که بخش‌هایی را از روایت ابومخنف نقل کرده است و این گزینش به وضوح می‌تواند به نقل طبری از عاشورا یک رنگِ «سنّی ـ عباسی» نه «شیعی ـ علوی» ببخشد که خود بحث مستقل و مفصلی دارد؛
- طبری هم هرکه باشد و هر گرایشی هم داشته باشد بالاخره تاریخش را برای خلفای بنی‌عباس نوشته است و برای همین جایگاه «عبدالله‌بن‌عباس» در روایت ایشان از عاشورا عاقلانه‌تر از جایگاه امام حسین علیه‌السلام نمایانده شده است؛
- نقل طبری از روایت ابومخنف نه بدون واسطه که بیشتر به واسطهٔ «هشام‌بن‌محمد» است؛
- نباید فراموش شود که همین طبری کتاب مفصلی در تفسیر با نام *جامع البیان عن تأویل آی القرآن* دارد که آکنده از خرافات، روایت‌ها و قصه‌های ساختگی است تا آنجا که انسان از اشارت به برخی از آن‌ها به شدت شرم دارد که ممکن است باعث سرافکندگی مسلمانی گردد و البته نمونه‌هایی از همان افسانه‌ها را در کتاب تاریخش نیز می‌توان جست که این همه می‌تواند حاکی از چگونگی عقل و اندیشهٔ نویسنده‌اش (طبری) باشد؛
- خود ابومخنف هم به فرض که کتابش در مقتل سالم و کامل به دست ما می‌رسید جای بحث و فحص فراوانی دارد تا به روایاتش بتوان اعتماد کافی را داشت؛
- به هر حال تاریخ طبری را به بهانه آن‌چه گاهی هم با واسطه از ابی‌مخنف نقل کرده است، تنها منبع سالم و کامل در عاشوراپژوهی شناساندن و روایت‌های دیگران مثل روایت «عَمّار دُهْنی» و «جابِر جُعْفی» و «شیخ صدوق» را فقط با آن سنجیدن، خود کار ناسنجیده‌ای است.

۲. دومین دلیل نادرستی که منتقد در خرده‌گیری از هرچه منابع عاشوراست (البته غیر از *تاریخ طبری*) به آن چنگ زده عبارت از این است که در آن منابع عبارت یا جمله‌ای به گمان ایشان لحنِ داستانی دارد. ایشان نوشته است: «این مقتل هر چند به صورت روایت از امام صادق علیه‌السلام نقل شده، اما در حقیقت داستان‌های عامیانه‌ای دربارهٔ واقعهٔ عاشورا است»[۱]، تو گویی نویسندهٔ عبارتِ فوق، صاحبِ *امالی* را که به «رئیسُ المحدثینِ شیعه» و «شیخ صدوق»

---

۱. ر.ک: حسینی، سیدعبدالله، *معرفی و نقد منابع عاشورا*، ص۳۷.

نامدار است مثل یکی از روضه‌خوانانِ امروز به حساب آورده است که در مجالسِ درسش داستان‌های عامیانه‌ای دربارهٔ واقعهٔ عاشورا به زبان می‌راند! غافل از این که:

- همین لحن داستانی را افزون بر اشکالات دیگری که گفته شد در تفسیر و تاریخ طبری هم به روایت از هشام‌بن‌محمد و دیگران تا روایت ابومخنف می‌توان جست و به تماشا نشست و این لحن در صورتِ صحّت در تشخیصِ آن، منحصر به روایتی که از شیخ صدوق نقل می‌شود نیست. بلکه در اصل، بیشتر از احادیث، این تاریخ است که با قصه‌های عامیانه و افسانه‌های ساختگی آغشته است تا آنجا که بخش چشمگیری از تاریخ را همین افسانه‌ها تشکیل می‌دهد. همچنان که احادیث دینی از رویکردهای کلامی و تعصّبات مذهبی رنج می‌برند، متون تاریخی نیز علاوه بر همین رنج، به شدت و صدچندان از قصصِ قصّاصان و افسانه‌پردازان در رنج و عذاب است؛
- دیگر این که این لحنِ داستانی اگر هم در عبارتی به درستی تشخیص داده شود تنها فائده‌ای که دارد همین است که از نقل به معنای راویان و تصرفِ آنان در آن عبارتِ روایت، حکایت می‌کند. زیرا که آب و تاب دادن به واقعه، هنگام نقل آن، سوگمندانه رسم رایجی بوده است با این حال هرگز نمی‌توان گفت چون در روایتی یک عبارت لحنِ آنچنانی دارد، پس همهٔ یک اثرِ روایی مثلِ *امالی* شیخ صدوق یا *مقتل الحسین* به روایت از ایشان قابل استناد نیست.
- ای کاش مؤلف مذکور به این همه قناعت می‌کرد تا به ادعاهای زحمت‌زا و ناصواب دیگری چون ادعاهای زیر دست نمی‌آلود:
- «به هیچ وجه نمی‌توان آن را (یعنی روایتِ *امالیِ* شیخ صدوق را) از آن حضرت (امام صادق) دانست»![1]؛
- «این روایت از امام صادق علیه‌السلام نیست»![2]؛
- «این روایت اخیراً به طور مستقل به همراه ترجمه فارسی آن چاپ شده است اما شگفت آن که مترجم محترم متوجه این نقص بزرگ و این اشتباه فاحش نشده است؟! جالب‌تر آن‌که نوشته به نام امام حسین علیه‌السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم‌السلام چاپ شده است! در حالی که به طور قطع این روایت از امام صادق علیه‌السلام نیست»![3]

---

۱. همان، ص۱۵۰.

۲. همان.

۳. همان، ص۱۵۸-۱۵۹.

در این باره تذکر چند نکته ضروری است:

- ما تنها مترجم کتابی که ایشان را برآشفته نیستیم بلکه مؤلف آن هستیم و آن را پس از گردآوری از لابه‌لای همهٔ آثار به‌جامانده از شیخ صدوق یا به واسطه روایت دیگران از ایشان، تصحیح و ترجمه و سپس تألیف کرده‌ایم؛
- برخلاف اتهام مستشکل، ما در هیچ جای کتاب ننوشته‌ایم و هرگز آن را به نامِ «امام حسین علیه‌السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم‌السلام» ننامیده‌ایم بلکه ما آن را همه جا با عنوانِ *مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق* نامیده‌ایم و خود در مقدمهٔ همان ویراستِ اول با صراحت نوشته‌ایم در قرائت شیخ صدوق «گاهی منقولات، کاملاً اسطوره‌ای می‌نماید»[1]. با وجود این عبارتِ صریح و آشکارا چونان خورشید در وسط نیمروز و آفتابی، باز مستشکلِ محترم اتهامِ فوق را در جایی دیگر و با عبارتی شگفت‌آورتر تکرار می‌کند[2]، که باید گفت ای کاش پیش از قضاوت یک بار مقدمهٔ مقتل را می‌خواند!
- کتاب ما شامل دویست روایت از شیخ صدوق است؛ آن‌گاه ایشان چگونه با مخدوش‌دانستن یک روایت از آن ـ به فرض ثبوت ادعای نادرست‌شان ـ همهٔ آن را جعلی و غیرواقعی خوانده‌اند و ما را با این عبارت غیرمنصفانه نواخته‌اند که «مترجم محترم متوجه این نقص بزرگ و این اشتباه فاحش نشده است؟!» آخر شما را به خدا یک روایت از امالی کجا و همهٔ روایت شیخ صدوق در مقتل که شاملِ دویست روایت به نقل از همهٔ آثارِ صدوق حتّی *کتابُ من لایحضره الفقیه* می‌شود کجا؟ گیریم که یک روایت از این میان به گمانِ مستشکلِ محترم مشکلی داشت تقصیرِ ۱۹۹ روایتِ دیگر چیست که وی همه را به آتشِ آن یکی می خواهد بسوزاند؟!

به هر حال آن بخش از *مقتل الحسین علیه‌السلام* را که شیخ صدوق در امالی خویش آورده است به روایت از «ابوبکر محمدبن عمربن سالم الجعابی البغدادی» است که شیخ صدوق خود ایشان را با دو عبارت «الحافظ؛ رحمتُ الله» ستوده است و با مراجعه به رجالِ شیخ طوسی و فهرستش معلوم می‌شود که او (یعنی ابوبکر محمدبن عمربن سالم الجعابی البغدادی) افزون بر شیخ صدوق از مشایخ شیخ مفید و از حافظان و ناقدان حدیث و صاحب نظر و دارای آثار مکتوب نیز

---

۱. ر.ک: *مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق*، ص۲۶، ویراست نخست، چاپ اول و دوم.

۲. ر.ک: *معرفی و نقد منابع عاشورا*، ص۱۶۲-۱۶۳

بوده است[۱]. حال وقتی شیخ صدوق به ایشان اعتماد می‌کند و او را حافظ حدیث می‌نامد و در یک کتاب دیگرشان (غیر از *امالی*) بیش از صد حدیث از او روایت می کند[۲] و شیخ طوسی نیز او را چنان می‌ستاید که دیدیم پس چرا ما نباید به او اعتماد کنیم ؟! آری ما به او اعتماد می‌کنیم و جا دارد که بگوییم: همین که مورد اعتمادِ بزرگانِ شیعه (صدوق، مفید و طوسی) بود برای ما کافی است تا به فرض ناشناخته‌بودنِ برخی از رواتِ بعدی آن را امروز جبران کند. جای یادآوری دارد: صدوق فقط یک محدّثِ ساده نیست بلکه خود در دریای معارف و متون مربوط به اسلام و تشیع غواصّ ماهر و شجاعی هم هست، ایشان آرایی در ردّ و نقد و بررسی عقائدِ غالیان (یعنی افراطیان در مدح و ثنای پیشوایان دینی) دارد که راقم این سطور امروز حتی جرأت نمی‌کند آنها را عنوان کند فقط اشارتی می‌کنم که کافی است تا نظر شیخ صدوق در سهوالنبی و شهادتِ ثالثه ملاحظه گردد تا اندیشوریِ مهمّ ایشان در نقل و نقد اخبار، روشن و مبرهن شود. البته همین نقّادِ اخبار بودنِ او در ضمنِ همین مقتل هم پرپیداست که به سبکِ خود به آن در جاهای مناسبی پرداخته است برای نمونه، فصل چهارم از همین کتاب به خصوص دو خبرِ اخیرِ آن در ردِ فضائلِ عاشورا و نیز در ردِ به آسمان برده شدنِ امام حسین دیده شود.[۳]

*

در فاصلهٔ این دو دهه که از نشرِ ویراستِ نخستِ کارِ ما می‌گذرد چندین کار نیز پیرامون روایت شیخ صدوق از عاشورا شده است که به ترتیب اهمیت معرفی می‌شوند:

۱. *مقتل الحسین علیه‌السلام روایة الشیخ الصدوق*، قدّم له و ضبط نصّه السید محمدرضا الحسینی الجلالی، دار زین العابدین، قم، الطبعة الاولی، ۱۴۳۲ ق، ۱۰۶ صفحه در قطع پالتویی.

این کار خلاصه‌ای از کار ما می‌باشد که با مقدمه و تصحیح متن توسط استاد گرامی جناب مستطاب سیدمحمدرضا جلالی (دامت‌افاضاته‌العالی) نشر یافته است که صدالبته شاملِ

---

۱. ر.ک: شیخ طوسی، *رجال الطوسی*، ص۴۴۸، به شماره ۶۳۶۹؛ همو، فهرست *کتب الشیعه*، ص۴۲۴، به شماره ۶۵۶؛ «طوسی و نجاشی، ابن جعابی را از حفّاظ و حدیث‌شناسان و بزرگان اصحاب معرفی کرده‌اند.» ر.ک: *دانشنامه جهان اسلام*، ج۲۹ ، ص۵۳۳، مدخل صدوق.

۲. ر.ک: *عیون اخبار الرضا*، باب ۳۱ ، حدیث ۲۱۴ تا حدیث ۳۱۶ ؛ نیز ر.ک: محدث نوری ، *مستدرک الوسائل*، ج۲۳، الخاتمه، ج۵ ، ص۴۸۳ ، چاپ موسسهٔ آل البیت.

۳. در این باب برای شناختِ بیشتری از شیخ صدوق مطالعهٔ مقالهٔ «عقل‌گرایی شیخ صدوق و متکلم‌بودن او» می‌تواند مفید باشد که در مجلهٔ «علوم الحدیث» (سال ۱۵، شمارهٔ ۳) منتشر شده است.

روایاتِ امالی و به خصوص حاوی آن روایتی که مؤلفِ کتاب *معرفی و نقد منابع عاشورا* اصرار بی‌جا در جعلی‌خواندن آن داشت نیز می‌شود. استاد جلالی از مشایخِ بسیار مکرم و معظم در حدیث‌شناسی است که کارهایش می‌تواند برای ما اسوه و آموزنده باشد و استاد به صحّتِ این روایت در مقدمهٔ اثر فوق تصریح کرده است که با مراجعه معلوم می‌شود.[۱]

۲. *مقتل امام حسین علیه‌السلام در امالی شیخ صدوق به ضمیمهٔ قصیدهٔ ابن عرندس حلی و دوازده بند محتشم کاشانی*، ترجمهٔ محمدحسین خورشیدی، طوبای محبت، قم، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش، ۱۷۶ صفحهٔ رقعی.

این کار از کار ما تنها آن روایت‌هایی را شامل می‌شود که در *امالی* شیخ صدوق نقل شده است. البته گردآورندهٔ آن هرگز اشارتی به کار ما نکرده است که ممکن است ندیده باشد و زحمتِ این که حتی روایت‌ها را به اصل منبع (یعنی به *امالی*) ارجاع دهد هم به خود نداده است و این کار تطبیقِ آن را با اصل بسیار مشکل ساخته و کتاب را از مستندبودن دور داشته که جای تأسف است.

۳. ۳. کتابِ *مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق* با عنوانِ *امام حسین علیه السلام اور عاشورا* به قلمِ عباسعلی قنبری در تاریخ ۱۳۸۴ خورشیدی به اردو ترجمه شده است که مقدمه و فهرست آن توسط مرکز جهانی علوم اسلامی و مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی در عالم مجازی نیز نشر یافته است.[۲]

ما در این ویراست افزون بر بازخوانی کتاب، دست به چند کار دیگر نیز زده‌ایم که برخی را می‌شماریم:

- به مستندتر ساختن متن نیز پرداخته‌ایم که با مراجعه به پاورقی‌ها پیداست؛
- چندین توضیح و تفسیرِ تازه برای برخی از روایات به تفصیل داشته‌ایم که با مراجعه به

---

۱. *مقتل الحسین علیه‌السلام روایة الشیخ الصدوق*، قدم له و ضبط نصه السید محمدرضا الحسینی الجلالی، ص۱۰.

۲. جناب آقای حسن انصاری نیز متنِ *مقتل الحسین علیه السلام* به روایت ابن جعابی را که بخشی از این کار ما را هم شامل می شود در کتابِ *المتبقی من کتب مفقودة* ص۵۰۲–۵۱۶ آورده است که نشان می‌دهد از کار ما (*مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق*) بی‌خبر بوده اند. مقاله‌ای نیز در فصلنامهٔ *شیعه‌پژوهی*، سال سوم، شماره ۱۰ در ۱۳۹۶ش با عنوانِ «روایات عاشورایی مقتل شیخ صدوق در میزان نقد» به قلم محسن رفعت نشر یافته است که فقط معطوف به *امالی* صدوق است. نویسنده مقاله با این که برخی عبارت‌ها را عیناً از مقدمه همین کتابِ ما یا از کتاب دیگر ما موسوم به *عاشوراپژوهی با رویکردی تحریف‌شناسانه* برداشته است در منابع مقاله نامی از کتابِ *مقتل الحسین علیه‌السلام به روایت شیخ صدوق* برده نشده که گویی آن را ندیده است!

متنِ حاضر معلوم می‌شود؛

- **متـن برخـی روایت‌هـا را در منابـع تازه‌یافتـه نیـز جسـته‌ایم و بـه مقابلـه و تصحیـح آن پرداخته‌ایم که مستندات هر یک در پاورقی مربوط آورده شده است.**
- **احادیث و اخبار را شماره‌گذاری کرده‌ایم تا مراجعاتِ مکرر به سهولت ممکن شود.**

شرمنده‌ام بـه چـه زبانـی از اعضای بزرگـوار و صبورِ خانواده‌ام تشکّر کنم که تک‌تـک آنها در بازخوانـی و بازنویسـی‌های مکرّر و ملال‌آور، همیشـه همدل و همراهـم بوده‌اند. اگر حمایت و همکاری‌های مداوم و مسـتمرّ خانواده‌ام نبود کتابِ حاضر هرگز آمادۀ چاپ و نشـر نمی‌شـد. همچنین بسیار سپاسگزارم از رفیق شفیق، دوستِ هنرمند و دردآشنایم جناب مستطاب حاج مرتضی فتح‌اللهی که همیشـه مشوّقِ این خسته‌دل و شکسـته‌قلم بوده‌اند و به پیشنهاد وی بـاز بـرای بـارِ چندم کتـاب را دیدم و کارهایـی را که بـاز در تدوین و تعقیـبِ آن لازم بود انجام دادم تا آماده نشر شد.

خلاصه آنکه اینک کتابِ حاضر را می‌توان *شرحِ مقتلُ الحسین علیه‌السلام به روایتِ شیخ صدوق* نامید. با وجودِ این ویراست، دیگر ویراسـتِ نخسـت، منسـوخ اسـت و متروک. سعیِ من این بود که کاری پربار و ماندگار به دسـت انتشـار بسـپارم. امیدوارم مطبوعِ طبعِ همۀ انسـان‌های آزادی‌خِواه به‌خصوص موردِ قبولِ دوسـتداران و شـیعیانِ سـرورِ آزادگان حسـین علیه‌السلام باشـد؛ بلکه با شـناختِ درسـت و رهایی‌بخشِ آن حضرت، راهِ رهایی از یوغِ استبدادِ دینی در جهان برای مسلمانان هموار گردد.

محمد صحّتی سردرودی

اسفندِ ۱۴۰۰

مقدمه

اهمیت عاشوراپژوهی

امام حسین علیه‌السلام پس از پیامبراسلام(ص) و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، پرآوازه‌ترین پیشوای دینی در میان مسلمانان به ویژه شیعیان است. امروز بیش از هر کس، از او و عاشورای او یاد می‌شود. این توجه و عنایت به عاشورا بیش‌تر از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد که انسان‌ها بیش از هر چیز از نبود عدل، آزادی و سیطرهٔ ستم و ریاکاری در رنج بوده‌اند و امام حسین علیه‌السلام سمبل ستم‌ستیزی، درفش دادخواهی و رایت آزادی و رهایی است. روایت عاشورا اگر در چهرهٔ درست و دقیق خودش بیان شود، می‌تواند رساتر از هر روایت دیگری رسواگر ستمگران و ریاکاران باشد. بیان وقایع عاشورا، همچنان انسان‌هایی را که بر خفت ستم‌پذیری خو گرفته و دانسته، اما ناخواسته تزویر و ریا را به رسمیت شناخته‌اند به تکاپو برای رهایی وامی‌دارد. با بازخوانی و بازگویی رنج‌های «مظلوم معصوم» و «شهید صادق» صدای آه مظلومان و محرومان، رساتر و بیشتر در جان‌ها می‌پیچَد و مسند و منصب ستمگران، با این طنین به لرزه می‌افتد. جریان توفندهٔ این طوفان، همچنین پایه‌های مشروعیت آن‌ها را می‌لرزاند و تا ریشه‌کن‌کردن رنج رایجی که انسان‌ها از ریا و ستم می‌برند پیش می‌راند.

در این میان آنچه عاشورا را تهدید می‌کند، تحریف‌های رایج و پذیرفته‌شده‌ای است که پیوسته از همدیگر می‌زایند و تا آن‌جا ادامه می‌یابند که «مقتل مظلوم» را به نفع «مسند ظالم» مصادره می‌کنند که اگر چنان شود دیگر سخن از «شهید صادق و معصوم» درد هیچ مظلومی را دوا نخواهد کرد، بلکه خوشایند ریاکاران بوده و تنها ستمگران را به کار خواهد آمد.

سوگمندانه دیربازی است که این تحریف بزرگ و گران، توسط برخی افراد ناآگاه، به عرصهٔ واقعیت‌های کربلا راه یافته است. از این رو دانشوران درد آشنا را لازم است، تا دیر نشده

در برابر این تحریف‌های زاینده و جسارت تحریف‌گران، کاری بکنند و گرنه عاشورا، این آه رسا و معنادار از دست مظلومان و محرومان گرفته خواهد شد تا دیگر ناله‌ای نماند که نور بخشد و رثایی که رسا و رسواگر باشد.

نویسندهٔ این سطور، سال‌ها است که از این درد دینی و فاجعهٔ فرهنگی، پیوسته می‌نالد و در این راستا مدتی پیش، تحقیقی را با عنوانِ *تحریف‌شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین* علیه‌السلام که حاصل سال‌ها تلاش بود، به سامان رساند. نیز سه سال پیش کتابی با نام *شهید فاتح*، در تفسیر تحلیل‌هایی که در طول تاریخ، دربارهٔ عاشورا بیان شده است توسط همین قلم منتشر شده است. این دو اثر سال ۱۳۸۰ با عنوان کلی «عاشوراپژوهی»، از طرف «دبیرخانهٔ دین‌پژوهان کشور»، پژوهش برتر شناخته شد.

به هر روی، افزون بر کارهای پراکنده‌ای که از راقم این سطور دربارهٔ امام حسین علیه‌السلام و عاشورا منتشر شده، این اثر سومین کار مفصلی است که دربارهٔ عاشورا به سامان رسیده است. هدف ما در این تحقیق آن است آب از سرچشمه برداریم؛ چرا که این آب زلال، هر چه در بستر زمان جاری‌تر شده و پایین‌تر غلتیده، گل‌آلود گشته است؛ تا آن‌جا که به صراحت و تأسف، توان گفت کتاب‌هایی هستند که نام امام حسین علیه‌السلام را بر خود نهاده‌اند و بیش از آنکه «مقتل حسین» باشند، عنوان «قاتل حسین» را سزاوارند؛ تا جایی که با اندك درنگی در برخی از آن‌ها، مظلومیت مستمر حسین علیه‌السلام ، دیدگان را در اشك می‌نشاند و قلب را در اندوه می‌فشارد که گفت:

بس که ببستند بر او برگ و ساز
گر تو ببینی نشناسیش باز

هدف پژوهش

چنان که هر پژوهشی در پی پاسخی برای پرسشی یا پرسش‌هایی است، این پژوهش نیز در پی آن است که به پرسش‌هایی پاسخ دهد:

۱. آیا مقتل امام حسین علیه‌السلام را جز روایتِ «ابومخنف» ـ که آن هم تنها توسط یك تاریخ‌نگار غیرشیعی یعنی مورخِ معروف، ابوجعفر طبری نقل شده و به دست ما رسیده است ـ روایت

دیگری نیست؟

۲. آیا گزارش مدون فاجعهٔ کربلا از طریق دانشوران شیعه، منحصر به دو کتاب *المَلهوف* از سیدابن‌طاووس (۶۶۴ه.ق) و *مثیرالاحزان* از ابن‌نمای حلّی (۶۴۵ه.ق) است که پس از گذشت شش سده از تاریخ عاشورا آن را نقل کرده‌اند؟[1]

۳. اگر کسی خواست وقایع و حوادث عاشورا را به نقل از دانشوران شیعی پی گیرد، باید آن را در آثاری چون *الارشادِ* شیخ مفید یا *مناقبِ* ابن شهرآشوب و *روضة الواعظینِ* نیشابوری جستجو کند؟ در حالی که قسمت مقتل از کتاب *الارشاد* به صورت مجمل بیان شده و تنها مستند به اقوالِ کلبی و مدائنی است و اقوال آن دو با این که یکی غیر شیعه است از هم تفکیک نشده است[2] و دو کتاب دیگر یعنی مقتل *مناقب* و *روضة الواعظین* افزون بر این که هر دو مربوط به قرن ششم و بسیار متأخر از حادثهٔ عاشورا هستند، بیشتر آشفته، مجمل و مختصر و غیرمستند می‌باشند.

۴. آیا در عصر تدوین اصول و میراث شیعی، مقتل امام حسین علیه‌السلام به صورت مأثور و منقول از امامان معصوم علیهم‌السلام، توسط محدثان و راویان متقدم و راستین شیعه تدوین نشده بود؟

۵. و اینک قرائت یا قرائت‌های متداول و مرسوم از عاشورا، با قرائت‌های نخستین و مأثور آن، چه تفاوت یا تفاوت‌هایی بلکه چه تعارض‌هایی دارد؟ مقتل شیخ صدوق، بی‌گمان می‌تواند به پرسش‌های مطرح شده و حتی به ده‌ها پرسش دیگر دربارهٔ زندگانی و مقتل امام حسین علیه‌السلام پاسخ گوید.

پیشینهٔ مقتل نگاری

پیش از شیخ صدوق و پس از او تا روزگار ابن‌طاووس و ابن‌نمای حلی برخی از دانشوران مسلمان کتاب‌هایی دربارهٔ عاشورا نوشته بودند که عنوان بیشتر آن‌ها مقتل‌الحسین بود و امروزه یا فقط نامی از آن‌ها در فهرست‌ها مانده و یا بخش اندکی از آن‌ها به صورت پراکنده در میان متون متأخر، نقل شده است. که در این جا فهرستی از آن آثار را به ترتیب تاریخی می‌آوریم:

---

۱. ابن‌طاووس شاگرد ابن‌نمای حلی بوده است و هر دو در قرن هفتم هجری می‌زیسته‌اند.

۲. محدث نوری، *لؤلؤ و مرجان*، ص۱۷۸.

۱. «أَصبَغ‌بن نُبَاتِه تَمیمی کوفی» از اصحاب علی علیه‌السلام که عهدنامهٔ معروف مولا، به مالك اشتر و نیز وصیت مشهور آن حضرت به پسرش، محمد حنفیه را هم روایت کرده و پس از سال صدم هجری وفات یافته است.[۱]

۲. «جابربن یزید جُعفی» از اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام (۱۲۸ه‍.ق). عنوان کتاب او *مقتل ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام*، بوده است.[۲]

۳. «جعفربن عفّان طائی» (۱۵۰ه‍.ق) از مرثیه‌سرایان بنام شیعی، که توفیق مرثیه‌خوانی در محضر امام صادق علیه‌السلام را یافته بود و گفته می‌شود کتابش که *المراثی* نام داشت، در دویست ورقه بوده است.[۳]

۴. «ابومِخنَف، لوط‌بن یحیای غامدی» (۱۵۸ه‍.ق).

۵. «هشام‌بن محمدبن سائب کلبی» (۲۰۶ه‍.ق).[۴]

۶. «محمدبن عمر واقدی» (۲۰۷ه‍.ق)، نویسندهٔ *المغازی*. نام اثر او نیز *مقتل ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام* بود.[۵]

۷. «ابوعبیده مَعْمَربن مُثَنّی تیمی» (۲۱۰ه‍.ق). کتاب او *مقتل ابی‌عبدالله الحسین* نام داشت.[۶]

۸. «نصربن مزاحم منقری» (۲۱۲ه‍.ق)، نویسندهٔ *وقعة صِفین*.[۷]

۹. «ابوعبید قاسم‌بن سلام هروی» (۲۲۴ه‍.ق).[۸]

۱۰. «ابوالحسن علی‌بن محمد مدائنی» (۲۲۵ه‍.ق). از کتاب وی با عنوان *مقتل الحسین علیه‌السلام والسیرة فی مقتل الحسین علیه‌السلام* یاد شده است.[۹]

---

۱. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۳۷-۳۸، شمارهٔ۱۰۹؛ محقق شوشتری، *قاموس الرجال*، ج۲، ص۱۶۵؛ آقا بزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۴.

۲. ابوالعباس نجاشی، احمد، *رجال النجاشی*، ص۱۲۸.

۳. ابن‌الندیم، *الفهرست*، ص۲۷۵.

۴. *رجال النجاشی*، ص۴۳۵.

۵. ابن‌الندیم، *کتاب الفهرست*، ص۱۶۵.

۶. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۸.

۷. *رجال النجاشی*، ص۴۲۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۱۷۱؛ ابن‌الندیم، *کتاب الفهرست*، ص۱۵۸.

۸. محقق طباطبایی، سید عبد العزیز، *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، ص۵۳۵.

۹. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۹۵؛ ابن شهرآشوب، *معالم العلماء*، ص۷۲.

۱۱. «ابوعبدالله محمدبن زیاد»، معروف به ابن اعرابی (۲۳۰ق.). نام اثر او *مراثی الحسین* علیه‌السلام بوده است.[۱]

۱۲. «ابواسحاق ابراهیم‌بن اسحاق احمری نهاوندی» (۲۶۹ق.). عنوان اثر او نیز *مقتل الحسین‌بن علی* علیه‌السلام بوده است.[۲]

۱۳. «عبدالله‌بن احمدبن ابی الدنیا»، از علمای اهل تسنن؛ (۲۸۱ق.).[۳]

۱۴. «ابوالفضل سلمة‌بن خطاب براوستانی ازدورقانی»، از فقیهان و محدثان شیعی در سدهٔ سوم و منسوب به «براوستان» یکی از روستاهای قدیمی قم. از کتاب او گاه با نام *مقتل الحسین* علیه‌السلام[۴] و گاه با عنوان *مولد الحسین‌بن علی* علیهماالسلام *و مقتله*[۵] یاد شده است.

۱۵. «ابراهیم‌بن محمد سعید ثقفی کوفی »(۲۸۳ق.).[۶]

۱۶. «ابن‌واضح، احمدبن اسحاق یعقوبی» نویسندهٔ کتاب‌های پرآوازه‌ای چون *تاریخ یعقوبی* و *البلدان*. او به قولی، پس از سال ۲۹۲[۷] و به قولی، در سال ۲۸۴ق. درگذشته است، نام اثر او نیز *مقتل أبی عبدالله الحسین* علیه‌السلام بود.[۸]

۱۷. «ابوعبدالله محمدبن زکریابن دینار غلابی» (۲۹۸ق.).[۹]

۱۸. «ابن حمادبن عمربن کلیب»، مولای «بنی‌عامر» که هر دو حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را درک کرد. از کتاب او با عنوان *مراثی الحسین* علیه‌السلام نام برده شده است.[۱۰]

۱۹. «ابواحمد عبدالعزیزبن یحیی‌بن احمد جلودی»[۱۱] (متوفای پس از ۳۳۰ق.). از او دو کتاب با نام‌های *مقتل أبی عبدالله الحسین* علیه‌السلام و کتاب *ذکر الحسین* علیه‌السلام نام برده شده است.[۱۲]

---

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۰، ص۲۹۳؛ محقق طباطبایی، *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، ص۴۶۳.
۲. *رجال النجاشی*، ص۱۹؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۷.
۳. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۱۰۴.
۴. همان، ص۷۹؛ ابن شهرآشوب، *معالم العلماء*، ص۵۷.
۵. *رجال النجاشی*، ص۱۸۷.
۶. همان، ص۱۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۴.
۷. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۳.
۸. محقق طباطبایی، *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، ص۵۳۷.
۹. *رجال النجاشی*، ص۳۷۶؛ ابن الندیم، *کتاب الفهرست*، ص۱۷۹.
۱۰. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۰، ص۲۹۳.
۱۱. محقق شوشتری، *قاموس الرجال*، ج۶، ص۱۸۷-۱۸۹.
۱۲. *رجال النجاشی*، ص۲۴۲؛ آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۵.

۲۰. «ابوزید عمارة‌بن زید خیوانی همدانی»، از محدثان سدهٔ سوم و چهارم هجری. از تاریخ زندگانی او چیزی بیش از این معلوم نیست و این مقدار نیز تنها از دیباچهٔ کتاب *مروج الذهب* به دست می‌آید که در آنجا مسعودی (۳۴۶هـ.ق) دربارهٔ او می‌نویسد: وی مصاحب «عبدالله‌بن محمدبن محفوظ بلوی انصاری» بود.[۱]

۲۱. «ابوجعفر محمدبن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری قمی»، از محدثان و فقیهان سدهٔ چهارم هجری که دو اثر در این باره داشته است یکی با نام *مقتل أبی‌عبدالله الحسین* علیه‌السلام »[۲] و دیگری کتاب *ما نزل من القرآن فی الحسین‌بن علی* علیهماالسلام .[۳]

۲۲. «ابوجعفر محمدبن یحیی عطّار قمی». نجاشی او را چنین می‌ستاید: «**شَیْخُ أَصْحَابِنَا فِي زَمَانِهِ، ثِقَةٌ، عَينٌ، كَثِيرُ الْحَدِيثِ**» و نخستین اثر از آثار او را کتاب «مقتل الحسین علیه‌السلام » نام می‌برد.[۴]

۲۳. «ابوسعید الحسن‌بن عثمان‌بن زیاد تستری». وی از نظر تاریخی مقدم بر شیخ صدوق بود و شیخ در امالی خود، مجلس سی‌ام را -که سراسر آن، مقتل امام حسین علیه‌السلام است- از کتاب او نقل می‌کند.[۵]

۲۴. «محمدبن علی‌بن فضل‌بن تمام‌بن سکین»، از محدثان موثق شیعی در سدهٔ چهارم که به تعبیر رجالی بزرگ شیعه، مرحوم نجاشی: «**ثِقَةٌ و عَينٌ و صَحيحُ الإعتقادِ و جَيِّدُ التَّصْنيف**» بود[۶] و هم طبقهٔ شیخ صدوق و شیخ رجالی سخت‌گیر و دقیق‌النظر، یعنی «ابن غضایری» بود.[۷]

۲۵. «عبدالله‌بن محمدبن عبدالعزیز بغوی» (۳۱۷هـ.ق) معروف به «حافظ بغوی» و «ابن‌بنت منیع».[۸]

---

۱. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج۱، ص۲۱؛ رجال النجاشی، ص۳۰۳.

۲. *رجال النجاشی*، ص۳۴۸.

۳. ابن الندیم، *کتاب الفهرست*، ص۴۰۶.

۴. *رجال النجاشی*، ص۳۵۳.

۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۵؛ شیخ صدوق، *الامالی*، ص۲۱۵.

۶. *رجال النجاشی*، ص۳۸۵. نجاشی در شرح حال «محمدبن علی‌بن حمزة‌بن الحسن‌بن عبیدالله‌بن العباس‌بن علی‌ابن ابی‌طالب علیهماالسلام » که از نوادگان سردار کربلا (ابوالفضل العباس) و موفق به روایت از دو امام معصوم شیعه بود کتابی را نیز برای او نام می‌برد که عنوانِ *مقاتل الطالبیّین* داشته است، ر.ک: همان، ص۳۴۷-۳۴۸.

۷. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه*، ج۲۲، ص۲۸.

۸. محقق طباطبایی، *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، ص۵۳۸، به نقل از: *کشف الظنون*، ج۲، ص۱۷۹۴.

۲۶. «ابوحسین عمربن حسن‌بن علی‌بن مالك شیبانی»(۳۳۹ه.ق).[۱]
۲۷. «ابـن قولویـه قمی»(متوفـای ۳۶۸ یـا ۳۶۹ه.ق). کتـاب او با نـام «کامل الزیارات» منتشـر شـده اسـت و نزدیك به هشـتاد درصد آن دربارۀ امام حسـین علیه‌السلام، عاشـورا و کربلا اسـت. این اثـر پربـار و گـران ارج کـه در صحـت و وثاقت آن همگان متفقند، چنان پنداشـته می‌شـود که تنهـا دربـارۀ زیارت نگاشـته شـده است و به همیـن دلیل، بیشـتر عاشـوراپژوهان از آن غفلت می‌کنند. بسـیاری از احادیث و روایاتی که شـیخ صدوق در مقتل امام حسین علیه‌السلام آورده است، در کتاب کامل الزیارات نیز روایت شـده اسـت. ابن قولویه، هم عصر شـیخ صدوق در چندین شـیخ از مشـایخ خویش با او، مشـترك اسـت. او در کامل الزیارات از پدر شـیخ صدوق(علی‌بن الحسـین‌بن موسـی‌بن بابویه) روایات بسیاری نقل کرده اسـت؛ همچنان که خود صدوق نیز در آثار خود، روایات بسیاری را به نقل از پدرش آورده است.

مقتل شیخ صدوق

«ابوجعفر محمدبن علی‌بن الحسـین‌بن موسـی‌بن بابویه قمی»، مشـهور به «شـیخ صدوق» و «ابن‌بابویـه»(۳۸۱ه.ق). در جلالـت قـدر او همیـن بـس که شـیخ الطائفه او را بـا واژگانی چون «فقیـه» و «عمـاد الدیـن» وصف کـرده اسـت[۲]. از او در میان خواص، چنان بـه توثیق و تکریم یاد شـده اسـت که در سلسـلۀ عالمان، دانشـوران و نویسـندگان شـیعه، مشـکل می‌توان برای او همانـنـدی یافـت. او از زمـان ابن‌ادریـس حلـی(۵۹۸ه.ق) و پـس از او پیوسـته در اصطلاح دانشـوران شـیعی شـیخ صدوق یعنی روایتگری بسـیار درست و راستگو، شـناخته شده است و همین در بزرگداشت مقام او کافی است. از سیدابن‌طاووس نقل شده که دربارۀ او گفته است:

---

۱. محقـق طباطبـایی، *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، ص۵۳۹. نـام برخی از این افراد که ذکر شـد، در سلسـلۀ اسـناد روایات مربـوط بـه امام حسـین علیه‌السلام که شـیخ صدوق آن‌ها را نقل کرده اسـت، دیده می‌شـود، مثل: ابومخنف لوط بن یحیی، در: *الامـالی*، ص۲۳۱؛ اصبغ‌بـن نباته، در: همان، ص۱۹۷و ۴۲۳؛ نصربن مزاحم منقری، در: *علل الشـرایع*، ص۲۲۸ و *الامالی*، ص۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۹و ۲۳۱؛ ابواحمد عبدالعزیز جلودی، در: *علل الشـرایع*، ص۹و ۲۲۹؛ ابوعبدالله‌بن محمدبن زکریابن دینار غلابی، در: *علل الشـرایع*، ص۱۳۷و ۱۳۸؛ ابوجعفر محمدبن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری، در: *معانی الاخبار*، ص۳۴۶ و *الامـالی*، ص۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۷۴و ۲۰۵؛ ابواسـحاق نهاونـدی، در: *الامـالی*، ص۱۴۲؛ محمدبـن یحیـی عطـار، در: *الامالی*، ص۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۴و ۲۰۷.

۲. شیخ طوسی، *الاستبصار*، ج۴، ص۳۲۶و ۳۳۲.

«در مورد علم و عدالت وی اتفاق نظر وجود دارد»[۱]. شیخ صدوق تا جایی مورد قبول علمای شیعه قرار گرفته که روایات مرسل او در حکم مُسند دانسته شده است. نیز روایات کتابش، *کتابُ من‌لایحضره الفقیه* (یکی از کتب اربعه شیعه) به اجماع علمای شیعه در شمار روایات صحیح گنجانده شده است[۲]. شیخ صدوق نزدیک به ۲۵۰ کتاب نوشته بود که اینک فقط چهارده کتاب و رساله از او به جا مانده و منتشر شده است[۳].

شاخصه‌های مقتل شیخ صدوق

در میان کتاب‌های مفقودِ شیخ صدوق، کتابی نیز به نام *مقتل الحسین علیه‌السلام* نام برده شده است[۴]. ایشان در ضمن برخی از آثار منتشر شده‌اش از این کتاب نام برده و به آن ارجاع داده است. یك بار در فصل حج و باب زیاراتِ *کتابُ من‌لایحضره الفقیه* می‌نویسد: «من در کتاب الزیارات و در کتاب مقتل الحسین علیه‌السلام انواعی از زیارت‌ها را آورده‌ام»[۵]. یك بار دیگر نیز در *کتابُ الخصال*، «**بَابُ الِاثْنَیْنِ**»، ذیل حدیث۱۰۱ می‌نویسد: «این حدیث، طولانی و مفصل است و ما قسمتی از آن را که در این‌جا نیاز داشتیم، نقل کردیم. البته من همهٔ حدیث را همراه با احادیث دیگری که در برتری‌های عباس‌بن علی علیه‌السلام روایت می‌کنم، تخریج کرده و در کتاب *مقتل الحسین‌بن‌علی علیهماالسلام* آورده‌ام.»[۶].

افسوس که اصل کتاب، از گزند روزگاران در امان نمانده و به دست ما نرسیده است و این پژوهش، کوششی است در بازآفرینی آن که زندگانی امام حسین علیه‌السلام به ویژه مقتل او را در بر

---

۱. *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص۶۵، به نقل از: سید ابن طاووس، *فلاح السائل*، ص۱۱ و نیز از او، *فرج المهموم*، ص۱۲۹.

۲. محدث نوری، *مستدرك الوسائل*، ج۲۲ (خاتمة *مستدرك الوسائل*، ج۴)، ص۵ به نقل از: *رجال* السید بحرالعلوم، ج۳، ص۲۹۹؛ *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص۶۵، مقالهٔ «ابن بابویه».

۳. ر.ك: *رجال النجاشی*، ص۳۸۹ - ۳۹۲ و *دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج۳، ص۶۲-۶۶؛ محدث نوری، *مستدرك الوسائل* (خاتمه) ج۲۱، ص۲۵۷-۲۶۵ و همان، ج۲۲، ص۵. به بعد؛ محقق شوشتری، *قاموس الرجال*، ج۹، ص۴۳۴-۴۳۷ و همان، چاپ قدیم، ج۱۱، *رسالة فی سهو النبی(ص)*، ص۵ و مقدمات آثار منتشر شدهٔ شیخ صدوق

۴. شیخ طوسی، *الفهرست*، ص۱۵۶، شمارهٔ ۶۹۵؛ ابن شهرآشوب، *معالم العلماء*، ص۱۱۱، شمارهٔ ۷۶۴.

۵. *کتاب من‌لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۹۸.

۶. *کتاب الخصال*، ص۶۸.

می‌گیرد. به هر حال این مقتل، دارای مزیت‌های مهمی است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به جست‌وجو در متن کتاب، وامی‌گذاریم:

۱. عمدهٔ مطالب این مقتل از احادیث و اخبار مأثوری است که از پیشوایان پاك دینی و چهارده معصوم علیهم‌السلام، به ویژه امام سجاد علیه‌السلام، امام صادق علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام نقل شده است.

۲. همهٔ اخبار و احادیث این مقتل به صورت مستند و با ثبت دقیق اسناد و سلسلهٔ راویان، نقل شده است. البته ما در این جا، به ذکر اسامی معصومان علیهم‌السلام، که گاه روایتی را نسل در نسل از یکدیگر نقل کرده‌اند و همچنین نام نزدیك‌ترین راوی یعنی کسی که سخن را از گویندهٔ اصلی یا امام معصوم علیه‌السلام شنیده است بسنده کرده‌ایم، زیرا با ذکر منابع و مآخذ در پاورقی‌ها نیازی به این کار دیده نشد. افزون بر این، مُعَنعَن‌نویسی در صدر احادیث و اخبار، خوانندهٔ فارسی زبان را خسته می‌کند.

۳. این مقتل، از لحاظ زمانی به عصر عصمت و زمان حضور امامان معصوم علیهم‌السلام نزدیك است. شیخ صدوق که در نیمهٔ نخست سدهٔ چهارم هجری می‌زیست، گاه به واسطهٔ پدر و دو یا سه واسطهٔ دیگر که همگی شناخته شده و موثّق هستند، به اصل سخن و منبع نور و عصمت می‌رسد. مقتل او از این نظر نیز، بی‌مانند و بی‌نظیر است.

۴. این کتاب از پیشداوری‌ها و ارزشگذاری‌های ایدئولوژیك و سیاسی، خالی است. از آن جا که شیخ صدوق در آثارش تنها به آوردن متن احادیث و اخبار بسنده کرده و حتی عناوین فصول و ابواب را از متن روایات برگزیده است، مقتلش بیش از هر چیز، به اصول اعطایی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مبتنی است. به لحاظ نزدیکی این مقتل به عصر عصمت و زمان حضور، تحلیل‌های تحمیلی و ابزارانگارانه، به آن راه نیافته است.

قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا

قرائت شیخ صدوق از عاشورا کاملاً دینی و الهی است. در زبان شیخ صدوق، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان‌ها و عرش، جهان آخرت، معجزه، وحی و الهام، اخبار غیبی، ایمان و اعتقاد، و انبیا و اولیای الهی، جاری است. برخلاف قرائت رسمی و رایج امروزین که سعی می‌کند به امام حسین علیه‌السلام به عنوان یك سیاستمدار و رهبر سیاسی نگاه

کنـد، در قرائت شـیخ صدوق، جز اشـارت‌های گنگ و مجمل، اثـری از دنیا، قدرت و حکومت دیده نمی‌شـود. عاشـورا در این قرائت، بیش از آنکه حماسـه، انقلاب و حتی نهضت باشد یک فاجعه و مصیبت بزرگی اسـت که به زور بر امام حسـین علیه‌السلام تحمیل شـده اسـت. همچنین در ایـن نـگاه، امام حسـین علیه‌السلام بیش از آن کـه قهرمان قیام و انقلاب باشـد، قهرمان مظلومیت و معصومیت است. در این نگرش، وقایع و حوادث بیش‌تر از آن که رنگ خاکی و مادی داشته باشـد صبغهٔ خدایی و دینی دارد و عجیب این که کشـندگان امام حسـین علیه‌السلام نیز دم از دین می‌زننـد و او را بـرای خدا و به اصطلاح «قربة الی الله» می‌کشـند![1] برخی وقایع تا آن جا ماورای طبیعـت و عـادت است که گاهـی منقولات، کاملاً اسـطوره‌ای می‌نمایـد. این قرائت را در سه محـور می‌تـوان خلاصه کرد: «امتنـاع و فرار از بیعت»، «شـهادت» و «مظلومیت تکان‌دهنده و بیداری‌بخـش، همـراه با معصومیت و صمیمیـت مجذوب‌کننده و ایمان‌آفریـن» که از رفتار و کردار و گفتار امام حسین علیه‌السلام همیشه و در همه جا به وضوح پیدا است.

شیوهٔ پژوهش

۱. در این پژوهش ما نیز به تأسی از شیخ صدوق، عناوین فصول، ابواب و احادیث را از متن اخبار و روایات برگزیده‌ایم و چنان که رسم و روش شیخ صدوق بود، ما نیز به نوعی احادیث و اخبار را مرتب و منظم ساخته‌ایم که متون احادیث، خود یکدیگر را توضیح دهند و تفسیر کنند.
۲. متن‌ها را بیش‌تر از کتاب‌های شیخ صدوق استخراج کرده‌ایم و در موارد اندکی نیز روایاتی را به واسطهٔ دیگر دانشوران شناخته شدهٔ شیعی مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، حسن‌بن سلیمان حلی و... از شیخ صدوق نقل کرده‌ایم که فهرست آن‌ها در آخر کتاب به طور جداگانه آمده است. بنابراین همهٔ متون این کتاب، بی‌واسطه یا با واسطه، از شیخ صدوق نقل شده است.
۳. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شـد، اسـناد و اسـامی راویان را از صدر اخبار و احادیث، حذف کرده‌ایم.
۴. متن عربی احادیث و روایاتی را که از چهارده معصوم نقل شده و یا در ضمن آن‌ها سخنی از معصوم روایت شده است و قسمت عمدهٔ متن را شامل می‌شود، با تحقیق و تصحیح آورده‌ایم

---

۱. شیخ صدوق، *الامالی*، ص۵۴۷.

اما از ذکر متن عربی اخباری که از معصوم، منقول نبوده و مأثور محسوب نمی‌شود، اجتناب کرده و به ترجمهٔ آن‌ها بسنده نموده‌ایم.

۵. پس از آوردن متن روایت و ترجمهٔ آن در مواردی که نیازی به توضیح داشت، به حداقل شرح و توضیح بسنده کرده‌ایم و توضیحات مربوط به نسخه بدل در پاورقی و مباحث مربوط به متن را در ذیلِ احادیث و اخبار با قیدِ توضیح آورده‌ایم تا هم با متن مقتل و ترجمهٔ آن مخلوط نشود و هم متن را کامل و در یک‌جا داشته باشیم.

والسلام علی الحسین الذی عاش عادلاً و معصوما و استشهد معصوما و مظلوما.

محمد صحتی سردرودی

زمستان ۱۳۸۱. قم

فصل اول

امام حسین علیه‌السلام در عصر پیامبر

روایت رؤیای اُمِّ اَیمن

حدیث ۱

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: أَقْبَلَ جِيرَانُ أُمِّ أَيْمَنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ لَمْ تَنَمِ الْبَارِحَةَ مِنَ الْبُكَاءِ، لَمْ تَزَلْ تَبْكِي حَتَّى أَصْبَحَتْ. قَالَ: فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ فَجَاءَتْهُ، فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ أَيْمَنَ لَا أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَيْكِ، إِنَّ جِيرَانَكِ أَتَوْنِي وَ أَخْبَرُونِي أَنَّكِ لَمْ تَزَلِي اللَّيْلَ تَبْكِينَ أَجْمَعَ، فَلَا أَبْكَى اللَّهُ عَيْنَكِ مَا الَّذِي أَبْكَاكِ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ رُؤْيَا عَظِيمَةً شَدِيدَةً، فَلَمْ أَزَلْ أَبْكِي اللَّيْلَ أَجْمَعَ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَعْلَمُ. فَقَالَتْ: تَعْظُمُ عَلَيَّ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِهَا. فَقَالَ لَهَا: إِنَّ الرُّؤْيَا لَيْسَتْ عَلَى مَا تَرَى فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ: رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ كَأَنَّ بَعْضَ أَعْضَائِكَ مُلْقًى فِي بَيْتِي. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): نَامَتْ عَيْنُكِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ، تَلِدُ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ فَتُرَبِّينَهُ وَ تُلَبِّينُهُ فَيَكُونُ بَعْضُ أَعْضَائِي فِي بَيْتِكِ، فَلَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ عليه‌السلام فَكَانَ يَوْمَ السَّابِعِ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَحُلِقَ رَأْسُهُ وَ تُصُدِّقَ بِوَزْنِ شَعْرِهِ فِضَّةٌ وَ عُقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتْهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: مَرْحَباً بِالْحَامِلِ وَ الْمَحْمُولِ، يَا أُمَّ أَيْمَنَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَاكِ»[۱].

از امام صادق عليه‌السلام روایت است که گفت: «همسایگان ام ایمن به پیش. پیام آور خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۴۲-۱۴۳.

و گفتند: ای رسول خدا! ام‌ایمن دیشب از گریه نخوابیده و تا پگاهان گریسته است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسی را به سراغ ام‌ایمن فرستاد و او نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حاضر شد. رسول خدا به وی گفت: ای ام‌ایمن، همسایگانت به من خبر دادند که تو شب تا سحر می‌گریستی؛ از چشمانت گریان مباد! برای چه می‌گریستی؟ گفت: ای رسول خدا رؤیای سخت و بزرگی دیدم و از آن، همهٔ شب را تا سحر گریستم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به وی گفت: خواب خود را به پیام‌آور خدا حکایت کن که خدا و پیامبرش داناترند. ام‌ایمن گفت: برای من سخت است که از آن سخن گویم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: حقیقت رؤیا چیز دیگری است و چنان نیست که در خواب دیده می‌شود پس آن را برای رسول خدا حکایت کن! ام‌ایمن گفت: دیشب در خواب دیدم که پاره‌ای از اعضای تو، در خانهٔ من افتاده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: ای ام‌ایمن آسوده باش که فاطمه، حسین را به دنیا خواهد آورد و تو وی را پرستاری کرده، شیرش خواهی داد و به این ترتیب پاره‌ای از اعضای من در خانهٔ تو خواهد بود. و آن‌گاه که فاطمه، حسین را به دنیا آورد و روز هفتم فرارسید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود تا موی سر نوزاد را تراشیده هم وزنش، نقره تصدّق کنند و برایش گوسفندی قربانی نمایند؛ سپس ام‌ایمن وی را مرتب ساخته، در عبای رسول خدا پیچید و به پیش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: مرحبا به حامل و محمول! ای ام‌ایمن، این تعبیر خواب تو است.»

مولود پاکیزه

حدیث ۲

«عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَیْنِ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، قَالَتْ: لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَ كُنْتُ وَلِّيَتُهَا، قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَا عَمَّةِ، هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَمْ نُنَظِّفْهُ بَعْدُ، فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يَا عَمَّةِ، أَنْتِ تُنَظِّفِينَهُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ نَظَّفَهُ وَ طَهَّرَهُ»[1].

«فاطمه»، دختر امام حسین از «اسماء»، دختر ابوبکر، روایت کرد که «صفّیه»، دختر عبدالمطّلب گوید: هنگامی‌که حسین علیه‌السلام از مادر زاده شد. من قابله‌اش بودم؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

---

۱. همان، ص۱۹۸-۱۹۹.

گفت: عمه جان! بشتاب پسرم را پیش من بیاور! گفتم: ای رسول خدا! ما هنوز او را نَشُسته‌ایم. گفت: ای عمّه! آیا تو می‌خواهی او را بشویی؟! به راستی که خداوند متعال، خود او را پاک و پاکیزه ساخته است.»

قصهٔ فطرس

حدیث ۳

«عَنْ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ شُعَيْبٍ الْمِيثَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ‌بْنَ‌عَلِيٍّ عليهما‌السلام لَمَّا وُلِدَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَبْرَئِيلَ أَنْ يَهْبِطَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيُهَنِّيَ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ جَبْرَئِيلَ، قَالَ: فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ، فَمَرَّ عَلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ فِيهَا مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ: فُطْرُسُ، كَانَ مِنَ الْحَمَلَةِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْءٍ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ، فَكَسَرَ جَنَاحَهُ وَ أَلْقَاهُ فِي تِلْكَ الْجَزِيرَةِ، فَعَبَدَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهَا سَبْعَمِائَةِ عَامٍ حَتَّى وُلِدَ الْحُسَيْنُ‌بْنُ‌عَلِيٍّ عليه‌السلام فَقَالَ الْمَلَكُ لِجَبْرَئِيلَ: يَا جَبْرَئِيلُ، أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْعَمَ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةٍ فَبُعِثْتُ أُهَنِّئُهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ! احْمِلْنِي مَعَكَ، لَعَلَّ مُحَمَّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يَدْعُو لِي. قَالَ: فَحَمَلَهُ، قَالَ فَلَمَّا دَخَلَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْهُ وَ أَخْبَرَهُ بِحَالِ فُطْرُسَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قُلْ لَهُ تَمَسَّحْ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ. قَالَ: فَتَمَسَّحَ فُطْرُسُ بِالْحُسَيْنِ‌بْنِ‌عَلِيٍّ عليهما‌السلام وَ ارْتَفَعَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، وَ لَهُ عَلَيَّ مُكَافَاةٌ أَلَّا يَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا يُسَلِّمَ عَلَيْهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَاتَهُ، ثُمَّ ارْتَفَعَ»[۱].

ابراهیم‌بن شعیب میثمی گوید: «از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی که حسین‌بن‌علی علیهما‌السلام متولد شد، خدای عزوجل، جبرئیل را فرمود تا با هزار فرشته بر زمین فرود آید و رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از سوی خدا و خود تبریك گوید. جبرئیل روانه شد و بر راه، از جزیره‌ای گذشت که در آن فرشته‌ای بود فطرس نام. خدای عزّ و جلّ او را که از حاملانِ عرش بود،

۱. همان، ص۲۰۰-۲۰۱.

به کاری برانگیخته بود و چون او در آن، کوتاهی کرده بود، بالش را شکسته و در آن جزیره انداخته بود. فطرس در آن جا هفتصد سال خدای تبارك و تعالی را عبادت کرده بود تا این که حسین بن علی علیهماالسلام متولد شد و جبرئیل را که به سوی زمین فرود می‌آمد، دید. فرشته از جبرئیل پرسید: به کجا می‌روی؟ و او پاسخ داد: خداوند متعال، محمد را با نعمتی نواخته است و من مأمورم که این نعمت را از سوی خود و خدا، به او تبریك گویم. فطرس گفت: ای جبرئیل، مرا نیز با خود ببر تا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حق من دعایی بکند.امام صادق می‌گوید: «جبرئیل وی را با خود برد و آن‌گاه که به پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و او از طرف خدا و خود، تهنیت گفت: حال و روز فطرس را نیز به وی خبر داد. پیامبر گفت: فطرس را بگو که خود را به این نوزاد بمالد و به جایگاه خود برگردد. فطرس تا پر و بال خویش را به روی حسین بن علی علیهماالسلام کشید، پرواز کرده و به سوی آسمان اوج گرفت و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: به زودی امت تو او را خواهند کشت و مرا برای او، در برابر این لطفی که از او دیدم، خدمتی خواهد بود، که هر زائری او را زیارت کند من ارادتش را به حضرتش خواهم رسانید و هر که سلام یا صلواتی به او بفرستد، دعا و درود وی را به او ابلاغ خواهم کرد. فطرس، این گفت و به سوی آسمان، بال کشید و اوج گرفت.»

داستان دردائیل

حدیث ۴

«قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَقُولُ: إِنَّ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكاً يُقَالُ لَهُ: دَرْدَائِيلُ. كَانَ لَهُ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ هَوَاءٌ وَ الْهَوَاءُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ. فَجَعَلَ يَوْماً يَقُولُ فِي نَفْسِهِ: أَ فَوْقَ رَبِّنَا جَلَّ جَلَالُهُ شَيْءٌ؟ فَعَلِمَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا قَالَ فَزَادَهُ أَجْنِحَةً مِثْلَهَا فَصَارَ لَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ. ثُمَّ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ طِرْ فَطَارَ مِقْدَارَ خَمْسِينَ عَاماً فَلَمْ يَنَلْ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنْ قَوائِمِ الْعَرْشِ. فَلَمَّا عَلِمَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِتْعَابَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ أَيُّهَا الْمَلَكُ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ فَأَنَا عَظِيمٌ فَوْقَ كُلِّ عَظِيمٍ وَ لَيْسَ فَوْقِي شَيْءٌ وَ لَا أُوصَفُ بِمَكَانٍ فَسَلَبَهُ اللهُ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ. فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَ كَانَ مَوْلِدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى «مَالِكٍ» خَازِنِ النَّارِ أَنْ أَخْمِدِ النِّيرَانَ عَلَى أَهْلِهَا

لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ. وَ أَوْحَى إِلَى «رِضْوَانٍ» خَازِنِ الْجِنَانِ أَنْ زَخْرِفِ الْجِنَانَ وَ طَيِّبْهَا لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا. وَ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى حُورِ الْعِينِ تَزَيَّنَّ وَ تَزَاوَرْنَ لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا. وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ قُومُوا صُفُوفاً بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّكْبِيرِ لِكَرَامَةِ مَوْلُودٍ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ فِي دَارِ الدُّنْيَا. وَ أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جَبْرَئِيلَ أَنِ اهْبِطْ إِلَى نَبِيِّي مُحَمَّدٍ فِي أَلْفِ قَبِيلٍ وَ الْقَبِيلُ أَلْفُ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَى خُيُولٍ بُلْقٍ. مُسَرَّجَةٍ مُلَجَّمَةٍ، عَلَيْهَا قِبَابُ الدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يُقَالُ لَهُمْ: الرُّوحَانِيُّونَ، بِأَيْدِيهِمْ أَطْبَاقٌ مِنْ نُورٍ، أَنْ هَنِّئُوا مُحَمَّداً بِمَوْلُودٍ وَ أَخْبِرْهُ يَا جَبْرَئِيلُ أَنِّي قَدْ سَمَّيْتُهُ الْحُسَيْنَ. وَ هَنِّئْهُ وَ عَزِّهِ وَ قُلْ لَهُ يَا مُحَمَّدُ يَقْتُلُهُ شِرَارُ أُمَّتِكَ عَلَى شِرَارِ الدَّوَابِّ، فَوَيْلٌ لِلْقَاتِلِ وَ وَيْلٌ لِلسَّائِقِ وَ وَيْلٌ لِلْقَائِدِ. قَاتِلُ الْحُسَيْنِ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَ هُوَ مِنِّي بَرِيءٌ لِأَنَّهُ لَا يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ جُرْماً مِنْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ يَدْخُلُ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَ النَّارُ أَشْوَقُ إِلَى قَاتِلِ الْحُسَيْنِ مِمَّنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى الْجَنَّةِ. قَالَ: فَبَيْنَا جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِيلَ فَقَالَ لَهُ دَرْدَائِيلُ: يَا جَبْرَئِيلُ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّمَاءِ هَلْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ بَعَثَنِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ لِأُهَنِّئَهُ بِمَوْلُودِهِ. فَقَالَ الْمَلَكُ: يَا جَبْرَئِيلُ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي إِذَا هَبَطْتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ: بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلْتَ رَبَّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي فَيَرُدَّ عَلَيَّ أَجْنِحَتِي وَ مَقَامِي مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ. فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَهَنَّأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَّاهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: تَقْتُلُهُ أُمَّتِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مَا هَؤُلَاءِ بِأُمَّتِي أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ. قَالَ جَبْرَئِيلُ: وَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ! فَدَخَلَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عَلَى فَاطِمَةَ علیهاالسلام فَهَنَّأَهَا وَ عَزَّاهَا. فَبَكَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ قَالَتْ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ أَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ، وَ لَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ وَ يَكُونَ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ. ثُمَّ قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي: الْهَادِي عَلِيٌّ، وَ الْمُهْتَدِي الْحَسَنُ، وَ النَّاصِرُ الْحُسَيْنُ، وَ الْمَنْصُورُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ الشَّافِعُ

مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ، وَ النَّفَّاعُ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْأَمِينُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، وَ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، وَ الْفَعَّالُ مُحَمَّدُبْنُ عَلِيٍّ، وَ الْمُؤْتَمِنُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْعَلَّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیهماالسلام الْقَائِمُ علیه‌السلام. فَسَكَتَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرَئِيلُ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِقِصَّةِ الْمَلَكِ وَ مَا أُصِيبَ بِهِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخَذَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الْحُسَيْنَ علیه‌السلام وَ هُوَ مَلْفُوفٌ فِي خِرَقٍ مِنْ صَوفٍ فَأَشَارَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ لَا بَلْ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْرٌ فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَ رُدَّ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَهُ وَ غَفَرَ لِلْمَلَكِ وَ رَدَّ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ رَدَّهُ إِلَى صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فَالْمَلَكُ لَا يُعْرَفُ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»[۱].

ابن‌عباس گوید: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌گفت: خداوند متعال را فرشته‌ای است که «دردائیل» نامیده می‌شود. او شانزده هزار بال داشت که فراخنای بین دو تا از آن‌ها، فضایی به گسترهٔ آسمان و زمین بود. روزی با خود می‌گفت: آیا فراتر از پروردگار ما ـ جل جلاله ـ چیزی هست؟ خداوند متعال که از گفتهٔ وی آگاه بود، بال‌های او را دو چندان ساخت تا دارای سی و دو هزار بال گشت و به او وحی کرد که: پرواز کن. دردائیل پنجاه سال پرواز کرد اما حتی به ستیغ پایه‌ای از پایه‌های عرش نیز نرسید. خدای عزوجل، چون درماندگی وی را دید، او را خطاب کرد: به جایگاه خویش بازگرد که من بزرگ‌تر از هر بزرگی هستم و فراتر از من چیزی نیست و من با هیچ مکانی وصف نمی‌گردم. آن‌گاه خداوند متعال، بال‌ها و جایگاه او را که در میان صفوف فرشته‌ها داشت، از وی باز ستاند. هنگامی‌که حسین بن علی علیهماالسلام در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه، متولد شد، خدای عزوجل به «مالك»، خازن دوزخ، وحی کرد که به گرامیداشت نوزادی که برای محمد زاده شده است، آتش دوزخ را بر دوزخیان، خاموش سازد و به خازن جنت، «رضوان»، فرمود که به پاسداشت نوزاد محمد، بهشت را آذین بندد و عطرآگین سازد و به دخترکان سیاه چشم بهشتی دستور داد، به تکریم مولود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به زیور خود بیفزایند و خویشتن را آراسته‌تر سازند و فرشتگان را فرمود تا به پاس این نوزاد، صف به صف، به تسبیح و سپاس و تمجید و تکبیر خدا

---

۱. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۲۸۲-۲۸۴.

همت گمارند. و جبرئیل را نیز فرمود: با هزار گروه از فرشتگان، پیش پیامبرم، محمد فرود آی؛ در هر گروه، هزار هزار فرشته، سوار بر اسبان سیاه و سفید زین نهاده و لگام زده شده، که کوهانی از دُرّ و یاقوت بر پشت دارند و در کنارشان فرشتگانی است که «روحانیان» نامیده می‌شوند و برای شادباش گویی به محمد، طبق‌هایی از نور؛ در دست دارند؛ ای جبرئیل! او را تهنیت و تعزیت بگوی و به او برسان که من نوزاد را حسین نامیده‌ام. به او بگو: ای محمد! او را اشرار امتت، سوار بر بدترین چارپایان می‌کُشند. نفرین بر قاتل او و هر که بر آن رهبری یا یاری کند. من از قاتل حسین بیزارم و وی (قاتل حسین) از من بیگانه است، در روز قیامت جرمِ قاتلانِ حسین، از همه کس بزرگتر باشد. قاتل حسین در روز قیامت با کسانی که می‌پندارند در کنار خدا، خدایان دیگری نیز وجود دارد، داخل دوزخ می‌شود و گیرایی آتش جهنم به قاتل حسین، بیش‌تر از اشتیاقی است که فرمانبران از خدا، به بهشت دارند. ابن‌عباس در ادامه روایت می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: هنگامی‌که جبرئیل از آسمان فرود می‌آمد، گذرش به دردائیل رسید. دردائیل به وی گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است، آیا اهل دنیا را روز رستاخیز فرارسیده است؟ جبرئیل گفت: نه محمد را مولودی متولد شده است و خدای عزوجل مرا به سوی او فرستاده تا به وی تبریك گویم. فرشته (دردائیل) گفت: ای جبرئیل! تو را به آن که من و تو را آفریده سوگند می‌دهم، آن‌گاه که به پیشگاه محمد، فرود آمدی سلام مرا به وی برسان و به او بگو: «تو را به حق این نوزادت، از پروردگارت بخواه از من راضی شود و بال‌ها و جایگاه مرا که در میان ملائك داشتم، به من باز گرداند.» جبرئیل به پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرود آمد و چنان که خدای عزوجل فرموده بود وی را تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر از او پرسید: امت من او را خواهند کشت؟ و او پاسخ داد: آری ای محمد! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: آن‌ها امت من نیستند. من از آن‌ها متنفرم و خدای عزیز و جلیل نیز از آن‌ها بیزار است. جبرئیل نیز گفت: یا محمد! من هم از آن‌ها متنفرم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به پیش فاطمه علیهاالسلام آمد و او را تبریك و تسلیت گفت. فاطمه علیهاالسلام گریست و گفت: ای کاش وی را نمی‌زادم، آیا کشندهٔ حسین در دوزخ خواهد بود؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: آری و من بر آن گواهی می‌دهم، ولی وی کشته نمی‌شود جز آن‌گاه که از نسل او پیشوایی باشد که پیشوایان هدایت گستر، از نسل وی باشند، سپس گفت: پیشوایان پس از من، علی است که راه حق را می‌نمایاند و حسن که پیش رو هدایت است و حسین که یاریگر حق است و علی‌بن حسین که خدا او را یاری می‌رساند و محمدبن علی که شفاعتگر است و جعفربن محمد که بسیار خیررسان است و موسی‌بن جعفر، که امین و

علی‌بن موسی، که رضا و محمدبن علی، که ساعی و کوشا است، علی‌بن محمد، که باورمند و امانتدار، و حسن‌بن علی، که بسیاردان و آگاه است و حضرت قائم علیه‌السلام، همان کسی که عیسی‌بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند. پس فاطمه از گریه باز ایستاد و جبرئیل، داستان دردائیل را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میان گذاشت. ابن‌عباس در ادامهٔ حدیث می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسین را که در پارچه‌هایی پشمین پوشیده شده بود برداشت و به سوی آسمان بلندش کرد و گفت: بار پرودگارا! تو را به آن حقی که این نوزاد بر تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو بر او و بر نیاکانش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب داری، اگر فرزند فاطمه، حسین‌بن‌علی را پیش تو ارجی است، از دردائیل درگذر و بال‌ها و جایگاه وی را در میان فرشتگان به او بازگردان. خدا دعای پیامبر را پذیرفت و از دردائیل درگذشت و بال‌هایش را پس داد و او را به صفوف فرشتگان بازگردانید. از آن پس دردائیل، در بهشت با این وصف شناخته می‌شد که آزاد شدهٔ حسین‌بن‌علی فرزند فاطمه، بنت رسول‌الله است»[۱].

مراسم نام‌گذاری امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۵

«عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بن الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ علیه‌السلام قَالَتْ لِعَلِيٍّ علیه‌السلام سَمِّهِ. فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَأُخْرِجَ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ، فَقَالَ: أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تُلَفُّوهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ؟ ثُمَّ رَمَى بِهَا وَ أَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا، ثُمَّ قَالَ: لِعَلِيٍّ علیه‌السلام: هَلْ سَمَّيْتَهُ؟ فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ. فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جَبْرَئِيلَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ فَاهْبِطْ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ وَ هَنِّئْهُ وَ قُلْ لَهُ: إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ

---

۱. داستان دردائیل، ماجرای فطرس و «قصهٔ صلصائیل» (محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام*، ج۱، ص۲۰ به نقل از کتاب *الغیبة* ظاهراً شیخ طوسی)، سه حکایت شبیه به هم هستند که در حقیقت، از یك معجزه و کرامت حسینی حکایت دارد. در متون مذهبی ما، از این داستان بسیار سخن رفته و در بسیاری از موارد با عنوان «فطرس» نقل شده است. شیخ حر عاملی می‌نویسد: «حدیث فطرس را بیشتر محدثان در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند». (حر عاملی، *اثبات الهداة*، ج۵، ص۱۹۲)

هَارُونَ. فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَهَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. قَالَ: وَ مَا كَانَ اسْمُهُ؟ قَالَ: شُبَّرُ. قَالَ: لِسَانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ: سَمِّهِ الْحَسَنَ، فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ. فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى جَبْرَئِيلَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ، فَاهْبِطْ إِلَيْهِ فَهَنِّئْهُ ، وَ قُلْ لَهُ: إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. قَالَ: فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَهَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عَلِيّاً مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. قَالَ وَ مَا اسْمُهُ؟ قَالَ: شُبِيرٌ. قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ: سَمِّهِ الْحُسَيْنَ، فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ»[1].

زیدبن علی از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «وقتی فاطمه علیهاالسلام حسن علیه‌السلام را به دنیا آورد، به علی علیه‌السلام گفت: برایش نامی برگزین. علی علیه‌السلام گفت: من در نامیدن وی به رسول خدا پیشی نمی‌گیرم. تا این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام را در پارچهٔ زردی به نزدش برد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: مگر من به شما نگفته بودم، که بچه را با پارچهٔ زرد نپیچید؟ سپس آن پارچه را کناری نهاد و بچه را با پارچه‌ای سپید پوشانید، سپس از علی علیه‌السلام پرسید: آیا بر او نامی نهاده‌ای؟ پاسخ داد: من در نامیدن او بر تو پیشی نمی‌گیرم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز گفت: من هم در نامیدن او بر پرودگار پیشی نخواهم گرفت. خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و سلام رسان و شادباشش گوی و به او بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است پس پسرش را به اسم پسر هارون بنام. جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزیز و جلیل، پیامبر را تهنیت گفت: سپس فرمود: خدای عزیز و جلیل تو را می‌فرماید که نوزاد را به اسم پسر هارون بنامی. پیامبر پرسید: نام وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شُبَّر، پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن بنام. پس او را حسن نامید. و هنگامی که حسین تولد یافت خدای عزوجل به جبرئیل وحی کرد که محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و تبریکش بگو و او را بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس او را به اسم پسر هارون بنام. جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تبارك و تعالی پیامبر را تبریك گفت، سپس گفت: به راستی که علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس پسرش را به اسم هارون بخوان. پیامبر پرسید: اسم وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شُبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی، است. جبرئیل گفت: او را حسین بنام. پس او را حسین نامید.

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۹۷-۱۹۸؛ همو، *علل الشرایع*، ص۱۳۷-۱۳۸.

توضیح: شیخ صدوق این خبر را در جای دیگری نیز، با همین تفصیل و با اسناد خویش از جابربن عبدالله انصاری، نقل کرده است؛ با این تفاوت که در آن جا می‌افزاید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوزاد را بوسید و زبانش را در دهان بچه نهاد و حسین علیه‌السلام زبان رسول خدا را مکید. همچنان که پیش‌تر، حسن علیه‌السلام مکیده بود. و پیامبر در گوش راست حسین علیه‌السلام اذان و در گوش چپش اقامه گفت. چنان که پیشتر هنگام تولد حسن علیه‌السلام گفته بود.».[۱]

شیخ صدوق دربارهٔ نام‌گذاری امام حسن و حسین علیهماالسلام چند خبر دیگر را نیز روایت کرده است که در این جا نقل می‌کنیم:

حدیث ۶

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: يَا فَاطِمَةُ اسْمُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فِي ابْنَيْ هَارُونَ شُبَّرٍ وَ شُبِيرٍ لِكَرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».[۲]

عبدالله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به دخترش گفت: ای فاطمه، نام حسن و حسین پیش‌تر روی دو پسر هارون بود که شُبَّر و شُبیر خوانده می‌شدند، زیرا آن دو برای خدای عزوجل گرامی بودند.

حدیث ۷

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَيَ هَذَيْنِ بِاسْمِ ابْنَيْ هَارُونَ شُبَّراً وَ شُبِيراً».[۳]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: من این دو پسرم را به نام پسران هارون، شُبَّر و شُبیر نامیدم.

حدیث ۸

«عَنْ جَعْفَرِبن مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام قَالَ: أَهْدَى جَبْرَئِيلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اسْمَ

---

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص۱۳۸؛ همو: *معانی الاخبار*، ص۵۷-۵۸.
۲. همو، علل الشرایع، ص۱۳۸.
۳. همان، ص۱۳۸.

الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام وَ خِرْقَةَ حَرِيرٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ وَ اشْتُقَّ اسْمُ الْحُسَيْنِ مِنِ اسْمِ الْحَسَنِ عليه‌السلام»[۱].

امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: نام حسن بن علی علیه‌السلام را جبرئیل به همراه پارچه‌ای ابریشمی از لباس‌های بهشت، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اهداء کرد و نام حسین بن علی علیه‌السلام نیز از نام حسن علیه‌السلام گرفته شده است.

حدیث ۹

«عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ عليهما‌السلام جَاءَتْ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ فَسَمَّاهُ حَسَناً. فَلَمَّا وَلَدَتِ الْحُسَيْنَ جَاءَتْ بِهِ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ هَذَا، فَسَمَّاهُ حُسَيْناً»[۲].

عکرمه گوید: هنگامی که فاطمه علیهاالسلام حسن علیه‌السلام را به دنیا آورد، او را به پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نامش را حسن نهاد و هنگامی که حسین را به دنیا آورد او را نیز به نزد پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا! این یکی از آن زیباتر است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را حسین نامید.

حدیث ۱۰

«عَنْ عَلِيِّ بن مُوسَى الرِّضَا عليه‌السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما‌السلام قَالَ: حدثني [حَدَّثَتْنِي] أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَتْ: حَدَّثَتْنِي فَاطِمَةُ عليهاالسلام لَمَّا حَمَلْتُ بِالْحَسَنِ وَ وَلَدْتُهُ جَاءَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! هَلُمِّي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَى بِهَا النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ أَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ عليه‌السلام بِأَيِّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي؟ قَالَ: مَا كُنْتُ أَسْبِقُكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أُسَمِّيَهُ حَرْباً، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ لَا أَنَا أَسْبِقُ بِاسْمِهِ رَبِّي، ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: عَلِيٌّ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ، سَمِّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ

---

۱. همان، ص۱۳۹.

۲. همان.

هَارُونَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ؟ قَالَ: شُبَّر. قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لِسَانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ جَبْرَئِيلُ: سَمِّهِ الْحَسَنَ. قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ سَابِعِهِ عَقَّ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عَنْهُ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخِذاً وَ دِينَاراً، ثُمَّ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخَلُوقِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَسْمَاءُ! الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ حَوْلٍ وُلِدَ الْحُسَيْنُ وَ جَاءَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! هَلُمِّي ابْنِي، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ فَبَكَى، فَقَالَتْ أَسْمَاءُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِمَّ بُكَاؤُكَ؟ قَالَ: عَلَى ابْنِي هَذَا. قُلْتُ: إِنَّهُ وُلِدَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي، ثُمَّ قَالَ: يَا أَسْمَاءُ! لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةُ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: أَيَّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي هَذَا؟ قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أُسَمِّيَهُ حَرْباً، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ لَا أَسْبِقُ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ. ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: عَلِيٌّ مِنْكَ كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى، سَمِّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ، قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ؟ قَالَ: شُبَيْرٌ. قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لِسَانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ جَبْرَئِيلُ سَمِّهِ الْحُسَيْنَ. فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ سَابِعِهِ عَقَّ عَنْهُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخِذاً وَ دِينَاراً، ثُمَّ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوَزْنِ الشَّعْرِ وَرِقاً، وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخَلُوقِ، فَقَالَ: يَا أَسْمَاءُ! الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ»[1].

امام رضا علیه‌السلام از پدرش موسی‌بن جعفر علیهما‌السلام و او از پدرش جعفربن محمد علیهما‌السلام و او از پدرش امام باقر علیهما‌السلام و او از پدرش امام سجاد علیهما‌السلام و آن حضرت از اسماء بنت‌عمیس نقل کردند که وی گفت: «هنگامی که فاطمه علیها‌السلام حسن را باردار بود و او را به دنیا آورد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و فرمود: ای اسما! پسرم را به پیش من بیاور، من نوزاد را در پارچه‌ای زرد به او دادم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن پارچه را به دور انداخت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از علی علیه‌السلام پرسید: پسرم را به چه اسمی نامیده‌ای؟ پاسخ داد: ای رسول‌خدا! من در نام او بر تو پیشی نمی‌گیرم اما دوست داشتم او را «حرب» بنامم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: من نیز در اسم او بر پروردگارم

---

۱. همو، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۲، ص۲۵-۲۶.

پیشی نمی‌گیرم. تا این که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ و برتر، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: جایگاه علی برای تو همانند هارون به موسی است، جز این که پس از تو پیامبری نخواهد بود. پسرت را به اسم پسر هارون بنام. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: اسم پسر هارون چیست؟ گفت: شُبَّر. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: وی را حسن بنام. روز هفتم که شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دو قوچ نمکین، برای حسن قربانی کرد و یك ران از قربانی را با دیناری به قابله بخشید. سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدّق کرد و سرش را با عطر زعفران شست و معطر ساخت، سپس گفت: ای اسماء! سر نوزاد را با خون آغشتن، از رسوم جاهلیت است. اسماء می‌گوید: پس از یك سال آن‌گاه که حسین تولد یافت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و فرمود: ای اسماء! پسرم را به پیش من بیاور. وی را در میان پارچهٔ سفیدی به او دادم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت: و او را در آغوشش نهاد و گریست. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: برای این پسرم. گفتم: ای رسول خدا! او که همین حالا متولد شد! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: پس از من او را، گروه سرکش و ستم‌گر، خواهند کشت که خدا شفاعتم را به آن‌ها نرساند. سپس گفت: ای اسماء! این خبر را به فاطمه مگو که او وی را تازه به دنیا آورده است. سپس از علی پرسید: پسرم را به چه اسمی نامیده‌ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا! من در نام گذاری او بر تو پیشی نمی‌گیرم ولی دوست داشتم نام او را «حرب» بنامم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: من نیز در این کار بر پروردگارم پیشی نمی‌گیرم. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای والا و برتر، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی تو را مانند هارون به موسی است، این پسرت را به اسم هارون بنام. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: اسم پسر هارون چه بود؟ گفت: شُبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: وی را حسین بنام. وقتی که روز هفتم نوزاد فرارسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دو قوچ نمکین را برای بچه قربانی کرد، یك ران از آن‌ها را با یك دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدّق کرد و سر نوزاد را با عطر زعفرانی شست و معطر ساخت و گفت: ای اسماء! سر نوزاد را با خون آغشتن، از آداب جاهلیت است».

توضیح: شیخ صدوق هفت حدیث دربارهٔ نام‌گذاری امام حسین علیه‌السلام با اسناد خویش نقل کرده که با توجه به تکرار دو مورد از آن‌ها، در آثار مختلف ایشان، در مجموع، در این باره، نُه خبر از ایشان روایت شده که ما متن شش مورد

از آن‌ها را در این جا آوردیم و به سه متن دیگر با اندکی توضیح ارجاع دادیم و نکته‌ای را از متن آن‌ها بدون توضیح فرونگذاشتیم. اما در حدیث اخیر دو نکتهٔ مهم، قابل بررسی است:

۱. «اسماء بنت عمیس» که این روایت از زبان او نقل شده است، هنگام تولد امام حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام در مدینه حضور نداشته است. چراکه بنا به نقل همهٔ تواریخ وی در سال هفتم بعثت به همراه شوهرش، «جعفر طیار»، از مکه به حبشه هجرت کرد و در سال هفتم هجرت، به همراه دیگر مهاجران به مدینه بازگشت[1]. در حالی که تولد امام حسن و حسین علیهماالسلام به ترتیب در سال‌های دوم و سوم یا سوم و چهارم هجرت بوده است[2] حتی بنا به قول شاذ و ضعیفی که بر اساس آن، ولادتِ حسین‌بن‌علی علیهماالسلام در سال پنجم یا ششم هجری بوده است[3] باز نمی‌توان حضور اسماء را در زمان تولد امام حسن و حسین علیهماالسلام در مدینه توجیه کرد.

۲. در فرازی از همین خبر، راوی می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از علی علیه‌السلام پرسید که چه اسمی برای نوزاد برگزیده است و علی علیه‌السلام پاسخ داد: من در انتخاب نام او بر شما پیشی نمی‌گیرم اما دوست داشتم نام وی را «حرب» بگذارم و عجیب این است که همین پرسش و پاسخ، غیر از امام حسن علیه‌السلام، دربارهٔ امام حسین علیه‌السلام نیز تکرار می‌شود و در هر دو مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اعتنایی به خواسته و انتخاب علی علیه‌السلام نشان نمی‌دهد. به عقیدهٔ ما این جملهٔ معترضه (دوست داشتم او را حرب بنامم) از طریق تبلیغات‌چی‌های بنی‌امیه ساخته و پرداخته شده و ابتدا در اخبار و آثار علمای اهل‌تسنن منعکس شده است و پس از رواج آن، به متون و منابع شیعه نیز راه یافته است. در این جا برای توضیح، یك نمونه از آن اخبار، از منابع اهل‌سنت نقل می‌کنیم: «علی علیه‌السلام،

---

۱. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۸، ص۶۱۳، زیر مقالهٔ «اسماء بنت عمیس».

۲. مسعودی، *مروج الذهب*، ج۲، ص۲۸۹؛ همو، *التنبیه و الاشراف*، ص۲۱۳ و ۲۶۳؛ منسوب به همو، *اثبات الوصیه*، ص۱۶۴؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج۲ ص۲۷؛ ابن‌سعد، *ترجمة الامام الحسین علیه‌السلام و مقتله من کتاب الطبقات*، ص۱۷؛ ابن ابی ثلج بغدادی، *تاریخ الائمه* در ضمن مجموعهٔ نفیسه، ص ۸ ؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج۱، ص۱۴۳؛ سید ابن طاووس، *الملهوف*، ص۹۱؛ اربلی، *کشف الغمه*، ج۲، ص۲۱۵.

۳. مرعشی نجفی، *احقاق الحق*، ملحقات، ج۱۱، ص۲۵۶-۲۵۹ به نقل از کتاب‌های اهل سنت.

نخست، نام هر سه پسرش را حرب گذاشته بود اما چون با اعتراض پیامبر مواجه شد، مجبور گشت در هر سه مورد تغییر رأی بدهد و پسران خود را به پیشنهاد پیامبر، به ترتیب حسن و حسین و محسن بنامد[۱]». گویا سازندگان این روایت، علاوه بر این که می‌خواستند نام پدربزرگ معاویة‌بن ابی‌سفیان، «حرب» را ترویج کنند، قصد داشتند این دید را در اذهان مسلمانان بپروانند که علی برخلاف پیامبر، جنگ‌طلب بود، تا آن‌جا که هنگام تولد هر یك از سه پسر خود حسن، حسین و محسن، بی‌اعتنا به اعتراض پیامبر، می‌خواست آن‌ها را «حرب»، یعنی جنگ، بنامد! غافل از این که ساختگی‌بودنِ خبر با اندکی اندیشه در تاریخ محسن بن علی برای همه هویدا می شود.

تکبیرِ تکلّم

حدیث ۱۱

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى الصَّلَاةِ وَ قَدْ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام أَبْطَأَ عَنِ الْكَلَامِ حَتَّى تَخَوَّفُوا أَنَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ وَ أَنْ يَكُونَ بِهِ خَرَسٌ، فَخَرَجَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِهِ حَامِلًا عَلَى عَاتِقِهِ وَ صَفَّ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَأَقَامَهُ عَلَى يَمِينِهِ فَافْتَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الصَّلَاةَ فَكَبَّرَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تَكْبِيرَهُ عَادَ فَكَبَّرَ وَ كَبَّرَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام حَتَّى كَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ وَ كَبَّرَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام فَجَرَتِ السُّنَّةُ بِذَلِكَ»[۲].

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که گفت: «حسین علیه‌السلام دیر به سخن آمد تا آنجا که بیم می‌رفت زبان باز نکند و به گنگی گرفتار باشد. روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در حالی که حسین را بر شانهٔ خویش نهاده بود، برای نماز از خانه بیرون آمد. مردم نیز پشت سر ایشان به صف نماز ایستادند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسین علیه‌السلام را در سمت راست خویش، به پا داشت و نماز، آغاز کرد. در این حال حسین علیه‌السلام نیز تکبیر گفت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا تکبیر وی را شنید دوباره تکبیر را تکرار کرد و حسین علیه‌السلام نیز، باز تکبیر گفت و این کار تکرار شد تا این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هفت بار تکبیر

---

۱. ابن‌اثیر، *اسد الغابه*، ج۲، ص۱۹؛ نویری، *نهایة الارب*، ج۱۸، ص۲۱۳.

۲. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۳۰۵؛ *علل الشرایع*، ص۳۳۲، حدیث دوم.

گفت و حسین علیه‌السلام نیز هر بار تکبیر را تکرار کرد و از این جا بود که تکبیرهای هفتگانه در اول نماز، رسم و سنت رایج شد.

توضیح: شیخ صدوق این روایت را افزون بر امام باقر علیه‌السلام، از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل کرده است که متن آن با آن چه که نقل شد، اندکی تفاوت دارد:

حدیث ۱۲

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَانَ فِي الصَّلَاةِ إِلَى جَانِبِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍ علیهماالسلام فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فَلَمْ يُحِرِ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام التَّكْبِيرَ، فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يُكَبِّرُ وَ يُعَالِجُ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام التَّكْبِيرَ فَلَمْ يُحِرْهُ حَتَّى أَكْمَلَ سَبْعَ تَكْبِيرَاتٍ فَأَحَارَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام التَّكْبِيرَ فِي السَّابِعَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام وَ صَارَتْ سُنَّةً».[1]

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نماز بود و حسین بن علی علیهماالسلام در کنارش ایستاده بود. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تکبیر گفت، امام حسین علیه‌السلام تکبیر را تکرار نکرد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مدام تکبیر می‌گفت و از حسین علیه‌السلام می‌خواست که تکبیر گوید، اما او پاسخ نمی‌داد، تا این که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هفت تکبیر گفت و آن‌گاه حسین علیه‌السلام، تکبیر هفتم را پاسخ داد. امام صادق علیه‌السلام گوید: و به این گونه، تکبیرهای هفتگانه، سنت گردید.»

حکایتی از کودکی امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۱۳

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبن مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الْمَرْضَةَ الَّتِي عُوفِيَ مِنْهَا، فَعَادَتْهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ علیهاالسلام وَ مَعَهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهماالسلام قَدْ أَخَذَتِ الْحَسَنَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى وَ أَخَذَتِ الْحُسَيْنَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى وَ هُمَا يَمْشِيَانِ وَ فَاطِمَةُ بَيْنَهُمَا حَتَّى دَخَلُوا مَنْزِلَ عَائِشَةَ، فَقَعَدَ الْحَسَنُ علیه‌السلام عَلَى جَانِبِ رَسُولِ اللَّهِ الْأَيْمَنِ وَ

---

۱. *علل الشرایع*، ص۳۳۱-۳۳۲، حدیث اول.

الْحُسَيْنُ عليه‌السلام عَلَى جَانِبِ رَسُولِ اللَّهِ الْأَيْسَرِ، فَأَقْبَلَا يَغْمِزَانِ مَا يَلِيهِمَا مِنْ بَدَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فَمَا أَفَاقَ النَّبِيُّ مِنْ نَوْمِهِ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ: حَبِيبَيَّ! إِنَّ جَدَّكُمَا قَدْ غَفَا، فَانْصَرِفَا سَاعَتَكُمَا هَذِهِ وَ دَعَاهُ حَتَّى يُفِيقَ وَ تَرْجِعَانِ إِلَيْهِ. فَقَالَا: لَسْنَا بِبَارِحَيْنِ فِي وَقْتِنَا هَذَا. فَاضْطَجَعَ الْحَسَنُ عَلَى عَضُدِ النَّبِيِّ الْأَيْمَنِ، وَ الْحُسَيْنُ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْسَرِ فَغَفَيَا، وَ انْتَبَهَا قَبْلَ أَنْ يَنْتَبِهَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ قَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ عليهاالسلام لَمَّا نَامَا انْصَرَفَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا، فَقَالَا لِعَائِشَةَ: مَا فَعَلَتْ أُمُّنَا؟ قَالَتْ: لَمَّا نُمْتُما رَجَعَتْ إِلَى مَنْزِلِهَا. فَخَرَجَا فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاءَ مُدْلَهِمَّةٍ ذَاتِ رَعْدٍ وَ بَرْقٍ وَ قَدْ أَرْخَتِ السَّمَاءُ عَزَالِيَهَا، فَسَطَعَ لَهُمَا نُورٌ، فَلَمْ يَزَالَا يَمْشِيَانِ فِي ذَلِكَ النُّورِ، وَ الْحَسَنُ قَابِضٌ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ الْيُسْرَى وَ هُمَا يَتَمَاشِيَانِ وَ يَتَحَدَّثَانِ، حَتَّى أَتَيَا حَدِيقَةَ بَنِي النَّجَّارِ، فَلَمَّا بَلَغَا الْحَدِيقَةَ حَارَا، فَبَقِيَا لَا يَعْلَمَانِ أَيْنَ يَأْخُذَانِ، فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ: إِنَّا قَدْ حِرْنَا وَ بَقِينَا عَلَى حَالَتِنَا هَذِهِ وَ مَا نَدْرِي أَيْنَ نَسْلُكُ، فَلَا عَلَيْكَ أَنْ نَنَامَ فِي وَقْتِنَا هَذَا حَتَّى نُصْبِحَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام: دُونَكَ يَا أَخِي فَافْعَلْ مَا تَرَى، فَاضْطَجَعَا جَمِيعاً وَ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ نَامَا. وَ انْتَبَهَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مِنْ نَوْمَتِهِ الَّتِي نَامَهَا، فَطَلَبَهُمَا، فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَكُونَا فِيهِ وَ افْتَقَدَهُمَا، فَقَامَ النَبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قَائِماً عَلَى رِجْلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! هَذَانِ شِبْلَايَ خَرَجَا مِنَ الْمَخْمَصَةِ وَ الْمَجَاعَةِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ وَكِيلِي عَلَيْهِمَا. فَسَطَعَ لِلنَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نُورٌ فَلَمْ يَزَلْ يَمْضِي فِي ذَلِكَ النُّورِ حَتَّى أَتَى حَدِيقَةَ بَنِي النَّجَّارِ، فَإِذاً هُمَا نَائِمَانِ قَدِ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ قَدْ تَقَشَّعَتِ السَّمَاءُ فَوْقَهُمَا كَطَبَقٍ، فَهِيَ تَمْطُرُ كَأَشَدِّ مَطَرٍ، مَا رَآهُ النَّاسُ قَطُّ، وَ قَدْ مَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَطَرَ مِنْهُمَا فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي هُمَا فِيهَا نَائِمَانِ، لَا يَمْطُرُ عَلَيْهِمَا قَطْرَةً. وَ قَدِ اكْتَنَفَتْهُمَا حَيَّةٌ لَهَا شَعرَاتٌ كَآجَامِ الْقَصَبِ، وَ جَنَاحَانِ جَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحَسَنَ وَ جَنَاحٌ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا أَنْ بَصَرَ بِهِمَا النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تَنَحْنَحَ، فَانْسَابَتِ الْحَيَّةُ وَ هِيَ تَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَ أُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ أَنَّ هَذَيْنِ شِبْلَا نَبِيِّكَ، قَدْ حَفَظْتُهُمَا عَلَيْهِ وَ دَفَعْتُهُمَا إِلَيْهِ سَالِمَيْنِ صَحِيحَيْنِ. فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ! فَمَن أَنْتِ؟ قَالَتْ: أَنَا رَسُولُ الْجِنِّ إِلَيْكَ. قَالَ: وَ أَيُّ الْجِنِّ؟ قَالَتْ: جِنُّ نَصِيبِينَ، نَفَرٌ مِنْ

بَنِي مَلِيحٍ، نَسِينَا آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَعَثُونِي إِلَيْكَ لِتُعَلِّمَنَا مَا نَسِينَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ هَذَا الْمَوْضِعَ سَمِعْتُ مُنَادِياً يُنَادِي: أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ! هَذَانِ شِبْلَا رَسُولِ اللَّهِ، فَاحْفَظِيهِمَا مِنَ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ وَ مِنْ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَقَدْ حَفِظْتُهُمَا وَ سَلَّمْتُهُمَا إِلَيْكَ سَالِمَيْنِ صَحِيحَيْنِ. وَ أَخَذَتِ الْحَيَّةُ الْآيَةَ وَ انْصَرَفَتْ. وَ أَخَذَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْحَسَنَ، فَوَضَعَهُ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ وَ وَضَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ علیه‌السلام فَلَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ، أُخَفِّفْ عَنْكَ. فَقَالَ: امْضِ، فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ. وَ تَلَقَّاهُ آخَرُ، فَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيْكَ، أُخَفِّفْ عَنْكَ، فَقَالَ: امْضِ، فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ. فَتَلَقَّاهُ عَلِيٌّ علیه‌السلام فَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! ادْفَعْ إِلَيَّ أَحَدَ شِبْلَيَّ وَ شِبْلَيْكَ حَتَّى أُخَفِّفْ عَنْكَ، فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى الْحَسَنِ علیه‌السلام ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ! هَلْ تَمْضِي إِلَى كَتِفِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ لَهُ: وَ اللَّهِ يَا جَدَّاهْ! إِنَّ كَتِفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَتِفِ أَبِي. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! هَلْ تَمْضِي إِلَى كَتِفِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ لَهُ: وَ اللَّهِ يَا جَدَّاهْ! إِنِّي لَأَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ أَخِيَ الْحَسَنُ، إِنَّ كَتِفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَتِفِ أَبِي. فَأَقْبَلَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ علیهاالسلام وَ قَدِ ادَّخَرَتْ لَهُمَا تُمَيْرَاتٍ، فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَأَكَلَا وَ شَبِعَا وَ فَرِحَا. فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قُومَا الْآنَ فَاصْطَرِعَا. فَقَامَا لِيَصْطَرِعَا وَ قَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتِ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ هُوَ يَقُولُ: إِيهِ يَا حَسَنُ! شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْهُ! فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَبَتِ! وَا عَجَبَاهْ! أَ تُشَجِّعُ هَذَا عَلَى هَذَا؟ أَ تُشَجِّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ؟ فَقَالَ لَهَا: يَا بُنَيَّةِ! أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا: يَا حَسَنُ! شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْهُ وَ هَذَا حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ يَقُولُ: يَا حُسَيْنُ! شُدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعْهُ!».[۱]

امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام باقر علیه‌السلام ، و او نیز از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بیماری مختصری دچار شده بود که بعدها از آن عافیت یافت. فاطمه ـ بزرگ بانوی بانوان ـ در حالی که حسن را با دست راست و حسین را با دست چپش گرفته

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۵۲۸-۵۳۱.

بود و خود در میان آن‌ها قدم برمی‌داشت، برای عیادت ایشان، وارد منزل عایشه شد. حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ رسول‌خدا نشستند و با بدن پیامبر به نازش پرداختند اما پیامبر ﷺ، از خواب بیدار نشد. فاطمه علیهاالسلام به حسن و حسین گفت: عزیزانم! بابا بزرگتان خوابیده است، بیایید کنار تا بیدار شود، بعد بروید به سراغش. آن دو گفتند: ما نمی‌رویم. حسن به بازوی راست و حسین به بازوی چپ پیامبر ﷺ سر نهادند و به پهلو خوابیدند. آن‌ها پیش از پیامبر ﷺ، از خواب بیدار شدند اما چون فاطمه علیهاالسلام، پس از خوابیدن آن‌ها به خانهٔ خویش برگشته بود، از عایشه پرسیدند: مادر ما چه شد؟ عایشه پاسخ داد: آن‌گاه که شما خفتید، به خانه‌اش برگشت. حسن و حسین، آن شب تیره و تاریك که آذرخش، سینهٔ آسمان را می‌شکافت و باران به شدت می‌بارید از خانه خارج شدند. هاله‌ای از نور آن دو را در برگرفت و آن‌ها در روشنایی آن، به راه افتادند. آن‌ها در حالی که حسن با دست راستش دست چپ حسین را گرفته بود، با هم سخن می‌گفتند و راه می‌رفتند تا به باغ بنی‌النجار رسیدند. در آن جا راه را گم کردند و ندانستند که به کدام سو روند. حسن به حسین گفت: ما گم شده‌ایم و نمی‌دانیم که به کدام سو باید برویم، آیا تو نمی‌خواهی که همین جا بخوابیم تا صبح شود؟ حسین به او گفت: برادر جان! تصمیم با تو است، هر چه می‌خواهی بکن. و سپس یکدیگر را در آغوش گرفتند و دست در گردن هم، خوابیدند. پیامبر ﷺ از خواب بیدار شد و در جست‌وجوی حسن و حسین به خانهٔ فاطمه رفت اما آن‌ها در آن جا نبودند. پیامبر چون آن‌ها را نیافت، [در پیشگاه خدا] بر دو پای خود ایستاد و گفت: خدایا! سیدا و سرورا! این دو فرزندانم را که با گرسنگی از خانه بیرون شده‌اند به تو می‌سپارم. پس از این دعا، نوری پیامبر ﷺ را در برگرفت که با آن، راه می‌پیمود تا به باغ بنی النجار رسید و دید که آن دو، دست در گردن هم، در آن جا خوابیده‌اند و آسمان، طبقی از ابرهای متراکم بر سرشان گرفته است. باران چنان تند می‌بارید که کسی هرگز نظیرش را ندیده بود اما خداوند متعال آن دو را از بارش باران در امان داشته بود و حتی یك قطره باران بر آن‌ها نباریده بود. مار بزرگی که پوستش دارای موهای پر پشت، چون خوشه‌های خرمن بود، آن دو را در کنف حمایت خویش گرفته بود. آن مار دو بال داشت که با یکی حسن و با دیگری حسین را در بر گرفته بود. هنگامی که چشم پیامبر ﷺ به آن‌ها افتاد، سرفه‌ای کرد و مار خود را کنار کشید، در حالی که چنین می‌گفت: بار پروردگارا! تو و فرشتگانت را به گواهی می‌گیرم که من این دو فرزند پیامبرت را نگه داشتم تا صحیح و سالم به او باز دادم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از وی پرسید: ای مار! تو کیستی؟ پاسخ داد: من، پیك پریانم به سوی تو. پرسید: کدام پریان؟ گفت: پریان «نصیبین» که گروهی از «بنی‌ملیح»اند. ما آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل را فراموش کرده‌ایم به همین جهت، مرا به سوی تو فرستادند تا آن چه را که از کتاب خدا فراموش کرده‌ایم به ما بیآموزی، اما هنگامی که به این محل رسیدم، از ندا دهنده‌ای شنیدم که ندا در داد: ای مار! این دو، فرزندان رسول خدایند، آن‌ها را از آفت‌ها و بلاها و حوادث شب و روز نگهدار! من نیز از آن‌ها نگهداری کردم تا صحیح و سالم به تو سپردم. سپس مار آیه را فراگرفت و بازگشت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن را بر شانهٔ راستش و حسین را بر شانهٔ چپش نهاد و راه افتاد که در راه علی علیه‌السلام به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید. یکی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، یکی از فرزندانت را به من بده تا سبك گردی. پاسخ داد: برو که خدا سخنت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر از اصحاب نیز همان گفت و همان پاسخ را شنید. علی علیه‌السلام نیز به نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و گفت پدر و مادرم فدایت یا رسول‌الله! یکی از بچه‌ها را به من بدهید تا بارتان را سبك ساخته باشم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگاهی به حسن کرد و گفت: حسن جان! به شانهٔ پدرت می‌روی؟ پاسخ داد: یا جدّا! به خدا که شانهٔ تو برای من از شانهٔ پدرم دوست داشتنی‌تر است. سپس نگاهی به حسین کرد و گفت: حسین جان! به دوش پدرت می‌روی؟ وی نیز پاسخ داد: یا جدّا! به خدا که من نیز همان گویم که برادرم حسن گفت، به راستی که دوش تو برای من از دوش پدرم دوست داشتنی‌تر است. بالاخره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن دو را به خانهٔ دخترش فاطمه آورد، فاطمه مقداری خرما را که برای آن‌ها ذخیره کرده بود، به جلوشان نهاد تا خوردند و سیر شدند و خوش حال گشتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن دو گفت: حال به پا خیزید و با یکدیگر کشتی گیرید! آن دو برخاستند که با یکدیگر کشتی گیرند. فاطمه که برای کاری از خانه بیرون شده بود وقتی برگشت شنید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید: ای حسن! حسین را بگیر و زمین بزن! فاطمه علیهاالسلام [با تعجب] به پدر گفت: بابا! شگفتا! آیا یکی را بر دیگری می‌شورانی؟ آیا بزرگ‌تر را بر کوچکتر دلیر می‌سازی؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پاسخش داد: دخترم! آیا نمی‌خواهی که من بگویم، ای حسن! حسین را بگیر و بیندازش در حالی که حبیبم جبرئیل، همینك می‌گوید، ای حسین! حسن را بگیر و بر زمین بزن.

توضیح: شیخ صدوق این حدیث بلند را در ضمن روایت طولانی دیگری، آن

جا که از فضائل و مناقب مولا علی علیه‌السلام سخن می‌گوید نیز نقل کرده است.[۱] البته پرپیداست این روایت از قصه ها و اسطوره های شیرین است! دست کم این که راویان در طول هزار و اندی سال، تا توانسته اند به آن بال و پر داده اند و اسطورهٔ جالبی از آن ساخته اند.

روزه‌گرفتن و ایثار در کودکی

حدیث ۱۴

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»[۲]، قَالَ: مَرِضَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهماالسلام وَ هُمَا صَبِيَّانِ صَغِيرَانِ، فَعَادَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ مَعَهُ رَجُلَانِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: يَا أَبَاالْحَسَنِ! لَوْ نَذَرْتَ فِي ابْنَيْكَ نَذْراً إِنَّ اللَّهَ عَافَاهُمَا. فَقَالَ: أَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ شُكْراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَذَلِكَ قَالَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ قَالَ الصَّبِيَّانِ: وَ نَحْنُ أَيْضاً نَصُومُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ كَذَلِكَ قَالَتْ جَارِيَتُهُمْ فِضَّةُ. فَأَلْبَسَهُمَا اللَّهُ عَافِيَةً فَأَصْبَحُوا صِيَاماً وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ طَعَامٌ. فَانْطَلَقَ عَلِيٌّ علیه‌السلام إِلَى جَارٍ لَهُ مِنَ الْيَهُودِ، يُقَالُ لَهُ: شَمْعُونُ، يُعَالِجُ الصَّوفَ. فَقَالَ: هَلْ لَكَ أَنْ تُعْطِيَنِي جِزَّةً مِنْ صَوفٍ تَغْزِلُهَا لَكَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ بِثَلَاثَةِ أَصْوُعٍ مِنْ شَعِيرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ! فَأَعْطَاهُ فَجَاءَ بِالصَّوفِ وَ الشَّعِيرِ، وَ أَخْبَرَ فَاطِمَةَ علیهاالسلام فَقَبِلَتْ وَ أَطَاعَتْ، ثُمَّ عَمَدَتْ فَغَزَلَتْ ثُلُثَ الصَّوفِ، ثُمَّ أَخَذَتْ صَاعاً مِنَ الشَّعِيرِ فَطَحَنَتْهُ وَ عَجَنَتْهُ وَ خَبَزَتْ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ، لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصٌ. وَ صَلَّى عَلِيٌّ علیه‌السلام مَعَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ، فَوُضِعَ الْخِوَانُ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ، فَأَوَّلُ لُقْمَةٍ كَسَرَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام إِذَا مِسْكِينٌ قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، أَنَا مِسْكِينٌ مِنْ مَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ أَطْعِمُونِي مِمَّا تَأْكُلُونَ أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوَائِدِ الْجَنَّةِ. فَوَضَعَ اللُّقْمَةَ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ:

فَاطِمُ ذَاتَ الْمَجْدِ وَ الْيَقِينِ   يَا بِنْتَ خَيْرِ النَّاسِ أَجْمَعِين

---

۱. ر.ک: *الأمالی*، ص۵۲۰-۵۲۵.

۲. سورهٔ انسان، آیهٔ ۷.

أَ مَا تَرَيْنَ الْبَائِسَ الْمِسْكِين جَاءَ إِلَى الْبَابِ لَهُ حَنِين
يَشْكُو إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَكِين يَشْكُو إِلَيْنَا جَائِعاً حَزِين
كُلُّ امْرِئٍ بِكَسْبِهِ رَهِين مَنْ يَفْعَلِ الْخَيْرَ يَقِفْ سَمِين
مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةٍ رَهِين حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى الضَّنِين
وَ صَاحِبُ الْبُخْلِ يَقِف حَزِين تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى سِجِّين
شَرَابُهُ الْحَمِيمُ وَ الْغِسْلِين

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام تَقُولُ:

أَمْرُكَ سَمْعٌ يَا ابْنَ عَم وَ طَاعَه مَا بِيَ مِنْ لُؤْمٍ وَ لَا وَضَاعَه
غُذِّيتُ بِاللُّبِّ وَ بِالْبَرَاعَه أَرْجُو إِذَا أَشْبَعْتُ مِنْ مَجَاعَه
أَنْ أَلحِقَ الْأَخْيَارَ وَ الْجَمَاعَه وَ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَه

وَ عَمَدَتْ إِلَى مَا كَانَ عَلَى الْخِوَانِ فَدَفَعَتْهُ إِلَى الْمِسْكِينِ وَ بَاتُوا جِيَاعاً وَ أَصْبَحُوا صِيَاماً لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ الْقَرَاحَ. ثُمَّ عَمَدَتْ إِلَى الثُّلُثِ الثَّانِي مِنَ الصُّوفِ فَغَزَلَتْهُ، ثُمَّ أَخَذَتْ صَاعاً مِنَ الشَّعِيرِ فَطَحَنَتْهُ وَ عَجَنَتْهُ، وَ خَبَزَتْ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ، لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصٌ، وَ صَلَّى عَلِيٌّ علیه‌السلام الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ، فَلَمَّا وُضِعَ الْخِوَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ فَأَوَّلُ لُقْمَةٍ كَسَرَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام إِذَا يَتِيمٌ مِنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ، قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، أَنَا يَتِيمٌ مِنْ يَتَامَى الْمُسْلِمِينَ أَطْعِمُونِي مِمَّا تَأْكُلُونَ أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوَائِدِ الْجَنَّةِ. فَوَضَعَ عَلِيٌّ علیه‌السلام اللُّقْمَةَ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ:

فَاطِمُ بِنْتَ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ بِنْتَ نَبِيٍّ لَيْسَ بِالزَّنِيمِ
قَدْ جَاءَنَا اللَّهُ بِذَا الْيَتِيمِ مَنْ يَرْحَمِ الْيَوْمَ فَهُو رَحِيم
مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى اللَّئِيمِ
وَ صَاحِبُ الْبُخْلِ يَقِف ذَمِيمٌ تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى الْجَحِيمِ
شَرَابُهَا الصَّدِيدُ وَ الْحَمِيمُ

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ هِيَ تَقُولُ:

فَسَوْفَ أُعْطِيهِ وَ لَا أُبَالِي وَ أُوثِرُ اللَّهَ عَلَى عِيَالِي

أَمسَوْا جِيَاعاً وَ هُمُ أَشْبَالِي أَصْغَرُهُم يُقْتَلُ فِي الْقِتَالِ
بِكَرْبَلَاءَ يُقْتَلُ بِاغْتِيَالٍ لِقَاتِلِيهِ الْوَيْلُ مَعَ وَبَالٍ
يَهْوِي بِهِ النَّارَ إِلَى سَفَالٍ كُبُولُهُ زَادَتْ عَلَى الْأَكْبَالِ

ثُمَّ عَمَدَتْ فَأَعْطَتْهُ جَمِيعَ مَا عَلَى الْخِوَانِ وَ بَاتُوا جِيَاعاً لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ الْقَرَاحَ وَ أَصْبَحُوا صِيَاماً وَ عَمَدَتْ فَاطِمَةُ عليها‌السلام فَغَزَلَتِ الثُّلُثَ الْبَاقِيَ مِنَ الصُّوفِ وَ طَحَنَتِ الصَّاعَ الْبَاقِيَ وَ عَجَنَتْهُ وَ خَبَزَتْ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ، لِكُلِّ وَاحِدٍ قُرْصٌ وَ صَلَّى عَلِيٌّ عليه‌السلام الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ فَقُرِّبَ إِلَيْهِ الْخِوَانُ وَ جَلَسُوا خَمْسَتُهُمْ فَأَوَّلُ لُقْمَةٍ كَسَرَهَا عَلِيٌّ عليه‌السلام إِذَا أَسِيرٌ مِنْ أُسَرَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، تَأْسِرُونَنَا وَ تَشُدُّونَنَا وَ لَا تُطْعِمُونَنَا فَوَضَعَ عَلِيٌّ عليه‌السلام اللُّقْمَةَ مِنْ يَدِهِ، ثُمَّ قَالَ:

فَاطِمُ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَد بِنْتَ النَّبِيِّ سَيِّدٍ مُسَوَّد
قَدْ جَاءَكِ الْأَسِيرُ لَيْسَ يَهْتَد مُكَبَّلًا فِي غُلِّهِ مُقَيَّد
يَشْكُو إِلَيْنَا الْجُوعَ قَدْ تَقَدَّد مَنْ يُطْعِمِ الْيَوْمَ يَجِدْهُ فِي غَد
عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّد مَا يَزْرَعُ الزَّارِعُ سَوْفَ يَحْصَد
فَأَعْطِينَ لَا تَجْعَلِيهِ يَنْكَد

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عليها‌السلام وَ هِيَ تَقُولُ:

لَمْ يَبْقَ مِمَّا كَانَ غَيْرُ صَاعٍ قَدْ دَبِرَتْ كَفِّي مَعَ الذِّرَاعِ
شِبْلَايَ وَ اللَّهِ هُمَا جِيَاعٌ يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْهُمَا ضَيَاعٌ
أَبُوهُمَا لِلْخَيْرِ ذُو اصْطِنَاعٍ عَبْلُ الذِّرَاعَيْنِ طَوِيلُ الْبَاعِ
وَ مَا عَلَى رَأْسِيَ مِنْ قِنَاعٍ إِلَّا عَبَا نَسَجْتُهَا بِصَاعٍ

وَ عَمَدُوا إِلَى مَا كَانَ عَلَى الْخِوَانِ فَأَتَوْهُ وَ بَاتُوا جِيَاعاً وَ أَصْبَحُوا مُفْطِرِينَ وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ شَيْءٌ. قَالَ شُعَيْبٌ فِي حَدِيثِهِ: وَ أَقْبَلَ عَلِيٌّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما‌السلام نَحْوَ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ هُمَا يَرْتَعِشَانِ كَالْفِرَاخِ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ، فَلَمَّا بَصَرَ بِهِمُ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! شَدَّ مَا يَسُوؤُنِي مَا أَرَى بِكُمْ، انْطَلِقْ إِلَى ابْنَتِي فَاطِمَةَ، فَانْطَلَقُوا إِلَيْهَا وَ هِيَ فِي مِحْرَابِهَا، قَدْ لَصِقَ بَطْنُهَا بِظَهْرِهَا مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ وَ غَارَتْ عَيْنَاهَا، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضَمَّهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ:

وَا غَوْثَاهْ بِاللَّهِ، أَنْتُمْ مُنْذُ ثَلَاثٍ فِيمَا أَرَى! فَهَبَطَ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! خُذْ مَا هَيَّأَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَ مَا آخُذُ يَا جَبْرَئِيلُ؟ قَالَ: «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ»[۱] حَتَّى إِذَا بَلَغَ: «إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً»[۲]».[۳]

امام جعفر صادق علیه‌السلام در شأن نزول آیه‌ی: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»[۴] به روایت از پدرش امام محمد باقر علیه‌السلام ، می‌فرماید، حسن و حسین که [در آن زمان] کودکان کوچکی بودند بیمار شدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به همراه دو مرد، به عیادتشان آمد. یکی از آن دو مرد گفت: یا اباالحسن! ای کاش برای پسرانت نذری می‌کردی تا خدا شفایشان می‌داد. علی علیه‌السلام گفت: برای سپاس از خداوند متعال، سه روز روزه می‌گیرم. فاطمه علیهاالسلام نیز چنین گفت و کودکان نیز گفتند: ما نیز سه روز، روزه می‌گیریم. کنیزشان فضّه نیز همان را گفت. خدا به آن دو لباس عافیت پوشانید و آنان در حالی که غذایی نداشتند، روزه گرفتند. علی علیه‌السلام پیش همسایهٔ خود، شمعون یهودی که پشم ریسی می‌کرد رفت و به وی گفت: می‌خواهی پشم گوسفندی را که برای ریسیدن آماده است به دخترِ محمد بدهی تا آن را در ازای سه پیمانه جو بریسد؟ گفت آری و داد. علی علیه‌السلام پشم و جو را پیش فاطمه علیهاالسلام آورد و ماجرا را به او گفت. فاطمه علیهاالسلام نیز پذیرفت و شروع کرد به ریسیدن. پس از آن که یك سوم پشم را ریسید، یك پیمانه از جو را برداشت و آرد کرد و خمیر ساخت و از آن پنج قرص نان ـ به تعداد خانواده ـ پخت. موقع مغرب، علی علیه‌السلام پس از آن که نماز را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواند به خانه آمد. سفره گسترده شد و هر پنج تن به گرد آن نشستند. علی علیه‌السلام تا نخستین لقمه را گرفت، مسکینی بر در خانه ایستاد و گفت: ای خانوادهٔ محمد! درود بر شما! من درمانده‌ای از درماندگان مسلمانم، مرا از آن چه می‌خورید بخورانید، خدا شما را از سفره‌های بهشتی بخوراند. علی علیه‌السلام لقمه را از دست نهاد و رو به فاطمه کرد و گفت:

فاطمه! ای دارای مجد و یقین، ای دختر برترین مردم!

آیا این بی‌نوا و درمانده را نمی‌بینی که بر در خانه می‌نالد؟

---

۱. سورهٔ انسان، آیهٔ ۱.

۲. سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۲.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۳۲۹-۳۳۲؛ این خبر را افزون بر شیخ صدوق بسیاری دیگر از محدّثان حتی از طریق تسنّن با همین تفصیل نقل کرده اند. ر.ک: *موسوعة الامامة فی نصوص أهل السنّة*، ج۲، ص۳۶۰-۳۹۷.

۴. سورهٔ انسان، آیهٔ ۷.

او به خدا روی آورده و می‌نالد، و از درد و گرسنگی خود، به ما شکوه می‌کند.
هر کس در گرو کاری است که می‌کند و هر که کار نیک کند بهرمند گردد.
جایگاه چنین کسی در بهشت جاودان و سرسبز خواهد بود که خدا آن را بر بخیل حرام کرده است.
انسان بخیل در روز رستاخیز، اندوهناك خواهد ماند و آتش دوزخ وی را به کام خود خواهد کشید که شراب آن، آب جوشان و چرکاب خواهد بود.

فاطمه علیهاالسلام در پاسخ گفت:

پسر عمو! دستورت را شنیدم و از جان پذیرفتم که من خسیس و کنس نیستم.
من شهد خردورزی و خبرگی را از کودکی چشیده‌ام و امید آن دارم که با سیرساختن گرسنه‌ای، به گروه نیکان بپیوندم و با شفاعت آنان به بهشت روم.

و سپس آن چه را که در سفره بود برداشت و به مسکین داد. آن‌ها، آن شب را گرسنه سحر کردند و صبح، روزه گرفتند در حالی که جز آب خالص نچشیده بودند. روز بعد، فاطمه علیهاالسلام یك سوم دیگر از پشم را ریسید و سپس یك پیمانه از جو را آرد کرد و خمیر ساخت و از آن به تعداد خانواده پنج قرص نان پخت. علی علیه‌السلام پس از آن که نماز مغرب را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواند، به خانه برگشت. سفره گسترده شد و همهٔ آن پنج تن به گرد آن جمع شدند. علی علیه‌السلام تا خواست اولین لقمه را بردارد، یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما ای خانوادهٔ محمد! من یتیمی مسلمان هستم، از آن چه می‌خورید مرا نیز بخورانید، خدا شما را از سفره‌های بهشتی بخوراند. علی علیه‌السلام لقمه‌ای را که در دست داشت به سفره نهاد و چنین گفت:

فاطمه! ای دختر مردی بزرگ و کریم! ای دخت پیامبری که فرومایه نیست.
خدا، این یتیم را بر در ما فرستاده است و هر که امروز مهربانی کند، در روز رستاخیز مورد رحمت قرار خواهد گرفت.
و جایگاهش فردا در بهشتِ مملو از نعمت، خواهد بود که خدا آن را بر فرومایگان حرام کرده است.
و هر که بخل‌ورز باشد، نکوهیده ماند و آتش دوزخ وی را به کام خویش کشد، دوزخی که شرابش از آب جوشان و چرکاب تن دوزخیان خواهد بود.

فاطمه علیهاالسلام نیز در پاسخ چنین گفت:

آن (افطاری شب دوم) را به او (یتیم) می‌دهم و خدا را بر اهل و عیالم مقدم می‌دارم.
بگذار کودکانم شب را گرسنه به سر کنند که پسر کوچکم در جنگ کشته خواهد شد.
او را در کربلا، ناجوانمردانه خواهند کشت، وای بر قاتلان او با آن جرم سنگینشان!

آتش دوزخ، قاتل او را به درك اسـفل خواهد کشـید و زنجیرهای آویخته بر او بیش از زنجیرهای همهٔ دوزخیان خواهد بود.

سـپس هـر چه را که در سـفره بـود، به یتیم داد و آن شـب را نیز در حالی که جـز آب نخورده بودنـد، سـحر کردنـد و روز را بـا روزه آغـاز کردنـد. فاطمه علیهاالسلام ثلث آخر پشـم را نیز ریسـید و باقی ماندهٔ جو را آرد سـاخت و خمیر کرد و از آن به تعداد خانواده پنج قرص نان پخت. علی علیه‌السلام روز سـوم نیز، پس از آن که نماز مغرب را با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواند، به خانه‌اش آمد، سـفره را پیش وی گسـتردند و هر پنج تن به گرد آن نشسـتند. اما تا علی علیه‌السلام خواسـت اولین لقمه را بردارد اسیری از مشـرکان، بر در خانه آمد و گفت: درود بر شـما ای خانوادهٔ محمد! ما را اسـیر می‌کنید، به بند می‌کشید و غذایی به ما نمی‌دهید! علی علیه‌السلام لقمه‌ای را که در دستش بود، به سفره نهاد و گفت:

فاطمه! ای دختر پیامبر پسندیده و ستوده، ای دخت پیامبر بزرگ و بزرگوار!
اسیری گمراه به تو روی آورده، در حالی که در زنجیر اسارت گرفتار است.
ژنـده پـوش و آشـفته اسـت و از گرسـنگی به ما شـکوه می‌کند، هر کـه امروز، اطعـام کند فردا پاداش آن را خواهد یافت؛
پیش خدایی که بزرگ و فرد و یکتا است؛ «هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کشت.»
پس به او غذا بده و او را دست خالی وامگذار.

فاطمه علیهاالسلام نیز در پاسخ چنین سرود:

از آن چه بود جز پیمانه‌ای نمانده است، دست و بازوی من (در اثر آسیاب کردن) پینه بسته است.
به خدا کودکانم گرسنه‌اند، خدایا آن دو را به خود وامگذار که هلاك می‌شوند.
پدرشان، گرچه ستبربازو و قوی پنجه است، گشاده دست و بسیار بخشنده است.
مـن بر سـر خویش پوششـی جز یك عبا ندارم کـه آن را در برابر یك پیمانه جو، به دسـت آورده و بافته‌ام.

آن شب نیز هر چه در سفره داشتند، به اسیر بخشیدند و خود، شب را با گرسنگی سر کردند و صبـح، چیـزی بـرای خـوردن نداشـتند. راوی حدیث (شـعیب) در ادامه می‌گویـد: علی علیه‌السلام حسـن و حسـین را که از شـدت گرسـنگی، مانند جوجه می‌لرزیدند، به پیش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برد. هنگامی که چشـم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن‌ها افتاد، رو به علی کرد و گفت: یا اباالحسـن! شـما را بـا این حال و روز دیدن مرا بسـیار سـخت اسـت؛ پیـش دخترم فاطمه بروید. به نزد فاطمه رفتند و او را در محراب عبادتش دیدند که از شـدت گرسـنگی شـکمش به پشـتش چسبیده و

چشمانش گود افتاده بود. زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را دید، در آغوشش کشید و گفت: پناه بر خدا! آیا شما سه روز است که چنین بوده‌اید؟ در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: یا محمد! بگیر آن چه را که خدا دربارهٔ خاندانت برای تو فروفرستاده است. پرسید: ای جبرئیل! چه چیزی را باید بگیرم؟ و جبرئیل خواند: «**هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ...**» تا رسید به آیهٔ «**إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً**»[۱،۲]

امام حسین علیه‌السلام خود را معرفی می‌کند

حدیث ۱۵

شیخ صدوق به سند خود از خالدبن ربعی نقل می‌کند که وی گفت: «امیرمؤمنان علیه‌السلام برای کاری به مکه وارد شد و بادیه‌نشینی را دید که به پرده‌های کعبه چنگ زده بود و در راز و نیاز با خدا، چنین می‌گفت: ای صاحب‌خانه! خانه، خانهٔ تو، و مهمان، مهمان توست و هر میزبانی از مهمانش به نوعی پذیرایی می‌کند و تو پذیرایی مرا امشب، آمرزش گناهانم قرار ده. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراهانش گفت: آیا سخنِ اعرابی را می‌شنوید؟ گفتند: آری! می‌شنویم. گفت: خدا کریم‌تر از آن است که میهمانش را نپذیرد.»

راوی در ادامه می‌گوید: «شب دوم، علی علیه‌السلام باز همان بادیه‌نشین را دید که به رکن کعبه چنگ زده و گوید: ای عزیزی که در عزت خویش عزیزی! در عزت، از تو عزیزتر کسی نیست، تو را به عزت عزتت، مرا چنان عزت بخش که کسی آن را درك نتواند کرد. به تو روی آورده و دست به دامن تو شده‌ام، تو را به حق محمد و آل محمد، مرا آن ده که جز تو کسی نتواند داد و از من، آن را بگردان که جز تو کس نتواند بگرداند. امیرمؤمنان به یارانش گفت: به خدا این به زبان سریانی، اسم اعظم است که حبیبم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به من یاد داده است. او بهشت را از

---

۱. سورهٔ انسان، آیهٔ ۱-۲۲.

۲. شیخ صدوق این حدیث را از دو طریقِ ابن‌عباس و امام باقر علیه‌السلام، روایت کرده و در ذیل آن، سخنانی نیز از حسن‌بن مهران و ابن‌عباس که از راویان این حدیث می‌باشند در تأویل و تفسیر آیات سورهٔ «هل أتی» آورده است. (شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۳۳۳) غیر از شیخ صدوق محدثان بسیار دیگری نیز، این روایت را نقل کرده‌اند. ما نیز در کتابِ *پدری به نام حسین* در شرح این روایت به تفصیل سخن گفته‌ایم که می‌توان به آن مراجعه کرد و برای برخی پرسش‌هایی که ممکن است پیش آید پاسخ جست.

خدا خواست که به وی داد و دوری از دوزخ را خواست که از وی دورش ساخت. شب سوم نیز علی علیه‌السلام او را دید که به رکن کعبه چنگ زده بود و چنین می‌گفت: ای آن که در جایی نگنجد و جایی از او خالی نباشد! این بادیه‌نشین را چهار هزار درهم روزی کن. امیرمؤمنان پیش رفت و به وی گفت: ای اعرابی! از پروردگارت پذیرایی خواستی پذیرایی‌ات کرد، بهشت خواستی داد و دوری از دوزخ خواستی، دورت ساخت؛ با این همه امشب از او چهار هزار درهم می‌طلبی؟! بادیه‌نشین گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی، پسر ابوطالب هستم. بادیه‌نشین گفت: به خدا که خواست و مراد من تویی و من نیاز خود از تو خواهم خواست. پرسید: ای اعرابی! بگو ببینم چه می‌خواهی؟ گفت: هزار درهم برای مهریه، هزار درهم برای پرداخت قرض، هزار درهم برای خرید خانه و هزار درهم برای این که زندگی کنم. علی علیه‌السلام گفت: ای بادیه‌نشین! به انصاف خواستی. وقتی که از مکه رفتم، در مدینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خانه‌ام بیا. بادیه‌نشین، پس از آن که یك هفته در مکه ماند، در جست‌وجوی امیرمؤمنان به شهر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتافت و در آن جا ندا در داد: چه کسی مرا به خانهٔ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام راه می‌نماید؟ از میان کودکان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام گفت: من تو را به خانهٔ امیرمؤمنان می رسانم، من پسرِ او، حسین بن علی هستم. بادیه‌نشین گفت: پدرت کیست؟ گفت: امیرمؤمنان، علی‌بن ابی‌طالب. پرسید: مادرت کیست؟ گفت: بزرگ بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا. پرسید: پدر بزرگت چه کسی است؟ گفت: رسول‌خدا، محمدبن عبدالله‌بن عبدالمطّلب. پرسید: مادرت بزرگت کیست؟ گفت: خدیجه، دختر خویلد. پرسید: برادرت کیست؟ گفت، ابومحمد، حسن‌بن علی. گفت: راستی که جهان را با هر دو جانبش دارایی، به پیش امیرمؤمنان برو و به او بگو، همان بادیه‌نشینی که در مکه ضمانتش کردی بر در خانه است. حسین‌بن‌علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: باباجان! بادیه‌نشینی بر در است و می‌پندارد که در مکه ضمانت شده است. علی علیه‌السلام رو به فاطمه کرد و گفت: آیا در خانه چیزی هست که اعرابی بخورد؟ گفت: نه. امیرمؤمنان لباس پوشید و از خانه خارج شد و گفت: ابوعبدالله! سلمان فارسی را بخوانید تا به نزد من آید. سلمان فارسی که آمد امیرمؤمنان گفت: یا اباعبدالله[1]! باغی را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برایم کاشته بود، به خریداران عرضه کن. سلمان به بازار رفت و باغ را به دوازده هزار درهم فروخت و بهای آن را به نزد علی علیه‌السلام آورد و بادیه‌نشین را نیز حاضر ساخت. علی علیه‌السلام افزون بر چهار هزار درهم، چهل درهم نیز بر او انفاق کرد. این

---

۱. «ابوعبدالله» کُنیهٔ سلمان فارسی نیز بود.

خبر به درماندگان و گدایان مدینه رسید و آن‌ها در کنار علی، گرد آمدند، مردی از انصار به سوی فاطمه ﷺ رفت و او را از ماجرا باخبر ساخت. فاطمه ﷺ وی را دعا کرد و گفت: خدا تو را برای این کار پاداش دهد. علی ﷺ نشست و درهم‌ها را پیش پایش به زمین ریخت تا این که یارانش به دور او گرد آمدند و او درهم‌ها را مشت مشت برداشت و به هر مردی مشتی داد تا این که تمام شد و درهمی نیز نماند. هنگامی که به خانه آمد فاطمه ﷺ به او گفت: پسر عمو! باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی؟ گفت: آری! به برتر از آن در دنیا و آخرت فروختم. پرسید: قیمتش کو؟ گفت: پیش از آن که از من خواهش کنند، به چشمان خواهشگری بخشیدم که شرمم آمد با ذلت خواستن و تمنا تحقیر شوند. فاطمه ﷺ گفت: من گرسنه‌ام، کودکانم گرسنه‌اند و تردیدی ندارم که تو نیز مانند ما در گرسنگی به سر می‌بری، با این حال، آیا درهمی نیز از آن به ما نماند؟! این گفت و گوشهٔ لباس علی ﷺ را گرفت. علی ﷺ گفت: یا فاطمه رهایم کن! گفت: نه به خدا، رها نمی‌کنم تا پدرم میان من و تو حکم کند. جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آمد و گفت، یا محمد! خدا تو را درود می‌فرستد و می‌فرماید: به علی سلام مرا برسان و به فاطمه نیز بگو: «تو را نمی‌رسد که دست فرا دست علی ﷺ زنی و اعتراض را بر دامنش دست آویزی». هنگامی که رسول خدا ﷺ به منزل علی ﷺ آمد، دید فاطمه ﷺ علی را چسبیده است، به او فرمود: دخترم چرا علی را گرفته‌ای؟ گفت: پدر جان باغی را که تو برایش غرس نموده بودی، به دوازده هزار درهم فروخته، اما حتی یك درهم برای خودمان باقی نگذاشته تا با آن غذایی بخریم. پیامبر فرمود:عزیزم! جبرئیل از پرودگارم به من سلام رساند و گفت، به علی از پرودگارش سلام برسانم و مرا فرمود که به تو بگویم، تو نباید بر دستان علی بزنی و بر لباسش درآویزی. فاطمه ﷺ گفت: من از خدا آمرزش می‌خواهم و دیگر چنین نخواهم کرد. فاطمه ﷺ گوید: پدر و شوهرم، علی از خانه خارج شده هر یك به سویی رفتند، چیزی نگذشت که پدرم با هفت درهم سیاه هجری باز آمد و گفت: فاطمه! پسر عمویم کو؟ گفتمش: از خانه خارج شد. رسول خدا ﷺ گفت: این درهم‌ها را بگیر، وقتی که پسر عمویم آمد، بگو با آن‌ها برای شما غذایی بخرد. اندکی نگذشته بود که علی ﷺ آمد و گفت، پسر عمویم بازگشته بود، من بوی پاك او را در این جا می‌یابم. فاطمه گفت: آری، به من نیز مبلغی داد تا با آن برایمان غذایی بخری. علی ﷺ گفت: بده به من. فاطمه، هفت درهم سیاه هجری را به او داد. علی ﷺ گفت: بسم الله، سپاس بسیار و خالص، خدا را برازنده است و این، از روزی خدای عزوجل است.

سپس گفت: حسن جان! با من بیا! به بازار آمدند و در آن جا مردی را دیدند که ایستاده بود و می‌گفت: کیست که به دارای بی‌نیاز و وفادار (یعنی خدا) قرضی دهد؟ علی علیه‌السلام گفت: پسرم، این درهم‌ها را به او بدهم؟ حسن گفت: آری! به خدا، پدر جان. علی علیه‌السلام درهم‌ها را به وی داد و حسن پرسید: بابا جان همهٔ درهم‌ها را به وی دادی؟ گفت: آری پسرم! آن که اندك را دهد، به دادن بسیار نیز توانا است. راوی گوید: علی علیه‌السلام پس از آن به خانه مردی می‌رفت تا از وی پولی قرض کند. او در راه بادیه‌نشینی را دید که ماده شتری به همراه داشت و به او گفت: یا علی این ماده شتر را از من بخر. گفت: پولش را ندارم. گفت: مهلتت می‌دهم تا پرداخت کنی. پرسید: ای بادیه‌نشین به چند؟ گفت: به صد درهم. علی علیه‌السلام رو به حسن، گفت: حسن جان! شتر را بگیر و او گرفت. علی علیه‌السلام به راه افتاد و به بادیه‌نشینی دیگر برخورد کرد همشکلِ بادیه‌نشین پیشین بود اما لباسی دیگر گونه پوشیده بود. گفت: یا علی! شتر را می‌فروشی؟ علی علیه‌السلام گفت: می‌خواهی با آن چه کنی؟ گفت: در نخستین جهادی که پسر عمویت را پیش آید، با آن به جهاد می‌روم. علی علیه‌السلام گفت: اگر بپذیری، این شتر، به رایگان از آن تو باشد. گفت: بهای آن را دارم و آن را به بهایش می‌خرم. تو آن را به چه قیمتی خریده‌ای؟ گفت: صد درهم. بادیه‌نشین گفت: من آن را صد و هفتاد درهم از تو می‌خرم. علی علیه‌السلام به حسن گفت: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را به وی ده، صد درهم آن برای آن بادیه‌نشین که شتر را از وی خریدیم و هفتاد درهم نیز برای ما، تا با آن چیزی بخریم. حسن درهم‌ها را گرفت و شتر را به بادیه‌نشین داد. علی علیه‌السلام گوید: به راه افتادم تا آن بادیه‌نشینی را که شتر را از وی خریده بودم، پیدا کنم و پولش را بپردازم. در میان راه، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم، در جایی نشسته بود که او را پیش از آن در آن جا ندیده بودم و پس از آن نیز ندیدم. او که در میان راهِ اصلی، نشسته بود، تا مرا دید تبسم کرد و خندید تا آن جا که دندان‌های آسیابش نمایان شد. علی علیه‌السلام که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را چنان دید به وی گفت: رویت خندان باد و خوش خبر باشی! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: یا اباالحسن! تو در پی همان بادیه‌نشینی هستی که شتر را به تو فروخت، تا بهای آن را به وی بپردازی؟ گف: آری! پدر و مادرم فدایت باد. گفت: یا اباالحسن! آن که شتر را به تو فروخت، جبرئیل و آن که آن را از تو خرید، میکائیل بود. شتر از ماده شتران بهشت است و درهم‌ها از جانب پرودگار جهانیان ـ عزوجل ـ آن‌ها را در راه خیر انفاق کن و از تنگدستنی نترس![1]

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۵۵۳-۵۵۷

مصباح هدایت و سفینهٔ نجات

حدیث ۱۶

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ. فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَاعَبْدِاللَّهِ، يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. قَالَ لَهُ أُبَيٌّ: وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدٌ غَيْرُكَ؟ قَالَ: يَا أُبَيُّ! وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً، إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مِصْبَاحُ هُدًى، وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ، وَ إِمَامُ خَيرٍ و يُمنٍ[1]، وَ عِزٍّ، وَ فَخْرٍ، وَ بَحرُ عِلْمٍ، وَ ذُخْرٍ [فَلَم لَا يَكُونُ كَذلِك؟][2] وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَكِيَّةً [خُلِقت مِن قَبلِ أَن يَكُون مَخلوق فِى الأَرحامِ أَو يَجرِى مَاء فِى الأَصلَاب أَو يَكُونَ ليل و نهار.][3] وَ لَقَدْ لُقِّنَ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُ وَ كَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ، وَ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ، وَ قَضَى بِهَا دَيْنَهُ، وَ يَسَّرَ أَمْرَهُ، وَ أَوْضَحَ سَبِيلَهُ، وَ قَوَّاهُ عَلَى عَدُوِّهِ، وَ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ. فَقَالَ لَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ: وَ مَا هَذِهِ الدَّعَوَاتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: تَقُولُ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ، وَ مَعَاقِدِ عَرْشِكَ، وَ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَ أَرضِك وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ، أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي، فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْراً، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي يُسْراً. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُسَهِّلُ أَمْرَكَ، وَ يَشْرَحُ صَدْرَكَ، وَ يُلَقِّنُكَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِكَ. فَقَالَ لَهُ أُبَيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا هَذِهِ النُّطْفَةُ الَّتِي فِي صُلْبِ حَبِيبِي الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: مَثَلُ هَذِهِ النُّطْفَةِ

---

۱. برخی نسخه بدل‌ها به جای «امام خیر و یمن» عبارت «امام غیر وهن» ثبت کرده‌اند که غیرفصیح می‌نماید و لطفی ندارد.

۲. این قسمت از روایت، فقط در کتاب *کمال الدین* وجود دارد.

۳. این قسمت از روایت در کتاب *کمال الدین* آورده شده است.

كَمَثَلِ الْقَمَرِ، وَ هِيَ نُطْفَةُ تَبْيِينٍ وَ بَيَانٍ، يَكُونُ مَنِ اتَّبَعَهُ رَشِيداً وَ مَنْ ضَلَّ عَنْهُ هَوِيّاً [غَوِيّاً]. فَقَالَ: فَمَا اسْمُهُ وَ مَا دُعَاؤُهُ؟ قَالَ: اسْمُهُ عَلِيٌّ وَ دُعَاؤُهُ: يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ، يَا كَاشِفَ الْغَمِّ، وَ يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَ يَا بَاعِثَ الرُّسُلِ، وَ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ. مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ حَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَ عَلِيِ‌بْنِ الْحُسَيْنِ وَ كَانَ قَائِدَهُ إِلَى الْجَنَّة...»[1].

امام جواد علیه‌السلام از پدرش امام رضا علیه‌السلام و او از پدرش موسی‌بن جعفر علیه‌السلام، و او از پدرش امام صادق علیه‌السلام، و او از پدرش امام باقر علیه‌السلام، و او از پدرش امام سجاد علیه‌السلام، و او از پدرش امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «اُبیّ‌بن کعب پیش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که من وارد شدم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من گفت: آفرین بر تو یا اباعبدالله! ای زینت آسمان‌ها و زمین! اُبیّ‌بن کعب به او گفت: یا رسول‌الله! چگونه کسی جز تو زینت آسمان‌ها و زمین تواند بود؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای اُبَیّ! سوگند به آن که مرا به حق، به پیامبری برانگیخته، به راستی که حسین‌بن‌علی، در آسمان بزرگ‌تر از آن است که در زمین شناخته می‌شود. هر آینه بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات، پیشوای نیکی و برکت و عزت و افتخار، و دریای دانش و گنجی است که برای آینده اندوخته شده است. چرا چنین نباشد که خدای عزیز و جلیل، در پشت او، نسل پاك و پاکیزه و با برکتی را قرار داده است که پیش از آن که آفریده‌ای در رحم‌های زنان و پشت مردان بوده باشد، یا شب و روزی آفریده شده باشد، این نسل آفریده شده بود. به او (امام حسین علیه‌السلام)، دعاهایی الهام شده است که هرگز آفریده‌ای، خدا را با آن‌ها نخواند، مگر این که خدای عزوجل وی را با او محشور سازد و در سرای دیگر شفیعش باشد و خدا گره از کارش بگشاید و اندوهش برطرف سازد، قرضش را ادا نماید، مشکلش را آسان گرداند، راهش را هویدا سازد، او را بر خصمش، نیرو دهد و پرده‌اش را ندرد. اُبیّ‌بن کعب گفت: یا رسول‌الله! این دعاها که گفتی چیست؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: آن‌گاه که از نمازت در آمده‌ای و نشسته‌ای، می‌گویی: بار پرودگارا! تو را به کلمه‌های خودت، به پایه‌ها و استوانه‌های تخت قدرتت، به ساکنان آسمان‌ها و زمینت، به پیامبران و فرستادگانت می‌خوانم و از تو می‌خواهم، خواستهٔ مرا برآوری که دشواری کارم، مرا به سختی گرفتار ساخته است، پس از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی

---

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۵۹-۶۰؛ همو، *کمال الدین*، ص۲۶۴-۲۶۶.

و کار مرا آسان گردانی. پس از آن که این دعا را خواندی، خداوند متعال، مشکلت را آسان می‌سازد و سینه‌ات را گشاده می‌دارد و هنگام درآمدنِ روح از بدنت، شهادت به لا اله الا الله را، به تو تلقین می‌کند. اُبَیّ بن کعب گفت: یا رسول‌الله! آن نسلی که در پشت حبیبم حسین است، کیست؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: این نسل، به ماه ماند که نسل نوربخش و روشنگر است. هر که از آن پیروی کند به رشد و کمال می‌رسد و هر که از آن دور افتد گمراه و سرگردان می‌گردد. اُبَیّ پرسید: اسمش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعایش چنین است: ای پایدار! ای همیشه پاینده! ای زندهٔ جاوید و ابدی! ای دردسوز! ای غم‌گشا! ای برانگیزنده رسولان و ای راست‌وعده! هر کس خدا را با این دعا بخواند، خدا او را با علی‌بن‌حسین (یعنی امام چهارم علیه‌السلام) محشور سازد و وی را به سوی بهشت راه نماید...».

توضیح: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ادامهٔ این حدیثِ مفصل، نُه پیشوای معصوم و برگزیدهٔ خدا را که از نسل امام حسین اند وصف می‌کند و از دعای خاص هر یك از آنان سخن می‌گوید. و ما، در اینجا تنها قسمت نخستین آن را، که دربارهٔ پیشوای شهید عاشورا، امام حسین علیه‌السلام و پیام‌آور معصوم عاشورا، امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود آوردیم. بخشی از این حدیث، زبان‌زد خاص و عام و بسیار معروف است که بیش‌تر به صورت زیر نقل محافل و مساجد است: «إِنَّ الحُسَینَ مِصبَاحُ الهُدَی وَ سَفینَةُ النَّجاة» این عبارت، در حقیقت، خلاصه و نقل به معنایی از بخش نخستین این حدیث بلند است که بخش‌های آغازین آن، در این جا نقل شد. متن دقیق قسمت مورد بحث حدیث، بنا به نقل بعضی از راویانی که آن را نقل کرده‌اند، چنین است: «إِنَّ الحُسَین...، مِصبَاحُ هُدًی وَ سَفِینَةُ نَجَاة.»[۱] و بنا به برخی نقل‌ها، به جای واژهٔ «هُدی»، «هاد» ثبت شده و چنین است: «إِنَّ الحُسَین...، مصباحُ هَادٍ وَ سَفینَةُ نَجَاةٍ».[۲] ما، با وجود سال‌ها جست‌وجو این حدیث را هرگز، به صورت متداول و مشهورش، یعنی: «إِنَّ الحُسَینَ مِصبَاحُ الهُدَی وَ سَفینَةُ النَّجَاة»، نیافته‌ایم. چنین می‌نماید که ناقلِ نخستینِ این حدیث، البته به صورتِ

---

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۶۰.

۲. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ص۲۶۵؛ امین‌الاسلام طبرسی، *اعلام الوری*، ج۲، ص۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، *اثبات الهداة*، ج۲، ص۳۲۹؛ مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۲، ص۱۸۶ و ج۳۶، ص۲۰۴، هر سه، به نقل از شیخ صدوق.

صحیحِ آن ـ یعنی «إِنَّ الحُسَین...، مصباحُ هَادٍ وَ سَفینَةُ نَجَاةٍ» ـ شیخ صدوق است و دیگر راویان و ناقلان، همه از او گرفته‌اند.

امام حسن و حسین علیهماالسلام از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

حدیث ۱۷

«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: الْوَلَدُ رَيْحَانَةٌ وَ رَيْحَانَتَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْن»[1].

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «فرزند دسته گلِ سرسبز و خوشبو را مانَد، و حسن و حسین، دو دسته گلِ سرسبز و خوشبوی من هستند.»

حدیث ۱۸

«قالَ رسولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: الحَسَنُ و الحسینُ سیّدا شَبابِ اهلِ الجَنّة و ابوهما خَیرٌ منهما.[2]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آن‌ها برتر است».

حدیث ۱۹

عَنِ الحسَنِ بنِ علیّ بنِ ابی طالب علیه‌السلام، قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یَقولُ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْأَئِمَّةُ بَعْدَهُمَا سَادَاتُ الْمُتَّقِينَ، وَلِيُّنَا وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّنَا عَدُوُّ اللَّهِ، وَ طَاعَتُنَا طَاعَةُ اللّٰهِ وَ مَعْصِيَتُنَا مَعْصِيَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَل»[3].

از امام حسن علیه‌السلام نقل است که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفت: «من سرآمد انبیایم، علی‌بن ابی‌طالب سرور اوصیا، حسن و حسین سرور جوانان جنّتند و پیشوایان پس

---

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۲۷.

۲. *الامالی*، ص۳۳.

۳. همو، *الأمالی*، ص۶۵۲.

از آن دو، سرورانِ پارسایانند. دوست ما، دوست خدا، و خصم ما، خصم خداست، طاعتِ ما، طاعتِ خدا و نافرمانی ما، نافرمانی خدا است».

حدیث ۲۰

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ الْعَطَّارِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ: فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. أَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟ قَالَ: ذَاكَ مَرْيَمُ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ. فَقُلْتُ، فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: هُمَا وَ اللَّهِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ»[۱].

حسن‌بن زیاد عطّار گوید: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را که گفت: فاطمه سرآمدِ بانوان بهشتی است. پرسیدم: آیا فاطمه، تنها سرآمد زنان هم عصر خویش است؟ گفت: مریم، چنان است؛ فاطمه سرآمد بانوان بهشتی از اولین تا آخرین است. گفتم: این سخن رسول خدا که گفت: حسن و حسین، سرور جوانان جنّتند، چطور؟ گفت: به خدا که آن دو سرور جوانان جنت از اولین تا آخرینند».

حدیث ۲۱

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما‌السلام فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا، كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[۲].

حضرت علی علیه‌السلام گفت: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالی که دست حسن و حسین علیهما‌السلام را گرفته بود، گفت: هر کس این دو، و پدر و مادرشان را دوست دارد، روز رستاخیز، همراه من و در بلندای مرتبهٔ من قرار خواهد گرفت.»

---

۱. همان، ص۱۸۷.

۲. همان، ص۲۹۹.

حدیث ۲۲

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ زُيِّنَ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِكُلِّ زِينَةٍ، ثُمَّ يُؤْتَى بِمِنْبَرَيْنِ مِنْ نُورٍ طُولُهُمَا مِائَةُ مِيلٍ، فَيُوضَعُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَ الْآخَرُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام فَيَقُومُ الْحَسَنُ عَلَى أَحَدِهِمَا وَ الْحُسَيْنُ عَلَى الْآخَرِ، يُزَيِّنُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِمَا عَرْشَهُ كَمَا يُزَيِّنُ الْمَرْأَةَ قُرْطَاهَا»[1].

رسول خدا گفت: «زمانی که روز رستاخیز فرا رسد، عرش پروردگار جهانیان را با هر زینتی آذین بندند، سپس دو منبر از نور، هر یك به طول صد میل می‌آورند. یکی بر سمت راست عرش و دیگری بر سمت چپ عرش نهاده می‌شود. سپس حسن و حسین علیهما‌السلام را حاضر می‌سازند. حسن بر روی یکی از آن دو منبر و حسین بر روی دیگری می‌ایستد. خداوند تبارك و تعالی عرش خویش را با آن‌ها، زینت می‌دهد، چنان که زن، خود را، با دو گوشوارهٔ خویش زینت دهد.

حدیث ۲۳

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ أَكْرَمُ النَّاسِ عَلَيَّ فَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ وَالِ مَنْ وَالاهُمْ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ، وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ، وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِينَ مِنْ كُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومِينَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ، وَ أَيِّدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ... ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّ فَاطِمَةَ بِضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، يَسُوؤُنِي مَا سَاءَهَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَحْسِنْ إِلَيْهَا بَعْدِي، وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهُمَا ابْنَايَ وَ رَيْحَانَتَايَ وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَكْرُمَا عَلَيْكَ كَسَمْعِكَ وَ بَصَرِك...»[2].

از ابن عباس نقل است که روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین نشسته

---

۱. همان، ص۱۷۴.

۲. همان، ص۵۷۴-۵۷۵، نقل با تقطیع.

بودند. پیامبر گفت: پروردگارا! تو می‌دانی که اینان، اهل‌بیت من و گرامی‌ترین مردم برای منند، دوستداران آنان را دوست بدار، و دشمنان آن‌ها را دشمن بدار، و یار آنان را یار و خصم آنان را خصم باش، و یاری کنندگان آنان را یاری کن. آنان را از هر ناپاکی، پاك ساز، و از هر گناهی و خطایی مصون دار، و با روح قدسی تأییدشان کن. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سپس رو به علی علیه‌السلام کرد و گفت: یا علی! فاطمه، پارهٔ تنم، نور چشمم و میوهٔ دلم است، هر چه که او را بد آید، بدم آید و هر چه او را شاد سازد مرا نیز شاد می‌سازد، او نخستین کس از اهل‌بیتم است که بر من می‌پیوندد، پس از من به او نیکی کن. حسن و حسین دو پسر و دو دسته گل سرسبز و خوشبوی منند، آن دو، سرور جوانان جنّتند، بایسته است که آن دو برای تو چون گوش و چشمت، گرامی باشند...[۱].

---

۱. شیخ صدوق در آثارش، از اصحاب کسا و پنج تن آل‌عبا و یا از امام حسن و حسین علیهماالسلام فراوان سخن گفته و روایت کرده است، اما در این جا برای این که از هدف و موضوع اصلی این نوشتار (زندگانی و مقتل امام حسین علیه‌السلام) دور نشده باشیم، به همین هفت حدیثی که نقل شد بسنده می‌کنیم. تفصیل سخن را در کتاب‌هایی که برای شرح، و بسط فضائل و مناقب آل‌عبا نوشته شده است می‌توان دید.

فصل دوم

اخبار آسمانی و پیش‌گویی از شهادت امام حسین علیه‌السلام

پیش‌گویی‌هایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

حدیث ۲۴

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم كَانَ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَيَّ! فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَيَّ! فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُسْرَى، ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام فَلَمَّا رَآهَا بَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَيَّةُ! فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَلَمَّا رَآهُ بَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا أَخِي! فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى أَجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَرَى وَاحِداً مِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا بَكَيْتَ، أَ وَ مَا فِيهِمْ مَنْ تَسُرُّ بِرُؤْيَتِهِ! فَقَالَ صلی الله علیه و آله و سلم: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، وَ اصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ إِنِّي وَ إِيَّاهُمْ لَأَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَسَمَةٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُمْ. أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَخِي وَ شَقِيقِي، وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي، وَ صَاحِبُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ صَاحِبُ حَوْضِي وَ شَفَاعَتِي، وَ هُوَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ إِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ قَائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَ هُوَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَمَاتِي، مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَ بِوَلَايَتِهِ صَارَتْ أُمَّتِي مَرْحُومَةً وَ بِعَدَاوَتِهِ صَارَتِ الْمُخَالَفَةُ لَهُ مِنْهَا مَلْعُونَةً وَ إِنِّي بَكَيْتُ حِينَ أَقْبَلَ لِأَنِّي ذَكَرْتُ غَدْرَ الْأُمَّةِ بِهِ بَعْدِي حَتَّى إِنَّهُ لَيُزَالُ عَنْ مَقْعَدِي، وَ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ بَعْدِي، ثُمَّ لَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّى يُضْرَبَ عَلَى قَرْنِهِ ضَرْبَةً تُخْضَبُ مِنْهَا لِحْيَتُهُ

فِي أَفْضَلِ الشُّهُورِ، «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدى وَ الْفُرْقَانِ»[۱]. وَ أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ هِيَ بِضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورُ عَيْنِي، وَ هِيَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ هِيَ رُوحِيَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيَّ، وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ، مَتَى قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ ظَهَرَ نُورُهَا لِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ كَمَا يَظْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ: يَا مَلَائِكَتِي! انْظُرُوا إِلَى أَمَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ اَمَائِي، قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهَا مِنْ خِيفَتِي، وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي، أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ شِيعَتَهَا مِنَ النَّارِ. وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَهَا وَ انْتُهِكَتْ حُرْمَتُهَا، وَ غُصِبَتْ حَقُّهَا وَ مُنِعَتْ إِرْثُهَا، وَ كُسِرَت جَنْبُهَا وَ أُسقِطَت جَنِينُهَا، وَ هِيَ تُنَادِي: يَا مُحَمَّدَاهْ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَغِيثُ فَلَا تُغَاثُ، فَلَا تَزَالُ بَعْدِي مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً بَاكِيَةً، تَتَذَكَّرُ انْقِطَاعَ الْوَحْيِ عَنْ بَيْتِهَا مَرَّةً، وَ تَتَذَكَّرُ فِرَاقِي أُخْرَى، وَ تَسْتَوْحِشُ إِذَا جَنَّهَا اللَّيْلُ لِفَقْدِ صَوْتِيَ الَّذِي كَانَتْ تَسْتَمِعُ إِلَيْهِ إِذَا تَهَجَّدْتُ بِالْقُرْآنِ، ثُمَّ تَرَى نَفْسَهَا ذَلِيلَةً بَعْدَ أَنْ كَانَتْ فِي أَيَّامِ أَبِيهَا عَزِيزَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُؤْنِسُهَا اللهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِالْمَلَائِكَةِ، فَنَادَتْهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ، فَتَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ! «إِنَّ اللهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ»[۲] يَا فَاطِمَةُ! «اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»[۳]. ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِهَا الْوَجَعُ فَتَمْرَضُ، فَيَبْعَثُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهَا مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ، تُمَرِّضُهَا وَ تُؤْنِسُهَا فِي عِلَّتِهَا، فَتَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: يَا رَبِّ! إِنِّي قَدْ سَئِمْتُ الْحَيَاةَ وَ تَبَرَّمْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا، فَأَلْحِقْنِي بِأَبِي، فَيُلْحِقُهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِي، فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَتُقْدِمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً، فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ: اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا، وَ أَذِلَّ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلِّدْ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: آمِينَ. وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ ابْنِي وَ

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۵.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۲.

۳. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۳.

وَلَدِي، وَ بِضْعَةٌ مِنِّي وَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ ضِيَاءُ قَلْبِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي، وَ إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ تَذَكَّرْتُ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الذُّلِّ بَعْدِي، فَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ حَتَّى يُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْكِي الْمَلَائِكَةُ وَ السَّبْعُ الشِّدَادُ لِمَوْتِهِ وَ يَبْكِيهِ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّمَاءِ وَ الْحِيتَانُ فِي جَوْفِ الْمَاءِ فَمَنْ بَكَاهُ لَمْ تَعْمَ عَيْنُهُ يَوْمَ تَعْمَى الْعُيُونُ وَ مَنْ حَزَنَ عَلَيْهِ لَمْ يَحْزُنْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَحْزُنُ الْقُلُوبُ، وَ مَنْ زَارَهُ فِي بَقِيعِهِ ثَبَتَتْ قَدَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ. وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ هُوَ ابْنِي وَ وَلَدِي، وَ خَيْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ أَخِيهِ وَ هُوَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَةُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ كَهْفُ الْمُسْتَجِيرِينَ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهُ تَذَكَّرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهِ بَعْدِي، كَأَنِّي بِهِ وَ قَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِي وَ قَبرِي فَلَا يُجَارُ، فَأَضُمُّهُ فِي مَنَامِهِ إِلَى صَدْرِي وَ آمُرُهُ بِالرِّحْلَةِ عَنْ دَارِ هِجْرَتِي وَ أُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ، فَيَرْتَحِلُ عَنْهَا إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَ مَوْضِعِ مَصْرَعِهِ أَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ قَتْلٍ وَ فَنَاءٍ. تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَخَرَّ عَنْ فَرَسِهِ صَرِيعاً، ثُمَّ يُذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ مَظْلُوماً. ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ بَكَى مَنْ حَوْلَهُ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ بِالضَّجِيجِ، ثُمَّ قَامَ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي بَعْدِي ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ»[۱].

از ابن‌عباس نقل شده است که «روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود که حسن علیه‌السلام به نزدش آمد. وقتی که پیامبر او را دید گریست. سپس گفت: پسرم بیا به پیشم و او را به خود نزدیك ساخت و بر زانوی راستش نشاند. پس از آن حسین علیه‌السلام پیش آمد و با دیدن او نیز گریست و گفت: پسرم بیا به پیشم و او را نیز به خود نزدیك ساخت و بر روی زانوی چپش نشاند. سپس فاطمه علیهاالسلام آمد و او را نیز تا دید گریست و گفت: دخترم بیا به پیشم و او را پیش روی خود

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۷۵-۱۷۷

نشاند. سپس امیرمؤمنـان آمد و با دیدن او نیـز به گریه افتاد و گفت: بـرادرم پیش بیا، و او را در سمت راست خود نشاند. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! هر یك از آنان را که دیدی گریستی، آیا در میان آن‌ها کسی نبود که تو را شاد سازد؟! گفت: سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت و بر همهٔ مردمان برگزید، من و آنان خدا را گرامی‌ترین آفریدگانیم و برای من، کسی دوست داشتنی‌تر از آنان بر روی زمین نیست. علی‌بن ابی‌طالب برادرم، همسانم و پس از من کاردارم است. او در دنیا و آخرت پرچمدار و در قیامت، اختیاردار حوض من و شفاعت من است. او مولای هر مسلمان، پیشوای هر مؤمن و پیشرو هر پارسا است. او هم در حال حیات و هـم پس از مرگم، وصی و جانشین من بر امتم است. دوستدار او دوست مـن و خصم او خصم من است. امت من با ولایت او، لایق رحمت، و مخالفانش، با عداوت او، در خور نفرین می‌گردند. گریهٔ من هنگام دیدن او از آن بود که یاد آوردم پس از من، مسلمانان به او خیانت می‌کنند تا آن‌جا که او را از جایگاه من برکنار می‌نهند در صورتی که خدا آن را پس از من، ویژهٔ وی ساخته است. برخـورد مسلمانان با او همواره چنیـن خواهد بود تا ضربتی بر سرش زنند کـه محاسنش، از خون آن رنگین شـود و ایـن کار در بهترین ماه، یعنی ماه رمضان باشد، که قرآن، برای هدایت مردم با دلیل‌های روشنگر، راهگشا و کارآمدش در آن ماه نازل شده است. و امـا دختـرم، فاطمه، سرآمد تمام بانوان جهان از ازل تا ابد است. او پـاره‌ای از جان من، نور چشـم من، میوهٔ دلم، و روح و روانی است که در جانم جاری است. او فرشتهٔ انسان نمایی است کـه هـرگاه در محراب عبادتش و در پیشگاه پـروردگار ـ جل جلاله ـ می‌ایستد، نورش بر فرشتگان آسمان چنان می‌درخشد که ستارگان بر اهل زمین. و خدای ـ عزوجل ـ فرشتگانش را می‌گویـد: ای فرشـتگان مـن! بهترین بندگانم، فاطمه را ببینید! در پیشگاه من ایستاده، با جـان و دلـش بـه عبادت مـن، روی آورده و تمام استخوان‌های وجودش از بیـم من می‌لرزد. شما را گواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ در امان خواهم داشت. و من (پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هنگامی‌کـه او را دیـدم، یـادم افتاد که پس از من با او چه خواهند کـرد، گویی او را می‌بینم که شـوکت و عزت از خانه‌اش رخت بسته، حرمتش شکسته، حقش غصب شده، ارثش پایمال گشـته، پهلویش شکسته و جنینش، سقط شده است و او فریاد برمی‌آورد: یا محمداه! و کسی پاسخ نمی‌دهد؛ استمداد می‌کند و کسی به دادش نمی‌رسد. او پس از من همواره غمگین و اندوهناك و گریان خواهد بود، گاه از این که وحی از خانه‌اش بریده شده و گاهی از دوری من

یاد می‌کند و می‌گرید. زمانی که سیاهی شب، رخ می‌نماید وحشت می‌کند چرا که دیگر صدای مرا که هنگام شب زنده داریم با قرآن می‌شنید، در نمی‌یابد. او که در روزگار پدرش، گرامی بود، اینك شوکت خود را از دست رفته می‌یابد. آن وقت است که خداوند متعال، او را به واسطهٔ فرشتگان، با یاد خودش مأنوس می‌سازد و فرشتگان با همان ندایی که پیش‌تر مریم، دختر عمران را خواندند، ندایش می‌دهند: ای فاطمه! «خدا تو را برگزیده و پاك ساخته و بر همهٔ زنان جهان برتری داده است.»[1] ای فاطمه! «برای پروردگارت کرنش کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع نما!»[2] پس از آن رنجوری او آغاز می‌شود و در بستر بیماری می‌افتد. تا این که خدای ـ عزوجل ـ مریم، دختر عمران را می‌فرستد تا در بیماریش همدم وی باشد و از او پرستاری کند، آن‌گاه است که خدا را گوید: بار پروردگارا! من از زندگی خسته و از اهل دنیا ملولم، مرا به پدرم ملحق ساز. خدای ـ عزوجل ـ نیز، او را به من ملحق می‌سازد و او از اهل‌بیتم نخستین کسی می‌شود که به من می‌پیوندد. او غمگین و رنجور و اندوهناك و محروم و کشته شده، پیش من می‌آید و من، آن‌گاه می‌گویم: پروردگارا! بر کسی که به او ستم کرد نفرین کن و کسی را که حق او را پایمال ساخت، مجازات کن و کسی را که او را خوار کرد، خوار ساز و کسی را که به پهلوی وی زد تا فرزندش را سقط کرد، در آتش خود برای ابد محبوس دار، و فرشتگان می‌گویند: آمین. و اما حسن، به راستی که او پسرم، فرزندم، پاره‌ای از تن من، روشنی چشمم، نور قلبم و میوهٔ دلم است. هموست که سرور جوانان بهشت و حجت خدا بر امت است. کار او کار من و سخنش، سخن من است، و هر که از او پیروی کند از من است و هر که او را نافرمانی کند، از من نیست. آن‌گاه که وی را دیدم، اهانتی را که پس از من بر وی خواهد رفت یادآوردم. او را پیوسته خوار خواهند داشت تا سرانجام، از سر ستم و دشمنی با زهر شهید خواهند کرد. در آن زمان، فرشتگان هفت آسمان، همگان، حتی پرندگان، در فضای آسمان و ماهی‌ها، در اعماق دریاها خواهند گریست. در آن روزی که چشمها، همه کور می گردند، چشم کسی که به او بگرید، کور نخواهد شد و در آن روزی که دل‌ها همه محزون خواهد شد، دل کسی که بر او غمگین شود محزون نخواهد گردید و گام کسی که در بقیع اش، او را زیارت کرده باشد در آن روزی که گام‌ها همه می‌لرزند بر روی پل صراط نخواهد لرزید. و اما حسین، به راستی که از

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۲.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۳.

من است، او پسرم، فرزندم، و پس از برادرش، برترین آفریدگان است. او پیشوای مسلمانان، مولای مؤمنان، خلیفهٔ پروردگار جهانیان، فریاد رس دادخواهان، پناه امن پناه‌جویان و حجت خدا بر همهٔ آفریدگان است. همو سرور جوانان بهشت و درگاه نجات امت است، کار او کار من و طاعتش طاعت من است. هر که پیروش باشد از من است و هر که از او سر پیچد از من نیست. من وقتی که او را دیدم به یاد آوردم آن چه را که بر او خواهد رفت. تو گویی من با او و در آن جا هستم و می‌بینم که به حرم و قبرم پناه می‌آورد اما پناه داده نمی‌شود. من او را در عالم رؤیا، به آغوشم خواهم کشید و به کوچیدن از سرای هجرتم، فراخواهم خواند و به شهادت، بشارتش خواهم داد. او از آن‌جا به سرزمین قتلگاهش و به محل بر افتادنش، زمین «کرب» و «بلا» و صحرای قتل و فنا، کوچ خواهد کرد. گروهی از مسلمانان او را یاری خواهند کرد. آنان در روز رستاخیز، شهیدان امتم را سرورند. گویی او را می‌بینم که بر پیکرش تیر زده می‌شود؛ از اسبش به خاك می‌افتد، سپس مظلومانه، چون گوسفندی که سربریده شود، ذبح می‌گردد. پس از این سخن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنان که به گرد آن حضرت گرد آمده بودند، گریستند تا آنجا که صدای ناله و ضجه آنان بلند شد. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخاست و در حالی‌که می‌گفت: بار پروردگارا از آن‌چه پس از من به اهل‌بیتم خواهد رسید، به تو شکوه می‌کنم؛ به خانه‌اش رفت.»

حدیث ۲۵

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِذِ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَبَكَى، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَبْكِي مِمَّا يُصْنَعُ بِكُمْ بَعْدِي، فَقُلْتُ: وَ مَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ، وَ لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا، وَ طَعْنَةِ الْحَسَنِ فِي الْفَخِذِ، وَ السَّمِّ الَّذِي يُسْقَى، وَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ. قَالَ: فَبَكَى أَهْلُ الْبَيْتِ جَمِيعاً، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا خَلَقَنَا رَبُّنَا إِلَّا لِلْبَلَاءِ! قَالَ: أَبْشِرْ يَا عَلِيُّ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»[1].

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۹۷.

از حضرت علی علیه‌السلام نقل است که گفت: «من، فاطمه، حسن و حسین، پیش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودیم که ناگهان نگاهی به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول‌الله! به چه می‌گریی؟ گفت: به آن چه پس از من بر شما خواهد رفت. گفتم: یا رسول‌الله! آن چیست؟ گفت: گریهٔ من از آن ضربتی است که بر فرق سرت فرود آید، و از آن سیلی که بر گونهٔ فاطمه زنند، و از آن نیزه‌ای که بر پای حسن زنند، و از زهری که او را مسموم سازد و از کشته شدن حسین. اهل خانه، همه از این سخن رسول خدا گریستند و من گفتم: یا رسول‌الله! پروردگارمان، ما را تنها برای ابتلاء و آزمایش آفریده است. گفت: یا علی! مژده باد تو را که خدای ـ عزوجل ـ مرا وعده داده که جز مؤمن، دوستدار تو نگردد و غیر از منافق، دشمن تو نباشد».

حدیث ۲۶

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَقَالَ لَهَا: لَا يَدْخُلْ عَلَيَّ أَحَدٌ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ وَ هُوَ طِفْلٌ، فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئاً حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. فَدَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ، فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى صَدْرِهِ وَ إِذَا النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَبْكِي وَ إِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَلِّبُهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يَا أُمَّ سَلَمَةَ! إِنَّ هَذَا جَبْرَئِيلَ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ، وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا، فَضَعِيها عِنْدَكِ، فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ‌اللَّهِ! سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ: أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، وَ أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ، وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ، فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ، وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهِ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[۱].

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که گفت: «روزی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خانهٔ ام‌سلمه بود که به او گفت: کسی را به پیش من راه نده. حسین ـ که آن زمان کودکی بود ـ به آن جا آمد. ام‌سلمه نتوانست وی را باز دارد و او به پیش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت. ام‌سلمه پشت سر او وارد خانه شد و حسین را دید که بر سینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دید که می‌گرید و چیزی در دست گرفته، زیر و رو می‌کند. پیامبر به ام‌سلمه گفت: اینک جبرئیل به من خبر داد که این پسرم

---

۱. همان، ص ۲۰۳.

کشته می‌شود و این تربت از آن جایی است که در آن کشته خواهد شد، آن را با خود داشته باش و هر گاه تبدیل به خون گردد، بدان که حبیبم حسین کشته شده است. ام‌سلمه گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواه که این سرنوشت را از وی بگرداند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: این کار را کردم، اما خدای عزوجل برایم وحی کرد: او را مرتبتی است که کسی از آفریدگان بدان نرسد و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از دوستداران و شیعیان حسین باشد که آنان به خدا، در روز رستاخیز رستگارانند».

حدیث ۲۷

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: لَمَّا عَلِقَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام بِالْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَهَبَ لَكِ غُلَاماً اسْمُهُ الْحُسَيْنُ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي. قَالَتْ: فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ وَعَدَنِي فِيهِ أَنْ يَجْعَلَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ. قَالَتْ: قَدْ رَضِيتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ»[۱].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «زمانی که فاطمه علیهاالسلام حسین علیه‌السلام را باردار شد، رسول خدا به او گفت: خدا به تو پسری دهد که نامش حسین باشد و امتم او را می‌کُشند. گفت: پس مرا نیازی به وی نیست. گفت: خدا به من وعده داده که امامان را از نسل او قرار دهد. گفت: راضی شدم، ای رسول خدا!».

حدیث ۲۸

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ جَاءَ لِوُلْدِ الْحُسَيْنِ الْفَضْلُ عَلَى وُلْدِ الْحَسَنِ وَ هُمَا يَجْرِيَانِ فِي شَرْعٍ وَاحِدٍ؟ فَقَالَ: لَا أَرَاكُمْ تَأْخُذُونَ بِهِ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ مَا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بَعْدُ، فَقَالَ لَهُ: يُولَدُ لَكَ غُلَامٌ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ! لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ فَخَاطَبَهُ ثَلَاثاً، ثُمَّ دَعَا عَلِيّاً فَقَالَ لَهُ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ يُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ يُولَدُ لَكَ غُلَامٌ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ،

---

۱. همو، *علل الشرایع*، ص۲۰۵.

فَخَاطَبَ عَلِيّاً ثَلَاثاً، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ يَكُونُ فِيهِ وَ فِي وُلْدِهِ الْإِمَامَةُ وَ الْوِرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ. فَأَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ عليها‌السلام أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِغُلَامٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: لَيْسَ لِي حَاجَةٌ فِيهِ يَا أَبَهْ! فَخَاطَبَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهَا لَابُدَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْإِمَامَةُ وَ الْوِرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ، فَقَالَتْ لَهُ: رَضِيتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلِقَتْ وَ حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ فَحَمَلَتْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، ثُمَّ وَضَعَتْهُ وَ لَمْ يَعِشْ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ غَيْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليهما‌السلام، فَكَفَّلَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَأْتِيهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَضَعُ لِسَانَهُ فِي فَمِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فَيَمُصُّهُ حَتَّى يَرْوَى فَأَنْبَتَ اللَّهُ تَعَالَى لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ لَمْ يَرْضَعْ مِنْ فَاطِمَةَ عليها‌السلام وَ لَا مِنْ غَيْرِهَا لَبَناً قَطُّ، فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ: «وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»[۱] فَلَوْ قَالَ: أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي كَانُوا كُلُّهُمْ أَئِمَّةً لَكِنْ خَصَّ هَكَذَا»[۲].

عبدالرحمان بن کثیر هاشمی گوید: «به امام صادق عليه‌السلام گفتم: قربانت گردم، برتری فرزندان حسین بر فرزندان حسن از کجا است، با این که هر دو، در یك راه می‌روند؟ گفت: نبینم که چنین باوری داشته باشید. پیش از آن که حسین متولد بشود، روزی جبرئیل بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرود آمد و به او گفت: تو را پسری متولد شود که پس از تو امّتت او را می‌کشند. گفت: یا جبرئیل! مرا نیازی به وی نیست. جبرئیل گفتار خود را سه بار تکرار کرد، تا این که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، علی عليه‌السلام را خواند و به او گفت: جبرئیل از جانب خدا به من خبر داده است: تو را پسری زاده شود که امّتت او را می‌کشند. علی عليه‌السلام گفت: یا رسول‌الله! مرا به وی نیازی نیست. پیامبر سه بار، این گفته را با علی تکرار کرد و در ادامه گفت: امامت، وراثت و خزانه‌داریِ گنجینهٔ نبوت، در او و فرزندان او خواهد بود. پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فاطمه عليها‌السلام پیام فرستاد که خدا به تو پسری را بشارت می‌دهد که امّتم، پس از من او را می‌کشند. فاطمه گفت: باباجان! مرا نیازی به وی نیست. پیامبر، این را سه بار با او گفت، سپس این خبر را به او فرستاد که: به حتم امامت و وراثت و خزانه‌داری گنجینهٔ نبوت ناگزیر باید در او باشد. فاطمه گفت: در آن صورت، از

---

۱. سورهٔ احقاف، آیهٔ ۱۵

۲. *علل الشرایع*، ص ۲۰۶.

خداوند متعال خوشنودم. فاطمه علیهاالسلام حسین را باردار شد و شش ماهه به دنیا آورد. قبل از حسین‌بن‌علی، جز عیسی‌بن‌مریم علیهماالسلام هرگز نوزادی شش ماهه به دنیا نیامده بود که زنده بماند. پس از تولد، ام‌سلمه نگهداری از وی را به عهده گرفت و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، هر روز پیش حسین می‌آمد و زبانش را در دهان او می‌نهاد و او آن را آن قدر می‌مکید تا سیراب می‌شد. بدین ترتیب خداوند متعال، گوشت حسین علیه‌السلام را از گوشت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رویانید و حسین، از فاطمه علیهاالسلام و هیچ زنِ دیگر شیری نخورد و آن‌گاه که خدای تبارك و تعالی در حق وی این آیه را فرستاد: «دوران باروری و شیرخواری او سی ماه باید تا به حد رشد رسد و چهل سالگی را دریابد، گفت: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس گویم و کار نیك چنان کنم که تو را پسند آید و مرا پس از خودم میان فرزندانم، صالح و نیك نگهدار.»[1]. اگر می‌گفت: «فرزندان مرا نیك ساز»، همهٔ فرزندانش «أئمّه» می‌شدند و لکن این چنین تخصیص داد.»[2].

حدیث ۲۹

«عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ شَرُّ الْأُمَّةِ وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ وُلْدِهِ مَنْ يَكْفُرُ بِي»[3].

از حضرت علی علیه‌السلام نقل است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «حسین را بدترین مسلمانان می‌کشند و کسانی از فرزندان او بیزاری و برائت می‌جویند که بر من کفر ورزیده‌اند».

حدیث ۳۰

«عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ قَالَتْ: لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَوَضَعَ النَّبِيُّ لِسَانَهُ فِي فِيهِ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ يَمُصُّهُ،

---

۱. سورهٔ احقاف، آیهٔ ۱۵

۲. در این باره که امامان معصوم از نسل امام حسین علیه‌السلام هستند نه از نسل امام حسن علیه‌السلام و یا هر کس دیگر، روایت‌های فراوانی در آثار شیخ صدوق دیده می‌شود و ما در واپسین فصل این نوشتار (فصل هشتم: عاشورا و مهدی موعود) برخی از آن‌ها را آورده‌ایم.

۳. *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۶۴.

قَالَتْ: فَمَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبَناً أَوْ عَسَلًا. قَالَتْ: فَبَالَ الْحُسَيْنُ، فَقَبَّلَ النَّبِيُّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ قَوْماً هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بُنَيَّ، يَقُولُهَا ثَلَاثاً. قَالَتْ: فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ مَنْ يَقْتُلُهُ قَالَ: بَقِيَّةُ الْفِئَةِ الْبَاغِيَةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ »[۱].

صفیه دختر عبدالمطّلب، گوید، «وقتی حسین از مادرش زاده شد، او را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دادم. پیامبر زبانش را در دهان وی نهاد و حسین شروع به مکیدن زبان پیامبر کرد و من، خیال نمی‌کنم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را جز با شیر و عسل، تغذیه کرده باشد.» صفیه در ادامه می‌گوید: «در آن حال، حسین بول کرد و رسول خدا میان دو چشمش را بوسید و در حالی که گریه می‌کرد او را به من داد و گفت: پسرم! خدا لعنت کند آن گروهی را که تو را خواهند کشت و سه بار این سخن را تکرار کرد. صفیه گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه کسی او را می‌کشد؟ گفت: باقی ماندهٔ آن گروه سرکش، از بنی‌امیه»[۲].

حدیث ۳۱

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ مَنْزِلِي يُمسِك قَضِيباً غَرَسَهُ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ، ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ لْيَأْتَمَّ بِالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ، فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو أَعْدَاءَهُمْ مِنْ أُمَّتِي، الْمُنْكِرِينَ لِفَضْلِهِمُ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي، وَ ايْمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنَّ بَعْدِي ابْنِي الْحُسَيْنَ، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي»[۳].

از ابن‌عباس نقل است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: هر که خوش دارد، که چون زندگانی من بزید و مانند مردن من بمیرد و در بهشت جاویدان به سرای من درآید و از آن درختی که پروردگارم خود کاشته، شاخه‌ای برای خود بردارد و به آن بگوید: باش تا باشد، باید که علی‌بن ابی‌طالب را دوست داشته باشد و از فرزندانِ سفارش شدهٔ او پیروی کند زیرا که آنان

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۹۹.

۲. گفتنی است که پیش از این در باب میلاد امام حسین علیه‌السلام نیز از صفیه، عمهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایتی گذشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن آن، از پاکی و پاکیزگی امام حسین علیه‌السلام هنگام تولدش سخن می‌گفت ر.ك: همین مقتل، فصل اول، حدیث ۲.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۸۸-۸۹.

خانوادۀ من هستند که از سرشت من آفریده شده‌اند. از دشمنان آنان که از میان امتم باشند به خدا شکوه می‌برم که برتری آنان را انکار می‌کنند و ارتباط مرا با آنان قطع می‌کنند، تا آنجا که به خدا پس از من، پسرم حسین را می‌کشند که خدا آن‌ها را به شفاعتم نرساند!

پیش‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت مسلم‌بن عقیل

حدیث ۳۲

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ لَتُحِبُّ عَقِيلًا؟ قَالَ: إِي وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّهُ حُبَّيْنِ: حُبّاً لَهُ وَ حُبّاً لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ وَ إِنَّ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةِ وَلَدِكَ، فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ تُصَلِّي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ. ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِتْرَتِي مِنْ بَعْدِي»[1].

از ابن‌عباس نقل است که «علی علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول‌الله! آیا شما عقیل را دوست دارید؟ گفت: آری به خدا به دو جهت، به او مهر می‌ورزم؛ یکی به خاطر خودش و دیگری به خاطر محبتی که ابوطالب به او داشت. فرزند او در راه دوستی فرزند تو کشته می‌شود و چشم مؤمنان برای او می‌گریند و فرشتگان مقرّب بر او درود می‌فرستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان با شدت گریست که اشکش بر سینه‌اش جاری گشت، سپس گفت: از آن چه پس از من برخاندانم خواهد رسید به خدا شکوه می‌کنم.

پیش‌گویی‌های امام علی علیه‌السلام از شهادت امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۳۳

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام يَخْطُبُ النَّاسَ وَ هُوَ يَقُولُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَ اللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ مَضَى و لا عَن شَيْءٍ يَكُونُ إِلَّا أَنبَأْتُكُمْ بِهِ. فَقَامَ إِلَيْهِ سَعْدُبْنُ أَبِي‌وَقَّاصٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنِي‌كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ شَعْرَةٍ؟ فَقَالَ

---

۱. همان، ص۱۹۱.

لَهُ: أَمَا وَ اللّٰهِ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّكَ سَتَسْأَلُنِي عَنْهَا، وَ مَا فِي رَأْسِكَ وَ لِحْيَتِكَ مِنْ شَعْرَةٍ إِلَّا وَ فِي أَصْلِهَا شَيْطَانٌ جَالِسٌ. وَ إِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنِي، وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَئِذٍ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهِ»[1].

از اصبغ‌بن نباته نقل است که روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام برای مردم سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید که به خدا، هر چه از گذشته و از آن چه خواهد شد بپرسید شما را خبر خواهم داد. سعدبن ابی‌وقاص، به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! به من بگو که در سر و ریش من چقدر مو هست؟ علی علیه‌السلام در جواب او گفت: به خدا سوگند، پیش‌تر حبیبم رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، به من خبر داده بود که به زودی تو این سؤال را از من خواهی پرسید، در سر و ریش تو مویی نیست مگر این که در بیخ آن شیطانی نشسته است. پسرکی در خانهٔ تو هست که پسرم حسین را خواهد کشت. علی علیه‌السلام این را زمانی گفت که عمربن سعد تازه پای گرفته بود.

توضیح: راوی این حدیث، اصبغ‌بن نباته کوفی از اصحاب امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و از نخستین کسانی است که کتابی در زمینهٔ وقایع عاشورا و با نام *مقتل الحسین* علیه‌السلام داشته است.[2] احتمال دارد که شیخ صدوق این کتاب را در اختیار داشته و این حدیث را با اسناد خود از آن نقل کرده است، سوگمندانه مقتل اصبغ بن نباته چون مقتل شیخ صدوق امروز در دسترس ما نیست. این حدیث را دانشور بزرگ شیعی ابن‌قولویه قمی (که هم‌عصر شیخ صدوق نیز بود) در کتاب بسیار معتبر خود *کامل الزیارات*، با همین متن و ترتیب آورده است.[3]

حدیث ۳۴

«عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام فِي خُرُوجِهِ إِلَى صِفِّينَ، فَلَمَّا نَزَلَ بِنَيْنَوَى

---

۱. همان، ص۱۹۶.

۲. مراجعه شود به *فهرست* شیخ طوسی، زیر نام اصبغ بن نباته.

۳. ابن‌قولویه، *کامل الزیارات*، ص۷۴.

وَ هُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ، قَالَ: بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَ تَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قُلْتُ لَهُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَال عليٌ علیه‌السلام: لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبُكَائِي. قَالَ: فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ، وَ بَكَيْنَا مَعاً وَ هُوَ يَقُولُ: أَوْهِ أَوْهِ، مَا لِي وَ لِآلِ أَبِي سُفْيَانَ، مَا لِي وَ لِآلِ حَرْبٍ، حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْراً يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ. ثُمَ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلَاةِ فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّيَ، ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ كَلَامِهِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّهُ نَعَسَ عِنْدَ انْقِضَاءِ صَلَاتِهِ وَ كَلَامِهِ سَاعَةً، ثُمَّ انْتَبَهَ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! فَقُلْتُ: هَا أَنَا ذَا. فَقَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي آنِفاً عِنْدَ رَقْدَتِي؟ فَقُلْتُ: نَامَتْ عَيْنَاكَ وَ رَأَيْتَ خَيْراً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: رَأَيْتُ كَأَنِّي بِرِجَالٍ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ مَعَهُمْ أَعْلَامٌ بِيضٌ، قَدْ تَقَلَّدُوا سُيُوفَهُمْ، وَ هِيَ بِيضٌ؛ تَلْمَعُ وَ قَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً، ثُمَّ رَأَيْتُ كَأَنَّ هَذِهِ النَّخِيلَ قَدْ ضُرِبَتْ بِأَغْصَانِهَا الْأَرْضَ تَضْطَرِبُ بِدَمٍ عَبِيطٍ، وَ كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ نَجلِي وَ فَرْخِي وَ مُضْغَتِي وَ مُخِّي قَدْ غَرِقَ فِيهِ، يَسْتَغِيثُ فَلَا يُغَاثُ وَ كَأَنَّ الرِّجَالَ الْبِيضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ وَ يَقُولُونَ، صَبْراً آلَ الرَّسُولِ فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي شِرَارِ النَّاسِ، وَ هَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ. ثُمَّ يُعَزُّونَنِي وَ يَقُولُونَ: يَا أَبَاالْحَسَنِ! أَبْشِرْ، فَقَدْ أَقَرَّ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ[۱] ثُمَّ انْتَبَهْتُ. هَكَذَا وَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ أَبُو الْقَاسِمِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَنِّي سَأَرَاهَا فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغْيِ عَلَيْنَا وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ فَاطِمَةَ، وَ إِنَّهَا لَفِي السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ تُذْكَرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ كَمَا تُذْكَرُ بُقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَ بُقْعَةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! اطْلُبْ لِي حَوْلَهَا بَعْرَ الظِّبَاءِ، فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ قَطُّ، وَ هِيَ مُصْفَرَّةٌ، لَوْنُهَا لَوْنُ الزَّعْفَرَانِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَطَلَبْتُهَا فَوَجَدْتُهَا مُجْتَمِعَةً، فَنَادَيْتُهُ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! قَدْ أَصَبْتُهَا عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي وَصَفْتَهَا لِي، فَقَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. ثُمَّ قَامَ يُهَرْوِلُ

۱. سورهٔ مطففین، آیه۶.

إِلَيْهَا، فَحَمَلَهَا وَ شَمَّهَا، وَ قَالَ: هِيَ هِيَ بِعَيْنِهَا، أَ تَعْلَمُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! مَا هَذِهِ الْأَبْعَارُ؟ هَذِهِ قَدْ شَمَّهَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ مَرَّ بِهَا وَ مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ فَرَأَى هَاهُنَا الظِّبَاءَ مُجْتَمِعَةً وَ هِيَ تَبْكِي، فَجَلَسَ عِيسَى وَ جَلَسَ الْحَوَارِيُّونَ مَعَهُ، فَبَكَى وَ بَكَى الْحَوَارِيُّونَ وَ هُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَ لِمَ بَكَى. فَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ! مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَ تَعْلَمُونَ أَيُّ أَرْضٍ هَذِهِ؟ قَالُوا: لَا! قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرْخُ الرَّسُولِ أَحْمَدَ وَ فَرْخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةِ أُمِّي. وَ يُلْحَدُ فِيهَا طِينَةٌ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ لِأَنَّهَا طِينَةُ الْفَرْخِ الْمُسْتَشْهَدِ، وَ هَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، فَهَذِهِ الظِّبَاءُ تُكَلِّمُنِي وَ تَقُولُ: إِنَّهَا تَرْعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقاً إِلَى تُرْبَةِ الْفَرْخِ الْمُبَارَكِ، وَ زَعَمَتْ أَنَّهَا آمِنَةٌ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى هَذِهِ الصِّيرَانِ فَشَمَّهَا وَ قَالَ: هَذِهِ بَعْرُ الظِّبَاءِ عَلَى هَذَا الطِّيبِ لِمَكَانِ حَشِيشِهَا. اللَّهُمَّ فَأَبْقِهَا أَبَداً حَتَّى يَشُمَّهَا أَبُوهُ فَتَكُونَ لَهُ عَزَاءً وَ سَلْوَةً. قَالَ: فَبَقِيَتْ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا وَ قَدِ اصْفَرَّتْ لِطُولِ زَمَنِهَا وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ. ثُمَّ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا رَبَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ! لَا تُبَارِكْ فِي قَتَلَتِهِ و الحامِلِ عليهِ وَ الْمُعِينِ عَلَيْهِ وَ الْخَاذِلِ لَهُ. ثُمَّ بَكَى بُكَاءً طَوِيلًا وَ بَكَيْنَا مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ لِوَجْهِهِ وَ غُشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا. ثُمَّ أَفَاقَ، فَأَخَذَ الْبَعْرَ فَصَرَّهَا فِي رِدَائِهِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَصُرَّهَا كَذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! إِذَا رَأَيْتَهَا تَنْفَجِرُ دَماً عَبِيطاً {وَ يَسِيلُ مِنْهَا دَمٌ عَبِيطٌ} فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِاللَّهِ قَدْ قُتِلَ وَ دُفِنَ بِهَا. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَحْفَظُهَا أَكْثَرَ مِنْ حِفْظِي لِبَعْضِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ {عَزَّ وَ جَلَّ} عَلَيَّ. وَ أَنَا لَا أَحُلُّهَا مِنْ طَرَفِ كُمِّي، فَبَيْنَا أَنَا فِي الْبَيْتِ نَائِمٌ إِذِ انْتَبَهْتُ فَإِذَا هِيَ تَسِيلُ دَماً عَبِيطاً وَ كَانَ كُمِّي قَدِ امْتَلَأَتْ دَماً عَبِيطاً، فَجَلَسْتُ وَ أَنَا أَبكِي وَ قُلْتُ: قُتِلَ وَ اللَّهِ الْحُسَيْنُ. وَ اللَّهِ مَا كَذَبَنِي عَلِيٌّ قَطُّ فِي حَدِيثٍ حَدَّثَنِي وَ لَا أَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ قَطُّ أَنَّهُ يَكُونُ إِلَّا كَانَ كَذَلِكَ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُخْبِرُهُ بِأَشْيَاءَ لَا يُخْبِرُ بِهَا غَيْرَهُ. فَفَزِعْتُ وَ خَرَجْتُ وَ ذَلِكَ عِنْدَ الْفَجْرِ، فَرَأَيْتُ وَ اللَّهِ الْمَدِينَةَ كَأَنَّهَا ضَبَابٌ لَا يَسْتَبِينُ فِيهَا أَثَرُ عَيْنٍ، ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَرَأَيْتُ كَأَنَّهَا مُنْكَسِفَةٌ وَ رَأَيْتُ كَأَنَّ حِيطَانَ الْمَدِينَةِ عَلَيْهَا دَمٌ عَبِيطٌ، فَجَلَسْتُ وَ أَنَا بَاكٍ، فَقُلْتُ: قَدْ قُتِلَ وَ اللَّهِ الْحُسَيْنُ وَ سَمِعْتُ صَوْتاً مِنْ نَاحِيَةِ

الْبَيْتِ وَ هُوَ يَقُولُ:

اصْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ قُتِلَ الْفَرْخُ النَّحُول
نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ بِبُكَاءٍ وَ عَوِيلٍ

ثُمَّ بَكَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ وَ بَكَيْتُ فَأَثْبَتُّ عِنْدِي تِلْكَ السَّاعَةَ وَ كَانَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ و يَوْمَ عَاشُورَاءِ لِعَشْرٍ مَضَيْنَ مِنْهُ فَوَجَدْتُهُ {قُتِلَ} يَوْمَ وَرَدَ عَلَيْنَا خَبَرُهُ وَ تَارِيخُهُ كَذَلِكَ. فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ، فَقَالُوا: وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْنَا مَا سَمِعْتَ وَ نَحْنُ فِي الْمَعْرَكَةِ وَ لَا نَدْرِي مَا هُوَ، فَكُنَّا نَرَى أَنَّهُ الْخِضرُ علیه‌السلام»[1]

از ابن‌عباس نقل است که گوید: «هنگام خروج امیرمؤمنان علیه‌السلام به جنگ صفین من به همراه او بودم. وقتی در نینوا که در کرانهٔ فرات قرار دارد، فرود آمد، با صدای بلند گفت: ای ابن‌عباس! آیا این مکان را می‌شناسی؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین نمی‌شناسم. گفت: اگر آن چنان که من می‌شناسم تو نیز می‌شناختی هرگز از آن نمی‌گذشتی مگر این که مانند من می‌گریستی. این گفت و بسیار گریست تا آن‌جا که ریشش از اشك تر گشت و قطره‌های سرشك، بر سینه‌اش بارید و ما نیز با او گریستیم و او چنین می‌گفت: وای! وای! مرا چه با خاندان ابوسفیان، مرا چه با آل حرب، آن حزب شیطان و آن اولیای کفر؟ یا اباعبدالله! صبر باید که پدرت نیز از آن‌ها دید، مانند آن چه تو خواهی دید، سپس آب خواست و برای نماز وضو ساخت و آن چنان که خدا خواهد نماز خواند. پس از نماز نیز همانند سخن پیشین خویش سخن گفت و پس از آن ساعتی چرت زد و سپس بیدار شد و گفت: ای ابن‌عباس! گفتم: من اینجایم. گفت: آیا می‌خواهی آن چه را که اینك در خواب دیدم، برایت بگویم؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! چشمانت در خواب رفت و آن چه دیدی خیر است. گفت: مردانی را دیدم که از آسمان فرود آمدند؛ پرچم‌های سفیدی داشتند و شمشیرهایی را که سفید و درخشان بود به گردن آویخته بودند و به گرد این زمین خطی کشیدند. سپس این نخل‌ها را دیدم که با شاخه‌هایشان به زمین زده شده‌اند و خون تازه از آن‌ها می‌جهید. ناگهان فرزندم، عصارهٔ وجودم و جگرگوشه‌ام، حسین را دیدم که غرق در آن خون شده

---

۱. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ص۵۳۲-۵۳۵؛ همو، *الأمالی*، ص۶۹۴-۶۹۷. نیز ر.ک: راوندی، *الخرایج والجرائح*، ج۳، ص۱۱۴۴، حدیث ۵۶؛ ابن اعثم، *الفتوح*، ج۲، ص۴۶۲-۴۶۳.

است، فریادرس می‌طلبد اما کسی به فریادش نمی‌رسد. آن مردان سپید از آسمان فرود آمدند، او را خواندند و گفتند: ای خاندانِ پیامبر! شما را صبر باید که به دست بدترین مردم کشته خواهید شد: یا اباعبدالله! اینك این بهشت است که مشتاق توست. سپس مرا تسلیت دادند و گفتند: یا اباالحسن! تو را بشارت باد که در روز رستاخیز، روزی که مردمان در پیشگاه پرودگار جهانیان گرد آیند، خدا چشمان تو را با او روشن خواهد ساخت. سپس از خواب بیدار شدم. سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست، پیش‌تر راستگویِ تصدیق شده، حضرت ابوالقاسم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من خبر داده بود که به روزی هنگام خروجم برای سرکوبیِ سرکشان و شورشگران، این خواب را خواهم دید و اینك همین جا زمین «کرب» و «بلا» است. حسین به همراه هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در این جا دفن خواهند شد و این زمین در آسمان‌ها شناخته شده است؛ از زمین «کرب» و «بلا» در آسمان‌ها چنان یاد می‌شود که از حرم مکه و مدینه و نیز از بقعهٔ بیت‌المقدس. سپس به من گفت: ای ابن‌عباس! در این اطراف بگرد و سرگین آهو پیدا کن. به خدا هرگز دروغ نگفته‌ام و به من نیز هرگز دروغ نگفته‌اند؛ رنگ آن زرد زعفرانی است. ابن‌عباس گوید: گشتم و آن را گرد هم یافتم. صدایش کردم: یا امیرالمؤمنین! آن را آن‌چنان که برایم وصف کردی یافتم. علی علیه‌السلام گفت: خدا و رسولش راست گفته‌اند. سپس از جا برخاست و هروله کنان به سوی آن دوید، آن را برداشت و بویید و گفت: آری! خودش است. ای ابن‌عباس! آیا می‌دانی این سرگین چیست؟ این‌ها را پیش از من عیسی‌بن‌مریم علیهماالسلام بوییده است. او با حواریون از این جا می‌گذشت آهوانی دید که گرد هم آمده‌اند و می‌گریستند. عیسی نشست و گریه کرد و حواریونش نیز نشستند و گریستند، اما آن‌ها نمی‌دانستند که او چرا نشست و چرا گریه کرد. پرسیدند: «ای روح و کلمهٔ خدا! از چه می‌گریی؟» گفت: «آیا می‌دانید این‌جا کجا است؟» گفتند «نه». گفت: «این جا سرزمینی است که در آن، فرزندِ دلبندِ پیامبرِ خدا، احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پسرِ بانویِ آزاده و پاکیزه، همانند مادرم، فاطمهٔ بتول کشته می‌شود و به خاك سپرده می‌شود؛ تربتش خوشبوتر از مشك است چرا که محلِّ شهادتِ دلبندِ پیامبر است و تربت پیامبران و فرزندانشان این چنین است. این آهوان با من حرف می‌زنند و می‌گویند که به اشتیاقِ تربتِ پاكِ آن نوادهٔ مبارك در این دشت می‌چرند و بر این باورند که در این‌جا در امانند. سپس عیسی دستی به آن سرگین‌های مشك‌بو زد و آن‌ها را بوئید

و گفت: این سرگین‌ها با این خوش‌بویی، از آنِ همان آهوانی است که در این جا می‌چرند. خدایا! آن‌ها را نگهدار تا پدرش آن‌ها را ببوید و مایهٔ تسلّی و تسکین او باشد.» اینك آن‌ها تا این زمان باقی مانده‌اند که در اثر مرور زمان رنگشان به زردی گراییده است و این جا زمین «کرب» و «بلا» است. علی علیه‌السلام سپس با صدای بلند گفت: ای پرودگار عیسی‌بن‌مریم! کشندگان وی و یورش‌کنندگان بر او و یاری‌کنندگان دشمنان او و فروگذارندگانِ او را خیری نده. این گفت و گریه‌ای طولانی سر داد و ما نیز با وی گریستیم. او آن چنان گریست که به رو در افتاد و زمان زیادی مدهوش ماند. سپس به هوش آمد و از آن سرگین‌ها در ردای خود جمع کرد و به من نیز فرمود تا چنان کنم. سپس گفت: ای ابن‌عباس! هر گاه دیدی که خون تازه از آن می‌جوشد بدان که اباعبدالله کشته شده و در آن خاك، دفن شده است. ابن‌عباس گوید: به خدا، من بیش از بعضی واجبات الهی از آن نگهداری می‌کردم و گرهٔ آن را هرگز از گوشهٔ آستینم نمی‌گشودم تا این که روزی در خانه خوابیده بودم، وقتی بیدار شدم دیدم که از آن خون تازه جاری می‌شود و گوشهٔ آستینم پر از خون تازه شده است. نشستم و گریه‌کنان گفتم: به خدا حسین کشته شد! به خدا علی علیه‌السلام در هیچ سخنی به من دروغ نگفته و هر چه را پیش‌گویی کرده همان شده است زیرا که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را از اموری آگاه می‌ساخت که به کس دیگری آن‌ها را نمی‌گفت. این واقعه در زمان سحر بود که من با آه و ناله از خانه بیرون آمدم و فضای شهر مدینه را چنان گرفته دیدم که گویی از مهِ غلیظ پوشانده شده بود و چشم جایی را نمی دید. سپس خورشید هم طلوع کرد و آن را هم بی رنگ و گرفته دیدم. دیوارهای مدینه را دیدم که گویی از خون تازه آغشته بود. من در حالی که می‌گریستم، نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و صدایی از ناحیهٔ خانه شنیدم که می‌گفت: ای آل‌رسول! صبر پیشه سازید که فرزند دلبند و مظلوم پیامبر کشته شد. اینك روح الامین با ناله و گریه از آسمان فرود آمده است. سپس گویندهٔ همین نوحه با صدای بلند گریست و من نیز گریستم. من آن ساعت را که ده روز گذشته از ماه محرم و روز عاشورا بود پیش خود ثبت کردم. پس از آن که خبر و تاریخ شهادت حسین علیه‌السلام به ما رسید، دیدم که همان ساعت بوده است. این سخن را به آنان که با او بودند گفتم، آن‌ها گفتند: به خدا ما نیز در میان معرکه آن‌چه را که تو شنیده‌ای شنیدیم ولی ندانستیم که آن گوینده کیست، اما بر این باور بودیم که او باید حضرت خضر علیه‌السلام باشد.»

حدیث ۳۵

«عَنْ جَرْدَاءَ بِنْتِ سَمِينٍ [سمیر]، عَنْ زَوْجِهَا هَرْثَمَةَ بْنِ أَبِي مُسْلِمٍ [ابن سليم]. قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صِفِّينَ، فَلَمَّا انْصَرَفْنَا نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فَصَلَّى بِهَا الْغَدَاةَ، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا فَشَمَّهَا، ثُمَّ قَالَ: وَاهاً لَكِ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ، لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ أَقْوامٌ «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسابٍ»[1]. فَرَجَعَ هَرْثَمَةُ إِلَى زَوْجَتِهِ وَ كَانَتْ شِيعَةً لِعَلِيٍّ علیه‌السلام فَقَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكِ عَنْ وَلِيِّكِ أَبِي الْحَسَنِ؟ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ فَصَلَّى، ثُمَّ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا و قَالَ: وَاهاً لَكِ أَيَّتُهَا التُّرْبَةُ لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ أَقْوَامٌ «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... بِغَيْرِ حِسابٍ». قَالَتْ: أَيُّهَا الرَّجُلُ! فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقّاً. فَلَمَّا قَدِمَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام قَالَ هَرْثَمَةُ: كُنْتُ فِي الْبَعْثِ الَّذِينَ بَعَثَهُمْ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَيْتُ الْمَنْزِلَ وَ الشَّجَرَ ذَكَرْتُ الْحَدِيثَ، فَجَلَسْتُ عَلَى بَعِيرِي ثُمَّ صِرْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ و أَخْبَرْتُهُ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيهِ فِي ذَلِكَ الْمَنْزِلِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ، فَقَالَ: مَعَنَا أَنْتَ أَمْ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: لَا مَعَكَ وَ لَا عَلَيْكَ، خَلَّفْتُ صِبْيَةً أَخَافُ عَلَيْهِمْ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ زِيَادٍ. قَالَ: فَامْضِ حَيْثُ لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا وَ لَا تَسْمَعُ لَنَا صَوْتاً، فَوَ الَّذِي نَفْسُ الْحُسَيْنِ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ الْيَوْمَ وَاعِيَتَنَا أَحَدٌ فَلَا يُعِينُنَا إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ لِوَجْهِهِ فِي جَهَنَّمَ»[2].

جرداء دختر سمین[سمیر]، از شوهرش هرثمة بن ابی‌مسلم [ابن سلیم]، نقل می‌کند که گفت: «در جنگ صفین با علی‌بن ابی‌طالب بودیم. هنگام بازگشت در کربلا فرود آمد و نماز صبح را در آن جا خواند، سپس از خاکش برگرفت و بویید و گفت: شگفتا! ای خاك! هر آینه گروه‌هایی از تو برانگیخته شوند، که بی‌حساب به بهشت روند. هرثمه به پیش همسرش که شیعهٔ علی علیه‌السلام بود بازگشت و گفت: آیا می‌خواهی از مولایت ابوالحسن با تو سخنی بگویم؟ او در کربلا فرود آمد، نماز خواند، سپس از خاکش برداشت و گفت: شگفتا! ای خاك! گروه‌هایی از تو

---

۱. سورهٔ غافر، آیه۴۰.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۹۹-۲۰۰ ؛ نصر بن مزاحم منقری، *وقعة صِفّین*، ص۱۴۰-۱۴۱؛ به نقل از نصر: ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج۳، ص۱۶۹-۱۷۰ ؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج۱۴، ص۲۲۲ ؛ قاضی نعمان مغربی، *شرح الأخبار*، ج۳، ص۱۴۱-۱۴۲ که در اینجا به‌جای سلیم، سلمه است؛ ابن أبی‌شیبه؛ *المصنَّف*، ج۸، ص۶۳۳ با اختلاف بسیار در متن و راوی که أبوهرثمه ثبت شده است.

برانگیخته شوند که بدون حساب به بهشت روند. همسر هرثمه گفت: ای مرد! امیرالمؤمنین به جز حق نگوید. هرثمه گوید: هنگامی که حسین علیه‌السلام به کربلا آمد، من در میان لشگر عبیدالله بن زیاد بودم. وقتی که آن مکان و درختی را که در آن جا بود مشاهده کردم، آن سخن را به یاد آوردم؛ بر شترم سوار شدم به پیش حسین رفتم. به او سلام کردم و سخنی را که از پدرش در آن منزل شنیده بودم و حسین اینك در آن جا فرود آمده بود، به او گفتم. گفت: تو با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: نه با تو، و نه بر تو، کودکانی را پشت سر خود به جا گذاشته‌ام که بر جان آن‌ها از ابن‌زیاد هراسناکم. گفت: دور شو تا آن جا که کشته شدنِ ما را نبینی و صدایی از ما نشنوی. سوگند به خدایی که جان حسین در دست اوست هر کسی که امروز فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا وی را با رو به دورخ اندازد.

حدیث ۳۶

از «جبلهٔ مکّیه» نقل است که گفت از میثم تمّار شنیدم که می‌گفت: «به خدا این امت، پسر پیامبرشان را در روز دهم محرم خواهند کشت و دشمنان خدا، آن روز را روزی مبارك قرار خواهند داد. این واقعه، هر آینه شدنی است که پیش‌تر در علم خدا مقرر شده است. این را مولایم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصیت خود بر من گفته است. آن حضرت به من خبر داد که همهٔ آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراها و ماهیان در دریا و پرندگان در فضای آسمان بر او می‌گریند و نیز مهر و ماه، ستارگان، آسمان و زمین، باورمندان از جن و انس، همهٔ فرشتگان آسمان‌ها، رضوان، (کلیدار بهشت)، مالك (خازن دوزخ) و حاملان عرش همگی بر او می‌گریند و از آسمان، خون و خاکستر می‌بارد. سپس گفت: لعنت خدا بر کشتندگان حسین حتمی است، چنان که بر مشرکانی که در کنار خدا، خدایان دیگری را باور دارند و نیز چنان که بر یهود، نصارا و مجوس، حتمی است. جبله گوید: به وی گفتم: یا میثم! چگونه مردم روزی را که در آن حسین‌بن‌علی کشته می‌شود روزی میمون می‌پندارند؟ میثم پس از آن که گریست گفت: آن‌ها با حدیثی که خواهند ساخت، خیال می‌کنند که آن روز همان روزی است که خدا توبهٔ آدم را پذیرفت در حالی که خدا توبهٔ آدم را در ماه ذی‌حجه پذیرفت و می‌پندارند که آن روز روزی است که خدا توبهٔ داود را پذیرفت، اما بی‌گمان خدا توبهٔ وی را در ذی‌حجه پذیرفت و به خیالشان آن روز روزی است که خدا یونس را از دل ماهی نجات داد، در حالی

که خداوند متعال وی را در ماه ذی‌قعده از دل ماهی نجات بخشید و خیال می‌کنند که آن روز روزی است که کشتی نوح بر کوه جودی نشست، اما بی‌شك، کشتی نوح در روز هجدهم ذی‌حجه بر کوه جودی قرار گرفت و نیز می‌پندارند که در آن روز، خدا دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت، اما بی‌گمان این کار در ربیع‌الاول بوده است. سپس میثم گفت: ای جبله! بدان که حسین‌بن‌علی در روز رستاخیز، سرور شهیدان است و یارانش را بر شهیدان دیگر برتری است. ای جبله! هر گاه خورشید را دیدی که چون خون تازه، سرخ‌فام است بدان که مولایت حسین کشته شده است. جبله گوید: این سخن گذشت تا این که روزی از خانه خارج شدم و آفتاب را بر روی دیوارها چنان دیدم که گویی پارچه‌های سرخ و زعفرانی بود. آن‌گاه صیحه زدم و گریستم و گفتم: به خدا، مولایمان حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کشته شد.[1]

شهادت امام حسین علیه‌السلام از زبان امام حسن علیه‌السلام

حدیث ۳۷

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ علیه‌السلام: أَنَّ الْحُسَيْنَ‌بْنَ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ علیه‌السلام دَخَلَ يَوْماً إِلَى الْحَسَنِ علیه‌السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه‌السلام: إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ، وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ، يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّكَ وَ نِسَائِكَ، وَ انْتِهَابِ ثَقَلِكَ، فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بِبَنِي أُمَيَّةَ اللَّعْنَةُ، وَ تَمْطُرُ السَّمَاءُ رَمَاداً وَ دَماً. وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ»[2].

امام صادق علیه‌السلام از پدرش، امام باقر علیه‌السلام و او از جدش، امام سجاد علیه‌السلام، روایت می‌کند که: «حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به پیش برادرش امام حسن علیه‌السلام آمد و چون او را دید گریه کرد. امام حسن علیه‌السلام به او گفت: یا اباعبدالله! به چه می‌گریی؟ گفت: بر ستمی که بر تو می‌رود. امام

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۸۹-۱۹۰؛ هو، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۲۵۹-۲۶۰، ح ۵؛ هو، *علل الشرایع*، ص۲۲۸ با اندك تفاوت جزئی، و به روایت از او راوندی، *قصص الانبیاء*، ۳۶۶-۳۶۷، ح ۴۳۹.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۷۷-۱۷۸

حسن علیه‌السلام به او گفت: آن چه به من می‌رسد زهری است که با دسیسه به من می‌خورانند و من با آن کشته می‌شوم، اما هرگز روزی چون روز شهادت تو نخواهد بود یا أباعبدالله. سی هزار مردی که ادعا می‌کنند، از اُمّتِ جدّ ما محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند و خود را به دین اسلام می‌بندند، با ازدحام به سوی تو می‌تازند. آن‌ها برای کشتن تو، ریختن خونت، هتك حرمتت، اسیرکردنِ اهل و عیالت، و نیز برای غارت بار و بنه‌ات، گرد هم می‌آیند. آن‌گاه است که نفرین الهی بر بنی‌امیه فرود آید و از آسمان خاکستر و خون ببارد. همهٔ آفریدگان حتی حیوانات وحشی در صحراها، و ماهیان در دریا بر تو بگریند».

توضیح: در این حدیث شریف، عبارت «لَا یَوْمَ کَیَوْمِكَ یَا أَبَا عَبْدِاللَّه» بسیار مهم و حائز اهمیت است. این عبارت را افزون بر شیخ صدوق، دیگر دانشوران شیعی نیز، روایت کرده‌اند.[۱] و این سخن که هرگز روزی چون روز عاشورا نیست، علاوه بر آن که در این حدیث از امام حسن مجتبی علیه‌السلام و سپس با تأیید از امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام روایت می‌شود، در حوادث و مواقع مختلف نیز گفته شده و بر آن تأکید شده است که در این جا به دو مورد، اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ صدوق به سند خویش از امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «لَا یَوْمَ کَیَوْمِ الْحُسَیْن علیه‌السلام».[۲]

۲. علامه حلی به نقل از «احمد بن یحیی بلاذری» (متوفای ۲۷۹ه‍.ق)، صاحب کتاب «انساب الاشراف»، نقل می‌کند که عبدالله‌بن عمر نیز می‌گفت: «لَا یَوْمَ کَیَوْمِ قَتْلِ الْحُسَیْنِ».[۳]

با این همه جای بسی شگفتی است که سخنی بدون دلیل و مدرك و سند، به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده می‌شود و شبانه‌روز از رسانه‌های عمومی و در محافل مذهبی، تبلیغ و ترویج می‌شود که آری: «کُلُّ یَوم عاشُورا وَ کُلُّ أَرض کَربَلا»! غافل از این که این سخن ساختگی را هرگز سندی و حتی به صورت

---

۱. ر. ك ابن شهرآشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۸۶؛ سیدابن طاووس، *الملهوف*، ص۹۹؛ ابن‌نما، *مثیرالاحزان*، ص۲۳.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۵۴۷.

۳. علامهٔ حلی، *نهج الحق و کشف الصدق*، ص۳۵۶؛ ابن طاووس، *الطرائف*، ج۱، ص ۳۵۸، خبرِ ۳۴۸ هر دو به نقل از *انساب الاشرف* بلاذری.

مرسل و مقطوع یا ضعیف و سست هم نیست چه رسد به سند صحیح و مستند یا دست کم موثق و معتبر. چنان می‌نماید که این عبارت، شعار یا شعری، از شاعری وابسته به حزبی مسلح و جنگ‌طلب باشد. معنا و مفهوم این شعار، به فرقهٔ زیدیه یا کیسانیه و مختاریه و خشبیه بیشتر برازنده است تا به مذهب عدل علوی، یا تشیّع سبز حسنی و حسینی و سجادی. به نظر ما، این سخن با شیعهٔ اثناعشری و مذهب جعفری نمی‌تواند نسبتی داشته باشد. رئیس مذهب ما امام جعفر صادق علیه‌السلام است که بزرگ‌ترین شاخصه‌اش همچون پدرش، امام محمد باقر علیه‌السلام (باقرالعلوم)، دانش و بحث و درس است. اصولاً در مذهب جعفری و امامیه، امامت بیشتر به معنای هدایت است و امام بیش از هر چیز با علم و دانشش شناخته می‌شود. برخلاف زیدیه که امام در میان آن‌ها نخست با خون و شمشیر شناخته می‌شود و نخستین شرط و مهم‌ترین امتیاز به عقیدهٔ آن‌ها در امامت و امام، همانا قیام مسلحانه و «قائم بالسیف» بودن امام است و چنان به نظر می‌رسد که این سخن ناسخته از زیدیه سرچشمه گرفته است که «کُلُّ یَومٍ عاشُورا وَ کُلُّ أَرضٍ کَربَلا»! به میان کشیدن این سخن که بالاخره هر روز، حق و باطل در تصادم و تعارضند نیز مغالطه‌ای بیش نیست چرا که در مقابله با باطل آن چه که همواره لازم و ضروری است، معرفت و دانش است و حق همیشه با صراحتِ دانش و صداقتِ منطق، پیروز و سربلند است چنان که در سیرهٔ سبز پیشوایان هادی و هادیان صادق، به وضوح دیده می‌شود. کوتاه سخن این‌که تنها در دفع و رفع باطل است که جنگ و جهاد به هواداران حق، تحمیل می‌گردد وگرنه حق را به ما هو حق، نیازی به شمشیر و خون و احتیاجی به کربلاکاری و عاشوراسازی مستمر نیست.

در حدیث دیگران

حدیث ۳۸

از «کعب الاحبار» نقل است که می‌گفت: «در کتاب ما (تورات) وارد شده است که مردی از فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کشته می‌شود و پیش از آن که عرقِ اسبانِ یارانش خشك شود، به

بهشت وارد می‌شوند و با حورالعین هم آغوش می‌گردند. در این میان حسن علیه‌السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتی این است؟ گفت: نه! حسین علیه‌السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتی همین است؟ گفت: آری!»[1]

توضیح: البته کعب الاحبار کسی نیست که اخبارش درخور اعتنا باشد. اما از آنجا که این خبر و یک خبر دیگری را که پس از خبر بعدی می‌آید شیخ صدوق به واسطهٔ مشایخش از او نقل کرده است ما هم برای این که روایت‌های شیخ را در *مقتل الحسین* کامل آورده باشیم آن دو را نیز آوردیم. وگرنه تردیدی نیست که بسیاری از اخباری که حاکی از مقدّر و از پیش معلوم بودنِ قتلِ امام حسین علیه‌السلام است، پس از عاشورا ساخته و پرداخته شده است تا عذرِ ناموجهِ اشخاصی را که آن حضرت را تنها گذاشتند به پیروان‌شان پذیرفتنی بنمایانند.

حدیث ۳۹

از شیوخ بنی‌سلیم نقل است که گفتند: «در بلاد روم می‌جنگیدیم که به کلیسایی درآمدیم و نوشته‌ای در آنجا یافتیم که در آن نوشته بود: آیا گروهی که حسین را کشتند به شفاعت جدش در روز حساب امید دارند؟! گویند: از آن‌ها پرسیدیم چندی است که این نوشته در کلیسای شماست؟ گفتند: سیصد سال پیش از آن‌که پیامبر شما مبعوث گردد.»[2]

حدیث ۴۰

لیث‌بن سعد گوید: کعب الاحبار نزد معاویه بود که به او گفتم. شما در کتاب‌های مذهبیتان میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را چگونه می‌بینید؟ آیا برای عترت او نیز فضیلتی می‌بینید؟ کعب نگاهی به معاویه کرد تا هوای او را داشته باشد. با این حال خدای عزوجل بر زبان معاویه بیانداخت که گفت: رحمت خدا بر تو باد ای اباسحاق[3] هر چه می‌دانی بگو! کعب گفت:

---

۱. شیخ صدوق، *الامالی*، ص۲۰۳-۲۰۴.

۲. همان، ص۱۹۳.

۳. کعب الاحبار با کنیت خویش «ابواسحاق» خوانده می‌شد.

من هفتاد و دو کتاب که همگی از آسمان فرود آمده‌اند قرائت کرده‌ام و همهٔ صحف دانیال را نیز خوانده‌ام و دیده‌ام که در همهٔ آن‌ها از میلاد پیامبر و عترتش یاد شده و نامش به تحقیق شناخته شده است و به جز عیسی و احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در میلاد هیچ پیامبری فرشتگان بر وی فرود نیامده‌اند و به جز مریم و آمنه مادر احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر هیچ مادری از آدمی‌زاد هنگام زایمان، پرده‌های بهشتی کشیده نشده است و فرشتگان به زنی غیر از مریم، مادر مسیح و آمنه مادر احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گماشته نشدند تا پرستاری کنند. از نشانه‌های میلاد او، یکی هم این بود که در آن شبی که آمنه به او حامله شد، نداکننده‌ای در هفت آسمان ندا در داد: مژده بادا که امشب مادر احمد به او حامله شد. این ندا همین‌طور در زمین و کرات دیگر حتی در دریاها پیچید و اینك در زمین هرگز جنبده یا پرنده‌ای نمانده است مگر این که میلاد او را می‌داند. به جانم سوگند شب تولدش در بهشت، هفتاد هزار کاخ از یاقوت و هفتاد هزار قصر از لؤلؤ ناب ساخته شد که به آن‌ها «کاخهای میلاد» گفته می‌شود. آن شب، بهشت نیز به جنب و جوش افتاد و خود را بیاراست و به او گفته شد که به رقص آی و خود را بیارا، زیرا که پیام‌آور دوستانت تولد یافت. از آن روز بهشت بخندید و تا روز رستاخیز همچنان خندان است. نیز خبرش به من رسیده است که یك ماهی از ماهیان دریا که طمسوس نام دارد و بزرگ ماهیان است و او را هفتصد هزار دم باشد و بر پشتش هفتصد هزار گاو زندگی کنند که هر یك از آن‌ها بزرگ‌تر از این دنیا باشند و هر یك را هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز باشد با این همه راه رفتن آن‌ها را این ماهی احساس نکند، این ماهی بزرگ در میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنان از شادی به جنب و جوش افتاد و رقصید که اگر خدای تبارك و تعالی او را نگه نمی‌داشت زیر و رو می‌شد. و نیز خبرش به من رسیده است که در روز میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کوهی نماند مگر این که همسان خود را ندا کرد و بشارت داد. و می‌گفت: لا اله الا الله، به جانم سوگند همهٔ کوه‌ها به احترام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به کوه ابوقبیس تعظیم کردند. و همهٔ درخت‌ها با انواع شاخه‌ها و میوه‌هایش به خاطر شادی و خوشحالی از میلاد او تا چهل روز در تقدیس و مقدس بودند و میان آسمان و زمین هفتاد ستون از انواع نورها برافراشته شد که هیچ یك نظیر دیگری نبود. و آدم که از تلخی مرگ پژمرده بود تا میلاد او را به وی مژده دادند، جانی تازه گرفت و زیبایی‌اش هفتاد چندان شد. همچنین به من خبر رسیده است که رود کوثر در بهشت به جزر و مد افتاد تا آنجا که هفتصد هزار کاخ از

کاخ‌های دُرّ و یاقوت نثار میلاد محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کرد. آن روز، روز سخت ابلیس بود که به زنجیر کشیده شد و تا چهل روز زندانی شد و تا چهل روز تختش سرنگون بود. همهٔ بت‌ها شکسته شدند و به غلغله و ولوله افتادند. از کعبه صدایی شنیده شد که می‌گفت: ای آل‌قریش! شما را مژده‌رسان و بیم دهنده‌ای آمد، عزت جاودانه و بهرهٔ بزرگ‌تر با او است و او سرآمد پیامبران است. نیز در کتاب‌های آسمانی می‌بینیم که پس از او عترتش، برترین مردمانند. مادام که از عترت او شخصی در سرای این جهان راه می‌رود مردم از عذاب و بلای آسمانی در امان‌اند. معاویه گفت: ای اباسحاق! عترت او کیست؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه. معاویه تا این سخن را شنید رخ درهم کشید و لب گزید و شروع کرد با ریش خود بازی کردن. کعب افزود: ما در کتاب‌های آسمانی وصف دو فرزند دلبند او را که به زودی شهید شوند نیز می‌یابیم، آن دو پسران عزیز فاطمه‌اند. آن‌ها را بدترین مردم می‌کشند. معاویه پرسید چه کسی آن‌ها را می‌کشد؟ گفت: مردی از قریش.[۱] معاویه بلافاصله بلند شد و گفت: ما برخاستیم، اگر می‌خواهید شما نیز بلند شوید![۲]

حدیث صحیفهٔ آسمانی

حدیث ۴۱

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كِتَاباً قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! هَذَا الْكِتَابُ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجِيبِ مِنْ أَهْلِكَ. فَقَالَ: وَ مَنِ النَّجِيبُ مِنْ أَهْلِي يَا جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ، فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ إِلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهَا وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، فَفَكَّ خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه‌السلام فَفَكَّ خَاتَماً وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَفَكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيهِ: أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمِكَ إِلَى الشَّهَادَةِ، فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا

---

۱. کنایه از خود معاویه که به دستور مستقیم او امام حسن علیه‌السلام را کشتند و با نصب پسرش یزید به خلافت هم زمینهٔ قتل امام حسین علیه‌السلام را فراهم ساخت.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۶۹۸-۷۰۰.

مَعَـكَ، وَ اشْـتَرِ نَفْسَـكَ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَـهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَـيْنِ علیه‌السلام فَفَكَّ خَاتَـماً فَوَجَـدَ فِيـهِ: اصْمُـتْ وَ الْزَمْ مَنْزِلَكَ «وَ اعْبُدْ رَبَّـكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»[۱]، فَفَعَـلَ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِـيٍّ علیه‌السلام فَفَـكَّ خَاتَماً فَوَجَدَ فِيـهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَـنَّ إِلَّا اللّٰهَ، فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ فَفَكَكْتُ خَاتَماً فَوَجَدْتُ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَ لَا تَخَافَنَّ أَحَداً إِلَّا اللّٰهَ وَ أَنْـتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ، فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَدْفَعُهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ، ثُمَّ كَذَلِكَ أَبَداً إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ علیه‌السلام»[۲].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «پیش از آن که مرگ به سراغ پیامبر بیاید، خدای عزوجل نوشته‌ای بر وی فرستاد و گفت: یا محمد! این نامه، وصیت تو است بر نجیب خاندانت. گفت: یا جبرئیل! نجیب خانوادهٔ من چه کسی است؟ گفت: علی‌بن ابی‌طالب. پیامبر آن نامه را که مهرهایی از طلا داشت، به علی علیه‌السلام داد و او را فرمود: مهری از آن بگشاید و به آن چه که در آن نوشته شده عمل کند. علی علیه‌السلام مهری را برداشت و به آن چه که در آن بود عمل کرد و سپس آن را به پسرش حسن علیه‌السلام داد و او نیز مهری را گشود و به آن چه که در آن بود اقدام کرد، سپس آن را به حسین علیه‌السلام داد و او هم مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته شده است: «با قوم خود به سوی شهادت روانه شو که آنان را جز با تو، شهادتی نباشد و خود نیز جانت را به خدای عزوجل بفروش!» حسین نیز همان کرد و سپس آن نوشته را به علی‌بن الحسین علیه‌السلام داد و او نیز مهری را برگشود و دید که در آن نوشته شده است: «سکوت کن و در خانه‌ات بنشین و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ تو را دریابد» او نیز چنان کرد و پس از خود، آن را به محمدبن علی علیه‌السلام داد، او نیز مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتوا ده، و هرگز از کسی، جز خدا نترس که کس را چیرگی بر تو نرسد. او هم، چنان کرد و آن را پس از خود به من سپرد و من مهری را باز کردم و دیدم که در آن نوشته شده است: «با مردم سخن بگوی، آنان را

---

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۹۹.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۴۸۶؛ همو، *کمال الدین*، ص۶۶۹-۶۷۰؛ همو با سندی دیگر و تفاوتی مختصر در کتاب *علل الشرایع*، ص۱۷۱؛ و به نقل از او: شیخ طوسی، *الأمالی*، ص۴۴۱.

فتوا ده، دانش‌های خاندانت را منتشر ساز، نیای نیکوکارت را تصدیق و تأیید کن و از کسی جز خدا نترس که تو در امن و امانی.» من هم چنین کردم و پس از خود، آن را به موسی‌بن جعفر دادم، همچنین او نیز آن را به امام بعد از خود خواهد داد، و این همواره ادامه خواهد داشت تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند.

فصل سوم

در مسیر شهادت

امتناع از بیعت

حدیث ۴۲

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَنْصُورٍ وَ كَانَ رَضِيعاً لِبَعْضِ وُلْدِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فَقُلْتُ: حَدِّثْنِي عَنْ مَقْتَلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ مُعَاوِيَةَ الْوَفَاةُ دَعَا ابْنَهُ يَزِيدَ فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ! إِنِّي قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ الرِّقَابَ الصِّعَابَ، وَ وَطَّدْتُ لَكَ الْبِلَادَ وَ جَعَلْتُ الْمُلْكَ وَ مَا فِيهِ لَكَ طُعْمَةً وَ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْكَ مِنْ ثَلَاثَةِ نَفَرٍ يُخَالِفُونَ عَلَيْكَ بِجَهْدِهِمْ وَ هُمْ: عَبْدُاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ عَبْدُاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، فَأَمَّا عَبْدُاللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَهُوَ مَعَكَ فَالْزَمْهُ وَ لَا تَدَعْهُ. وَ أَمَّا عَبْدُاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَقَطِّعْهُ إِنْ ظَفِرْتَ بِهِ إِرْباً إِرْباً فَإِنَّهُ يَجْثُو لَكَ كَمَا يَجْثُو الْأَسَدُ لِفَرِيسَتِهِ وَ يُوَارِبُكَ مُوَارَبَةَ الثَّعْلَبِ لِلْكَلْبِ. وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ هُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ، وَ قَدْ عَلِمْتَ لَا مَحَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ يَخْذُلُونَهُ وَ يُضَيِّعُونَهُ، فَإِنْ ظَفِرْتَ بِهِ فَاعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا تُؤَاخِذْهُ بِفِعْلِهِ وَ مَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ لَنَا بِهِ خِلْطَةً وَ رَحِماً وَ إِيَّاكَ أَنْ تَنَالَهُ بِسُوءٍ أَو يَرَى مِنْكَ مَكْرُوهاً. قَالَ: فَلَمَّا هَلَكَ مُعَاوِيَةُ وَ تَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ يَزِيدُ، بَعَثَ عَامِلَهُ عَلَى مَدِينَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ هُوَ عَمُّهُ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ[۱] فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ وَ عَلَيْهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ كَانَ عَامِلَ مُعَاوِيَةَ.

---

۱. الصحيح: هو [ابن] عمه [وليد بن] عتبة بن ابی سفيان.

فَأَقَامَهُ عُتْبَةُ مِنْ مَكَانِهِ وَ جَلَسَ فِيهِ، لِيُنْفِذَ فِيهِ أَمْرَ يَزِيدَ، فَهَرَبَ مَرْوَانُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ. وَ بَعَثَ عُتْبَةُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام، فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ تُبَايِعَ لَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: يَا عُتْبَةُ! قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا أَهْلُ بَيْتِ الْكَرَامَةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ أَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِي أَوْدَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلُوبَنَا وَ أَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتَنَا، فَنَطَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَقُولُ: إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَ كَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هَذَا...»[1].

از عبدالله‌بن منصور (که با برخی از فرزندان زید شهید، برادر رضایی بود) نقل است که: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: برای من از مقتل پسر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن بگوی، گفت: پدرم از پدرش، امام سجاد علیه‌السلام به من نقل کرد که: وقتی مرگ معاویه نزدیك شد، پسرش یزید را فراخواند و پیش خود نشاند و به وی گفت: پسرم! من گردنکشان سرسخت را رام تو ساختم و ایالت‌ها را برای پذیرش حکومت تو مهیا کردم و حکومت را با همهٔ امکاناتش طعمهٔ تو ساختم. با این همه از سه کس می‌ترسم که با تمام تلاششان با تو مخالفت کنند و آنان عبارتند از: عبدالله، پسر عمربن الخطاب، عبدالله، پسر زبیر، و حسین، پسر علی. اما عبدالله، پسر عمر، در عمل با تو خواهد بود پس در کنارش گیر و ترکش نکن و اما عبدالله پسر زبیر، اگر به وی چیره شدی قطعه قطعه‌اش کن که او چون شیری که بر شکارِ خویش بجهد بر تو خواهد جهید و مانند رفتار روباه با سگ، با تو مکر خواهد ورزید. و اما حسین، نسبت او را با رسول‌خدا می‌شناسی؛ او از گوشت و خون رسول‌خدا است و می‌دانی که ناگزیر، اهل عراق او را به سوی خود خواهند کشاند، سپس دست از یاری او برکشیده و تباهش خواهند ساخت. اگر بر او چیره شدی حق و جایگاهش را نسبت به رسول‌خدا در خاطر داشته باش و او را با کارش مؤاخذه مکن. علاوه بر این ما را با او خویشی و نسبتی نیز هست، زنهار که به او بدی برسانی یا از تو ناروایی ببیند. وقتی که معاویه مرد و پس از وی، یزید حکومت را به دست گرفت، کارگزار خود را که [پسرِ] عمویش، [ولید، پسرِ]عتبة‌بن ابی‌سفیان بود به شهر مدینه گسیل داشت. کارگزار معاویه در مدینه، مروان‌بن حکم بود. [پسرِ]عتبه به مدینه آمد و او را از مقامش برداشت و خود به جایش نشست تا دستور یزید را دربارهٔ وی اجرا کند اما مروان

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۱۵-۲۱۶.

گریخت و او بر وی دست نیافت. [پسرِ]عتبه به پیش حسین‌بن‌علی علیه‌السلام مأمور فرستاد و او را فراخواند و گفت: امیرمؤمنان دستور داده که با او بیعت کنی. حسین علیه‌السلام گفت: ای [پسرِ] عتبه! می‌دانی که ما خاندان ارجمندی، معدن پیامبری و راهنمایان حق هستیم؛ حقی که خدای عزوجل در دل‌هایمان به ودیعت نهاده و زبان‌هایمان را با آن به سخن فراداشته و برگشوده است. اینک من به اذن خدای عزیز و جلیل سخن می‌گویم: به جانم سوگند، از جدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌گفت: «فرزندان ابوسفیان را خلافت حرام است» و من با خانواده‌ای که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دربارهٔ آن‌ها چنین گفته، چگونه بیعت کنم؟...

توضیح: برخی به خاطر بخشِ نخستِ این روایت که خیال کرده‌اند حاکی از تبرئهٔ معاویه است در صحت آن به تردید روی آورده‌اند، غافل از این‌که معنای آن در متون دیگری نیز که از قضا همان تردید کننده بعضی از آن‌ها را تا حد وحی منزل، مسلم می‌انگارد روایت شده است[1] و دیگر آن که عبارت برخی مثل طبری حتی پررنگ‌تر از متن مقتل ما است که طبری می‌نویسد معاویه در تعریف حسین‌بن‌علی علیهماالسلام به پسرش یزید گفت: «وَ إِنَّ لَهُ رَحِماً مَاسَّةً، وَ حَقّاً عَظِيما، و قِرابَة مِن مُحَمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ... فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَاصْفَحْ عَنْهُ فَاَنّى لَوْ أَنِّي صَاحِبُهُ عَفَوْتُ عَنْهُ»[2]. به هر حال این خبر از زیرکی معاویه در سیاست‌بازی خبر می‌دهد و هرگز نمی‌تواند تبرئه وی را در بر داشته باشد تا به این بهانه تردیدی در معنا و متن خبر پیش آید چه رسد به این که همین تردید بی‌جا به متنِ همهٔ مقتل از *امالی* شیخ صدوق هم تسرّی داده شود.

خروج از مدینه

ادامه حدیث ۴۲

«... فَلَمَّا سَمِعَ [اِبنُ]عُتْبَةُ ذَلِكَ دَعَا الْكَاتِبَ وَ كَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، إِلَى عَبْدِاللَّهِ

---

۱. برای نمونه مراجعه شود به: ۱. ابن سعد، *ترجمة الامام الحسین و مقتله من الطبقات*، ص۵۵؛ ابن عبد ربه، *العقد الفريد*، ج۴، ص۳۴۹؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج۱، ص۱۷۵ – ۱۷۶.

۲. ر. ک: *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۳۲۳ که در آن عبارت اخیر چنین است: «فَاَنّى لَوْ أَنِّي صَاحِبُهُ عَفَوْتُ عَنْهُ» که در آن احتمال تصحیف می رود و گویی در اصل چنین بود: «فَاَنّى لَوْ أَصَاحِبُهُ عَفَوْتُ عَنْهُ».

یَزِیدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ [ولید بن]عُتْبَةِبنِ أَبِي سُفْیَانَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَیْسَ یَرَی لَكَ خِلَافَةً وَ لَا بَیْعَةً، فَرَأْیُكَ فِي أَمْرِهِ وَ السَّلَامُ. فَلَمَّا وَرَدَ الْکِتَابُ عَلَی یَزِیدَ کَتَبَ الْجَوَابَ إِلَی [ولید بن]عُتْبَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ کِتَابِي هَذَا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوَابِهِ وَ بَیِّنْ لِي فِي کِتَابِكَ کُلَّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا وَ لْیَکُنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِيٍّ. فَبَلَغَ ذَلِكَ الْحُسَیْنَ علیه‌السلام فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَی أَرْضِ الْعِرَاقِ فَلَمَّا أَقْبَلَ اللَّیْلُ رَاحَ إِلَی مَسْجِدِ النَّبِيِّ لِیُوَدِّعَ الْقَبْرَ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَی الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ فَعَادَ إِلَی مَوْضِعِهِ، فَلَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَةُ الثَّانِیَةُ رَاحَ لِیُوَدِّعَ الْقَبْرَ، فَقَامَ یُصَلِّي فَأَطَالَ، فَنَعَسَ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ وَ هُوَ فِي مَنَامِهِ، فَأَخَذَ الْحُسَیْنَ علیه‌السلام وَ ضَمَّهُ إِلَی صَدْرِهِ وَ جَعَلَ یُقَبِّلُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ یَقُولُ: بِأَبِي أَنْتَ، کَأَنِّي أَرَاكَ مُرَمَّلًا بِدَمِكَ بَیْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، یَرْجُونَ شَفَاعَتِي، مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ، یَا بُنَيَّ! إِنَّكَ قَادِمٌ، عَلَی أَبِیكَ وَ أُمِّكَ وَ أَخِیكَ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَیْكَ وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ. فَانْتَبَهَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام مِنْ نَوْمِهِ بَاکِیاً فَأَتَی أَهْلَ بَیْتِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالرُّؤْیَا وَ وَدَّعَهُمْ وَ حَمَلَ أَخَوَاتِهِ عَلَی الْمَحَامِلِ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَ أَخِیهِ الْقَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدٍ وَ عِشْرِینَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ مِنْهُمْ أَبُوبَکْرِ بْنُ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِیلٍ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْأَکْبَرُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْأَصْغَرُ...»[۱].

... وقتی [پسرِ]عتبه آن سخن را از حسین علیه‌السلام شنید، منشی را فراخواند و نامه‌ای نوشت: به نام خداوند مهرآیین و مهرورز. به بندهٔ خدا، یزید امیرمؤمنان، از [ولید، پسرِ]عتبه پسر ابوسفیان. حسین بن علی هرگز خلافت و بیعتی را بر تو قائل نیست. نظرت دربارهٔ وی چیست؟ والسلام. هنگامی‌که نامه به یزید رسید، در پاسخ به [ولید، پسرِ]عتبه نوشت: آن‌گاه که نامهٔ من به تو رسید، پاسخش را هر چه زودتر برایم بفرست. در نامه‌ات بر من روشن کن که چه کسی در فرمان من است و چه کسی از آن سر باز زده است. در ضمن، در کنار پاسخ نامه، باید سر حسین بن علی نیز باشد. این خبر به حسین علیه‌السلام رسید و بر آن شد که از سرزمین حجاز به

---

۱. همان، ص۲۱۶-۲۱۷، ادامه روایت پیشین.

سوی عراق روانه شود. وقتی که شب شد، به مسجد پیامبر رفت تا با قبر پیامبر وداع کند. چون به قبر پیامبر رسید، نوری از قبر بر او تابیدن گرفت و او از آن‌جا به منزل‌گاه خود برگشت. شب دوم که فرارسید باز به مسجد آمد تا با مرقد پیامبر وداع کند، در آن‌جا به نمازی طولانی قامت بست و در حال سجده چرتی زد. در خوابش پیامبر را دید که به نزدش آمد و او را در آغوش کشید و به سینه‌اش چسبانید و شروع به بوسیدن میان دو چشمش کرد و گفت: پدرم به قربانت! گویی تو را می‌بینم که به خونت آغشته شده‌ای آن هم در میان مردانی از این امت که شفاعت مرا امیدوارند اما پیش خدا آن‌ها را هرگز نصیبی نیست. پسرم! تو به پیش پدر و مادر و برادرت می‌آیی و آنان مشتاق تواند. تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن‌ها نرسی. حسین علیه‌السلام در حالی که می‌گریست از خواب بیدار شد. پیش خاندانش رفت و خوابی را که دیده بود به آن‌ها بیان کرد و بدرودشان گفت. خواهران و دخترش را، نیز پسر برادرش قاسم‌بن حسن‌بن علی را بر کجاوه‌ها نشاند. سپس با بیست و یك مرد از یاران و خاندانش به راه افتاد که [چهار برادرش]: ابوبکربن علی، محمدبن علی، عثمان‌بن علی، عباس‌بن علی، [پسرِ مسلم]: عبدالله‌بن مسلم‌بن عقیل، [و دو پسرش]: علی‌بن حسین اکبر و علی‌بن حسین اصغر از جملهٔ آنان بودند....

توضیح: در این قسمت نیز مانند قسمت پیشین، از کارگزاری که یزید به مدینه فرستاده بود، «عتبة بن ابی‌سفیان» نام برده شده است اما دقیق و درست همان است که در همهٔ منابع تاریخی آمده است که «ولید» کارگزار یزید در مدینه بود و پیش از همه ولید بود که در مدینه با امام حسین علیه‌السلام دربارهٔ بیعت با یزید، برخورد کرد و امتناع او را از بیعت به یزید نوشت و... به نظر می‌رسد که نسخه‌برداران، هنگام نسخه برداری از متن خبر، عبارت «ولید بن» را از قلم انداخته‌اند و در اصل چنین بوده است: «ولیدبن عتبة بن ابی‌سفیان».

می‌رود منزل به منزل، با شتاب!

ادامه حدیث ۴۲

«... وَ سَمِعَ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عُمَرَ بِخُرُوجِهِ، فَقَدَّمَ رَاحِلَتَهُ وَ خَرَجَ خَلْفَهُ مُسْرِعاً، فَأَدْرَكَهُ فِي بَعْضِ

الْمَنَازِلِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْعِرَاقَ قَالَ: مَهْلًا ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ فَأَبَى الْحُسَيْنُ علیه‌السلام عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى ابْنُ عُمَرَ إِبَاءَهُ، قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! اكْشِفْ لِي عَنِ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُقَبِّلُهُ مِنْكَ. فَكَشَفَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام عَنْ سُرَّتِهِ، فَقَبَّلَهَا ابْنُ عُمَرَ ثَلَاثاً وَ بَكَى، وَ قَالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي وَجْهِكَ هَذَا. فَسَارَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ أَصْحَابُهُ فَلَمَّا نَزَلُوا ثَعْلَبِيَّةَ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: بِشْرُبْنُ غَالِبٍ، فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»[۱]. قَالَ: إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ، وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا، هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ، وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»[۲]. ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الْعُذَيْبَ، فَقَالَ فِيهَا قَائِلَةَ الظَّهِيرَةِ ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِياً، فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَه؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيهَا، وَ إِنَّهُ عَرَضَ لِي فِي مَنَامِي عَارِضٌ فَقَالَ: تُسْرِعُونَ السَّيْرَ وَ الْمَنَايَا تَسِيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ، فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، يُكَنَّى أَبَا هَرِمٍ، فَقَالَ: يَا ابْنَ النَّبِيِّ، مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا أَبَاهَرِمٍ! شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ. وَ ايْمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنِّي، ثُمَّ لَيُلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ لَيُسَلِّطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُم...»[۳].

...عبدالله، پسر عمر خروج او (امام حسین علیه‌السلام) را که شنید، سوار اسبش شد و به دنبال او، به سرعت از مدینه بیرون رفت. او را در یکی از منزل‌ها یافت و گفت: یا ابن رسول‌الله! کجا می‌خواهید بروید؟ گفت: عراق. گفت: لختی درنگ کن! به حرم جدت برگرد! حسین علیه‌السلام از سخن او سرپیچید. پسر عمر که چنین دید، گفت: یا اباعبدالله! جایی از بدنت را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌بوسید به من بنمایان. حسین علیه‌السلام ناف خود را نشان داد و پسر عمر سه بار آن جا را بوسید و گریه کرد و گفت: یا اباعبدالله! تو را به خدا می‌سپارم که در همین راهی که پیش رو داری کشته خواهی شد. حسین علیه‌السلام و یارانش راه سپردند، به منزل ثعلبیّه که

---

۱. سورۀ إسراء، آیه۷۱.

۲. سورۀ شوری، آیه۷.

۳. الأمالی، ص۲۱۷-۲۱۸، ادامه حدیثِ پیشین.

رسیدند، مردی که او را «بُشر بن غالب» می‌گفتند، به حضرت امام حسین ﷺ رسید و گفت: یا ابن رسول‌الله! مرا از سخن خدا که گوید: «در آن روز [روز رستاخیز] هر گروهی را با امامشان، فرامی‌خوانیم» آگاه ساز. گفت: [امام، یا] امامی است که به هدایت می‌خواند و گروهی از او می‌پذیرند و [یا] امامی است که به گمراهی فرامی‌خواند و گروهی هم از وی می‌پذیرند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند. چنان که خدا گوید: «گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.» حسین به راه افتاد، تا در منزل عُذَیب فرود آمد. در آن‌جا خواب نیمروزی کرد و گریان بیدار شد. پسرش به او گفت: پدرجان! چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پسرم اینک ساعتی است که رؤیا در آن دروغ نمی‌آید. در خوابم پدیده‌ای برایم پیدا شد و گفت: «شتابان می‌روید و مرگ شما را به سوی بهشت می‌کشاند.» حسین راه را ادامه داد و در منزل رُهَیمَه فرود آمد. در آن‌جا مردی از اهل کوفه که کنیه‌اش «ابوهرم» بود به او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر! به چه انگیزه‌ای از مدینه بیرون آمدی؟ گفت: وای بر تو ای اباهرم! آبرویم را به ناسزا گرفتند صبر نمودم، خواستند دارایی‌ام را تاراج کنند، بردباری پیشه ساختم و می‌خواستند خونم را هم بریزند، من هم فرار کردم. سوگند به خدا، که اینان مرا بی‌گمان خواهند کشت و پس از آن، خدا لباسِ سر تا پا خواری، بر آن‌ها خواهد پوشاند و شمشیر برنده‌ای بر آن‌ها چیره خواهد ساخت و البته کسی را بر آن‌ها مسلط گرداند که خوارشان دارد....

امام حسین ﷺ با یارانش سخن می‌گوید

حدیث ۴۳

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى أَصْحَابِهِ. فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ. قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الكِتَابِ يَعنِي بِذلِكَ أن يَعلَمَ أَهلُ كُلِّ زَمان أَنَّ الله هُوَ الذي لَا يخليهم في كُلِّ زَمانٍ عَن إمامٍ

مَعصُومٍ، فَمَن عَبَدَ رَبّاً لَم یَقُم لَهُم الحُجَّة فَإِنَّما عَبَدَ غَیرِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[۱].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که: حسین‌بن‌علی علیه‌السلام به پیش یارانش آمد و گفت: ای مردم! خدای - جل ذکره - بندگانش را نیافرید مگر برای این‌که او را بشناسند و آن‌گاه که او را شناختند عبادتش کنند و آن‌گاه که او را عبادت کردند با عبادت او، از عبادت هر که جز او بی‌نیاز شوند؛ در این حال مردی به او گفت: پدر و مادرم فدایت، یا ابن رسول‌الله! شناخت خدا چیست؟ گفت: به این که مردمان هر عصری، امام خویش را - که خدا طاعتش را بر آنان واجب کرده است - بشناسند.» شیخ صدوق در ذیل حدیث می‌نویسد: منظور امام این است که مردمان هر عصری بدانند که خدا همان کسی است که آن‌ها را در هیچ عصر و زمانی بدون امام معصوم نمی‌گذارد. در نتیجه هر کس خدایی را عبادت کند که حجت خویش را بر مردم به پا نداشته است (یعنی خدایی را عبادت کند که رهبری معصوم بر مردم، معین نکرده است)، در حقیقت، غیر خدا را عبادت کرده است.

توضیح: به عبارت دیگر، آنان که اطاعت از هر زمامداری را با لقب «اولی‌الامر» یا «ولی امر» واجب می‌شمردند و عبادت خدا را بدون اطاعت از اولی‌الامرهایی چون یزید، محال و ناممکن می‌نمودند در واقع غیرخدا را می‌پرستیدند. از این حدیث و نظائر آن به وضوح فهمیده می‌شود که در آن روزگار به ویژه در آستانهٔ فاجعهٔ عاشورا، بنی‌امیه تا می‌توانستند اسلام و قرآن را به نفع خود و حکومت خود استخدام کرده بودند و با استحمار مردم، مفاهیم و تعالیم مذهبی را به نفع خویش مصادره نموده بودند. برای فهم دقیق ترفند آنان در این کار به حدیث زیر نیز توجه کنید: عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام، قَالَ: «إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ، وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ، لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ».[۲] یعنی از امام صادق علیه‌السلام نقل است که: بنی‌امیه آموزش ایمان را برای مردم آزاد کردند، اما مردم را در آموزش شرك آزاد نگذاشتند، تا هر وقت خواستند آنان را بر شرك‌ورزی وا دارند، آن را نشناسند و نفهمند. پرپیداست که مراد از شرک‌ورزی که مردم به آن واداشته می شوند، اطاعت از حکّام است که با تفسیرِ غلط و تأویلِ نادرستِ آیهٔ اولوالامر تبلیغ و ترویج می‌شود.

---

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص۹.

۲. فیض کاشانی، محسن، *الوافی*، ج۴، ص۲۵۵ به نقل از *الکافی*.

رویارویی با حُرّبن یزید ریاحی

ادامه حدیث ۴۳

«...قَالَ وَ بَلَغَ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ زِيَادٍ الْخَبَرُ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ فَأَسرى إِلَيْهِ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، قَالَ الْحُرُّ: فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْحُسَيْنِ، نُودِيتُ ثَلَاثاً: يَا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَداً، فَقُلْتُ: ثَكِلَتِ الْحُرَّ أُمُّهُ يَخْرُجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ‌اللَّهِ وَ يُبَشَّرُ بِالْجَنَّةِ! فَرَهِقَهُ عِنْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام ابْنَهُ: فَأَذَّنَ وَ أَقَامَ وَ قَامَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعاً. فَلَمَّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ، مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَاللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. فَقَالَ: يَا حُرُّ! أَ عَلَيْنَا أَمْ لَنَا؟ فَقَالَ الْحُرُّ: وَ اللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَ نَاصِيَتِي مَشْدُودَةٌ إِلَى رِجْلِي وَ يَدَيَّ مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِي وَ أُكَبَّ عَلَى حُرِّ وَجْهِي فِي النَّارِ. يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! أَيْنَ تَذْهَبُ؟ ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام:

سَأَمْضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى ... إِذَا مَا نَوَى حَقّاً وَ جَاهَدَ مُسْلِماً
وَ وَاسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ ... وَ فَارَقَ مَثْبُوراً وَ خَالَفَ مُجْرِماً
فَإِنْ مُتُّ لَمْ أَنْدَمْ وَ إِنْ عِشْتُ لَمْ أُلَمْ ... كَفَى بِكَ ذُلّاً أَنْ تَمُوتَ وَ تَرْغَمَا[1]

امام سجاد علیه‌السلام در ادامه می‌گوید: «خبر به ابن‌زیاد رسید که حسین در رُهَیمَه فرود آمده است. پس حُرّ بن یزید را با هزار سواره به سوی او گسیل داشت. حرّ گوید: «آن‌گاه که از خانه‌ام رو به سوی حسین خارج شدم، سه بار بر من ندا شد: ای حُر! بهشت مژده‌ات باد! هر چه نگاه کردم کسی را ندیدم. با خود گفتم: «مادر حرّ به عزایش نشیناد که برای جنگ با پسر رسول خدا می‌رود و به بهشت بشارتش می‌دهند.».حر [با سپاهش] هنگامِ نمازِ ظهر به حسین علیه‌السلام رسید. حسین علیه‌السلام پسرش را فرمود تا اذان و اقامه گفت و حسین علیه‌السلام برخاست و برای هر دو گروه نماز جماعت خواند. تا سلام نماز را گفت حر بن یزید پیش آمد و گفت: ای

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۱۸-۲۱۹ در ادامه همان روایت پیشین.

پسر رسول خدا! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد! حسین علیه‌السلام گفت: و علیك السلام. ای بندهٔ خدا تو کیستی؟ پاسخ داد: من حرّبن یزیدم. گفت: ای حرّ! آیا بر مایی یا با ما؟ حرّ گفت: یا ابن رسول‌الله! به خدا من به جنگ تو فرستاده شده‌ام اما من از این‌که پایم بسته به موی سرم و دستانم زنجیر شده به گردنم، از قبرم برآیم و با رو به آتش سوزناك دوزخ انداخته شوم به خدا پناه می‌برم. یا ابن رسول‌الله! کجا می‌روی؟ به حرم جدت باز گرد که تو را خواهند کشت. حسین علیه‌السلام گفت:

می‌روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست	گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسلیمِ خدا
نیك مردان را حمایت تا کنم با جان و دل	فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جدا
گر بمانم سربلندم ور بمیرم باك نیست	بر تو بس این ننگ، خواهی مُرد اما بی‌هوا

در منزل قُطقُطانِیّه

ادامه حدیث ۴۳

«ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام حَتَّى نَزَلَ الْقُطْقُطَانِيَّةَ، فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِعُبَيْدِاللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْحَنَفِيِّ [الْجُعْفِيِ]. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام فَقَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ! إِنَّكَ مُذْنِبٌ خَاطِئٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آخِذُكَ بِمَا أَنْتَ صَانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي سَاعَتِكَ هَذِهِ فَتَنْصُرَنِي وَ يَكُونَ جَدِّي شَفِيعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ اللَّهِ لَوْ نَصَرْتُكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ لَكِنَّ هَذَا فَرَسِي خُذْهُ إِلَيْكَ، فَوَ اللَّهِ مَا رَكِبْتُهُ قَطُّ وَ أَنَا أَرُومُ شَيْئاً إِلَّا بَلَغْتُهُ، وَ لَا أَرَادَنِي أَحَدٌ إِلَّا نَجَوْتُ عَلَيْهِ، فَدُونَكَ فَخُذْهُ. فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام بِوَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ وَ لَا فِي فَرَسِكَ «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً»[۱] وَ لَكِنْ فِرَّ، فَلَا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا، فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنَا، كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ...»[۲].

امام حسین علیه‌السلام رفت تا در منزل قُطقُطانِیّه فرود آمد. در آن جا چادری برافراشته دید و پرسید:

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۵۱.

۲ شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۱۹ ادامهٔ روایت پیشین.

این چادر از آن کیست؟ گفته شد: برای عبیدالله بن حرّ جعفی است. حسین علیه‌السلام کس به نزدش فرستاد تا آمد و به او گفت: ای مرد! همین الان به سوی خدای تبارك و تعالی برگرد و مرا یاری کن تا جدّ من در پیشگاه خداوند تبارك و تعالی شفیع تو باشد؛ اگر چنین نکنی، گنه‌کار و خطاپیشه خواهی بود. و خدای عزیز و جلیل تو را به آن چه می‌کنی، مؤاخذه خواهد کرد. او گفت: ای پسر رسول خدا! به خدا اگر یاریت کنم، نخستین کس خواهم بود که پیش رویت کشته می‌شود، اما تو به این اسبم بسنده کن و آن را برای خود بردار، که سوگند به خدا با این اسب هر چه را که دنبال کرده‌ام، گرفته‌ام و از دست هر که مرا قصد کرده، گریخته‌ام. این اسب من، آن را بگیر! حسین علیه‌السلام از او روی برگرداند و گفت: مرا بر تو و بر اسب تو نیازی نیست و من کسی نباشم که گمراهان را یار و یاور گیرم. اما تو از این جا بگریز، نه با ما باش و نه بر ما، که هر کس دادخواهی ما اهل‌بیت را بشنود و پاسخمان ندهد، خدا وی را به رو در آتش دوزخ اندازد....

در منزل قصر بنی مُقاتل

حدیث ۴۴

«عَنْ عَمْرِوبْنِ قَيْسٍ الْمَشْرِقِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَنَا وَ ابْنُ عَمٍّ لِي وَ هُوَ فِي قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! هَذَا الَّذِي أَرَى خِضَابٌ أَوْ شَعْرُكَ؟ فَقَالَ: خِضَابٌ وَ الشَّيْبُ إِلَيْنَا بَنِي هَاشِمٍ يَعْجَلُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: جِئْتُمَا لِنُصْرَتِي؟ فَقُلْتُ: إِنِّي رَجُلٌ كَبِيرُ السِّنِّ، كَثِيرُ الدَّيْنِ، كَثِيرُ الْعِيَالِ وَ فِي يَدِي بَضَائِعُ لِلنَّاسِ وَ لَا أَدْرِي مَا يَكُونُ وَ أَكْرَهُ أَنْ أُضِيعَ أَمَانَتِي. وَ قَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي مِثْلَ ذَلِكَ، قَالَ لَنَا: فَانْطَلِقَا، فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَةً وَ لَا تَرَيَا لِي سَوَاداً فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَنَا أَوْ رَأَى سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا وَ لَمْ يُغِثْنَا كَانَ حَقّاً عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُكِبَّهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ»[1].

از عَمرو پسر قیس مشرقی نقل است که: «من و پسر عمویم در منزل «قصر بَنِی مُقاتِل» بر حسین علیه‌السلام وارد شدیم. پس از سلام، پسر عموی من به او گفت: یا اباعبدالله! این که می‌بینیم رنگ خضاب است یا مویتان؟ گفت: خضاب است، پیری ما بنی‌هاشم را زود

---

۱ شیخ صدوق، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، ص۳۰۹.

درمی‌یابد. سپس رو به ما کرد و گفت: برای یاریم آمده‌اید؟ گفتم: من مردی بزرگسال، بسیار بدهکار و عیال‌وارم و سرمایه‌هایی از مردم نیز در دستم است [و اگر با شما بیایم] نمی‌دانم که چه پیش خواهد آمد و نمی‌خواهم امانتداری خویش را تباه سازم. پسر عمویم نیز همین سخن را با او گفت. او به ما گفت: پس راه خود در پیش گیرید و بروید تا آن‌جا که از من هیچ ندایی برای دادخواهی نشنوید و هیچ اثری از ما نبینید، زیرا هر که دادخواهی ما را بشنود یا سایه و سیاهی ما را از دور ببیند، اما ما را در نیابد و به فریادمان نرسد بر خدای عزوجل است که وی را به رو در آتش دوزخ اندازد.

ورود به کربلا

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: أَيُّ مَوْضِعٍ هَذَا؟ فَقِيلَ: هَذَا كَرْبَلَاءُ يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ يَوْمُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يُهَرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ يُبَاحُ فِيهِ حَرِيمُنَا. فَأَقْبَلَ عُبَيْدُاللَّهِ‌بْنُ زِيَادٍ بِعَسْكَرِهِ حَتَّى عَسْكَرَ بِالنُّخَيْلَةِ وَ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام رَجُلًا يُقَالُ لَهُ عُمَرُبْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ أَقْبَلَ عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ الْحُصَيْنِ التَّمِيمِيُّ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، يَتْبَعُهُ شَبَثُ‌بْنُ رِبْعِيٍّ فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ مُحَمَّدُبْنُ الْأَشْعَثِ‌بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ أَيْضاً فِي أَلْفِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ لِعُمَرَبْنِ سَعْدٍ عَلَى النَّاسِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوهُ فَبَلَغَ عُبَيْدَاللَّهِ‌بْنَ زِيَادٍ أَنَّ عُمَرَبْنَ سَعْدٍ يُسَامِرُ الْحُسَيْنَ وَ يُحَدِّثُهُ وَ يَكْرَهُ قِتَالَهُ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شِمْرَبْنَ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَبْنِ سَعْدٍ: إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا، فَلَا تُمْهِلَنَّ الْحُسَيْنَ‌بْنَ عَلِيٍّ وَ خُذْ بِكَظَمِهِ وَ حُلْ بَيْنَ الْمَاءِ وَ بَيْنَهُ كَمَا حِيلَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ بَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ...»[1].

امام سجاد علیه‌السلام در ادامهٔ حدیث پیشین می‌گوید: «امام حسین علیه‌السلام به راهش ادامه داد تا در کربلا فرود آمد. در آن جا پرسید: این جا کجاست؟ گفته شد: ای پسر رسول‌خدا! اینجا کربلا است. گفت: به خدا امروز روز اندوه و بلاست و این جا همان جایی است که خون ما در

---

۱ شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۱۹-۲۲۰، ادامهٔ حدیث پیشین.

آن ریخته شود و حریمشان هتك گردد. عبیدالله بن زیاد با سپاهش از کوفه بیرون آمد تا در نخلیه اردو زد و مردی را که به وی «عمربن سعد» گفته می‌شد با چهار هزار سواره به سوی حسین علیه‌السلام گسیل داشت. «عبدالله بن الحصین تمیمی» نیز با هزار سوار جلو رفت و «شبث بن ربعی» و «محمدبن الاشعث بن قیس کندی» هر یك با هزار سوار پشت سر او حرکت کردند. ابن‌زیاد، به عمربن سعد حکم نوشت و او را امیر مردم ساخت و آنان را فرمان داد که از او فرمان برند و مطیع وی باشند. به عبیدالله بن زیاد خبر رسید که عمربن سعد شب‌ها با حسین می‌نشیند و سخن می‌گوید و جنگ با او را دوست نمی‌دارد. عبیدالله، شمربن ذی‌الجوشن را با چهار هزار سواره به سوی عمربن سعد فرستاد و به او چنین نوشت: وقتی که نامهٔ من به تو رسید بر حسین‌بن‌علی هرگز مهلتی مده، گلویش را بفشار و میان او و آب فاصله بینداز همچنان که در «یوم‌الدار»[1] میان عثمان و آب فاصله انداختند.

شب عاشورا

ادامه حدیث ۴۴

«...فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَى عُمَرَبْنِ سَعْدٍ، أَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى: إِنَّا قَدْ أَجَّلْنَا حُسَيْناً وَ أَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام فِي أَصْحَابِهِ خَطِيباً، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَزْكَى وَ لَا أَطْهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، وَ لَا أَصْحَاباً هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي. وَ قَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي، لَيْسَتْ لِي فِي أَعْنَاقِكُمْ بَيْعَةٌ وَ لَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ ظَفِرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ ابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ وَ ابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ، لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ وَ لَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمْحٍ؟! لَا وَ اللَّهِ أَوْ نَرِدَ مَوْرِدَكَ وَ نَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ وَ دِمَاءَنَا

---

۱. کنایه از روز کشته‌شدن عثمان.

دُونَ دَمِكَ، فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا وَ خَرَجْنَا مِمَّا لَزِمَنَا. وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُبْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ، فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! وَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ فِيكَ وَ فِي الَّذِينَ مَعَكَ مِائَةَ قَتْلَةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ‌الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ: جُزِيتُمْ خَيْراً. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام أَمَرَ بِحَفِيرَةٍ فَحُفِرَتْ حَوْلَ عَسْكَرِهِ شِبْهَ الْخَنْدَقِ، وَ أَمَرَ فَحُشِيَتْ حَطَباً وَ أَرْسَلَ عَلِيّاً ابْنَهُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِساً وَ عِشْرِينَ رَاجِلًا لِيَسْتَقُوا الْمَاءَ وَ هُمْ عَلَى وَجَلٍ شَدِيدٍ. وَ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام يَقُولُ:

يَا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ — كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ
مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبٍ قَتِيلٍ — وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ
وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ — وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٌ سَبِيلِي

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ وَ تَوَضَّئُوا وَ اغْتَسِلُوا وَ اغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانَكُمْ...»[1].

وقتی که نامۀ ابن‌زیاد به عمربن سعد رسید، جارچی خود را فرمان داد تا بانگ زند: ما حسین و یارانش را امروز و امشبشان مهلت دادیم. این سخن بر حسین علیه‌السلام و یارانش گران آمد. حسین علیه‌السلام برخاست و در میان یارانش سخنانی ایراد کرد و گفت: بار پروردگارا! من خاندانی نیکوکارتر، پاك‌تر و بی‌ریاتر از خاندانم و یارانی نیك‌تر از یارانم نمی‌شناسم. شما می‌بینید که بر من چه آمده است. اینك از قید بیعت من آزادید؛ مرا بر گردن شما بیعتی و شما را بر من پیمانی نیست و اکنون شب شما را در برگرفته است؛ از خلوت آن بهره گیرید و در سیاهی شب پراکنده شوید که این گروه تنها مرا می‌جویند و اگر بر من چیره گردند از جست‌وجوی دیگران دست بر می‌دارند. «عبدالله پسر مسلم‌بن عقیل» برخاست و گفت: یابن رسول‌الله! ما اگر پیر، بزرگ، سرور خویش، پسر عموی بزرگ خود و فرزند پیامبرمان، آن سرآمد پیامبران را تنها بگذاریم و در کنارش شمشیری نزنیم و به همراهش با نیزه‌ای نجنگیم مردم به ما چه خواهند گفت؟ نه! به خدا ما تو را تنها نمی‌گذاریم تا در سرانجام تو درآییم و جان و خون خود را فدای جان و خون تو سازیم. هرگاه که چنین کردیم آن‌گاه است که رسالت خود را

---

۱. همان، ص۲۲۰-۲۲۱، در ادامه حدیث پیشین.

انجام داده و از پیمانی که برماست، سرفراز بیرون آمده‌ایم. مردی که به او «زهیربن قین بجلی» گفته می‌شد به پا خاست و گفت: ای پسر رسول خدا! دوست داشتم در راه تو و آنان که با تواند کشته می‌شدم، سپس زنده می‌شدم و باز کشته می‌شدم و دوباره زنده می‌شدم و کشته می‌شدم و صدبار کشته می‌شدم تا خدا به وسیلهٔ من از شما اهل‌بیت دفاع می‌کرد. امام حسین علیه‌السلام به او و یارانش گفت: خدا شما را پاداش نیك دهاد! امام حسین علیه‌السلام سپس امر فرمود، کندك کوچکی شبیه خندق، در گرد سپاهش بکنند و آن را از هیزم پر کنند و پسرش علی را با سی سواره و بیست پیاده ـ که سخت بیمناك بودند ـ فرستاد تا آب بیاورند. در آن حال، امام حسین علیه‌السلام این اشعار را ترنّم می‌کرد:

اف بر تو ای روزگار! ای یار بی‌وفا! چه بسیار خواهان و دوستدارانت را شب و روز می‌کشی و هرگز به این خون‌خواری پایان نمی‌دهی. کارها همگی، تنها به دست خدا است. هر زنده‌ای، چون من، به سوی مرگ می‌رود.

امام حسین علیه‌السلام سپس به یارانش گفت: برخیزید و از این آب (آبی که در آن شب، برخی از یاران به فرماندهی علی‌اکبر علیه‌السلام از فرات آورده بودند) بخورید تا آخرین توشه و بهرهٔ شما از این جهان باشد و وضو سازید و غسل کنید و لباس‌هایتان را بشویید که کفن‌های شما خواهد بود.

در صبح عاشورا

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ وَ عَبَّأَهُمْ تَعْبِئَةَ الْحَرْبِ وَ أَمَرَ بِحَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ فَأُضْرِمَتْ بِالنَّارِ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ. وَ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، يُقَالُ لَهُ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِيُّ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَّقِدُ صَفَقَ بِيَدِهِ وَ نَادَى: يَا حُسَيْنُ وَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ! أَبْشِرُوا بِالنَّارِ، فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا! فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: ابْنُ أَبِي جُوَيْرِيَةَ الْمُزَنِيُّ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا. فَنَفَرَ بِهِ فَرَسُهُ فَأَلْقَاهُ فِي تِلْكَ النَّارِ فَاحْتَرَقَ. ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرُ، يُقَالُ لَهُ: تَمِيمُبْنُ حُصَيْنِ الْفَزَارِيُّ، فَنَادَى: يَا حُسَيْنُ وَ يَا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ! أَ مَا تَرَوْنَ

إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بُطُونُ الْحَيَّاتِ[۱]؟ وَ اللَّهِ لَا ذُقْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَذُوقُوا الْمَوْتَ جَزَعاً. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: هَذَا وَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطَشاً فِي هَذَا الْيَوْمِ. قَالَ: فَخَنَقَهُ الْعَطَشُ حَتَّى سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ، فَوَطِئَتْهُ الْخَيْلُ بِسَنَابِكِهَا فَمَاتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ رَجُلٌ آخَرُ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، يُقَالُ لَهُ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنَ بن فَاطِمَةَ! أَيَّةُ حُرْمَةٍ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَتْ لِغَيْرِكَ؟ فَتَلَا الْحُسَيْنُ علیه‌السلام هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ»[۲]، ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنَّ مُحَمَّداً لَمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِنَّ الْعِتْرَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. مَنِ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ، فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، لَا تُعِزُّهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَداً. فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَباً فَلَدَغَتْهُ، فَمَاتَ بَادِيَ الْعَوْرَةِ...»[۳].

امام حسین علیه‌السلام نماز صبح را با یارانش خواند و آنان را برای جنگ آماده ساخت و دستور داد، به خندقی که گرد سپاهش بود آتش انداختند تا با گروه مخاصم از یك جهت بجنگد. مردی که به وی «ابن ابی جُوَیرِیَة مُزَنِیّ» می‌گفتند، سوار بر اسب از سپاه عمرسعد پیش تاخت. وقتی چشمش به آتش شعله‌ور افتاد، دست بر دستش زد و فریاد کشید: ای حسین! و ای یاران حسین! آتش دوزخ مژده باد شما را که در این جهان به سوی آن شتافته‌اید. حسین علیه‌السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: پسر ابوجُوَیرِیَهٔ مُزَنِیّ است. حسین علیه‌السلام گفت: بار پروردگارا! عذاب آتش را در این دنیا به وی بچشان. چیزی نگذشت که اسبش رم کرد و او را در آتش خندق انداخت و بسوخت. سپس مردی دیگر که او را «تَمیم بن حُصَین فَزَاریّ» می‌نامیدند از سپاه عمرسعد نمایان شد و فریاد زد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا آب فرات را نمی‌بینید که چون شکم مارها (یا ماهیان[۴]) موج می‌زند و می‌درخشد، به خدا که قطره‌ای از آن نخواهید چشید

---

۱. در برخی نسخه‌ها: الْحِيتَانِ.

۲. سوره آل عمران، آیات ۳۳-۳۴.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۱-۲۲۲، در ادامه حدیث پیشین.

۴. نسخه بدل.

تا طعم مرگ را با زاری چشیده باشید. حسین علیه‌السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: تَمیم‌بن حُصَین. حسین علیه‌السلام گفت: این مرد و پدرش هر دو از اهل دوزخند. خدایا! همین امروز این مرد را تشنه‌کام بکش. چیزی نگذشت که عطش گلوی او را فشرد تا از اسبش به زیر آمد و اسب‌های سپاهیان با سم‌هایشان لگدمالش کردند تا مرد. سپس مردی دیگر از سپاه عمرسعد که او را محمد پسر اشعث‌بن قَیس کِندیّ می‌گفتند پیش تاخت و گفت: ای حسین! پسر فاطمه! تو را از رسول‌خدا چه حرمتی است که دیگران را نیست؟ امام حسین علیه‌السلام در پاسخ، این آیه را تلاوت کرد: «به یقین، خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان [از نسلِ] برخی دیگرند.»[1]، سپس گفت: به خدا! محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خاندان ابراهیم است و عترت هدایتگر از آل محمدند. این مرد کیست؟ گفته شد: محمد پسر اشعث‌بن قَیس کِندیّ است. امام حسین علیه‌السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا! همین امروز به محمدبن اشعث، ذلّتی نشان ده که پس از آن هرگز روی عزّت نبیند. چندی نگذشت که حالتی بر او عارض شد که برای قضای حاجت از سپاه بیرون رفت. در این حال، خدا کَژدمی را بر او چیره ساخت که او را گزید و او در حالی که شرمگاهش هویدا بود مُرد.

سخنی از بریربن خضیر هَمْدانی

ادامه حدیث ۴۴

«...فَبَلَغَ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام وَ أَصْحَابِهِ، فَدَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ شِیعَتِهِ یُقَالُ لَهُ: بُرَیْرُبن خُضَیْرٍ الْهَمْدَانِیُ . قَالَ إِبْرَاهِیمُ‌بْنُ عَبْدِاللَّهِ رَاوِي الْحَدِیثِ: هُوَ خَالُ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِیِّ . فَقَالَ: یَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي فَأَخْرُجَ إِلَیْهِمْ فَأُکَلِّمَهُمْ؟ فَأَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ، فَقَالَ: یَا مَعْشَرَ النَّاسِ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ دَاعِیاً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِیراً وَ هَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِیهِ خَنَازِیرُ السَّوَادِ وَ کِلَابُهَا، وَ قَدْ حِیلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ ابْنِهِ. فَقَالُوا: یَا بُرَیْرُ! قَدْ أَکْثَرْتَ الْکَلَامَ فَاکْفُفْ، فَوَ اللَّهِ لَیَعْطَشُ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام کَمَا عَطَشَ مَنْ کَانَ

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۳-۳۴.

قَبْلَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام اقْعُدْ يَا بُرَيْرُ...»[۱].

تشنگی بر حسین علیه‌السلام و یارانش غلبه یافت. مردی از پیروانش که او را بُرَیربن خُضَیرِ همْدانی می‌نامیدند[۲]، به نزدش آمد و گفت: یا ابن رسول‌الله! آیا به من اجازه می‌دهی به نزد آن‌ها روم و با آنان سخن بگویم؟ امام حسین اجازه داد و او به سوی آن‌ها رفت و گفت، ای مردم! به راستی خدای عزوجل، محمد را بر حق برانگیخت تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده و به سوی خدا، به اذن او، فراخواننده و چراغی تابناك باشد. این آب فرات است که خوك‌ها و سگان بادیه‌نشینان در آن غوطه می‌خورند اما میان آن و پسر پیامبر مانع شده‌اند. سپاهان یزید گفتند: ای بُریر! سخن به دراز گفتی، بس کن. سوگند به خدا که حسین باید تشنگی بچشد همان‌طور که تشنگی چشید آن کس که پیش از او بود[۳]. امام حسین علیه‌السلام رو به بُریر کرد و گفت: بُریر، بنشین!...

امام حسین علیه‌السلام اتمام حجت می‌کند

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ وَثَبَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام مُتَوَكِّئاً عَلَى سَيْفِهِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْرِفُونِّي؟ قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ‌اللَّهِ وَ سِبْطُهُ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ‌اللَّهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَاماً؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةَ عَمُّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ‌اللَّهِ وَ أَنَا مُتَقَلِّدُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۲.

۲. راوی حدیث، ابراهیم‌بن عبدالله گوید که او دایی ابواسحاق همدانی است.

۳. منظورشان «عثمان» خلیفهٔ سوم بود که در محاصرهٔ مسلمانان به زعم آن‌ها تشنگی چشید تا کشته شد.

نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ‌اللّٰهِ أَنَا لَابِسُهَا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَأَنْشُدُكُمُ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيّاً كَانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلَاماً وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَداً، يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنِ الْمَاءِ، وَ لِوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدَى جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشاً. فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام بِطَرَفِ لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ سَبْعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ: اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: «عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ»[1]. وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا: «الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ»[2]. وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ. وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ. وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِم...»[3].

سپس امام حسین عليه‌السلام در حالی که بر شمشیرش تکیه کرده بود برخاست و با صدای بلند ندا در داد و گفت: شما را به خدا آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری! تو پسر رسول‌خدا و سبط اویی. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که جدّ من، پیام آورِ خداست؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می دانید که مادرم، فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم، علی‌بن ابی‌طالب است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که خدیجه دختر خویلد، نخستین زن از زنان این امت که اسلام آورد، مادر بزرگ من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که حمزهٔ سیدالشهداء، عموی پدر من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که جعفر طیار (پرواز کننده در بهشت) عموی من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید این شمشیری که من به کمر بسته‌ام شمشیر رسول‌خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید این عمامه‌ای که من بر سر نهاده‌ام عمامهٔ رسول‌خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم در اسلام

---

۱. سورهٔ توبه، آیه۳۰.

۲. سورهٔ توبه، آیه۳۰.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۲-۲۲۳.

نخستین، و در دانش داناترین، و در خویشتن داری بزرگ‌ترین مردم است و همانا او هر مرد و زن مؤمن را مولا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: با این که می‌دانید پدرم فردا (روز رستاخیز) سرچشمه‌دارِ حوضِ کوثر است، برخی از مردمان را از آن خواهد راند آن چنان که شترِ تشنه را از سرِ آب می‌رانند، و با این که می‌دانید در روز رستاخیز «لوای حمد» در دست جدّم خواهد بود، پس برای چه خونم را حلال می‌کنید؟ گفتند: این همه را می‌دانیم اما باز از تو دست برنداریم تا از تشنگی طعم مرگ را بچشی. امام حسین علیه‌السلام که در آن روز پنجاه و هفت سال را پشت سر نهاده بود، دستی بر محاسنش کشید و سپس گفت: خشم خدا بر یهود هنگامی سخت گشت که گفتند «عُزَیر، پسر خدا است» و خشم خدا بر مسیحیان وقتی دشوار گشت که گفتند: «مسیح، پسر خدا است». و خشم خدا بر مجوسان زمانی فزونی گرفت که به جای خدا آتش را پرسیدند. و خشم خدا بر هر امتی وقتی سخت شد که پیامبرشان را کشتند. و خشم خدا اینك بر این گروه از مردان که می‌خواهند پسر پیامبرشان را بکشند، شدت یافته است....

توبهٔ حُرّبن یزید ریاحی

ادامه حدیث ۴۴

«...قَالَ: فَضَرَبَ الْحُرُّبْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جَازَ عَسْكَرَ عُمَرَبْنِ سَعْدٍ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ [أَنَبْتُ] فَتُبْ عَلَيَّ، فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ نَبِيِّكَ. يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: نَعَمْ! تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ. قَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَ تَأْذَنُ لِي فَأُقَاتِلَ عَنْكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَبَرَزَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ   عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِلَادَ الْخَيْفِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ، فَأَتَاهُ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ دَمُهُ يَشْخَبُ، فَقَالَ: بَخْ بَخْ يَا حُرُّ! أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام يَقُولُ:

لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَاحٍ   وَ نِعْمَ الْحُرُّ مُخْتَلَفَ الرِّمَاحِ
وَ نِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْناً   فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ[1]

---

۱. همان، ص۲۲۳-۲۲۴، در ادامهٔ حدیث پیشین، البته گمان می‌رود که بیت دومِ شعر را بعدها به آن افزوده باشند و این

حُرّبن یزید بر اسبش نهیب زد و رو به سپاه حسین علیه‌السلام از سپاه عمرسعد گذشت و در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود، می‌گفت: پروردگارا! به سوی تو برگشتم، توبهٔ مرا بپذیر که در دل دوستانت و فرزندان پیامبرت وحشت انداختم. یا ابن رسول‌الله! آیا مرا توبتی تواند بود؟ گفت: آری! خدا تو را می‌پذیرد. گفت: یا ابن رسول‌الله! آیا به من رخصت می‌دهی که در دفاع از تو بجنگم؟ حسین علیه‌السلام او را رخصت داد و او به آوردگاه تاخت در حالی که می‌گفت:

با شمشیرم گردنتان را می‌زنم؛ به جانبداری از برترین کسی که تا حال در شهرهای عراق فرود آمده است.

حر، هیجده مرد از آن‌ها را کشت و خود نیز کشته شد. هنوز خونش در جریان بود که حسین علیه‌السلام به او رسید و گفت: به‌به! ای آزادمرد! تو به راستی، چنان که نامیده شده‌ای در دو جهان آزادمردی. سپس حسین علیه‌السلام رثایی در حق او سرود و گفت:

چه نیک آزادمردی است، آزادمرد قبیلهٔ بنی‌ریاح! آن‌گاه که نیزه‌ها از هر سو او را نشانه گرفته بودند، چه نیک از خود رسته و رهیده بود.

و چه عاقبت به خیر بود این آزادمرد آن‌گاه که حسین را صدا کرد و پیش از همه در پگاهان از بند تن رهید.

شهادت زُهَیربن قَین

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ زُهَيْرُبْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ مُخَاطِباً لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام:

الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّا وَ حَسَناً وَ الْمُرْتَضَى عَلِيّاً

فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ صُرِعَ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنَا زُهَيْرٌ وَ أَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُبُّكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ[1]

پس از حربن یزید، زهیر پسر قَین بَجَلی به میدان رفت در حالی که رو به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت:

گمان با توجّه به معنای آن که گویی امام حسین خود از خویش نام می‌برد بسیار تقویت می‌شود.

۱. همان، ص۲۲۴، ادامهٔ حدیث پیشین.

امروز به دیدار جدّت پیامبر، برادرت حسن و علی مرتضی می‌رسیم.

او پس از آن که نوزده مرد از آن‌ها را کشت به زمین افتاد و در آن حال می‌گفت:

من زهیرم، من پسر «قَین»ام که در برابر شما ایستاده، از حسین دفاع می‌کنم.[1]

شهادت حَبیب‌بن مظاهر

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ حَبِيبُ‌بْنُ مُظَاهِرٍ [مُظَهِّرٍ] الْأَسَدِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنَا حَبِيبٌ وَ أَبِي مُظَهَّرُ

لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَ أَطْهَرُ

نَنْصُرُ خَيْرَ النَّاسِ حِينَ يُذْكَرُ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ أَحَداً وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ...»[2].

پس از زُهَیربن قَین، حَبیب‌بن مظاهر اَسدی به آوردگاه آمد و چنین رجز خواند:

من حبیبم، پدرم مظاهر است. ما از شما پاک‌تر و پاکیزه‌تریم. ما برترین مردم را آن‌گاه که یاد شود یاری می‌کنیم.

حبیب، پس از آن که سی و یک مرد از آن‌ها را کشت، خود نیز کشته شد.

توضیح: دربارهٔ نام پدر حبیب، میان مورخان و محدثان و مقتل‌نگاران اختلاف است. شعر بالا نیز در نسخه‌های *امالی* شیخ صدوق، به صورت‌های مختلفی آمده است. برخی از آن‌ها، «مظاهر» و برخی «مظهّر» و برخی دیگر «مطهّر» ثبت کرده‌اند. البته واژهٔ «مطهّر» در مصرع اول این رجز، با عنایت به واژه «اطهر» در مصرع دوم، مناسبت بیشتری دارد ولی ممکن است که مفهوم این کلمه، مراد باشد که در آن صورت، «مطهّر» صفت پدر حبیب خواهد بود، نه اسم پدرش. (بدین معنا که «پدر من پاکیزه است» نه اینکه «اسم پدر من

---

۱. ممکن است که یکی از راویان، جای این دو رجز را عوض کرده باشد، چراکه رجز نخست بیشتر به تودیع و بشارت می‌ماند و نزدیکی وصال را می‌رساند و هرگز تناسبی با شروع جدال و قتال ندارد و رجز دوم چنان است که باید در اولین گام رسیدن به آوردگاه و در رویارویی با خصم، گفته شود.

۲. همان، ص۲۲۴.

«مطهّر» است»). از رجز که بگذریم، قول دقیق و صحیح، همان قول مشهور و متداول است که نام پدر حبیب را «مظاهر»، ذکر می‌کند. در کتاب‌های رجالی شیعه نیز نام پدر حبیب، به جز در کتاب *خلاصهٔ* علامهٔ حلی، همه‌جا «مظاهر» ثبت شده است.[۱] در *تاریخ طبری* نیز به روایت از مقتل ابی‌مخنف، مظاهر آمده است.[۲] افزون بر همهٔ این‌ها، کمیت‌بن زید اسدی (۶۰-۱۲۶ ق) که خود از قبیلهٔ حبیب و اسدی است در قصاید پرآوازهٔ خود (*هاشمیات*) از حبیب نام برده و قدیمی‌ترین شارح هاشمیات، یعنی ابوریاش قیسی بصری (متوفای ۳۳۹ ق) در شرح آن نوشته است: «منظور از حبیب، حبیب بن مَظاهر فقعسی است.».[۳]

شهادت عبدالله‌بن ابی عروهٔ غفاری

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ أَبِي عُرْوَةِ الْغِفَارِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ:

قَدْ عَلِمَتْ حَقّاً بَنُو غِفَارٍ

أَنِّي أَذُبُّ فِي طِلَابِ الثَّارِ

بِالْمَشْرَفِيِّ وَ الْقَنَا الْخَطَّارِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ عِشْرِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ...»[۴].

پس از حبیب‌بن مظاهر، عبدالله‌بن ابی عروهٔ غفاری به میدان تاخت و گفت:

> غفاریان به درستی می‌دانند که من در خونخواهی از خون یاران، با شمشیر مشرفی[۵] و نیزهٔ برافراشته دفاع می‌کنم.

---

۱. شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال یعنی رجال الکشی*، ص۷۸-۷۹؛ همو، *رجال الطوسی*، ص۶۰ و ۹۳ و ۱۰۰؛ شوشتری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج۳، ص۹۶-۱۰۰

۲. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۳۵۲ و ۳۵۵ و ۴۲۰-۴۲۲.

۳. ابوریاش، احمد بن ابراهیم، شرح هاشمیات الکمیت، ص۱۶۵- ۱۶۶

۴. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۴، در ادامهٔ حدیث پیش.

۵. مشرفی، به نوعی شمشیر منسوب به مشارف، یکی از شهرهای یمن گفته می‌شد.

او بیست مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت بُرَیربن خضیر هَمْدانی

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ بُرَيْرُ بن خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيُ وَ كَانَ أَقْرَأَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنَا بُرَيْرٌ وَ أَبِي خُضَيْرٌ ... لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ...»[1].

بعد از عبدالله غفاری، بریربن خضیر هَمْدانی که در عصر خویش در قرائت قرآن از همگان پیشروتر و داناتر بود به میدان تاخت و چنین سرود:

منم بریر و پدرم خُضیر است ... خیری ندارد آن که نابخیر است

و سی مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت مالک‌بن أنس کاهلی

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ مَالِكُ‌بنُ أَنَسٍ الْكَاهِلِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ

قَدْ عَلِمَتْ كَاهِلُهَا وَ دُودَان ... وَ الْخِنْدِفِيُّونَ وَ قَيْسُ عَيْلَان

بِأَنَّ قَوْمِي قُصَمُ الْأَقْرَانِ ... يَا قَوْمِ كُونُوا كَأُسُودِ الْجَانِ

آلُ عَلِيٍّ شِيعَةُ الرَّحْمَانِ ... وَ آلُ حَرْبٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ...»[2].

پس از بریربن خضیر، مالک‌بن انس کاهلی به آوردگاه آمد در حالی که می‌گفت:

قبایل کاهل، دودان، قیس عیلان و خندفیان می‌دانند که ایل من، نابودکنندهٔ همگنانند.

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۴ ادامهٔ حدیث پیشین. شیخ صدوق در صدر همین حدیثِ مفصل، سخنی نیز از بریر بن خضیر هَمْدانی خطاب به خصم نقل کرده بود، که گذشت.

۲. همان، ص۲۲۴–۲۲۵.

ای قوم من! چون شیران درنده شجاع باشید که آل علی پیروانِ خدای رحمانند و آل ابوسفیان، پیروانِ شیطانند.

و هیجده مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد.

توضیح: البته احتمال این که «مالك‌بن أنس کاهلی» تحریف شدهٔ «أنس‌بن الحارث الکاهلی» باشد بسیار است، چراکه اسناد و شواهد فراوانی بر این احتمال وجود دارد[۱] که آن را تقویت می‌کند و این احتمالی است که پیشتر محقق شوشتری گفته است.[۲] برخی نیز مالك‌بن انس کاهلی نوشته‌اند که به احتمال زیاد از کتاب *امالی* شیخ صدوق گرفته‌اند.[۳] به هر حال به نظر می‌رسد که احتمال محقق شوشتری صائب باشد. زیراکه متون زیارتی نیز همان را تأیید می‌کند.

شهادت ابوالشعثاء الکندی

ادامه حدیث ۴۴

«...وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ [یَزید بن] زِیَادُبْنُ مُهَاصِرٍ [مُهَاجِرٍ] الْکِنْدِيُّ، فَحَمَلَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْشَأَ یَقُولُ:

أَنَـا یَزیـدُ[۴] وَ أَبِـي مُهاصِـر أَشْجَعُ مِنْ لَیْـثِ الْعَرِیـنِ الْخَـادِر

یَـا رَبِّ إِنِّـي لِلْحُسَـیْنِ نَاصِـر وَ لِابْـنِ سَـعْدٍ تَـارِكٌ مُهَاجِـر

فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةً ثُمَّ قُتِلَ...».[۵]

پس از مالك‌بن أنس، یزیدبن زیادبن مهاصر کندی به آوردگاه آمد، به آن‌ها یورش برد در حالی که می‌سرود:

منم یزید و پدرم مهاصر، شجاع‌تر از شیر امیر بیشه.

۱. شیخ طوسی، *رجال الطوسی*، ص۹۹، ۲۱؛ ابن‌نما، *مثیرالاحزان*، ص۶۳؛ شوشتری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، ج۲، ص۱۹۰-۱۹۲؛ سماوی، *ابصار العین*، ص۹۹-۱۰۰.

۲. التستری، *قاموس الرجال*، ج۸، ص۶۴۰.

۳. محمد بن فتال نیشابوری، *روضة الواعظین*، ص۲۲۴؛ ابن شهرآشوب؛ *مناقب*، ج۴، ص۱۰۲

۴. در نسخهٔ چاپی به غلط به جای «یزید» زیاد ثبت شده است.

۵. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۵، ادامه حدیث پیشین.

حسین را یاورم پروردگارا، از ابن‌سعد برگشته، رهیده.

توضیح: اسم کامل و صحیح این شهید عبارت است از: «ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی البهدلی» و «زیاد بن مهاصر» یا «زیاد بن مهاجر» بی‌گمان غلط است.[۱]

شهادت عبدالله‌بن عمیر

ادامه حدیث ۴۴

«...وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ [ابو] وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ وَ كَانَ نَصْرَانِيّاً أَسْلَمَ عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام هُوَ وَ أُمُّهُ [زوجَتُه] فَاتَّبَعُوهُ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَرَكِبَ فَرَساً وَ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ عُودَ الْفُسْطَاطِ [عَمُودَ الْفُسْطَاطِ]، فَقَاتَلَ وَ قَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعَةً أَوْ ثَمَانِيَةً، ثُمَّ اسْتُؤْسِرَ، فَأُتِيَ بِهِ عُمَرُبن سعدٍ فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ فَضُرِبَت عُنُقُهُ وَ رُمِيَ بِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ وَ أَخَذَتْ أُمُّهُ [إمرَتُهُ] سَيْفَهُ وَ بَرَزَتْ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ علیه‌السلام يَا أُمَّ وَهْبٍ! اجْلِسِي! فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَنِ النِّسَاءِ، إِنَّكِ وَ ابْنَكِ [زوجَكِ] مَعَ جَدِّي مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي الْجَنَّةِ...».[۲]

پس از یزیدبن زیاد، [ابو]وهب‌بن وهب[۳] به میدان رفت. او پیش‌تر نصرانی بود که خود و مادرش [همسرش] به دست حسین علیه‌السلام اسلام آوردند و تا کربلا با او آمدند. او بر اسبی سوار شد و ستون خیمه‌ای به دست گرفت و جنگید. پس از آن که از گروه مقابل هفت یا هشت نفری را کشت اسیر شد. او را به پیش عمرسعد بردند و او دستور داد گردنش را بزنند. گردنش را زدند و سرش را به سوی سپاه حسین علیه‌السلام پرتاب کردند. مادرش [زنش] شمشیر او را برداشت و به سوی میدان رفت. امام حسین علیه‌السلام به وی گفت: ام‌وهب! بنشین که جهاد از زنان برداشته شده است. تو و پسرت [شوهرت] در بهشت با جدم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهید بود.

توضیح: دربارهٔ نام، نسب و نسبت این شهید با زنی که در کربلا به همراهش

---

۱. ر. ك: *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۴۴۵-۴۴۶؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ص۱۹۷؛ محقق شوشتری، *قاموس الرجال*، ج۱۱، ص۱۰۱-۱۰۲؛ سماوی، *ابصار العین*، ص۱۷۱.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۵، در ادامهٔ حدیث پیشین.

۳. و به عبارت درست: عبدالله بن عمیر کلبی.

بود، اختلاف‌های بسیار دیده می‌شود و خلاصهٔ آن به ترتیب زیر است:

۱. وهب‌بن وهب که آن زن نیز به نام ام‌وهب مادرش؛
۲. وهب‌بن عبدالله؛
۳. وهب‌بن جناب؛
۴. وهب‌بن حباب؛
۵. وهب الکلبی؛
۶. ابووهب، عبدالله‌بن عمیر کلبی عُلیمی.

بنابر قول اخیر و اصحّ نام او «عبدالله‌بن عمیر کلبی عُلیمی» و کُنیتِ او «ابووهب» و آن زن، همسرش بود که با کُنیتِ «ام‌وهب» شناخته می‌شد، هم‌چنان که خود، با کنیهٔ «ابووهب» خوانده می‌شد.[1] مرحوم محقق شوشتری در این باره به تفصیل سخن گفته است.[2] چکیدهٔ پژوهش‌های وی چنین است که نام و نسب این شهید، «عبدالله‌بن عمیر کلبی علیمی» بود و آن زن که با کُنیتِ «ام‌وهب» خوانده می‌شد، مادرش نبود بلکه زنش بود که کُنیت از نام پسر گرفته بود. تحریف نام این شهید و این همه نام‌های مختلف از آن‌جا ناشی شده که زن او را مادرش تصور کرده‌اند و از آنجا که وی به «ام‌وهب» شناخته می‌شد آن را نقل به معنا (مادر وهب) کرده‌اند، در نتیجه نام وی را نیز وهب پنداشته‌اند. همچنین در اثر ناخوانا و مغشوش بودن نسخه‌های خطی، نام «ابوجناب» که راوی مبارزه و شهادت شهید است به صورت ناقص «جناب» خوانده شده و از طرفی همین را پدر شهید پنداشته‌اند بنابراین او را «وهب‌بن جناب» خوانده‌اند. بالاخره با مرور زمان و با افتادن نقطه جناب را به «حباب» تبدیل کرده و او را «وهب‌بن حباب» نامیده‌اند. محقق شوشتری دربارهٔ این بخش از *امالی* شیخ صدوق می‌نویسد: «نسخه، مشحون از تصحیف است... و اضافاتی که از حاشیه به متن رسوخ کرده از کسی بوده است که به

---

۱. شیخ طوسی، *رجال الطوسی*، ص۷۸ و ۱۰۴؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ص۱۹۰؛ طبری، *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۴۳۶، ۴۲۹-۴۳۰ و ۴۳۸؛ شیخ مفید، *الإرشاد*، ج۲، ص۱۰۱؛ طبرسی، فضل‌بن حسن، *اعلام الوری*، ج۱، ص۴۶۱.

۲. التستری، محمدتقی، *الاخبار الدخیله*، ج۱، ص۶۸؛ همو، *قاموس الرجال*، ج۶، ص۵۴۴-۵۴۶؛ ج۱۰، ص۴۴۸، و ص۴۵۰-۴۵۲ و ۴۵۴ و ۴۵۶.

ضرس قاطع، می‌توان گفت طعم علم را نچشیده بود.»[۱] حتی تلفظ این کلمه نیز در میان مردم به غلط رایج شده است که آن را با دو فتحه وَهَب بر وزن وجب خوانند زیرا که تلفظ درست آن در جای خود مثل آمنه بنت وَهب (یعنی پدربزرگِ مادری پیام‌آور اسلام) به سکون هاء و بر وزن نصب و چسب درست است به اصطلاح طلبگی بر وزن فَلس است و بر وزن فَرَس نیست.

شهادت نافع بن هلال

ادامه حدیث ۴۴

«...ثُمَّ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ [نافِعُ بنُ] هِلالِ ـ بنِ حجّاجٍ ـ [الجَمَلی]وَ هُوَ يَقُولُ:

أَرْمِـي بِهَـا مُعْلَمَـةً أَفْوَاقُهـا وَ النَّفْـسُ لَا يَنْفَعُهَـا إِشْـفَاقُهَا

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قُتِلَ...»[۲].

بعد از اَبووَهْب عبدالله بن عمیر کلبی، «نافع بن هلال ـ ابن حجاج ـ جملی» به میدان تاخت در حالی که چنین رجز می‌خواند:

با کمانی که نوك تیرهایش علامت‌گذاری و شناخته شده است تیراندازی کنم و نترسم که ترس جان کسی را سودی نبخشد.

و سیزده مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد... .

توضیح: ناگفته نماند که در این بخش نیز تصحیف‌ها و تحریف‌هایی وجود داشت که با مراجعه به متون مستند و متقدم تصحیح گردید.[۳] در میان شهدای کربلا، کسی به نام «هلال بن حجاج» نبوده است و نام صحیح این شهید «نافع به هلال» است که ماهرترین تیرانداز از یاران امام حسین علیه‌السلام بود و رجز فوق، همه جا به نام او نوشته شده است. و اما ابن حجاج، کنیهٔ «عمرو بن حجاج» بود که بر سر آب آوردن از فرات، با «نافع» زد و خوردی

---

۱. همو، *قاموس الرجال*، ج۱۰، ص۴۵۶.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۵، در ادامهٔ حدیثِ پیشین.

۳. *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۴۱۲-۴۱۳ و ص۴۴۱-۴۴۲؛ *رجال الطوسی*، ص۱۰۶؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ص۱۹۷؛ التستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج۱۰، ص۳۳۷-۳۴۰؛ سماوی، محمد، *ابصار العین*، ص۱۴۷-۱۵۰.

داشته است. لازم به یادآوری است که «نافع بن هلال» غیر از «هلال بن نافع» است که نام وی نیز در تاریخ عاشورا زیاد دیده می‌شود با این تفاوت مهم و متضاد که هلال در صف اشقیا بود و هرگز نباید از شهدای کربلا خوانده شود متأسفانه این اشتباه در مقاتل متأخر رخ داده است که در اینجا دقت بیشتری می‌طلبد.

شهادت عبدالله‌بن مسلم

ادامه حدیث ۴۴

«...وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ مُسْلِمِ‌بْنِ عَقِيلِ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرّاً   وَ قَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً مُرّاً

أَكْرَهُ أَنْ أُدْعَى جَبَاناً فَرّاً   إِنَّ الْجَبَانَ مَنْ عَصَى وَ فَرَّا

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةً ثُمَّ قُتِلَ...».[1]

و بعد از «نافع‌بن هلال جملی»، «عبدالله» پسر «مسلم‌بن عقیل‌بن أبی‌طالب» به آوردگاه شتافت که چنین رجز می‌خواند:

سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته نشوم و گرچه مرگ را چیزی تلخ یافته‌ام، دوست ندارم ترسویی خوانده شوم که از میدان گریخته است؛ که، آن که خدا را نافرمانی کند و بگریزد ترسو است.

سپس سه تن از آنان را کشت و خود نیز کشته شد.

توضیح: رجز این شهید، درست در وزن و قافیهٔ رجزِ پدرش مسلم‌بن عقیل است که در کوفه، هنگام مصاف با دشمن، آن را می‌خواند[2] و مصرع نخست، دقیقاً همان مصرعِ نخستین از رجزِ پدرشان است. تو گویی، پسر (عبدالله‌بن مسلم)، رجز پدر را پس از شهادت او و از کوفیایی که آن روز، در کوفه، شاهدِ شهادتِ مسلم‌بن عقیل بودند و سپس در کربلا به حسین

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۵، ادامهٔ حدیث پیشین.

۲. ر. ك: *تاریخ الطبری*، ج۵ ص۳۷۴؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج۲، ص۵۸؛ مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب*، ج۳، ص۵۸-۵۹؛ نویری، *نهایة الارب*، ج۲۰، ص۴۰۰

پیوستند شنیده بود که خود نیز هنگام رزم و شهادت نظیر آن را با اقتباس مصرع اولش می‌سراید و با همان رجز به دیدار پدر می‌شتابد.

شهادت علی‌اکبر و قاسم‌بن حسن علیهماالسلام

ادامه حدیث ۴۴

«...وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُ بْنُ الْحُسَيْنِ[1] فَلَمَّا بَرَزَ إِلَيْهِمْ دَمَعَتْ عَيْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَقَالَ: اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمُ ابْنُ رَسُولِكَ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهاً وَ سَمْتاً بِهِ، فَجَعَلَ يَرْتَجِزُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي نَحْنُ وَ بَيْتِ اللهِ أَوْلَى بِالنَّبِي
أَ مَا تَرَوْنَ كَيْفَ أَحْمِي عَنْ أَبِي

لَا تَجْزَعِي نَفْسِي فَكُلٌّ فَانِ
الْيَوْمَ تَلْقَيْنَ ذُرَى الْجِنَانِ

فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشَرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ: يَا أَبَتِ! الْعَطَش! فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: صَبْراً يَا بُنَيَّ يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى. فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ وَ بَرَزَ مِنْ بَعْدِهِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ أَبِی طالِب وَ هُوَ يَقُول:

فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةً ثُمَّ رُمِيَ عَنْ فَرَسِهِ...»[2].

پس از عبدالله بن مسلم، علی‌اکبر پسر امام حسین علیه‌السلام به مبارزه برخاست. وقتی که به سوی دشمن می‌رفت اشک از چشم حسین علیه‌السلام جاری شد و گفت: بار پروردگارا! تو خود گواه باش که کسی به جنگ آن‌ها رفت که فرزند پیامبرت و همانندترین مردم به او در صورت و سیرت است. علی‌اکبر در رجزی که می‌خواند چنین می‌گفت:

من علی، پسر حسین‌بن‌علی هستم. به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر، سزاوارتریم.

---

۱. در این‌جا برخی نسخه‌ها صفت «الاصغر» را نیز اضافه کرده‌اند.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۶، ادامهٔ حدیث پیشین.

آیا نمی‌بینید که چگونه از پدرم حمایت می‌کنم.

پس از آن که ده نفر از آن‌ها را کشت، پیش پدرش برگشت و گفت: پدرجان! عطش! امام حسین علیه‌السلام گفت: پسرم بردبار باش که جدم رسول‌خدا تو را از جامی لبالب سیراب سازد. علی‌اکبر به آوردگاه بازگشت و جنگید، تا این که چهل و چهار مرد از آن‌ها را کشت و سپس خود کشته شد. بعد از او قاسم، پسر امام حسن علیه‌السلام به میدان آمد در حالی که می‌گفت:

بی‌تاب مشو جانم هر زنده بُوَد فانی   امروز بهشت خلد از بهر تو ارزانی[1]

و بعد از آن که سه کس از آن‌ها را کشت، از اسبش به زمین کشیده شد.

عباس، مرد وفا و ایثار

حدیث ۴۵

«عَنْ ثَابِتِ‌بن أَبِي صَفِيَّةَ، قَالَ: نَظَرَ سَيِّدُالْعَابِدِينَ عَلِيُّ‌بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام إِلَى عُبَيْدِاللَّهِ‌بْنِ عَبَّاسِ‌بْنِ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ. ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ، قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُبْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمُ مُؤْتَةَ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُبْنُ أَبِي‌طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ: وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام ازْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ، يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ. وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ، حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً.[2] ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِبْنِ أَبِي‌طَالِبٍ. وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ

---

۱. ترجمهٔ رجز از مرحوم کمره‌ای و مأخوذ از ترجمهٔ *امالی* صدوق است.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۵۴۷.

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَنْزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.[۱] وَ الحديث طَويل أخَذنا مِنه مَوضع الحاجَة. وَ قَد أخرَجتُهُ بِتَمَامِه مَعَ ما رَوَيتُهُ فِي فَضَائِلِ العَبَّاس بن عَلى علیه‌السلام فِي كِتاب مَقتَلُ الحُسَين بن عَلى علیهما‌السلام »[۲]

از ثابت‌بن ابی‌صفیّه (ابوحمزهٔ ثمالی) نقل است که: «سرور عابدان، علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام ـ امام سجاد علیه‌السلام ـ نگاهی به عبیدالله، پسر ابوالفضل العباس کرد و گریست. سپس گفت: بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روزی سخت‌تر از روز جنگ اُحُد نبود که در آن عمویش حمزه‌بن عبدالمطّلب، شیر خدا و، شیر مرد رسول خدا، کشته شد و پس از آن سخت‌ترین روز پیامبر، روز جنگ مؤته بود که در آن، پسر عمویش جعفربن ابی‌طالب، کشته شد. سپس گفت: اما هرگز روزی چون روز حسین علیه‌السلام نباشد. در آن روز، سی هزار مرد بر او گرد آمدند که خود را از این امت می‌پنداشتند و همگی با ریختن خون او به خدای عزوجل تقرب می‌جستند و او هر چه خدا را به یادشان می‌آورد پندی نمی‌گرفتند، تا این‌که او را از سر عداوت و ستم و سرکشی کشتند. سپس گفت: خدا عباس را رحمت کناد که ایثار کرد، آزموده شد و جانش را فدای برادرش ساخت، تا آن جا که دو دستش از تن جدا شد و خدای عزیز و جلیل به جای دو دستش به او دو بال داد تا با آن‌ها در بهشت، همراه فرشته‌ها پرواز کند، همان طوری که برای جعفربن ابی‌طالب (جعفر طیّار) مقرر ساخت. به راستی که عباس را پیش خدای تبارك و تعالی، جایگاهی ویژه است که همه شهیدان در روز رستاخیز به آن غبطه می‌خورند و رشك می‌برند.» شیخ صدوق در ذیل حدیث می‌نویسد: این حدیث دراز دامن است و من بخشی از آن را که در این جا (باب الاثنین از کتاب الخصال) مورد نیاز بود آوردم. البته من همهٔ حدیث را همراه با احادیث دیگری که در فضائل عباس‌بن علی علیه‌السلام روایت می‌کنم تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین‌بن‌علی علیهما‌السلام آورده‌ام.

آن روز جهان بویی از احساس نداشت	کس حرمت آل عشق را پاس نداشت
هفتاد و دو یار باوفا داشت حسین	مظلوم‌تر از حضرت عباس نداشت

***

امت، ره جور را به اسلام نبست	تا این که جفا، به جای انصاف نشست
بر دستِ دعا و دلِ دین، داغ زدند	وقتی که دو دست و سر عباس شکست

---

۱. همان، ص۵۴۸؛ هو کتاب *الخصال*، ص۶۸.

۲. هو، کتاب *الخصال*، ص۶۸.

***

عباس نه یك فرد، که یك عالم بود | بر قامت او قبای دنیا، کم بود
از نسلِ بلندقامتــــــــــانِ تاریخ | عوج‌بن عُنُق به پیش پایش خم بود

وصف الحال شهیدان

حدیث ۴۶

«جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام وَ إِقْدَامِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ: فَقَالَ إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَأَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُقَدِّمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى حَوْرَاء يُعَانِقُهَا وَ إِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ»[۱].

جعفر، پسر محمد ابن‌عمارة، از پدرش نقل می‌کند که: به امام صادق عليه‌السلام گفتم: مرا از یاران امام حسین عليه‌السلام خبر ده که چگونه بر مرگ می‌شتافتند؟ گفت: همانا پردهٔ (عادت و غفلت) از پیش دید آنان برداشته شده بود تا آنجا که جایگاه خویش را در بهشت می‌دیدند. هر مرد از آنان چنان بود که وقتی به سوی مرگ گام برمی‌داشت گویی که می‌رفت تا با حورای بهشت هم آغوش گردد و جایگاه خویش را در بهشت به دست آورد.

---

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ص۲۲۹

فصل چهارم

شهادت امام حسین علیه‌السلام

شرح مرگ و اشتیاق

حدیث ۴۷

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُهُمْ وَ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ وَجَبَتْ جُنوبُهُمْ. وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ، فَقَالَ: بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا إِلَيهِ لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ! فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عليه السلام صَبْراً بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَّاءِ إِلَى الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرٍ وَ مَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرٍ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ أَلِيمٍ. إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَى جَنَّاتِهِمْ وَ جِسْرُ هَؤُلَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ»[۱].

امام سجاد علیه السلام گوید: «آن‌گاه که کار، بر امام حسین علیه السلام سخت و دشوار شد، آنان که با او بودند به او نگریستند و او را بر خلافِ حالِ خویش یافتند که هر گاه کار بر آنان دشوار می‌شد رنگ رخشان دگرگون می‌گشت، و بدنشان می‌لرزید و دلشان را وحشت فرامی‌گرفت. اما امام حسین علیه السلام و برخی از یاران مخلصش چنان بودند که رنگ رخشان می‌درخشید، اعضای بدنشان قرار می‌یافت و جانشان می‌آرامید. به یکدیگر می‌گفتند: به حضرتش نگاه کنید از

---

۱. شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، ص۲۸۸-۲۸۹؛ همو، *الاعتقادات*، ص۱۲۴-۱۲۵

مـرگ بـاکـی نـدارد! امام حسـین علیه‌السلام بـه آنـان گفت: ای نجیب زادگان! شکیبا باشید که مرگ تنها پلی است که شما را از رنج‌ها و سختی‌ها می‌رهاند و به بهشت‌های پهناور و نعمت‌های همیشگی می‌رساند، کدام‌یك از شما نمی‌خواهد که از زندان به کاخ درآید در حالی که مرگ به دشمنان شما چنان است که کسی از کاخ به زندان و عذابِ دردناک درآید. همانا پدرم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بـه مـن خبـر داد که گفت: «ایـن جهان، زندانِ مؤمن و بهشتِ کافر است و مرگ در این میان پلی است که آنان را به بهشت‌هایشان و اینان را به دوزخشان می‌رساند.» نه دروغ گویم و نه دروغ گفته‌اند![1]

پیشوای شهیدان، در قتلگاه

ادامه حدیث ۴۷

«...وَ نَظَرَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ لَا يَرَى أَحَداً، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ! إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ. وَ حَالَ بَنُو كِلَابٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ وَ خَرَّ عَنْ فَرَسِهِ، فَأَخَذَ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ وَ جَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّخٌ بِدَمِي. ثُمَّ خَرَّ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْسَرِ صَرِيعاً وَ أَقْبَلَ عَدُوُّ اللَّهِ سِنَانُ بن أَنَسٍ الْإِيَادِيُّ وَ شَمِرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيُّ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَنْتَظِرُونَ؟ أَرِيحُوا الرَّجُلَ. فَنَزَلَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الْإِيَادِيُّ وَ أَخَذَ بِلِحْيَةِ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَجْتَزُّ رَأْسَكَ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَيْرُ النَّاسِ أَباً وَ أُمّاً. وَ أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ جَعَلَ يَرْكُضُ وَ يَصْهِلُ، فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صَهِيلَهُ، فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْناً قَدْ قُتِلَ. وَ

---

۱. گویی مرحوم حجت‌الاسلام نیّر تبریزی به این حدیث، به ویژه به صدر حدیث، نظر داشته آن‌جا که گفته است:

هر چه بر وی سخت‌تر گشتی نبرد رخ ز شوقش، سرخ‌تر گشتی چو ورد

آری! آری! عشق را این است حال چون شود نزدیك، هنگام وصال.

خَرَجَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ الْحُسَيْنِ [أختُ الحُسَينِ] وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا، تَنْدُبُ وَ تَقُولُ: وَا مُحَمَّدَاهْ، هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ، قَدْ سُلِبَ الْعِمَامَةُ وَ الرِّدَاءُ. وَ أَقْبَلَ سِنَانٌ حَتَّى أَدْخَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ هُوَ يَقُولُ:

إمْلَأْ رِكَابِي فِضَّةً وَ ذَهَباً   إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمّاً وَ أَباً   وَ خَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَباً

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: وَيْحَكَ! فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ أَباً وَ أُمّاً، لِمَ قَتَلْتَهُ إِذاً؟! فَأَمَرَ بِهِ فَضُرِبَت عُنُقُهُ وَ عَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. وَ أَرْسَلَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ قَاصِداً إِلَى أُمِّ كُلْثُومٍ [أُخْتِ الْحُسَيْنِ] بِنْتِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ رِجَالَكُمْ، فَكَيْفَ تَرَوْنَ مَا فَعَلَ بِكُمْ؟ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ! لَئِنْ قَرَّتْ عَيْنُكَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ فَطَالَ مَا قَرَّتْ عَيْنُ جَدِّهِ بِهِ وَ كَانَ يُقَبِّلُهُ وَ يَلْثِمُ شَفَتَيْهِ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ، يَا ابْنَ زِيَادٍ! أَعِدَّ لِجَدِّهِ جَوَاباً، فَإِنَّهُ خَصْمُكَ غَداً»[1].

امام سجاد علیه‌السلام گوید: (پس از آن که یاران امام حسین علیه‌السلام یکی پس از دیگری شهید شدند) امام حسین علیه‌السلام نگاهی به چپ و راست کرد اما کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو می‌بینی که با فرزند پیامبرت چه می‌کنند. بنوکلاب میان او و آب، حایل شدند. تیری زدند که در گلویش نشست و از اسبش افتاد. تا تیر را کشید و دور انداخت کف دستش را زیر خون گرفت که پر از خون شد، سر و ریشش را با آن آغشت و گفت: من در حالی که ستم دیده و در خونم تپیده‌ام، به لقاءالله می‌شتابم، سپس بر گونهٔ چپش به خاک افتاد. دشمن خدا، سنان‌بن انس ایادی و شمربن ذی‌الجوشن عامری در میان مردانی از اهل شام، پیش آمدند[2] تا در بالای سرش ایستادند و به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحتش کنید. سنان‌بن انس ایادی از اسب فرود آمد و ریش حسین علیه‌السلام را گرفت و با شمشیر به گلویش زد و گفت: به خدا سر از تنت جدا می‌کنم و خود می‌دانم که تو پسر رسول خدایی و از جهت پدر و مادر برترین مردمانی. اسب حسین به پیش آمد و یال و کاکل خود را با خون

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۶-۲۲۷، در ادامهٔ حدیث پیشین
۲. این عبارت متضمنِ معنای مهم و مفیدی است که پس از ترجمه توضیح آن خواهد آمد.

آغشته ساخت و شروع کرد به دویدن و صیحه کشیدن. دختران پیامبر تا صیحهٔ اسب را شنیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند که ناگهان، اسب را بی‌سوار دیدند و دانستند که حسین علیه‌السلام کشته شده است. ام‌کلثوم دختر [یا خواهر] امام حسین علیه‌السلام هم در حالی که دست بر سر نهاده بود بیرون آمد، او فریاد و ناله می‌کرد و می‌گفت: وامحمداه! این حسین است که چنین در بیابان افتاده و عبا و عمامه‌اش به غارت رفته است. سِنان، سر امام حسین علیه‌السلام را نزد عبیدالله بن زیاد برد در حالی که می‌گفت:

مرکبم (شتر یا اسبم) را از طلا و نقره پر و گرانبار کن که من آن پادشاهِ دور از دسترس و بلندپایه و بزرگوار را کشته‌ام، مردی را کشته‌ام که از جهت پدر و مادر برترین مردم بود و هرگاه که از نسل و نسب، سخنی به میان آرند او برترین خواهد بود.

ابن‌زیاد به وی گفت: وای بر تو! اگر می‌دانستی که او از طرف پدر و مادر، برترین مردم است پس چرا او را کشتی؟ سپس دستور داد سر از تنش جدا کردند[1] و خدا در رساندن روح وی به دوزخ شتاب ورزید. ابن‌زیاد پیکی به سوی ام‌کلثوم، دختر امام حسین [یا خواهر امام حسین]، فرستاد و به او گفت، سپاس خدا را که مردان شما را کشت. خدا را در آن چه با شما کرد چگونه دیدید؟! ام‌کلثوم گفت: پسر زیاد! اگر چشمِ تو با کشتنِ حسین روشن گشت باید بدانی که چشم جدّش، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همیشه با وجود او روشن بود که همواره او را می‌بوسید، لب بر لبانش می‌نهاد و او را بر شانهٔ خویش سوار می‌کرد. ای پسر زیاد! پاسخی برای جدّش تدارك کن که فردا بی‌گمان دشمنِ تو خواهد بود»

توضیح: ناگفته پیداست که ام‌کلثوم دختر علی علیه‌السلام و خواهر امام حسین علیه‌السلام می‌باشد و گفتگویی که میان او و ابن‌زیاد نقل شد همه جا به نام زینب یا ام‌کلثوم دختر علی، ثبت شده است، چرا که «ام‌کلثوم» کُنیتِ زینب نیز هست. اما این که کسی، ام‌کلثوم را دختر امام حسین علیه‌السلام بداند در جایی دیگر دیده نشد. به احتمال قوی نسخه برادارن در این جا عبارت «بنت الحسین» را، به سهو به جای «اخت الحسین» نوشته‌اند که ما صحیح آن را میان قلاب آوردیم.

توضیح دیگر و مهم تر این که آن عبارت صریحی که متن دارد: «سنان و شمر در میان مردانی از مردم شام پیش آمدند تا سر امام حسین علیه‌السلام را از

۱. این که سنان بن انس به دستورِ ابن زیاد کشته شده باشد از منفرداتِ امالیِ شیخ صدوق است که جای تحقیق دارد.

تن جدا سازند» این معنای مهم را می‌رساند که سپاهیانی به صورت گسترده از شام به کوفه و کربلا اعزام شده بودند و همان‌ها بودند که اشخاصی را از کوفیان (یعنی از عثمانی‌ها و خوارج کوفی را) جلو انداخته و خود از پشت، معرکه گردان فاجعه بودند و این که کشندگان امام حسین علیه‌السلام مردم کوفه و در نتیجه شیعیان پدرش خوانده می‌شود اشتباه فاحش و دروغ است و شعارهایی مثلِ «الکوفی لایوفی» یا «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» ساخته و پرداختهٔ دشمنان شیعیان و دست پختِ پیروان ابن‌تیمیه است. ما در این معنا در جایی به تفصیل بحث کرده‌ایم که نشر یافته است[1] در اینجا تنها به برخی از متون مستند و متقدم که بر حضور مردم شام در کربلا تصریح دارند ارجاع داده می‌شود: ۱. کلینی رازی، *الکافی*، ج۴، ص۱۲۴۷، ح ۷؛ ۲. شیخ مفید، *الامالی*، ص۶۶۷، ح ۱۳۹۷؛ ۳. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج۶، ص۴۳۹؛ ۴. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج۴، ص۹۸ و ص۱۰۹.

ممکن است برخی به بعضی سخنان منسوب به امام علی علیه‌السلام یا خطبهٔ حضرت زینب علیهاالسلام متمسک شوند و بگویند پس اینها را چه کنیم؟ که در پاسخ گفته می‌شود اخبار و احادیثی که در مدح و ستایش کوفه و اهل کوفه داریم بسیار مستندتر و بیشترند که در مقام تعارض و ترجیح رجحان دارند[2].

شمار زخم‌ها

حدیث ۴۸

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام قَالَ: أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَ وُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ بِضْعَة

---

۱. بنگرید: صحتی سردرودی، مقالهٔ «تحریف‌های ابن‌تیمیه از واقعه عاشورا»، منتشر شده در فصلنامهٔ *سراج منیر*، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، ص۷۹-۹۶.

۲. برای نمونه می‌توان به آثار زیر مراجعه و حقیقت را دریافت کرد: ۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص۳۰؛ ۲. شیخ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج۶، ص۳۱-۳۹، باب ۱۰ باب فضل الکوفه؛ ۳. شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج۱۰، ص۲۸۲؛ ۴. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج۱۰، ص۲۰۲-۲۰۸؛ ۵.حسن بن محمد اشعری، *تاریخ قم*، ص۲۶۶-۲۶۷؛ ۶. ابن قتیبه دینوری، *الامامة والسیاسه*، ج۱، ص۱۴۵؛ ۷. طبری، *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۷۹؛ ۸. الحموی، *معجم البلدان*، ج۴، ص۴۹۲، چاپ احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۹ ق/ ۱۹۷۹ م.

وَ عِشْرُونَ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ، فَرُوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مَقدَمِهِ لِأَنَّهُ علیه‌السلام كَانَ لَا يُوَلِّي»[۱].

از امام باقر علیه‌السلام نقل است که: امام حسین علیه‌السلام کشته شد و در پیکرش، سیصد و بیست و چند[۲] زخم نیزه یا ضربهٔ شمشیر یا جای تیر یافتند. روایت شده[۳] که همهٔ زخم‌ها در جلوی بدن او بود، که او هرگز به دشمن پشت نمی‌کرد.»

انگشتر امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۴۹

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام خَاتَمَانِ، نَقْشُ أَحَدِهِمَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ. وَ نَقْشُ الْآخَرِ: إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: خُزِيَ وَ شُقِيَ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»[۴].

امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرش امام محمد باقر علیه‌السلام، نقل می‌کند که: «امام حسین علیه‌السلام دو انگشتر داشت که نقشِ نگینِ یکی «لا إله إله الله، عدة للقاء الله» بود (لا له الا الله ذخیره‌ای برای دیدار خداست) و نقشِ نگین دیگری: «إن الله بالغ امره بود»(البته خدا به کارش می‌رسد). و نقشِ نگین امام سجاد علیه‌السلام چنین بود: «خُزی و شُقی قاتِلُ الحسین بن علی»

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۸.

۲. در کتاب‌های دیگر مثل *طبقاتِ* ابن سعد و *شرح الاخبار*قاضی نعمان مغربی به جای سیصد و بیست و چند، صد و بیست و چند نقل شده است و جالب این که حسن بن حسین سبزواری از نویسندگانِ سدهٔ ۸ قمری در کتابش موسوم به *راحة الارواح*، ص۱۵۴، نیز به روایت از امام باقر علیه‌السلام شمار زخم‌ها را صد و بیست و چند نقل کرده و ادامه را هم تا آخرِ روایتِ مرسل آورده است که نشان می دهد گویی از *امالیِ* شیخ صدوق گرفته است و این نشانگر آن می‌تواند باشد که در قرن هشتم هم نسخه‌ای که از *امالیِ* صدوق، دستِ سبزواری بود شمار زخم‌ها را صد و بیست و چند نوشته بود نه سیصد و بیست و چند. مثل این که عبارتِ ثلاث به اولِ مأئه بعدها افزوده شده است.

۳. پیداست که از اینجا به بعد روایت مرسل است مگر این که عبارتِ «فَرُوِیَ» را یعنی روایت شده است را رویت/ دیده شده ترجمه کنیم! همانطوری که بعضی به خطا این کار را کرده اند که گمان برده‌اند عبارت متن فرئِیَ است حالیا که رئِیَ نیست روی است.

۴. همان، ص۱۹۳-۱۹۴، قسمت اخیرِ حدیث (نقش نگین انگشتر امام سجاد علیه‌السلام) را شیخ به همین صورت در *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۵۶ نیز نقل کرده است.

(کشندۀ حسین‌بن‌علی، خوار و بدبخت شد).

حدیث ۵۰

«عَـن أَبِـي الْحَسَـنِ عَلِيِّ‌بْـنِ مُوسَـى الرِّضَا علیهما‌السلام قـالَ:... وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَـمِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّـدٌ رَسُـولُ اللَّهِ؛ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَـمِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِيـنَ علیه‌السلام: الْمُلْـكُ لِلَّهِ؛ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَـمِ الْحَسَـنِ علیه‌السلام: الْعِـزَّةُ لِلَّهِ؛ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَـمِ الْحُسَـيْنِ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ بالِـغُ أَمْـرِهِ؛ وَ كَانَ عَلِيُّ‌بْنُ‌الْحُسَـيْنِ علیهما‌السلام: يَتَخَتَّمُ بِخَاتَمِ أَبِيهِ الْحُسَـيْنِ علیه‌السلام؛ وَ كَانَ مُحَمَّدُبْنُ‌عَلِيٍّ علیهما‌السلام: يَتَخَتَّمُ بِخَاتَمِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؛ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ جَعْفَرِبْنِ‌مُحَمَّدٍ علیهما‌السلام: اللَّهُ وَلِيِّي وَ عِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ؛ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَبِي الْحَسَـنِ مُوسَـى‌بْنِ‌جَعْفَرٍ علیهما‌السلام: حَسْـبِيَ اللَّهُ. قَالَ الْحُسَـيْنُ‌بْنُ خَالِدٍ: وَ بَسَطَ أَبُوالْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام كَفَّهُ وَ خَاتَمُ أَبِيهِ علیه‌السلام فِي إِصْبَعِهِ حَتَّى أَرَانِيَ النَّقْشَ»[۱].

(شیخ صدوق در حدیث مفصلی از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت در بخش پایانی سخنانش گفت): نقش نگین انگشتری حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «لا اله الا الله، محمد رسول‌الله» بود؛ و نقش نگین انگشتری امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «الملك لله» (هستی، تنها خدا را است) بود؛ و نقش نگین انگشتری امام حسن علیه‌السلام: «العزّةُ لله» (عزّت، تنها خدا را است) بود؛ و نقش نگین انگشتری امام حسین علیه‌السلام: «إنَّ الله بالغ أمره» (البته خدا به کارش می‌رسد) بود؛ و امام سجاد علیه‌السلام انگشتری پدرش، امام حسین علیه‌السلام را به دست می‌کرد و امام محمد باقر علیه‌السلام نیز انگشتری امام حسین علیه‌السلام را در انگشت داشت و نقش نگین انگشتری امام جعفر صادق علیه‌السلام: «الله ولیی و عصمتی من خلقه» (خدا، مولای من و نگهدارنده‌ام از گزند آفریدگانش است) بود؛ و نقش نگین انگشتری پدرم امام موسی‌بن‌جعفر علیهما‌السلام: «حسبی الله» (خدا مرا بس است) بود». حسین، پسر خالد - راوی حدیث - گوید: «امام رضا علیه‌السلام دستش را گشود و به سوی من دراز کرد و نقش نگین انگشتری پدرش را که در انگشتش بود نشانم داد.»

---

۱. نقل با تقطیع از: شیخ صدوق، الأمالی، ص۵۴۱-۵۴۳؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۵۴-۵۶

حدیث ۵۱

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ علیهما‌السلام عَنْ خَاتَمِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَنْ صَارَ؟ وَ ذَكَرْتُ لَهُ أَنِّي سَمِعْتُ أَنَّهُ أُخِذَ مِنْ إِصْبَعِهِ فِيمَا أُخِذَ. قَالَ: لَيْسَ كَمَا قَالُوا، إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِصْبَعِهِ وَ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَهُ، كَمَا فَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ فَعَلَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، بِالْحَسَنِ علیهما‌السلام وَ فَعَلَهُ الْحَسَنُ، بِالْحُسَيْنِ علیهما‌السلام ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْخَاتَمُ إِلَى أَبِي بَعْدَ أَبِيهِ وَ مِنْهُ صَارَ إِلَيَّ، فَهُوَ عِنْدِي وَ إِنِّي لَأَلْبَسُهُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ أُصَلِّي فِيهِ. قَالَ مُحَمَّدُبْنُ مُسْلِمٍ: فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يُصَلِّي، فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ، فَرَأَيْتُ فِي إِصْبَعِهِ خَاتَماً نَقْشُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اللَّهِ، فَقَالَ: هَذَا خَاتَمُ جَدِّي أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام »[۱].

از محمدبن مسلم نقل است که: «از امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم که انگشتری امام حسین علیه‌السلام به چه کسی رسید؟ و به او گفتم که من شنیده‌ام آن نیز در میان چیزهایی که غارت شد به یغما رفت. امام صادق علیه‌السلام گفت: چنان نیست که می‌گویند. بلکه امام حسین علیه‌السلام آن را به پسرش، امام سجاد علیه‌السلام سپرد و خود انگشترش را در انگشت او کرد و کارش (امامت) را به او واگذار نمود، همچنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام واگذار کرده بود و امیرمؤمنان به امام حسن علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام سپرده بود. سپس آن انگشتری بعد از پدرِ پدرِ من، به پدرم رسیده بود که از او نیز به من رسیده است و اینک پیش من است و من هر جمعه آن را در انگشتم می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم.» محمدبن مسلم گوید: «روز جمعه‌ای به پیش او رفتم و او در حال نماز بود. از نماز که فارغ شد دستش را به سوی من دراز کرد و من در انگشتش، انگشتری دیدم که نقش نگینش چنین بود: «لا إله إلا الله عدة للقاء الله» و گفت: این است انگشتری جدم ابوعبدالله، حسین بن علی علیهما‌السلام ».

توضیح: از این حدیث فهمیده می‌شود که داستان شتربان، افسانه‌ای بیش نیست. در کتاب‌های روضه، داستانی را با آب و تاب برای گریاندن مردم نقل می‌کنند، که «بجدل» نام یا شخص دیگری که ساربان امام حسین بود انگشت

---

۱. شیخ صدوق، الأمالی ، ص۲۰۷-۲۰۸.

سیدالشهداء علیه‌السلام را برید و انگشتری حضرتش را به تاراج برد. این داستان ساختگی انواع مختلفی به خود گرفته است. گاهی نزاع میان ساربان و پیکر بی‌سر امام، بر سر یك انگشتری و گاهی دیگر بر سر یك کمربند زرین و گاهی چیز دیگر است. نه تنها هیچ سند یا مدرکی، حتی یکی از این داستان‌ها را تأیید نمی‌کند، بلکه مدارك، و دلائل فراوانی، ساختگی بودن آن‌ها را نشان می‌دهد. یکی از آن اسناد و دلائل همین حدیث اخیر است و دیگری حدیثی است که پیش از این حدیث، از دو کتاب شیخ صدوق (*الامالی* و *عیون اخبار الرضا*) نقل شد که امام رضا علیه‌السلام فرمود: «انگشتری امام حسین علیه‌السلام به جانشین او پسرش امام سجاد علیه‌السلام رسید و امام چهارم پس از پدر، همیشه آن را در انگشت داشت.» و روشن‌ترین مدرك بر ردّ این داستان، همین حدیث اخیر است که محمدبن مسلم آن را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. و محمدبن مسلم کسی است که رجال شناسان و راوی پژوهان شیعه، برترین و رساترین ثنایا و ستایش‌ها را در حق وی نوشته‌اند. او نخستین کس از چهار کسی است که «اوتاد الارض و أعلام الدین» وصف شده‌اند. در مورد او نوشته‌اند: «وکَانَ مِن أَوثَقِ النَّاس».[1] در این حدیث، محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: «شنیده‌ام که انگشتری امام حسین علیه‌السلام را در کربلا به یغما بردند» و امام صادق علیه‌السلام با صراحت آن را انکار می‌کند و می‌گوید: چنین نیست که می‌گویند.» ما، پیش‌تر در یکی از کتاب‌هایمان به تفصیل از افسانهٔ ساربان سخن گفته، مدارك و دلائل ساختگی‌بودن آن را توضیح داده‌ایم و در اینجا چکیده آن را با برخی اشارات آوردیم. برای تفصیل، به آن کتاب مراجعه شود.[2]

وصیت امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۵۲

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام الْوَفَاةُ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بُنَيَّ! أُوصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ،

---

۱. ر. ك: التستری، *قاموس الرجال*، ج۹، ص۵۷۲-۵۸۲.

۲. صحتی سردرودی، *تحریف‌شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین علیه‌السلام*، ویراست دوم، ص ۲۵۶-۲۶۱.

فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً إِلَّا اللَّهَ»[۱].

(از ابوحمزۀ ثمالی روایت است که گوید) امام باقر علیه‌السلام گفت: «وقتی که حالت احتضار به پدرم، امام سجاد علیه‌السلام دست داد مرا آغوشش کشید و سپس گفت: تو را سفارش می‌کنم به آن‌چه که پدرم (امام حسین علیه‌السلام) هنگام مرگش مرا به آن سفارش کرد و یادآوری نمود که پدرش نیز او را به آن سفارش کرد و گفت: «پسرم از ستم کردن به کسی که در برابر تو غیر از خدا یار و یاوری ندارد، بسیار پرهیز کن!»

غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه بنت الحسین

حدیث ۵۳

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن الْحَسَنِ الْمُثنّى، عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ قَالَت: دَخَلَتِ الْغَاغَةُ[۲] عَلَيْنَا الْفُسْطَاطَ وَ أَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ وَ فِي رِجْلَيَّ خَلْخَالانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفُضُّ الْخَلْخَالَيْنِ مِنْ رِجْلَيَّ وَ هُوَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ! فَقُلْتُ: لَا تَسْلُبْنِي. قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ. قَالَتْ: وَ انْتَهَبُوا مَا فِي الْأَبْنِيَةِ حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَاحِفَ عَنْ ظُهُورِنَا»[۳].

عبدالله پسر حسن مثنّی، از مادرش فاطمه، دختر امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که: «انبوه غارتگران به خیمه‌های ما وارد شدند. من دختری خردسال بودم که در پاهایم دو خلخال از طلا داشتم. مردی با گریه آن دو خلخال را از پاهایم می‌کند! گفتم: ای دشمن خدا! برای چه می‌گریی؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! گفتم: غارتم نکن! گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و آن را بردارد.» فاطمه، بنت الحسین گوید: «هر چه در خیمه‌ها بود به تاراج بردند، تا آن‌جا که عباها را از دوش ما برکشیدند.»

---

۱. شیخ صدوق، *کتاب الخصال*، ص۱۶، حدیث ۵۹؛ همو، *الأمالی*، ص۲۴۹.

۲. در برخی نسخه‌ها «الْغَانِمَةُ» و برخی دیگر «الْعَامَّةُ» آمده است.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۸-۲۲۹.

روز عاشورا به روایت امام رضا علیه‌السلام

حدیث ۵۴

«قَالَ الرِّضَا علیه‌السلام : إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ، فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هُتِكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سُبِيَ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أُضْرِمَتِ النِّيرَانُ فِي مَضَارِبِنَا وَ انْتُهِبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا. إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ أَوْرَثَتْنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الِانْقِضَاءِ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ. ثُمَّ قَالَ: كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكاً وَ كَانَتِ الْكِآبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُ عَشَرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام »[1].

امام رضا علیه‌السلام گفت: «محرّم، ماهی است که مردمان جاهلیت، جنگ را در آن حرام می‌دانستند، اما خون ما در آن ماه، حلال انگاشته شد و حرمتمان شکسته شد و کودکان و زنانمان به اسارت گرفته شد و آتش در خیمه‌های ما انداخته شد و متاع و حشممان به تاراج برده شد و در برخورد با ما برای رسول خدا حرمتی مراعات نشد. روز شهادتُ حسین دیدگان ما را زخمی ساخت و اشك چشمانمان را جاری کرد و عزیز ما را در زمین رنج و بلا خوار نمود، زمینی که تا قیامت اندوه و بلا را برای ما باقی گذاشت. گریه کنندگان باید برای چنین حسینی گریه کنند که گریه کردن گناهان بزرگ را می‌ریزد. امام رضا علیه‌السلام سپس گفت: «آن‌گاه که ماه محرم آغاز می‌شد پدرم، امام موسای کاظم علیه‌السلام ، خندان دیده نمی‌شد، و تا ده روز از ماه گذشته، حزن و اندوه بر او چیره‌گی می‌یافت و هنگامی‌که روز دهم فرامی‌رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریهٔ او بود. در آن روز می‌گفت: این روزی است که حسین علیه‌السلام در آن کشته شد».

حدیث ۵۵

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیهماالسلام قَالَ: مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ

---

۱. همان، ص۱۹۰-۱۹۱.

قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. وَ مَنْ كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورِهِ وَ قَرَّتْ بِنَا فِي الْجِنَانِ عَيْنُهُ. وَ مَنْ سَمَّى يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَةٍ وَ ادَّخَرَ فِيهِ لِمَنْزِلِهِ شَيْئاً لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيمَا ادَّخَرَ. وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدَ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بن زِيَادٍ وَ عُمَرِبن سَعْدٍ ـ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ـ إِلَى أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ النَّارِ»[1].

از امام رضا علیه‌السلام نقل است که: «هر کس در روز عاشورا کار و کوشش در خواسته‌هایش را ترک کند، خدا خواسته‌های دنیا و آخرت او را برآورده می‌کند. و هر کس را روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه باشد، خداوند متعال روز رستاخیز را روز سرور و شادی‌اش قرار می‌دهد و در بهشت چشمش به دیدار ما روشن می‌گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت بخواند و در آن روز برای خانه‌اش چیزی ذخیره سازد، آن چه ذخیره ساخته برای او با خیر و برکت نمی‌شود و در روز رستاخیز، با یزید و ابن‌زیاد و عمرسعد ـ که نفرین خدا بر آن‌ها باد ـ به سوی درك اسفل دوزخ، همراه می‌گردد».

حدیث ۵۶

«عَنِ الرَّيَّانِ بن شَبِيبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا علیه‌السلام فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ شَبِيبٍ! أَ صَائِمٌ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ: لَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَالَ: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»[2]. فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا «وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيى»[3]. فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا. ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ فِيمَا مَضَى يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ الْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ، فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا، لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَداً. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ

---

۱. همان، ص۱۹۱؛ همو، *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۲۹۸–۲۹۹؛ همو، *علل الشرایع*، ص۲۲۷.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۸

۳. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۹

كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَابْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهٌ. وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ لِقَتْلِهِ. وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ، فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارُهُمْ: يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ علیه‌السلام مَطَرَتِ السَّمَاءُ، دَماً وَ تُرَاباً أَحْمَرَ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَّيْكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ، صَغِيراً كَانَ أَوْ كَبِيراً، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيراً. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا ذَنْبٌ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَ آلِهِ فَالْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. يَا ابْنَ شَبِيبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجِنَانِ، فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنَا. وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجَراً لَحَشَرَهُ اللهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[۱].

ریّان بن شبیب گوید: «در نخستین روز محرم به پیش امام رضا علیه‌السلام رفتم. به من گفت: آیا روزه‌ای؟ گفتم: نه، گفت: امروز همان روزی است که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: «پروردگارا! مرا به لطف خویش فرزندانِ پاکیزه ای عطا کن که تو پذیرندهٔ دعایی». خدا دعای او را پذیرفت و فرشتگان را فرمود تا زکریا را که :«در محراب ایستاده و نماز می‌خواند، ندا در دادند، خدا تو را به تولد یحیی، مژده می‌دهد». هر کس در این روز، روزه بگیرد و سپس خدای عزوجل را بخواند، خدا از او می‌پذیرد، همان‌طوری که از زکریا پذیرفت. سپس گفت: «ای پسر شبیب! محرّم، ماهی است که مردمان جاهلیت در گذشته، به احترامش جنگ و ستم را ناروا می‌شمردند. اما این امت، نه حرمت ماهش را نگه داشت و نه حرمت پیامبرش را دانست. آن‌ها در این ماه فرزندان پیامبرشان را کشتند، زنانش را به اسیری گرفتند و دارایی‌اش را به

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۹۲-۱۹۳؛ همو، *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۲۹۹-۳۰۰.

تاراج بردند. خدا هرگز این گناه را از آن‌ها نبخشاید. ای پسر شبیب! اگر خواستی به چیزی گریه کنی، به حسین، پسر علی‌بن ابی‌طالب علیهما‌السلام گریه کن که او چنان که گوسفندی را سر می‌برند سر بریده شد و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین همانندی برای آنان نبود. هفت آسمان و زمین، در شهادت او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری‌اش به زمین فرود آمدند اما او را کشته یافتند. آنان آشفته و پریشان در کنار قبرش ایستاده‌اند، تا حضرت قائم علیه‌السلام قیام کند و از یاران او باشند و شعارشان «یا لثارات الحسین» است. ای پسر شبیب! پدرم از پدرش، و او از جدش، به من خبر داد: «هنگامی که جدم حسین علیه‌السلام کشته شد از آسمان خون و خاك سرخ بارید.» ای پسر شبیب! اگر برای حسین علیه‌السلام بگریی تا اشك چشمت بر گونه‌هایت جاری گردد، خدا هر گناهی که کرده‌ای، چه کوچك باشد، چه بزرگ و چه اندك باشد و چه زیاد، بر تو می‌بخشاید. ای پسر شبیب! اگر دوست داری در حالی برسی به حضور خدا که گناهی نداشته باشی، حسین علیه‌السلام را زیارت کن. ای پسر شبیب! اگر سکونت با پیامبر و آلش در غرفه‌های برافراشتهٔ بهشت را خوش داری، کشندگان حسین را لعنت کن. ای پسر شبیب! اگر دوست داری که همانند پاداش کسانی که با حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، داشته باشی، هر گاه حسین علیه‌السلام را یاد کردی بگو: «ای کاش با آنان بودم تا به رستگاریِ بزرگ (شهادت) می‌رسیدم.» ای پسر شبیب! اگر می‌خواهی در درجات والای بهشت با ما باشی، به اندوه ما اندوهناك و به شادی ما شاد باش. و بر تو باد دوستی ما! زیرا که اگر مردی، سنگی را هم دوست داشته باشد خدا او را با آن سنگ، در روز رستاخیز همراه خواهد ساخت.

روز عاشورا، روز عزا و ماتم

حدیث ۵۷

«حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیهما‌السلام: يَابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! كَيْفَ صَارَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَةٍ وَ غَمٍّ وَ جَزَعٍ وَ بُكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ‌اللَّهِ وَ الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ علیه‌السلام بِالسَّمِّ. فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَعْظَمُ

مُصِيبَةً مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِي كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَانُوا خَمْسَةً، فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمُ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم‌السلام فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم‌السلام لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى مِنْهُمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ علیه‌السلام كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ. فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاءِ جَمِيعِهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ مُصِيبَةً. قَالَ عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ: فَقُلْتُ لَهُ يَابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! فَلِمَ لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ فِي عَلِيِّ‌بْنِ‌الْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ مِثْلَ مَا كَانَ لَهُمْ فِي آبَائِهِ علیهم‌السلام؟ فَقَالَ: بَلَى إِنَّ عَلِيَّ‌بْنَ‌الْحُسَيْنِ كَانَ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَ إِمَاماً وَ حُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ وَ لَكِنَّهُ لَمْ يَلْقَ رَسُولَ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ وَ كَانَ عِلْمُهُ وِرَاثَةً عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم‌السلام قَدْ شَاهَدَهُمُ النَّاسُ مَعَ رَسُولِ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي أَحْوَالٍ فِي آنٍ يَتَوَالَى فَكَانُوا مَتَى نَظَرُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ تَذَكَّرُوا حَالَهُ مَعَ رَسُولِ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ قَوْلَ رَسُولِ‌اللَّهِ لَهُ وَ فِيهِ، فَلَمَّا مَضَوْا فَقَدَ النَّاسُ مُشَاهَدَةَ الْأَكْرَمِينَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَكُنْ فِي أَحَدٍ مِنْهُمْ فَقْدُ جَمِيعِهِمْ إِلَّا فِي فَقْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام لِأَنَّهُ مَضَى آخِرَهُمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ الْأَيَّامِ مُصِيبَةً. قَالَ عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ: فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! فَكَيْفَ سَمَّتِ الْعَامَّةُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَةٍ؟ فَبَكَى علیه‌السلام ثُمَّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام تَقَرَّبَ النَّاسُ بِالشَّامِ إِلَى يَزِيدَ فَوَضَعُوا لَهُ الْأَخْبَارَ وَ أَخَذُوا عَلَيْهِ الْجَوَائِزَ مِنَ الْأَمْوَالِ فَكَانَ مِمَّا وَضَعُوا لَهُ أَمْرُ هَذَا الْيَوْمِ وَ أَنَّهُ يَوْمُ بَرَكَةٍ لِيَعْدِلَ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْمُصِيبَةِ وَ الْحُزْنِ إِلَى الْفَرَحِ وَ السُّرُورِ وَ التَّبَرُّكِ وَ الِاسْتِعْدَادِ فِيهِ، حَكَمَ اللَّهُ مَمَّا بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام: يَا ابْنَ عَمِّ! وَ إِنَّ ذَلِكَ لَأَقَلُّ ضَرَراً عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ، [مِمَّا] وَضَعَهُ قَوْمٌ انْتَحَلُوا مَوَدَّتَنَا وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ يَدِينُونَ بِمُوَالاتِنَا وَ يَقُولُونَ بِإِمَامَتِنَا، زَعَمُوا

أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه‌السلام لَمْ يُقْتَلْ وَ أَنَّهُ شُبِّهَ لِلنَّاسِ أَمْرُهُ كَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَلَا لَائِمَةَ إِذَنْ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ وَ لَا عَتْبٌ عَلَى زَعْمِهِمْ. يَا ابْنَ عَمِّ! مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه‌السلام لَمْ يُقْتَلْ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ عَلِيّاً وَ كَذَّبَ مَنْ بَعْدِهِ الْأَئِمَّةَ عليهم‌السلام فِي إِخْبَارِهِمْ بِقَتْلِهِ. وَ مَنْ كَذَّبَهُمْ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ دَمُهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ: فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ مِنْ شِيعَتِكَ يَقُولُونَ بِهِ؟ فَقَالَ عليه‌السلام: مَا هَؤُلَاءِ مِنْ شِيعَتِي وَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْهُمْ... ثُمَّ قَالَ عليه‌السلام: لَعَنَ اللَّهُ الْغُلَاةَ وَ الْمُفَوِّضَةَ فَإِنَّهُمْ صَغَّرُوا عِصْيَانَ اللَّهِ وَ كَفَرُوا بِهِ وَ أَشْرَكُوا وَ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فِرَاراً مِنْ إِقَامَةِ الْفَرَائِضِ وَ أَدَاءِ الْحُقُوقِ»[۱].

عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید: «به امام جعفر صادق علیه‌السلام گفتم: چگونه روز عاشورا، روز مصیبت و غم و ناله و گریه شد، اما روز رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و یا روزی که فاطمه علیهاالسلام مُرد و یا روزی که امیرمؤمنان علیه‌السلام کشته شد و یا روزی که امام حسن علیه‌السلام مسموم گشت چنین نشد؟ گفت: مصیبتِ روزِ شهادتِ حسین علیه‌السلام مصیبتش از همهٔ روزهای دیگر بزرگ‌تر است، برای این که اصحاب کساء که گرامی‌ترین آفریدگان برای خدای متعال می‌باشند، پنج تن بودند، وقتی که پیامبر از میان آنان درگذشت هنوز امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام بودند تا برای مردم باعث شکیبایی و تسلّی خاطر باشند. زمانی که فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، باز امیرمؤمنان، حسن و حسین علیهم‌السلام بودند، تا مردم با وجود آنان تسلّی یابند و صبر پیشه کنند. هنگامی که امیرمؤمنان از میان آنان رفت، باز مردم را با وجود امام حسن و حسین علیهما‌السلام آرامش و تسلّی خاطری بود و زمانی‌که امام حسن علیه‌السلام از دنیا رفت، باز با وجود امام حسین علیه‌السلام مردم را آرامش و تسلّی خاطر مانده بود، اما هنگامی‌که حسین علیه‌السلام کشته شد، دیگر کسی از اهل کساء نمانده بود تا پس از او مایهٔ آرامش خاطر و تسلّی مردم باشد. بنابراین نبودِ او (یعنی امام حسین علیه‌السلام) چنان بود که همهٔ آنان از میان رفته‌اند، هم چنان که وجود او چنان بود که گویی همهٔ آنان حضور داشته‌اند، به همین دلیل بود که روز شهادتش بزرگ‌ترین روز مصیبت گشت. عبدالله پسر فضل هاشمی، گوید، «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: یا ابن رسول‌الله! پس چرا وجود امام سجاد علیه‌السلام همانند وجود پدرانش، برای مردم باعث بردباری و تسلی خاطر

---

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص۲۲۵–۲۲۷، نقل با تقطیع است و چنان می‌نماید که در بخش پسین خبر، سخنانی افتاده باشد و مراجعه به چندین چاپ *علل الشرایع* نیز کارساز نیفتاد.

نشد؟ گفت: آری! امام سجاد علیه‌السلام سیّدِ عابدان و پس از پدران پیشین خویش، برای مردم پیشوا و حجّت بود، اما رسول‌خدا را ندیده بود و از او چیزی نشنیده بود و دانش او میراثی بود که به واسطهٔ پدرش و جدّش از پیامبر به او رسیده بود. اما امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین‌علیهم السلام را مردم در حالت‌های مختلف و در اوقات متوالی با رسول‌خدا دیده بودند و مردم چنان بودند که هرگاه چشمشان به یکی از آن‌ها می‌افتاد رابطه‌اش با رسول‌خدا و سخنان پیامبر برای او، و دربارهٔ او را به یاد می‌آوردند. هنگامی‌که آنان از میان رفتند، مردم، دیدارِ گرامی‌ترین انسان‌ها در نزد خدای عزوجل را از دست دادند. در فقدان هیچ‌یك از آنان فقدان همهٔ آنان پیش نیآمد مگر در فقدان حسین علیه‌السلام که او پس از همهٔ آنان از میان رفت و برای همین روز شهادتش بزرگ‌ترین روز مصیبت شد. عبدالله‌بن فضل هاشمی گوید: «به او گفتم: یا ابن رسول‌الله! پس چگونه است که عامه (یعنی سنّی‌ها) روز عاشورا را روز برکت نامیده‌اند؟ امام صادق علیه‌السلام گریست و سپس گفت: وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، مردم شام می‌خواستند به یزید نزدیك شوند، به همین منظور، اخبار و احادیثی را به نفع او جعل می‌کردند و برای این کار جوایزی از اموال دریافت می‌کردند، یکی از آن اخبارِ ساختگی مسئلهٔ همین روز و بابرکت بودن آن بود؛ تا مردم در آن روز از ناله و گریه کردن و با مصیبت و محزون بودن، به شادی و سرور و جشن گرفتن و تبرك جستن برگردند. خدا در آن چه که میان ما و آن‌ها است خود حکم کند! راوی گوید: امام صادق علیه‌السلام سپس گفت: پسر عمو! تازه این، ضررش بر اسلام و مسلمانان کمتر است از آن چه گروهی که دوستی ما را ادعا می‌کنند و می‌پندارند که با موالات ما دیندارند و به امامت ما عقیده دارند وضع کرده‌اند، آنان گمان می‌کنند حسین علیه‌السلام کشته نشد بلکه کارش، چون عیسی‌بن مریم به مردم مشتبه شد! به پندار آن‌ها دیگر بنی‌امیه را جای ملامت و سرزنشی نماند. ای پسر عمویم! هر کس گمان کند حسین علیه‌السلام کشته نشد، به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام و پیشوایان پس از او که همگی از کشته شدن او خبر داده‌اند دروغ نسبت داده است و هر کس به آنان (یعنی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام) دروغ نسبت بدهد، به خدای عظیم کفر ورزیده و ریختن خونش بر هر کسی که آن را از وی بشنود مباح است. عبدالله‌بن فضل گوید: «به او گفتم: یا ابن رسول‌الله! دربارهٔ گروهی از شیعیانت که قائل به آنند چه می‌گویید؟ گفت: آن‌ها از پیروان من نیستند و من از آن‌ها بیزارم... سپس گفت: خدا غالیان و قائلان به تفویض (اهل افراط) را لعنت کند که آن‌ها

برای این که واجبات را به پا ندارند و حقوق را نپردازند، نافرمانی خدا را کوچك انگاشتند و به خدا کفر ورزیدند و مشرك شدند، گمراه گشتند و گمراه کردند.»

به خدا حسین علیه‌السلام کشته شد

حدیث ۵۸

«عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ السَّهْوُ فِي صَلَاتِهِ، فَقَالَ: كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ. قَالَ: قُلْتُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَ فِيهِمْ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام لَمْ يُقْتَلْ وَ أَنَّهُ أُلْقِيَ شِبْهُهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَ أَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ يَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»[1] فَقَالَ: كَذَبُوا، عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ وَ لَعْنَتُهُ. وَ كَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه‌السلام سَيُقْتَلُ. وَ اللَّهِ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْراً مِنَ الْحُسَيْنِ: أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاغْتِيَالِ مَنْ يَغْتَالُنِي، أَعْرِفُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» فَإِنَّهُ يَقُولُ: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةً. وَ لَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ كُفَّارٍ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ مَعَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُمْ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ علیهم‌السلام سَبِيلًا مِنْ طَرِيقِ الْحُجَّةِ»[2].

اباصلت هروی گوید: «به امام رضا علیه‌السلام گفتم: یا ابن رسول‌الله! در حومهٔ کوفه گروهی هستند که می‌پندارند بر پیامبر در نمازش سهوی رخ نمی‌دهد. گفت: دروغ می‌گویند. خدا نفرینشان کند. آن که سهو نمی‌کند همانا خدایی است که جز او خدایی نیست. اباصلت گوید: «گفتم: یا

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۱.

۲. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۲۰۳-۲۰۴.

ابن رسول‌الله! در میان آن‌ها گروهی نیز هستند که می‌پندارند حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کشته نشد بلکه شبیه او حنظلة‌بن اسعد شامی را که در قیافه به او می‌ماند به اشتباه گرفتند و حسین به آسمان فرابرده شد، همچنان که عیسی‌بن‌مریم فرابرده شده بود و به این آیه از قرآن استدلال می‌کنند: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان هرگز راهی ننهاده است». امام رضا علیه‌السلام گفت: دروغ می‌گویند. خشم و لعنت خدا بر آنان باد. و با این انکار پیامبر خدا را که خبر داده بود به زودی حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کشته می‌شود تکذیب می‌کنند. سوگند به خدا که حسین علیه‌السلام البته کشته شد. و امیرمؤمنان و حسن‌بن‌علی علیهماالسلام که برتر از حسین علیه‌السلام بودند نیز کشته شدند و همهٔ ما کشته می‌شویم. به خدا من نیز بی‌گمان با زهرِ کسی که با ترور ناگهانی مرا خواهد کشت کشته می‌شوم، این را من با عهد معهودی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارم، می‌دانم که به او نیز جبرئیل از جانبِ پروردگارِ جهانیان خبر داده بود. اما این آیه که: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان هرگز راهی ننهاده است» می‌خواهد بگوید که خدا کافری را بر مؤمنی هرگز دارای دلیل و برهان نساخته است. و گرنه خدای عزوجل به تحقیق از کافرانی خبر داده است که پیامبران را به ناحق کشتند و با این که آن‌ها پیامبران را کشتند باز خدا برای آن‌ها در برابر پیامبرانش هرگز راه چیرگی از طریق دلیل و برهان قرار نداده بود.» شیخ صدوق در ذیل این حدیث می‌نویسد: «من احادیث و اخباری را که در این موضوع روایت می‌کنم، در کتاب «ابطال الغلو و التفویض» آورده‌ام.

توضیح: **مرحوم شیخ صدوق از معدود محدثانِ دانشوری بود که به سهوالنبی .البته با کیف و کمی که در جای خود بحث شده. معتقد بود. چنان که از این حدیث و دنبالهٔ آن به وضوح پیداست. گویا شیخ صدوق افزون بر کتاب مذکور «ابطال الغلو و التفویض» آثار یا اثر دیگری نیز در این خصوص داشته است که سوگمندانه همچون کتاب نام برده شده و اصلِ «مقتل الحسین علیه‌السلام» امروزه خبری از آن‌ها نیست. البته پیش و پس از شیخ صدوق عالمان بزرگ و بنام دیگری نیز با او هم عقیده بوده‌اند که دانشمند پرآوازهٔ روزگار ما، مرحوم محقق شوشتری از جملهٔ آنان است. ایشان رسالهٔ مستقلی با عنوان «سهو النبی» نوشته بود که در چاپ نخستین قاموس الرجال، به ضمیمهٔ جلد یازدهم و در چاپ قم، در جلد دوازدهم باز به صورت سنگی**

و کلیشـه‌ای منتشـر شـده اسـت تا به راحتی نتوان آن را خواند!. این نکته نیز گفتنـی اسـت کـه از حدیث مورد بحـث، همچـون احادیثی که پیش‌تـر دربارۀ انگشتری امام حسین علیه‌السلام و افسانۀ ساربان گذشت به روشنی پیدا است که تحریف در تاریخ عاشـورا سـابقه‌ای بس دیرینه دارد و امامان معصوم علیهم‌السلام تا می‌توانستند با تحریفات عاشورایی مبارزه می‌کردند.

فصل پنجم

پس از شهادت

تأثر روح نبوی از شهادت امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۵۹

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَن أبیه، عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، أَنَّهَا أَصْبَحَتْ یَوْماً تَبْکِي، فَقِیلَ لَهَا مَا لَكِ؟ فَقَالَت: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَیْنُ. وَ مَا رَأَیْتُ رَسُولَ‌اللَّهِ مُنْذُ مَاتَ إِلَّا اللَّیْلَةَ، فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، مَا لِي أَرَاكَ شَاحِباً! فَقَالَ: لَمْ أَزَلْ مُنْذُ اللَّیْلَةِ أَحْفِرُ قَبْرَ الْحُسَیْنِ وَ قُبُورَ أَصْحَابِهِ»[1].

امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ پدر و اجدادش علیهم‌السلام، از ام‌سلمه نقل می‌کند که او روزی، در حالی که می‌گریست، از خواب بیدار شد. به او گفتند: تو را چه شده؟ گفت: پسرم، حسین کشته شد و من رسول‌خدا را از روزی که مرده بود ندیده بودم تا این که امشب دیدم و گفتم: «پدرم و مادرم فدایت، چه شده است که تو را پژمرده و رنگ‌پریده می‌بینم؟» گفت: «دیشب تا سحر، برای حسین و یارانش قبر می‌کندم.»

گریهٔ آسمان

حدیث ۶۰

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۰۲؛ شیخ مفید، *الأمالی*، ص ۳۱۹، مجلس ۳۸، حدیثِ ۶.

الْأَرْضُ»[1] قَالَ: لَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَ قَتلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا حَتَّى قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام فَبَكَتْ عَلَيْهِ»[2].

محمد پسرِ علی حلبی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در تفسیر آیهٔ: «آسمان و زمین بر آن‌ها گریه نکرد» گفت: پیش از کشته‌شدن حضرت یحیی، آسمان بر کسی گریه نکرده بود، پس از او نیز بر کسی گریه نکرد تا این که امام حسین علیه‌السلام کشته شد، آن‌گاه بر او گریه کرد.

حدیث ۶۱

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ عَاقِرَ نَاقَةِ صَالِحٍ كَانَ أَزْرَقَ ابْنَ بَغْيٍ، وَ كَانَتْ ثَمُودُ تَقُولُ: مَا نَعْرِفُ لَهُ فِينَا أَبَا وَ لَا نَسَباً وَ إِنَّ قَاتَلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنُ بَغْيٍ، وَ إِنَّهُ لَمْ يُقْتَلِ الْأَنْبِيَاءَ وَ لَا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا أَوْلَادُ الْبَغَايَا، وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ جَلَّ ذِكرُهُ: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا»[3] قَالَ: يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيٌّ قَبْلَهُ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيٌّ قَبْلَهُ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِمَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، وَ كَذَلِكَ بَكَتْ الشَّمْسُ عَلَيْهِمَا، وَ بكاؤها أَنْ تَطْلَعَ حَمْرَاءَ وَ تَغِيبَ حَمْرَاءَ»[4].

جابر از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کند که گفت: پی‌کننده و کشندهٔ شتر حضرت صالح مردی کبود چشم، پرکنیه و زنازاده بود، قوم ثمود می‌گفتند: «ما در میان خود، برای او نه پدری می‌شناسیم و نه اصل و نسبی می‌دانیم.» کشندهٔ امام حسین علیه‌السلام نیز زنازاده بود زیرا که پیامبران و فرزندانِ پیامبران را کسی جز زنازادگان نمی‌کشند. و در تفسیر آیه‌ای که گوید: «پیش از این، ما همنامی برای او قرار نداده بودیم.» امام صادق علیه‌السلام گفت: مراد حضرت یحیی است که پیش از خود همنامی نداشت و نیز امام حسین علیه‌السلام است که کسی پیش از او به آن نام (حسین) نامیده نشده بود. آسمان بر آن دو (حضرت یحیی و امام حسین علیهماالسلام) چهل روز گریه کرد همان‌طوری که خورشید بر آن دو گریه کرد، و گریستن خورشید چنین بود

---

۱. سورهٔ دخان، آیه ۲۹.

۲. شیخ صدوق، *کتاب النبوة*، ص۲۳۷.

۳. سورهٔ مریم، آیهٔ ۷.

۴. شیخ صدوق، *کتاب النبوة*، ص۲۳۶-۲۳۷.

که به رنگ سرخ طلوع می‌کرد و به رنگ سرخ غروب می‌نمود.

سوگواری پریان

حدیث ۶۲

«عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجَةِ النَّبِيِّ قَالَتْ: مَا سَمِعْتُ نَوْحَ الْجِنِّ مُنْذُ قُبِضَ النَّبِيُّ إِلَّا اللَّيْلَةَ. وَ لَا أَرَانِي إِلَّا وَ قَدْ أُصِبْتُ بِابْنِي. قَالَتْ وَ جَاءَتِ الْجِنِّيَّةُ مِنْهُمْ تَقُولُ:

أَلَا يَا عَيْنُ فَانْهَمِلِي بِجُهْدِى فَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي؟

عَلَى رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنَايَا إِلَى مُتَجَبِّرٍ فِي مُلْكِ عَبْدِى[۱]

از ام‌سلمه همسر پیامبر نقل است: که «از وقتی که پیامبر وفات کرد تا امشب نوحهٔ پریان را نشنیده بودم، و این نیست مگر این که پسرم (امام حسین ؑ) را از دست داده‌ام. ام‌سلمه افزود: «زنی از پریان به نزدم آمد که می‌گفت:

ببار ای آسمانِ دیده ام هرچه توان داری! چه کس پس بر شهیدان گریه خواهد کرد؟

شهیدانی که شوق مرگ آنان را فراخوانده به پیش آن که جبرانساز در مُلکِ پرستش اوست.

فرایند فاجعه

حدیث ۶۳

«قَالَ الصادقُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ جعفرُ بنُ محمّد ؑ: لَمَّا ضُرِبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ؑ بِالسَّيْفِ، فَسَقَطَ ثُمَ ابْتُدِرَ لِيُقْطَعَ رَأْسُهُ، نَادَى مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ العِزَّةِ تبارکَ و تَعالی مِن بُطْنَانِ الْعَرْشِ، فَقَالَ: أَلَا أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ [الْمُتَجَبِّرَةُ] الْمُتَحَيِّرَةُ الضَّالَّةُ [الظَّالِمَة القَاتِلَةُ عِتَرَة] بَعْدَ نَبِيِّهَا، لَا وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لِأَضْحَى وَ لَا فِطْرٍ [وَ لَا لِصَومٍ]. قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُوعَبْدِاللَّهِ ؑ: فَلَا جَرَمَ وَ اللَّهِ مَا وُفِّقُوا وَ لَا يُوَفَّقُونَ حَتَّى يَقُومَ ثَائِرُ الْحُسَيْنِ ؑ»[۲]

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۰۳-۲۰۲.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۳۲؛ همو، *علل الشرایع*، ص۳۸۹؛ همو، *کتابُ من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۸۹ و ۱۷۵.

امام جعفر صادق علیه‌السلام گوید: «هنگامی که امام حسین علیه‌السلام را با شمشیر زدند و از اسب به زمین انداختند و سپس برای بریدن سرش شتافتند، نداکننده‌ای از جانبِ پرودگارِ عزّت. تبارك و تعالی. از میانهٔ عرش الهی ندا در داد: هلا! ای امّت سرگردان و گمراه شده پس از پیامبرش! [هلا! ای امت زورگو و ستمگری که خانوادهٔ پیامبرتان را می‌کشید.] خدا، شما را برای عید قربان و فطر [و برای روزه] توفیق ندهد.» امام صادق علیه‌السلام سپس گفت: «سوگند به خدا، آن‌ها، هرگز موفق نشدند و هرگز نخواهند شد تا خونخواه حسین علیه‌السلام (حضرت مهدی عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) به پا خیزد».

حدیث ۶۴

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانی علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الْعَامَّةِ فَإِنَّهُ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ لَا يُوَفَّقُونَ لِصَوْمٍ؟ فَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّهُ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَةُ الْمَلَكِ فِيهِمْ. قَالَ: قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهماالسلام، أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَلَكاً يُنَادِي: أَيَّتُهَا الْأُمَّةُ الظَّالِمَةُ الْقَاتِلَةُ عِتْرَةَ نَبِيِّهَا، لَا وَفَّقَكُمُ اللَّهُ لِصَوْمٍ وَ لَا فِطْرٍ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ لِفِطْرٍ وَ لَا أَضْحًى»[1].

محمدبن اسماعیل رازی گوید: «به امام جواد علیه‌السلام گفتم: فدایت گردم دربارهٔ این که روایت شده است، عامه (اهل تسنن) به روزه‌داری توفیق نمی‌یابند چه می‌گویید؟ به من گفت: این برای آن است که نفرین فرشته دربارهٔ آن‌ها پذیرفته شده است. رازی گوید: گفتم: آن نفرین چه بود، فدایت گردم؟ گفت: هنگامی که مردم، حسین‌بن‌علی علیهماالسلام را کشتند، خدای عزیز و جلیل، فرشته‌ای را فرمود که ندا کند: «ای امت ستمگری که خانوادهٔ پیامبرتان را کشتید! خدا شما را برای روزه و عید فطری، توفیق ندهد! و در حدیث دیگری آمده است: «برای عید قربان و فطری».

حدیث ۶۵

«عَنْ عُمَرَبْنِ بِشْرٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِسْحَاقَ: مَتَى ذَلَّ النَّاسُ؟ قَالَ: حِينَ قُتِلَ

---

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص۳۸۹.

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام وَ ادُّعِيَ زِيَادٌ وَ قُتِلَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ»[۱].
عمربن بِشْر هَمْدانی گوید: «به ابواسحاق گفتم: مردم از چه زمانی ذلیل و خوار گشتند؟ گفت: وقتی که حسین‌بن‌علی علیه‌السلام کشته شد و برای ابن‌زیاد پدری به ناروا پیدا شد و حجربن عدی کشته شد»[۲].

حدیث ۶۶

«عَنِ ابْنِ أَبِي نُعَيْمٍ/نُعمٍ قَالَ: شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ، وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْ دَمِ الْبَعُوضَةِ، فَقَالَ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، قَالَ: انْظُرُوا إِلَى هَذَا يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضَةِ وَ قَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّهُمَا رَيْحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا، يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ»[۳].
از ابن أبی‌نعیم/ابن ابی نعم نقل است که: پسرِ عمر را دیدم که مردی به نزدش آمد و از او دربارهٔ خون پشه پرسید. گفت: تو از کدام دیاری؟ گفت: از اهل عراقم. گفت: این مرد را ببینید که از من دربارهٔ خون پشه می‌پرسد با این که هم اینان، فرزند رسول خدا را کشتند و من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «آن دو ـ یعنی حسن و حسین ـ دو دسته گل من از این جهانند.»

در مجلس ابن زیاد و یزید

حدیث ۶۷

«عَنْ أَبی نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي حَاجِبُ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ زِيَادٍ: أَنَّهُ لَمَّا جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَمَرَ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَايَاهُ وَ يَقُولُ: لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ. فَقَالَ: رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: مَهْ! فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

---

۱. همو، *کتاب الخصال*، ص۱۸۱.

۲. زیادبن أبیه، پدر عبیدالله‌بن زیاد است که پدرش معلوم نبود، و او را گاه «زیادبن أبیه» (فرزند پدرش) و گاه «زیاد بن أمه» (فرزند مادرش و یا پسر کنیز) و گاهی «زیادبن سمیه» (فرزند سمیه) و گاهی دیگر به نامی دیگر می‌خواندند و معاویه ادعا کرد وی فرزند پدرش، ابوسفیان و برادر او است!

۳. همو، *الأمالی*، ص۲۰۷.

يَلْثِمُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيبَكَ. فَقَالَ: يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ. ثُمَّ أَمَرَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَغُلَّ وَ حُمِلَ مَعَ النِّسْوَةِ وَ السَّبَايَا إِلَى السِّجْنِ وَ كُنْتُ مَعَهُمْ، فَمَا مَرَرْنَا بِزُقَاقٍ إِلَّا وَجَدْنَاهُ مُلِئَ رِجَالًا وَ نِسَاءً، يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ يَبْكُونَ، فَحُبِسُوا فِي سِجْنٍ وَ طُبِّقَ عَلَيْهِمْ. ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ، دَعَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ النِّسْوَةِ وَ أَحْضَرَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنتُ عَلِيٍّ فِيهِمْ، فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَادِيثَكُمْ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً، إِنَّمَا يَفْضَحُ اللَّهُ الْفَاسِقَ وَ يُكَذِّبُ الْفَاجِرَ. قَالَ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللهِ بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ قَالَتْ: كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَتَحَاكَمُونَ عِنْدَهُ، فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ عَلَيْهَا وَ هَمَّ بِهَا، فَسَكَّنَ مِنْهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ، فَقَالَتْ زَيْنَبُ: يَا ابْنَ زِيَادٍ! حَسْبُكَ مَا ارْتَكَبْتَ مِنَّا، فَلَقَدْ قَتَلْتَ رِجَالَنَا وَ قَطَعْتَ أَصْلَنَا وَ أَبَحْتَ حَرِيمَنَا وَ سَبَيْتَ نِسَاءَنَا وَ ذَرَارِيَّنَا، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِلاشْتِفَاءِ فَقَدِ اشْتَفَيْتَ فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَدِّهِمْ إِلَى السِّجْنِ وَ بَعَثَ الْبَشَائِرَ إِلَى النَّوَاحِي بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ.

ثُمَّ أَمَرَ بِالسَّبَايَا وَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ فَحُمِلُوا إِلَى الشَّامِ، فَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ كَانُوا خَرَجُوا فِي تِلْكَ الصُّحْبَةِ: أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ بِاللَّيَالِي نَوْحَ الْجِنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ إِلَى الصَّبَاحِ. وَ قَالُوا: فَلَمَّا دَخَلْنَا دِمَشْقَ أُدْخِلَ بِالنِّسَاءِ وَ السَّبَايَا بِالنَّهَارِ مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ، فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُفَاةُ: مَا رَأَيْنَا سَبَايَا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَمَنْ أَنْتُمْ؟ فَقَالَتْ سُكَيْنَةُ بِنتُ الْحُسَيْنِ: نَحْنُ سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ. فَأُقِيمُوا عَلَى دَرَجِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبَايَا وَ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ فَتًى شَابٌّ، فَأَتَاهُمْ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاخِ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ لَهُم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ قَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ. فَلَمْ يَأْلُ عَنْ شَتْمِهِمْ، فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَ مَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: أَ مَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى»[1]. قَالَ: بَلَى! قَالَ: فَنَحْنُ أُولَئِكَ. ثُمَّ قَالَ: أَ مَا قَرَأْتَ: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى

---

۱. سورۀ شوری، آیۀ ۲۳.

حَقَّهُ»[۱]. قَالَ: بَلَى! قَالَ: فَنَحْنُ هُمْ. قَالَ: فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[۲]. قَالَ: بَلَى! قَالَ: فَنَحْنُ هُمْ. فَرَفَعَ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ! إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. اللَّهُمَّ! إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مِنْ قَتَلَةِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ. ثُمَّ أُدْخِلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَى يَزِيدَبْنِ مُعَاوِيَةَ، فَصَحنَ نِسَاءُ آلِ يَزِيدَ وَ بَنَاتُ مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلُهُ، وَ وَلْوَلْنَ وَ أَقَمْنَ الْمَأْتَمَ. وَ وُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَتْ سُكَيْنَةُ: وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَقْسَى قَلْباً مِنْ يَزِيدَ وَ لَا رَأَيْتُ كَافِراً وَ لَا مُشْرِكاً شَرّاً مِنْهُ وَ لَا أَجْفَى مِنْهُ، وَ أَقْبَلَ يَقُولُ وَ يَنْظُرُ إِلَى الرَّأْسِ:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا   جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ

ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ فَنُصِبَ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ. فَرُوِيَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ، أَنَّهَا قَالَتْ: لَمَّا أُجْلِسْنَا بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَبْنِ مُعَاوِيَةَ رَقَّ لَنَا أَوَّلَ شَيْءٍ وَ أَلْطَفَنَا، ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْمَرَ قَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ، يَعْنِينِي، وَ كُنْتُ جَارِيَةً وَضِيئَةً، فَأُرْعِبْتُ وَ فَرِقْتُ [فَزِعْتُ] وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَفْعَلُ ذَلِكَ، فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ أُخْتِي وَ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ أَعْقَلُ، فَقَالَتْ: كَذَبْتَ وَ اللَّهِ وَ لُعِنْتَ، مَا ذَاكَ لَكَ وَ لَا لَهُ. فَغَضِبَ يَزِيدُ فَقَالَ: بَلْ كَذَبْتِ وَ اللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَفَعَلْتُهُ. قَالَتْ: لَا وَ اللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَ تَدِينَ بِغَيْرِ دِينِنَا، فَغَضِبَ يَزِيدُ، ثُمَّ قَالَ: إِيَّايَ تَسْتَقْبِلِينَ بِهَذَا؟ إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكِ وَ أَخُوكِ. فَقَالَتْ: بِدِينِ اللَّهِ وَ دِينِ أَخِي وَ أَبِي وَ جَدِّي اهْتَدَيْتَ أَنْتَ وَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ. قَالَ: كَذَبْتِ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ. قَالَتْ: أَمِيرٌ يَشْتِمُ ظَالِماً وَ يَقْهَرُ بِسُلْطَانِهِ. قَالَتْ: فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَا فَسَكَتَ، فَأَعَادَ الشَّامِيُّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ! هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ، فَقَالَ لَهُ: أُعْزُبْ، وَهَبَ اللَّهُ لَكَ حَتْفاً قَاضِياً»[۳].

ابونعیم گوید که دربانِ ابن‌زیاد به من خبر داد: «هنگامی‌که سر حسین پیش ابن‌زیاد آورده شد، دستور داد آن را در طشت طلایی گذاشته، پیش رویش نهند و با چوب‌دستی که در

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۶.

۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۲۹-۲۳۱.

دستش بود شروع به زدن بر دندان‌های او کرد در حالی که می‌گفت: «ای أباعبدالله! پیری زود به سراغت شتافته بود. از آن میان مردی گفت: دست نگهدار! من رسول خدا را دیدم که درست همان جایی را که با چوب‌دستی خود می‌زنی (لب‌ها و دندان‌های امام حسین علیه‌السلام) می‌بوسید. ابن‌زیاد گفت: امروز در عوض روز بدر است.

سپس دستور داد علی‌بن‌حسین (امام سجاد علیه‌السلام) را به زنجیر کشیدند و همراه زنان و اسیران به زندان بردند. (راوی گوید:) من با آنان بودم، از هر کوی و برزنی که گذشتیم آن را پر از مردان و زنانی یافتیم که بر صورتشان می‌زدند و می‌گریستند تا آن‌ها را در زندان افکندند و در به رویشان بستند. پس از چندی ابن‌زیاد، علی‌بن‌حسین علیهماالسلام را به همراه زنانی که زینب، دختر علی علیه‌السلام هم در میان آنان بود فراخواند. ابن‌زیاد گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت، و دروغ بودن احادیث شما را آشکار ساخت! زینب پاسخ داد: سپاس خدایی را که ما را با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرامی داشت و با پاکیزگیِ خاصی ما را پاك ساخت. جز این نیست آن که خدا رسوایش می‌کند، فاسق و آن که دروغش را آشکار می‌گرداند فاجر است (نه، ما که از فسق و فجور منزه و مبراییم). ابن‌زیاد گفت: دیدی که خدا با شما اهل بیت چه کرد؟ زینب پاسخ داد: کشته شدن، سرنوشت آنان بود و آنان به آرامگاه خویش شتافتند اما به زودی خدا تو و آنان را گرد آورد، تا پیش خودش محاکمه شوید. این جا بود که ابن‌زیاد بر او خشمگین شد و آهنگ او کرد، اما عمروبن حریث وی را آرام ساخت و زینب دوباره به سخن آمد و گفت: آن چه دربارهٔ ما روا داشتی تو را بس است؛ مردان ما را کشتی، ریشهٔ ما را بریدی، حریم ما را شکستی، زنان و کودکان ما را اسیر ساختی؛ اگر این همه برای این بود که داغ درونت را فرونشانی و دلت را خنك کنی دیگر چنین کرده‌ای. ابن‌زیاد دستور داد آنان را به زندان بازگردانند و کسانی را به اطراف و اکناف فرستاد تا کشته شدن حسین علیه‌السلام را به مردم مژده دهند. سپس دستور داد اسیران را همراه سر حسین علیه‌السلام به سوی شام ببرند. (راوی گوید:) جمعی که در این سفر همراه آنان بودند به من خبر دادند که شب‌ها تا سحر، ناله و نوحهٔ پریان را بر حسین علیه‌السلام می‌شنیدند و گویند: زمانی که به دمشق رسیدیم زنان و اسیران را در روز روشن با رویِ باز به شهر وارد کردند. مردم ستم پیشهٔ شام گفتند: ما اسیرانی زیباتر از اینان ندیده‌ایم، شما کیستید؟ سکینه دختر حسین علیه‌السلام پاسخ داد: ما اسیران از آل محمدیم. آنان را در پلکان مسجد که جایگاهِ اسیران بود باز داشتند. علی‌بن‌حسین علیهماالسلام که در آن روز جوانی نورس بود

در میان آن‌ها بود. پیرمردی از اهالی شام پیش آمد و به آنان گفت: خدا را سپاس که شما را کشت و نابود ساخت و سرِ شاخِ فتنه را شکاند و از دشنام دادن به آن‌ها دریغ نکرد. وقتی سخنش تمام شد، علی‌بن‌حسین علیهما السلام به وی گفت: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده‌ای؟ گفت: آری! حضرت پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای: «بگو، من از شما هرگز برای رسالتم مزدی نمی‌خواهم، مگر مهرورزی بر خویشانم». پیرمرد گفت: آری! حضرت گفت: ما همان خویشان رسول خداییم. سپس گفت: آیا در قرآن خوانده‌ای که: «حقِ خویشان را بده»؟ گفت: آری! حضرت گفت: ما آن (خویشان) هستیم. پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای: «خدا فقط می‌خواهد که نقص و ناپاکی را از شما اهل‌بیت دور سازد و شما را با پاکیزگی ویژه‌ای پاك گرداند»؟ گفت: آری! حضرت گفت: ما همانانیم. پیرمرد شامی دستش را به سوی آسمان بلند کرد و سپس گفت: بار پروردگارا! من به سوی تو باز می‌گردم و سه بار این سخن را تکرار کرد و افزود: بار پروردگارا! من به سوی تو از دشمنِ آلِ محمد و کشندگانِ اهلِ بیتِ محمد بیزاری می‌جویم. من قرآن را خوانده بودم اما تا امروز این معنا را درك نکرده بودم. سپس زنان حسین علیه السلام را به پیش یزیدبن معاویه آوردند. زنان آل یزید و دختران و خویشان معاویه صیحه و ضجه زدند و ماتم به پا کردند. سر حسین علیه السلام پیش روی یزید نهاده شد. سکینه گوید: به خدا من سنگ‌دل‌تر از یزید ندیدم. و هرگز ندیدم که کافر و یا مشرکی شرورتر و جفاکارتر از او باشد. یزید در حالی که به سر تماشا می‌کرد، می‌گفت: ای کاش بزرگانِ خاندانم که در جنگِ بدر کشته شدند این جا بودند، تا نالیدن تبار خزرج[1] از سیلی شمشیر را می‌دیدند! پس از آن یزید فرمان داد سر حسین علیه السلام را از در مسجد دمشق آویختند. از فاطمه، دختر علی علیه السلام روایت شده است که: «وقتی که ما را در پیش یزیدبن معاویه نشاندند، نخست اندك رقّتی نشان داد و با ما به نرمی رفتار کرد، سپس مرد سرخ چرده‌ای از اهالی شام به سوی او رفت و گفت: ای امیرمؤمنان! این دختر را به من ببخش! منظورش من بودم که در آن روز دختری زیبا بودم. من وحشت کردم و به سختی ترسیدم و گمان بردم که او این کار را خواهد کرد به همین دلیل به لباس خواهرم که از من بزرگ‌تر و عاقل‌تر بود چنگ انداختم. خواهرم به یزید گفت: به خدا که دروغ گفتی و نفرین شدی، این کار را نه تو را یاراست و نه او را. یزید خشمگین شد و گفت: نه! به خدا تو دروغ گفتی که اگر بخواهم آن کار را می‌کنم. خواهرم گفت: نه به خدا!

---

۱. یکی از دو شاخهٔ مهمّ قبیلهٔ انصار.

خدا این اجازه را به تو نداده، مگر این که از دین ما به در آیی و به دینی غیر از دین ما درآیی. یزید باز به خشم آمد و گفت: روی من ایستاده‌ای و چنین می‌گویی؟! پدرت و برادرت از دین بیرون رفتند. خواهرم گفت: با دین خدا و دین برادر و پدر و جد من بود که تو و جد و پدر تو راه یافتید. یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی. خواهرم گفت: حاکمی به ستم، دشنام می‌دهد و با سلطنت خویش مقهور می‌سازد!؟ فاطمه بنت علی علیه‌السلام می‌گوید: «گویی یزید شرمگین شد و آرام‌گرفت. اما مرد شامی برگشت و باز گفت: ای امیرمؤمنان! این دختر را به من ببخش. یزید به وی گفت: برو گم شو، که خدا تو را مرگی قاطع ببخشد.»

مجلس یزیدبن معاویه

حدیث ۶۸

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه‌السلام يَقُولُ: لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوُضِعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ، فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَّاعَ، فَلَمَّا فَرَغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوُضِعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ وَ بُسِطَ عَلَيْهِ رُقْعَةُ الشِّطْرَنْجِ وَ جَلَسَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ يَلْعَبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍ وَ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ علیهم‌السلام وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ، فَمَتَى قَامَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفُقَّاعَ؛ فَشَرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ صَبَّ فَضْلَتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ، فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَ اللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشِّطْرَنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام وَ لْيَلْعَنْ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ، يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ النُّجُومِ»[۱].

از فضل‌بن شاذان نقل است که از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی سر امام حسین علیه‌السلام را به شام بردند، یزید ـ که خدا نفرینش کند ـ دستور داد آن را به نزدش نهادند و سفره‌ای برایش گستردند تا خود و یارانش خوردند و آبجو نوشیدند. هنگامی‌که از غذا دست شستند فرمان داد تا سر را در طشتی زیر تختش نهادند و بر روی آن تخت، بساط شطرنج گستردند. یزید ـ لعنة‌الله

۱. شیخ صدوق، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۴، ص۴۱۹؛ همو، *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۲۲-۲۳؛ همو، *کتاب المواعظ*، ص۱۳۱-۱۳۲.

ـ نشسته بود و با شطرنج بازی می‌کرد و حسین‌بن‌علی و پدر و جدّ او (رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را یاد می‌کرد و به سخره می‌گرفت. هرگاه که در قمار از دوستش می‌برد، آبجو به دست می‌گرفت و سه بار می‌نوشید و ته ماندهٔ آن را پیرامون طشت به زمین می‌ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد باید از نوشیدن آبجو و بازی با شطرنج خودداری کند. هر کس چشمش به آبجو یا به شطرنج افتد و حسین علیه‌السلام را یاد کند و یزید و آل‌زیاد را نفرین نماید خدای عزوجل به خاطر این کار، گناهان او را اگرچه به شمار ستارگان باشد از میان ببرد.

حدیث ۶۹

«عَنْ عَبْدِالسَّلَامِ‌بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ‌بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیهماالسلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنِ اتُّخِذَ لَهُ الْفُقَّاعُ فِي الْإِسْلَامِ بِالشَّامِ يَزِيدُبْنُ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللهُ، فَأُحْضِرَ وَ هُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ. وَ قَدْ نَصَبَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَجَعَلَ يَشْرَبُهُ وَ يَسْقِي أَصْحَابَهُ وَ يَقُولُ لَعَنَهُ اللهُ: اشْرَبُوا فَهَذَا شَرَابٌ مُبَارَكٌ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَرَكَتِهِ إِلَّا أَنَّا أَوَّلُ مَا تَنَاوَلْنَاهُ وَ رَأْسُ عَدُوِّنَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَائِدَتُنَا مَنْصُوبَةٌ عَلَيْهِ وَ نَحْنُ نَأْكُلُهُ وَ نُفُوسُنَا سَاكِنَةٌ وَ قُلُوبُنَا مُطْمَئِنَّةٌ. فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ، فَإِنَّهُ مِنْ شَرَابِ أَعْدَائِنَا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ مِنَّا. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: لَا تَلْبَسُوا لِبَاسَ أَعْدَائِي وَ لَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَ لَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي، فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي»[۱].

از عبدالسلام پسر صالح هروی نقل است که گفت: از ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیهماالسلام شنیدم که می‌گفت: نخستین کسی که در جهان اسلام برایش آبجو گرفتند یزید پسر معاویه ـ لعنة‌الله ـ در شام بود. وقتی آن را برایش آوردند که او در سر سفره‌ای نشسته بود که آن را بر روی سر حسین علیه‌السلام گسترده بود وی مدام از آن می‌نوشید و به یارانش می‌نوشانید و می‌گفت: بنوشید که این شراب مبارکی است، در برکت آن همین بس که ما اولین کسانی هستیم که از آن می‌نوشیم در حالی که سر دشمنمان پیش دست ما و سفرهٔ ما بر روی آن گسترده است و

---

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۲۳.

ما از آن در حالی می‌خوریم که جانمان آسوده و دلمان با اطمینان و آرام‌است. امام رضا علیه‌السلام گوید: پس هر کس که از پیروان ما باشد باید از نوشیدن آبجو خودداری کند چرا که آن، شراب دشمنان ما است و هر کس از آن خودداری نکند از ما نیست. و پدرم از پدرش به واسطهٔ پدران و نیاکانش از علی‌بن ابی‌طالب علیهم‌السلام نقل می‌کنند که او گفت: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: لباس دشمنان مرا نپوشید و غذاهای دشمنان مرا نخورید و به راه و روش‌های دشمنانم نروید و گرنه شما نیز دشمنان من گردید چنان که آن‌ها دشمنانم هستند.

در زندان شام

حدیث ۷۰

«عَنِ الْحَارِثِ‌بْنِ كَعْبٍ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ عَلِيٍّ علیهاالسلام: ثُمَّ إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَحُبِسْنَ مَعَ عَلِيِّ‌بْنِ‌الْحُسَيْنِ علیهماالسلام فِي مَحْبِسٍ لَا يُكِنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا قَرٍّ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ. وَ لَمْ يُرْفَعْ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ حَجَرٌ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ. وَ أَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ حَمْرَاءَ كَأَنَّهُ الْمَلَاحِفُ الْمُعَصْفَرَةُ إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ‌بْنُ‌الْحُسَيْنِ بِالنِّسْوَةِ وَ رَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام إِلَى كَرْبَلَاءَ»[1].

حارث‌بن کعب از فاطمه، دختر علی علیه‌السلام نقل می‌کند که: «یزید دستور داد خانوادهٔ حسین علیه‌السلام را با امام سجاد علیه‌السلام زندانی کردند، زندان چنان بود که آنان را از گرما و سرما نگاه نمی‌داشت تا آن‌جا که صورت‌های آنان پوست انداخت. در بیت‌المقدس هر سنگی که از روی زمین برمی‌داشتند خون تازه در زیر آن دیده می‌شد و مردم آفتاب را روی دیوارها چنان سرخ‌رنگ می‌دیدند، که گویی بر آن‌ها چادرهای رنگین کشیده شده بود. این وضع ادامه داشت تا زمانی که امام سجاد علیه‌السلام با زنان از شام خارج شدند و سر امام حسین علیه‌السلام را به کربلا باز گردانیدند.

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۳۱-۲۳۲. این که امام سجاد علیه‌السلام یا کس دیگری سر امام حسین علیه‌السلام را به کربلا برگرداند در منابع تاریخی دیده نمی‌شود و این احتمال که ممکن است در اینجا به آخر خبر الحاق شده باشد وقتی سنجیده می‌شود که نسخ خطی امالی دیده شود.

سرگذشتِ پسرانِ مسلم

حدیث ۷۱

حمران پسرِ اعین از ابومحمد، که پیرمردی کوفی بود، نقل می‌کند که: «وقتی حسین‌بن‌علی علیهما السلام کشته شد از اردوی سپاهش، دو پسر بچهٔ کوچك نیز به اسیری گرفته شد. آن دو را پیش ابن‌زیاد آوردند و او یکی از زندانبان‌های خود را خواند و گفت: این دو کودك را بگیر، غذای خوب به آن‌ها مده، از نوشیدنی خنك دریغشان کن، و زندانشان را تنگ گیر! به این ترتیب آن دو کودك، روزها روزه می‌گرفتند و چون تاریکی شب آن‌ها را در بر می‌گرفت، زندانبان دو قرص نان جوین و کوزه‌ای آب برایشان می‌آورد. چون دربند ماندن آن‌ها به درازا کشید و به سال انجامید یکی از آن‌ها به دیگری گفت: برادرم! ماندن ما در این جا به درازا کشید؛ عمرمان دارد تباه می‌شود و از تنمان می‌کاهد، وقتی که پیرمرد (زندانبان) آمد، او را از مقام و منزلتمان آگاه ساز و با نسبت خودمان با محمد صلی الله علیه و آله و سلم به او نزدیك شو، شاید خوراکی بهتر به ما بدهد و بر آب بیفزاید. چون شب فرارسید، پیرمرد زندانبان چون شب‌های گذشته با دو قرص نان جوین و کوزه‌ای آب به سراغشان آمد. برادر کوچك‌تر به او گفت: ای پیرمرد! آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را می‌شناسی؟ پاسخ داد: چگونه محمد را نشناسم که او پیامبرم می‌باشد. گفت: آیا جعفربن ابی‌طالب را نیز می‌شناسی؟ پاسخ داد: چگونه جعفر را نشناسم که خدا برای او دو بال داد تا با فرشتگان هر جا که خواست پرواز کند. گفت: آیا علی‌بن ابی‌طالب را نیز می‌شناسی؟ پاسخ داد: چگونه علی را نشناسم که او پسر عمو و برادر پیامبرم است. به وی گفت: ای پیرمرد! ما از خانوادهٔ پیامبرت، محمّد هستیم. ما از فرزندان مسلم، پسر عقیل‌بن ابی‌طالب هستیم که در دست تو اسیریم. از تو خوراك خوب می‌خواهیم، اما تو به ما نمی‌دهی؛ آب سرد می‌طلبیم و تو محروممان می‌سازی که تو در زندان بر ما سخت گرفته‌ای. پیرمرد تا آن‌ها را شناخت به پایشان افتاد و بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلای وجودتان؛ ای عترت پیامبر برگزیدهٔ خدا! در زندان به روی شما باز است، به هر کجا که می‌خواهید بروید. هنگامی‌که سیاهی شب همه جا را گرفت، با دو قرص نان و کوزه‌ای آب خالص به پیش آن دو شتافت و آن‌ها را بر سر راه نهاد و گفت: عزیزانم! شب‌ها راه بروید و روزها پنهان شوید، تا خدا خود گره از کار شما بگشاید و نجاتتان دهد. و آن دو چنین کردند.

در تاریکی شب به پیرزنی که جلو خانه‌ای ایستاده بود رسیدند. به او گفتند: ای پیرزن! ما

کودکان کوچك و غریبی هستیم که راه را نمی‌شناسیم و تاریکی شب همه جا را بر ما پوشانیده است. در سیاهی امشبمان ما را مهمان خویش کن تا شب را که سحر کردیم به راه افتیم. پیرزن به آن دو گفت: عزیزانم! شما کیستید که من در زندگی هر بویی را چشیده‌ام اما بویی پاکیزه‌تر و خوش‌تر از بوی شما نبوییده‌ام؟ به او گفتند: ای پیرزن! ما از خانوادهٔ پیامبرت، محمّد هستیم. برای این که کشته نشویم از زندان ابن‌زیاد گریخته‌ایم. پیرزن گفت: عزیزانم! من داماد نابکاری دارم که در واقعهٔ عاشورا با ابن‌زیاد بود. می‌ترسم که شما را در این‌جا بیابد و بکشد. گفتند: در سیاهیِ همین یك شبمان می‌مانیم و شب را که سحر کردیم به راه می‌افتیم. گفت: برای شما غذا می‌آورم. پیرزن برای آن دو غذا آورد و آن دو خوردند و نوشیدند. زمانی که به بستر رفتند، برادر کوچك به بزرگ گفت: برادرم! امیدوارم که امشب در امان بمانیم. بیا پیش از آن که مرگ میان ما جدایی بیندازد، دست در گردن هم کرده یکدیگر را در آغوش کشیم و بوی همدیگر را بچشیم. و چنین کردند و دست در گردن هم خوابیدند.

چون پاسی از شب گذشت، داماد نابکار پیرزن به آن سو آمد و آهسته درب خانه را زد. پیرزن پرسید: کیست؟ و او خود را معرفی کرد. پیرزن پرسید: تو را چه شده است که در این ساعت در می‌زنی؟ تو که این موقع شب نمی‌آمدی؟ گفت: وای بر تو! پیش از آن که از بلایی که بر سرم آمده عقل از سرم بپرد و زهره‌ترك شوم در را باز کن. پیرزن پرسید: وای بر تو! چه بر سرت آمده؟ گفت: دو کودك کوچك از سپاه ابن‌زیاد گریخته‌اند و امیر در اردوگاهش جار زده است: «هر کس سر یکی از آن دو را بیاورد، هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد دو هزار درهم دریافت خواهد کرد». من رنج‌ها بردم و خود را خسته کردم اما چیزی به دستم نیامد. پیرزن گفت: بترس از این که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز رستاخیز دشمن تو باشد. گفت: وای بر تو! همه حریص دنیایند. پیرزن گفت: دنیایی که آخرتی با آن نباشد به چه کار آید؟ گفت: می‌بینم که از آن‌ها حمایت می‌کنی، گویی چیزی از خواستهٔ امیر پیش تو است. بلند شو که امیر تو را می‌خواهد! گفت: امیر با من که پیرزنی تنها در این بیابانم چه کار دارد؟ گفت: من کاری جز جست‌وجو ندارم. در را به رویم باز کن تا بیاسایم و آرام گیرم. شب را که سحر کردم باید بیاندیشم که چه راهی پیش گیرم تا آن‌ها را به دست آرم. پیرزن در را به رویش باز کرد. غذا و آبی برایش آورد تا او بخورد و بنوشید. پس از آن که پاسی از شب گذشت در میان خانه صدای نفس کشیدن آن دو کودك را احساس کرد. مانند شتر مضطربی که از جا بجهد از جا جست و همچون گاو دیوانه فریاد کشید. دست به دیوار خانه

می‌کشید تا دستش به پهلوی کودک کوچک‌تر رسید. کودک به او گفت: این کیست؟ گفت: من صاحب خانه‌ام! شما کیستید؟ در این حال برادر کوچك برادر بزرگ را تکان داد و گفت: عزیزم! بلند شو! به خدا از آن که می‌گریختیم گرفتارش شدیم. مرد از آن دو پرسید: شما کیستید؟ به وی گفتند: آیا اگر راستش را به تو بگوییم ما را امان می‌دهی؟ گفت: آری! گفتند: با امان خدا و امان پیامبرش؟ و در عهدهٔ خدا و پیامبرش؟ گفت: آری! پرسیدند: محمدبن عبدالله ﷺ نیز بر آن گواه خواهد بود؟ گفت: آری! پرسیدند: و خدا نیز بر آن چه بگوییم وکیل و شاهد است؟ گفت: آری! گفتند: ای شیخ! حال که امان دادی می‌گوییم. ما از خانوادهٔ پیامبرت، محمدیم. برای این که کشته نشویم از زندان ابن‌زیاد گریخته‌ایم. به آن‌ها گفت: از مرگ فرار کردید و در مرگ افتادید. سپاس خدا را که مرا بر شما چیره ساخت. سپس برخاست و دست و بال آن‌ها را بست و آن دو در حالی که به هم بسته شده بودند آن شب را در بند به سر بردند. هنگامی‌که سپیدهٔ سحر بردمید، نوکر سیاه چرده‌اش را که «فلیح» نام داشت پیش خواند و گفت: این دو کودك را بگیر، ببر در کنار فرات و گردنشان را بزن و سرشان را برایم بیاور تا پیش ابن‌زیاد ببرم و دو هزار درهم جایزه را بگیرم. غلام شمشیر برداشت و کودکان را حرکت داد و خود پیشاپیش آنان به راه افتاد. چیزی نرفته بودند که یکی از بچه‌ها گفت: غلام! سیاهی تو چه قدر شبیه سیاهی بلال مؤذن رسول خدا است! غلام گفت: سرورم مرا فرمود که شما را بکشم. شما کیستید؟ گفتند: غلام! ما از خانوادهٔ پیامبرت، محمدیم. از زندان ابن‌زیاد گریختیم که کشته نشویم. پیرزنِ شما ما را مهمان کرد. اینك مولای تو می‌خواهد ما را بکشد. غلام تا آن‌ها را شناخت به پایشان افتاد، آن دو را بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلای وجودتان، ای عترت پیامبر خدا، مصطفی! به خدا کاری نکنم که در روز رستاخیز محمد ﷺ دشمن من باشد. سپس شمشیر را به سویی پرتاب کرد، خود را به فرات انداخت و از آن ور آب درآمد. مولایش رو به او فریاد کشید: ای غلام! نافرمانیم کردی. پاسخ داد: ای سرور من! تا زمانی که خدا را نافرمانی نکرده بودی از تو فرمان می‌بردم، اما اینك که از دستور خدا سرکشی کردی در دنیا و آخرت از تو بیزارم.

این بار پسرش را فراخواند و گفت: پسرم! من دنیا را از حلال و حرامش برای تو گرد آورده‌ام و دنیا چنان است که برای آن حرص ورزیده می‌شود. این دو کودك را بگیر، به کنار فرات ببر و گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور تا پیش ابن‌زیاد ببرم و دو هزار درهم جایزه را دریافت کنم. پسر شمشیر برداشت و پیش پای کودکان به راه افتاد. هنوز دور نشده بودند که

یکی از آن دو کودک گفت: ای جوان! بر این جوانی تو از آتش دوزخ بسیار می‌ترسم. گفت: عزیزانم! شما کیستید؟ گفتند: از خانوادهٔ پیامبر تو، محمدیم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که پدرت می‌خواهد ما را بکشد. جوان تا این شنید به پای آن دو افتاد، آن‌ها را بوسید و همان گفت که غلام سیاه گفته بود. او نیز شمشیر را به سویی پرتاب کرد و خود را به آب فرات انداخت و گذشت. پدرش داد کشید: ای پسرم! از دستورم سرباز زدی! پاسخ داد: از خدا فرمان برم و تو را نافرمانی کنم برایم دوست داشتنی‌تر است از این که خدا را نافرمانی کنم و از تو فرمان برم. شیخ در حالی که با خود می‌گفت: آن‌ها را جز خودم کسی نخواهد کشت، شمشیر برداشت و پیش پای آن‌ها به راه افتاد، وقتی به کنارهٔ فرات رسید، تیغ از نیام برکشید، هنگامی‌که چشم کودکان به شمشیر برکشیده افتاد وحشت کردند و گریستند و به وی گفتند: ای شیخ! ما را به بازار برده فروشان ببر و بفروش تا از بهای ما بهرمند شوی و نخواه که فردا در روز رستاخیز محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خصم تو باشد. گفت: نه! شما را می‌کشم، سرتان را برای ابن‌زیاد می‌برم تا دو هزار درهم جایزه را بگیرم. گفتند: ای شیخ! نزدیکی و خویشی ما را با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مراعات نمی‌کنی؟ گفت: شما را با رسول‌خدا نسبتی نیست! گفتند: دست کم ما را به نزد ابن‌زیاد ببر تا خود دربارهٔ ما حکم کند. گفت: مرا در این کار راهی نیست مگر این که با خونتان به او نزدیکی جویم. به وی گفتند: ای شیخ! هیچ به خردسالی ما رحم نمی‌کنی؟ گفت: خدا در دل من رحمی برای شما ننهاده است. گفتند: ای شیخ! حال که چنین است، پس لااقل رهایمان کن تا چند رکعتی نماز گزاریم. گفت: اگر نماز به کارتان آید، هر چه می‌خواهید نماز بخوانید. کودکان چهار رکعت نماز خواندند، سپس دست به آسمان فرابردند و نالیدند: ای خدای زنده و حکیم! ای داور داوران! میان ما و او خود به حق داوری کن. شیخ به سوی برادر بزرگ‌تر برخاست، گردنش را زد و سرش را در توبره نهاد. کودک کوچک‌تر در خون برادرش غلطید و گفت: می‌خواهم در حالی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ملاقات کنم که به خون برادرم آغشته‌ام. شیخ گفت: نیازی نیست. اینک تو را نیز به برادرت می‌رسانم. سپس گردن کودک کوچک‌تر را نیز زد و سرش را برداشت و در توبره نهاد و بدنشان را که هنوز خون از آن‌ها می‌چکید در آب انداخت.

سرها را نزد ابن‌زیاد برد که در تختش نشسته و در دستش چوب‌دستی نیزه‌داری بود. سرها را پیش دست وی نهاد. هنگامی‌که چشم ابن‌زیاد به آن‌ها افتاد سه بار برخاست و نشست و سپس گفت: وای بر تو! کجا به آن‌ها دست یافتی؟ گفت: پیرزنی از ما آن‌ها را

مهمان کرده بود. پرسید: حق مهمانی آن‌ها را نشناختی؟ گفت: نه! پرسید: به تو چه گفتند؟ گفت: گفتند: «ما را به بازار ببر و بفروش تا از بهای ما بهرمند گردی و مخواه که محمد ﷺ در روز رستاخیز خصم تو باشد.» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «نه! شما را می‌کشم و سرتان را برای عبیدالله بن زیاد می‌برم تا دو هزار درهم جایزه دریافت کنم.» باز پرسید: آن‌ها به تو چه گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: «ما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خود دربارهٔ ما حکم کند.» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «مرا راهی جز این نیست که با خون شما به او نزدیکی جویم.» گفت: اگر آن دو را زنده برایم می‌آوردی جایزه‌ات را دو برابر می‌کردم و چهار هزار درهم می‌دادم. گفت: من راهی جز این ندیدم که با خون آن‌ها به تو تقرب جویم. گفت: بگو ببینم چه چیز دیگری به تو گفتند؟ گفت: به من گفتند: «ای شیخ! نزدیکی و خویشی ما را با رسول‌خدا مراعات کن!» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «شما را با رسول‌خدا نسبتی نیست.» گفت: وای بر تو! بازگو، دیگر چه سخنی به تو گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: به خردسالی ما رحم کن!» گفت: و تو بر آن‌ها رحم نکردی؟ گفت: گفتم: «خدا در دل من رحمی‌برای شما ننهاده است.» گفت: وای بر تو! دیگر چه گفتند؟ بازگو! گفت: گفتند: «بگذار رکعتی چند نماز کنیم» و من گفتم: «اگر نماز به کارتان آید هر چه می‌خواهید نماز کنید و آن‌ها چهار رکعت نماز خواندند.» پرسید: در پایان نمازشان چه گفتند؟ پاسخ داد: دستشان را به سوی آسمان فراداشتند و گفتند: «ای خدای زنده! ای حکیم! ای داور داوران! میان ما و او خود به حق داوری کن!» ابن‌زیاد گفت: البته که داور دوران میان شما داوری کند. و پرسید: چه کسی کار این نابکار را می‌سازد. راوی گوید: مردی از اهل شام به او پاسخ داد و گفت: او را به من واگذار! گفت: او را به همان جایی که آن‌ها را کشته ببر، در آن جا گردنش را بزن و نگذار خونش با خون آن‌ها مخلوط شود و زود سرش را بیاور. آن مرد چنان کرد و سرش را آورد. آن را بر نیزه‌ای نهادند و در میان مردم برافراشتند. کودکان کوفه آن سر را با تیر و سنگ می‌زدند و به یکدیگر می‌گفتند: این قاتل فرزندان رسول‌خدا ﷺ است.[1]

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۱۴۳–۱۴۸، ما در کتاب دیگری از این واقعهٔ غمبار به تفصیل سخن گفته و آن را بررسیده‌ایم که در اینجا تکرار نمی‌کنیم، ر.ک: محمد صحّتی سردرودی، *تحریف‌شناسی عاشورا*، ویراست نخست، ص۲۶۵–۲۶۶، ویراست دوم، ص۳۳۹–۳۴۰، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ش.

فصل ششم

ندبه و نوحه در سوگ سرور آزادگان

گريه بر «ذبيحُ الله»

حديث ۷۲

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ، تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذِبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ [لِيوجِعَ] إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ [يُوجِع] إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ! مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ! مَا خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله و سلم فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، قَالَ: فَوُلْدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُكَ؟ قَالَ: بَلْ وُلْدُهُ. قَالَ: فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذِبْحُ وُلْدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟ قَالَ: يَا رَبِّ! بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ! فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعَمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَتَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ. وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ! قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ. وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ

الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ «وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ»[۱،۲]

از فضل‌بن شاذان نقل است که: «از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی خدای عزوجل، ابراهیم را فرمود، به جای ذبح پسرش اسماعیل، گوسفندی را که برایش فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که ای کاش پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و به او دستور داده نمی‌شد که به جای او گوسفند قربانی کند تا دلش مثل پدری که عزیزترین فرزندش را به دست خود سر ببرد داغدار گردد، تا با این کار مستحق فراترین درجات اهل ثواب در برابر مصائب باشد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم! دوست داشتنی‌ترین آفریده‌ام پیش تو کیست؟ گفت: پرودگارا! هیچ یك از آفریدگان تو پیش من محبوب‌تر از حبیب تو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیست. خدای متعال به او وحی کرد: آیا او برای تو محبوب‌تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از خودم محبوب‌تر است. خدا گفت: فرزند او برایت محبوب‌تر است یا فرزند خودت؟ گفت: فرزند او. خدا گفت: سربریده شدن فرزند او از سر ستم، آن هم به دست دشمنانش برای دل تو دردناك‌تر است یا سر بریدن فرزند خودت به دست خودت در اطاعت از من؟ گفت: بار پرودگارا! سر بریده شدن فرزند او، از سرِ ستم به دست دشمنانش، برای دل من دردناك‌تر است. خدا گفت: ای ابراهیم! طائفه‌ای که می‌پندارند که از امّت محمدند، پس از او پسرش، حسین را از سر ستم و عداوت می‌کشند، آن‌گونه که گوسفندی را سر می‌برند و با این کار مستوجب خشم من می‌گردند. ابراهیم به خاطر آن اندوهناك شد و دلش به درد آمد و شروع به گریستن کرد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم! اندوه و دلسوزی تو برای حسین و کشته شدن او را به جای اندوهی که در صورت سربریدن پسرت، با دست خودت داشتی از تو پذیرفتم و برای تو فراترین درجات اهل ثواب بر مصائب را لازم ساختم. امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: و در همین باره است سخن خدای عزیز و جلیل که در قرآن گوید: «و او (حضرت اسماعیل) را در ازای قربانی بزرگی (امام حسین علیه‌السلام) باز رهانیدیم.»

---

۱. سورهٔ مبارکه صافات، آیهٔ ۱۰۷.

۲. شیخ صدوق، *کتاب الخصال*، ص۵۸-۵۹؛ همو، *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۲۰۹.

امام حسین علیه‌السلام اسوهٔ رسولان

حدیث ۷۳

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ إِسْمَاعِيلَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ فِي كِتَابِهِ: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا»[۱] لَمْ يَكُنْ إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، بَلْ كَانَ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخَذُوهُ فَسَلَخُوا فَرْوَةَ رَأْسِهِ وَ وَجْهِهِ، فَأَتَاهُ مَلَكٌ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ، فَقَالَ: لِي أُسْوَةٌ بِمَا يُصْنَعُ بِالْحُسَيْنِ علیه‌السلام »[۲].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «آن اسماعیل که خدای عزیز و جلیل در کتابش گوید: «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او درست وعده و فرستاده‌ای پیام‌آور بود.» اسماعیل، پسر ابراهیم نبود؛ بلکه پیامبری از پیامبران بود که خدای عزیز و جلیل او را به سوی قومش فرستاد و آن‌ها او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند، آن‌گاه فرشته‌ای به پیشش آمد و گفت: خداوند ـ جل جلاله ـ مرا به سوی تو فرستاده است؛ به هر چه خواهی فرمانم ده! پاسخ داد: مرا در آن چه با حسین علیه‌السلام می‌شود، اسوه و شباهتی است.»

حدیث ۷۴

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام إِنَّ إِسْمَاعِيلَ كانَ رَسُولًا نَبِيًّا، سُلِّطَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ، فَقَشَرُوا جِلْدَةَ وَجْهِهِ وَ فَرْوَةَ رَأْسِهِ فَأَتَاهُ رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَقَالَ لَهُ: رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: قَدْ رَأَيْتُ مَا صُنِعَ بِكَ وَ قَدْ أَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ، فَقَالَ، يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام أُسْوَةٌ»[۳].

از ابوبصیر نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «اسماعیل، فرستاده‌ای پیام‌آور بود، ایلش به

---

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۵۴.

۲. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ص۷۷-۷۸؛ همو، *کتاب النبوة*، ص۱۹۴-۱۹۵؛ ر.ک: شیخ مفید، *الأمالی*، ص۴۱، مجلس پنجم، حدیث هفتم.

۳. همو، *علل الشرایع*، ص۷۸.

او چیره شدند و پوست سر و صورتش را کندند. آن‌گاه، فرستاده‌ای از سوی پرودگار جهانیان به نزدش آمد و گفت: پرودگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: «آن‌چه را که با تو شد، من دیدم، و مرا فرمود که در فرمان تو باشم، به هر چه خواهی، مرا بفرما. پاسخ داد: مرا اسوه حسین‌بن‌علی علیه‌السلام است.»

«اَنَا قتیل العبرة»

حدیث ۷۵

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ»[1].

امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ نیاکانش از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «من با اشک کشته می‌شوم، مؤمنی مرا یاد نکند مگر این که اشك چشمش جاری شود».

توضیح: در اینجا لازم است نتیجه بحثی را که پیرامون ترجمه و معنای «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ» داشته‌ایم به اختصار بیاوریم:

ترجمهٔ آن نمی‌تواند «من کشتهٔ اشکم» باشد به عبارت دیگر «قتیل العبرة» را نمی‌توان «قتیل للعبرة» معنا کرد به دلیل این که در متن برخی زیارات داریم: «السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرُبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ» و این دو جمله باید به یک سیاق باشد، پس از آن‌جایی که نمی‌توان گفت: اسیر للکربات (گرفتار برای غم و غصه‌ها) همانطور هم نمی‌توان گفت: «قتیل للعبرات » (کشته برای گریه‌ها و اشک‌ها) به عبارت دیگر هم‌چنان که نمی‌توان گفت: امام حسین علیه‌السلام گرفتار شد تا درد و غم و غصه ببیند، همان طور هم نمی‌توان گفت: کشته شد تا اشک‌ها بریزد یا برایش اشک بریزند. پس ترجمهٔ «انا قتیل العبرة» به «من کشتهٔ اشکم» یا «کشته می‌شوم تا برایم گریه کنند و اشک بریزند» دقیق و درست نیست.

باید دید امام حسین علیه‌السلام این سخن را چه وقت و در کجا گفته است؟ پس از بررسی همه روایات در این باب، معلوم شد کسی نگفته من آن سخن را از امام

---

۱. همو، *الأمالی*، ص۲۰۰.

حسین علیه‌السلام شنیدم بلکه همهٔ روایت به امام صادق علیه‌السلام بر می‌گردد و ایشان هرگز نگفته: «سَمِعتُ عَن أَبِی عَن أَبِیه قَال قَالَ الحُسَین علیه‌السلام، یعنی از پدرم شنیدم از پدرش نقل کرد که امام حسین علیه‌السلام گفت» نه چنین گزارشی ولو به معنا در هیچ سندی نیست و آن‌چه در *امالی* شیخ صدوق است فقط در یک سندی گوید «عَن أَبِی عَبدالله عَن آبَائِه» پیداست که سخن راوی است؛ حال بگذریم از این که کتاب *امالی* شیخ صدوق چندان متن مصححی ندارد و اگرهم باشد این یک مورد در برابر دها سند دیگر حدیث نمی‌تواند مخصّص یا مبیّن آن‌ها باشد با توجه به این که خود همین سند در کتاب‌های پیشین گویا در کتابِ *کامل الزیارات* یا کتابِ *فضل زیارة الحسین* علیه‌السلام بدون این اضافه «عَن آبَائِه» است پس نتیجه گرفته می‌شود که امام حسین علیه‌السلام خود پیش از شهادتش چنین سخنی نگفته است بلکه هر چه هست پس از شهادت اوست.

حال وقتی سخن پس از شهادت آن حضرت باشد از دو حال خارج نیست: اول این که در عالم رویا به امام صادق علیه‌السلام گفته باشد و دوم این که امام صادق علیه‌السلام از زبان حال او، نه از زبان قالش، حکایت کرده باشد و ما نمی‌دانیم کسی از محدثان و روایت شناسان پیشینِ ما به این متفطن شده‌اند که ممکن است امامان بعدی نیز برای امام حسین علیه‌السلام یا هر امام پیش از خود زبان‌حال گفته باشند، چه اگر این معنا ثابت شود خود می‌تواند بابی در درایة الحدیث بگشاید و بسیار به کار آید.

حال اگر این سخن را امام حسین علیه‌السلام در عالم رویا یا مکاشفه به امام صادق علیه‌السلام گفته باشد حاصلش همین می‌شود که آن را پس از شهادتش گفته است و جالب این که ادامه حدیث در برخی روایت‌ها که کم هم نیستند همین معنا (یعنی همین زمان پس از شهادت) را می‌رساند زیرا که بلافاصله می‌گوید: «قُتِلْتُ مَكْرُوباً» یعنی کشته شدم و نمی‌گوید «أَقتُلُ» یعنی کشته می‌شوم. و همین به وضوح می‌رساند که سخن پس از شهادت گفته شده است.

و اگر هم فرض کنیم زبان‌حال است آن‌گاه باز در حالی خواهد بود که امام حسین علیه‌السلام در حال شهادت و مقتول‌شدن بوده است که خود را با زبان حالش مقتول می‌خواند و می‌گوید: «أَنَا قَتِيلٌ» و حاصل این که باز نمی‌توان گفت قبل

از شهادتش این سخن را گفته است.

حال از آن‌جایی که روشن شد این سخن پس از شهادت آن حضرت گفته شده است دیگر نمی‌تواند حاکی از هدف یا اهداف امام حسین علیه‌السلام باشد به این معنا که بگوید می‌روم کشته شوم تا برایم اشک بریزند زیرا کسی که کشته شده است ممکن نیست بگوید کشته می‌شوم یا می‌روم کشته شوم، آخر مگر انسان می‌تواند بیش از یک بار کشته شود؟!

چکیده سخن این که «قَتِیلُ الْعَبْرَةِ» نمی‌تواند «قَتِیلٌ لِلعَبَرَة» باشد پس نمی‌تواند «کشته برای اشک» معنا دهد تا ترجمه شود: «من کشتهٔ اشکم» و یا ترجمه شود «کشته می‌شوم تا برایم اشک بریزند» این ترجمه و هر ترجمه‌ای که حاکی از این معنا باشد نادرست و اشتباه است. پس از دو حال خارج نیست اول: یا به معنای قتیل بالعبرة است یعنی «کشته‌شده با اشک» و این معنا مؤید همان احتمالی است که ما در اول بحث داشتیم و گفتیم احتمال دارد به جای این که بگوییم امام حسین علیه‌السلام برای گریه کشته شد، بگوییم امام حسین علیه‌السلام را گریه‌ها کشتند. دوم: و یا به معنای قتیل فی العبرة است یعنی کشته شده در اشک و قتیل العبرات یعنی کشته شده در میان اشک‌ها و در میان چشم‌های گریان.

با توجه به حاصل بحث، ترجمه درست به دو صورت صحیح خواهد بود: یکم «من با اشک کشته شدم» یا «مرا با اشک کشتند». دوم «من در اشک کشته شدم» یا «من در میان اشک چشم‌ها کشته شدم» که اینجا عبارت دوم (من در میان اشک چشم‌ها کشته شدم) دقیق است و این ترجمه با توجه به زبان‌حال بودن حدیث به نقل از امام صادق علیه‌السلام است که بحث آن پیش از این گذشت و برخی روایت‌ها هم این معنا و به تبع آن همین ترجمه را تأیید می‌کند. دقت شود به این روایتی که محمدبن علی علوی شجری (زنده در۳۶۷ ـ ۴۴۵ هجری) در کتاب *فضل زیارة الحسین علیه‌السلام*، ص۴۱، حدیث ۱۴، از امام صادق علیه‌السلام آورده است: «قال الحسین بن علی علیهماالسلام: أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یَذْکُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَکَی وَ إعتَبَرَ بُکَائِي» یعنی «من در حال گریه کشته شدم و پیش باورمندی یاد نشوم مگر این که بگرید و برای گریستن من اشک ریزد.» در این حدیث عبارتِ «لِبُکَائِي؛ یعنی برای گریه‌ام که در حال کشته شدن داشتم» می‌تواند در اینجا راه‌گشا باشد. خلاصه

این روایت‌ها می‌خواهند بگویند که امام حسین علیه‌السلام در میان اشک چشم‌ها کشته شد و او را در حالی کشتند که همه حتی خودش نیز می‌گریستند و پس از آن نیز باورمندی از او یادی نکند مگر این که اشک چشمش جاری گردد. والحاصل در ترجمه گفته می‌شود: «من با اشک کشته شدم» و یا «من در [میان] اشک کشته شدم.» و دقیق و درست‌تر همین که گفته شود: «من با اشک کشته شدم».

در توضیحی دیگر می‌گوییم: اضافه در این جملهٔ «قَتِیلُ الْعَبْرَةِ» چه لفظی باشد چه معنوی، نیز چه حقیقی باشد چه مجازی در هر حال نمی‌تواند به معنای «قتیل للعبرة» (کشته‌شده برای اشک) باشد بلکه از دو حالت خارج نیست یا به معنای «قتیل فی العبرة» (کشته‌شده در اشک) است مثل «قتیل الطف» یعنی «قتیل فی الطف» (کشته‌شده در کربلا) و یا به معنای «قتیل بالعبرة» (کشته‌شده با اشک) است مثل «قتیل السیف» (کشته‌شده با شمشیر) و این همه از قرائن و امثال این حدیث و نیز با لحاظ زمان صدور آن و نیز با توجه به صدر و ذیل حدیث به دست آمد که پیداست.

برای بیشتر روشن شدن بحث به جمله‌های ذیل توجه شود که در متون اسلامی آمده است:

قتیل الطفوف یعنی مقتول فی الطفوف (کربلا) ر. ک: *مناقب* ابن شهر آشوب.

وقتیل الحجر و العصا یعنی بالحجر و العصا (رک متون فقهی).

وقتیل الخطأ یعنی مقتول فی حال الخطأ (همان).

وقتیل العراق یعنی مقتول فی العراق.

وقتیل السیف یعنی بالسیف (حدیث نبوی در کنزالعمال: شُهَدَا أُحُد کانَ کُلُّهُم قَتِیلُ السَیف)

وقتیل العیون هیهات ان یحیی، یعنی المقتول بالعیون (کشته شده با چشم زخم‌ها)

وقتیل التلاق احسن حالا من قتیل الفراق، یعنی فی التلاق و فی الفراق.

و قتیل العبرة از باب اضافه صفت مشبّه به آنچه در معنا فاعلش هست می‌باشد که یکی از سه قسم از اضافهٔ لفظی است که میان نحاة متفقٌ علیه

خوانده شده است به این ترتیب ترجمهٔ حدیث می‌شود: «مرا اشک می‌کشد» نه این که بگوییم: من برای اشک کشته می‌شوم. اما با توجه به آن که گفته شد این سخن نه «زبان قال» که یا «زبان‌حال» آن حضرت است و آن را نه پیش از شهادت که پس از شهادتش امام صادق علیه‌السلام از حال و روز آن حضرت نقل کرده جا دارد که آن را به معنی ماضی بگیریم و در ترجمه بگوییم: «مرا اشک کشت» همان‌طوری که در ادامه همین حدیث در برخی روایت‌ها با صیغه ماضی هست: «قُتِلْتُ مَکْرُوبا» و یا با توجه به مثال‌های فوق مثل «قتیل الطفوف یعنی مقتول فی الطفوف (کربلا)» و «قتیل الخطأ یعنی مقتول فی حال الخطأ» و «قتیل العراق یعنی مقتول فی العراق» و «قتیل التلاق احسن حالا من قتیل الفراق، یعنی فی التلاق و فی الفراق» بگوییم: «من در حال اشک یا در میان اشک کشته شدم» همان‌طوری که در ترجمه مثال اخیر (قتیل التلاق احسن حالا من قتیل الفراق) می‌گوییم: عاشقی که در وصال کشته شود بهتر است از این که در فراق کشته شود. دیگر در این مثال بسیار روشن است که نمی‌توان ترجمه کرد عاشقی که برای وصال کشته شود بهتر است از این که برای فراق کشته شود زیرا که معقول نیست و معنا ندارد که کسی برای فراق کشته شود یعنی همان‌طوری که در مثال اخیر عبارت قتیل الفراق را به «کشته شده برای فراق» نمی‌توان معنا کرد حدیث قتیل العبرة را هم نمی‌توان «کشته شده برای اشک» معنا کرد پس یا باید ترجمه کرد: «در اشک کشته شده» و یا باید ترجمه کرد «با اشک کشته شده».

روشن شد که در اینجا نمی‌توان گفت اضافه، اضافهٔ لامی است زیرا خود خوب می‌دانید که اضافه لامی یا برای تملیک است، مثل غلام زید و یا برای تخصیص است، مثل ضارب عمرو اما عبارت مورد مناقشه هرگز از این قبیل اضافات نمی‌تواند باشد و از غایت وضوح مشکل می‌نماید و اشکال دیگری که ترجمهٔ رایج مرسوم دارد این است که با ادامهٔ آن متنی که حدیث دارد و می‌گوید: «أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یَذْکُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا بَکَی وَ إِعتَبِرِ لِبُکَائِی» نمی‌خواند به خصوص جا دارد در عبارت اخیر روایت «لِبُکَائِی» دقت شود و عجب این که مستشکل محترم و مدافع ترجمهٔ رایج، همهٔ آن مثال‌هایی را که پیشتر آوردیم حاکی از این که قتیلٌ فی یا قتیلٌ ب هستند و قتیلٌ ل نیستند می‌پذیرد و می‌گوید: «مثال‌هایی

که زده‌اید درستند» اما به مورد مناقشه که می‌رسد از پذیرش سر باز می‌زند و خود یک مثال هم برای ادعای خود در باب همین قتیل نمی‌آورد! همه حساسیت ما نیز در عین رعایت قواعد همین ساختار زبانی است که خود داد می‌کشد اینجا اضافه اضافهٔ لامی نیست، بلکه ظهور دارد که قتیل فی العبرة است و قتیل للعبرة نمی‌تواند باشد و باز یادآوری می‌کنم که عبارت «لِبُكَائِی» دیگر جایی برای تردید نمی‌گذارد و از همه این حرف‌ها هم چشم بپوشیم که صد البته نمی‌توان چشم پوشید می‌پرسم آخر کدام عاقلی برای اشک و گریه کشته می‌شود؟

دقت شود از عبارتی که ما پیش از این آوردیم پیداست که فاعل در عبارت مورد بحث نه قتیل که العبرة است یک بار دیگر آن عبارت را بخوانید: «قتیل العبرة از باب اضافه صفت مشبه به آنچه در معنا فاعلش هست می‌باشد» اینک در توضیح گفته می‌شود: قتیل در «انا قتیل العبرة» صفت مشبه است که به آنچه در معنا فاعلش است یعنی به العبرة اضافه شده است پس العبرة می‌شود فاعل البته در معنا، و قتیل می‌شود مفعول آن، یعنی من کشته شدهٔ اشکم به عبارت دیگر مرا اشک کشت که در این جمله به وضوح پیداست که اشک فاعل است و کسی هرگز نمی‌تواند بگوید قتیل، فاعل است.

به نظر می‌رسد که باعث و بانی برای آن اشتباه رایج مرحوم مجلسی باشد که در ذیل حدیث می‌نویسد:

«ای قتیل منسوب الی العبرة و البکاء و سبب لها، او اقتل مع العبرة و الحزن و شدة الحال و الاول اظهر.»[1]

که در پاسخ با توجه به نتایج بحث و با پوزش گفته می‌شود: والاول ابعد، بل انکر.

زیرا از قرائن پیداست که مرحوم مجلسی همه اخبار مربوط را ندیده بود به خصوص آن متن از کتاب فضل زیارة الحسین علیه‌السلام از سده چهارم که چنین است: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى وَ إِعتَبر لِبُكَائِی» که قبل از این، توضیح آن گذشت.

و معلوم است که دیگران هم مثل طریحی در مجمع‌اش از مجلسی گرفته‌اند

---

۱. مجلسی، *بحارالانوار*، ج۴۴، ص۲۷۹.

و خود تأمل و تحقیق نداشته‌اند و از همین بحار و دیگر آثار مجلسی آن معنای نادرست (یعنی من برای اشک کشته می‌شوم) شیوع یافته و مرسوم شده است.

همهٔ این‌ها به اضافه قرائن و شواهد دیگر مؤید این است که «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ» یکی از دو معنا را دارد: ۱. مرا در حال اشک کشتند (کشته شده در [حال] اشکم)؛ ۲. مرا اشک کشته است یا شما بگویید می‌کشد ولی این که من برای اشک کشته شدم یا می‌شوم از متن و سیاق آن به دست نمی‌آید.

یعنی در حالی که همه حتی قتله و مقتولین و بلکه حتی خودم می‌گریستم کشته شدم، البته این یکی از دو معنای معقول است اما این که امام حسین علیه‌السلام هدفش اشک باشد والله لایمکن قبوله و انتم الکرام المخیّرین.

البته کسی حالت گریه را مقیّد و محدود به زمان شهادت نکرده است و تازه گریه می‌تواند در معنای نخست وصحیح (کشته شده در حال گریه) با توجه به ادامه حدیث، کنایه از تأسف و نارضایتی مداوم باشد و در معنای صحیح دیگر (یعنی کشته شده با اشک) کنایه از تزویر کشندگان و قاعدین و تماشاگران باشد و ممکن است هر دو معنایی که اینک گفتیم مراد گوینده باشد که «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» اما معنای رایج به نظر صحیح نمی‌آید.

ما چندین بار روایات مربوط را در کامل الزیارات و کتاب‌های دیگر با دقت کاویدیم و کاربرد واژگان روایت مورد بحث را به خصوص کاربرد واژهٔ قتیل را در صورت‌های مختلف و به ویژه در حال اضافه دیدیم که شما نیز می‌توانید به یاری کتاب‌خانه‌های دیجیتالی این کار را بکنید تا بیشتر از آن که گفتیم خود به ترجمهٔ درستِ سخن برسید.

حدیث ۷۶

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ قُتِلْتُ مَكْرُوباً وَ حَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا رَدَّهُ وَ قَلَّبَهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُوراً»[۱].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «امام حسین علیه‌السلام گفت: من در اشک رنجدیده

---

۱. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۱۲۳.

و دل‌تنگ کشته می‌شوم، بر خدا شایسته است که هر دل‌تنگی که به زیارتم می‌آید، دل تنگی‌اش را برطرف کند و او را شاد و خوشحال به خانواده‌اش برگرداند.»

شعرخوانی در رثای سرور آزادگان

حدیث ۷۷

«عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه‌السلام: يَا أَبَا هَارُونَ! أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ عليه‌السلام فَأَنْشَدْتُهُ قالَ: فَقَالَ لِی: أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ يَعْنِي بِالرِّقَّةِ، قَالَ، فَأَنْشَدْتُهُ:

اُمرُرْ عَلَى جَدَثِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظُمِهِ الزَّكِيَّه[۱]

قَالَ: فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: زِدْنِي، فَأَنْشَدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى، قَالَ: فَبَكَى فَسَمِعْتُ بُكَاءً مِنْ خَلْفِ السِّتْرِ. قَال: فَلَمَّا فَرَغْتُ، قَالَ: يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه‌السلام شِعْراً فَبَكَى وَ أَبْكَى عَشَرَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ. وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه‌السلام شِعْراً فَبَكَى وَ أَبْكَى خَمْسَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ. وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه‌السلام شِعْراً فَبَكَى وَ أَبْكَى وَاحِداً كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ. وَ مَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عليه‌السلام عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارَ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ»[۲].

از ابوهارون مکفوف نقل است که امام صادق عليه‌السلام به من گفت: «برای من شعری دربارهٔ حسین عليه‌السلام بخوان. من شعری برایش خواندم و او به من گفت: آن‌چنان که برای خود می‌خوانید برایم بخوان، منظورش، با رقت و سوز بود، و من چنین خواندم:

> گذرت که بر جسد حسین افتاد، به استخوان‌های پاکش بگو: [ای استخوان‌های پاك! همیشه از باران ابرهای متراکم و پربار بهره‌ور و سیراب باشی.]

ابوهارون گوید: امام صادق عليه‌السلام گریست و سپس گفت: بیشتر بخوان! قصیدهٔ دیگری

---

۱. مطلع چکامه‌ای از سید حمیری است که بیست و سه بیت از آن در دیوانش آمده و بیت دومش چنین است:

یا أعظما لازلت من　　　و طفاء ساكبة رويّة

ر.ك: *ديوان السيد الحميرى*، ص۱۷۹-۱۸۱.

۲. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۱۰۹.

برایش خواندم و او باز گریه کرد، و من از پشت پرده نیز صدای گریه شنیدم. وقتی که آرام شدم، حضرت گفت: ای اباهارون! هر کس در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند تا بگرید و ده کس را بگریاند، بهشت برای آنان حتمی گردد. و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند تا بگرید و پنج کس را بگریاند، باز بهشت برای آنان نوشته شود و هر کس در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند تا بگرید و یکی را بگریاند، باز هم بهشت بر آن دو ضرور گردد. هر که در نزد او از حسین علیه‌السلام یادی شود و از چشمان او به مقدارِ پرِ پشه‌ای اشك بیرون آید، پاداش نیکش با خدا باشد و خدا برای او به کمتر از بهشت راضی نباشد.

حدیث ۷۸

«عَنْ أَبِي عُمارَةَ الْمُنْشِدِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ قَالَ علیه‌السلام: قَالَ لِي: يَا أَبَاعُمارَةَ! أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ فَبَكَى، قال: ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ فَبَكَى، قَالَ: فَوَ اللَّهِ مَا زِلْتُ أُنْشِدُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى سَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنَ الدَّارِ، فَقَالَ لِي: يا أُباعُمارَةَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام شِعراً فَأَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعْراً فَأَبْكَى اَربَعينَ فَلَهُ الجَنَّةُ وَ مَن اَنشَدَ فی الحُسَینِ علیه‌السلام شِعراً فَأبكی ثَلاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً فَأَبْكَى عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً فَأَبْكَى عَشَرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً فَأَبْكَى وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً فَتَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»[1].

از ابوعمارهٔ مرثیه‌خوان نقل است که گوید: امام صادق علیه‌السلام به من گفت: ای ابوعماره! شعری در رثای حسین علیه‌السلام برایم بخوان. گوید که خواندمش و او گریه کرد؛ باز خواندمش، باز گریست. گوید: به خدا پیوسته برایش می‌خواندم و او می‌گریست، تا این که از خانه نیز صدای گریه شنیدم. به من گفت: ای ابوعماره! هر که در رثای حسین‌بن‌علی علیهماالسلام شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند، بهشت او را است، و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و چهل

---

۱. همان، ص۱۰۹-۱۱۰؛ هو، *الأمالی*، ۲۰۵.

کس را بگریاند بهشت او را است. و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و سی کس را بگریاند، باز بهشت او را است، و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و بیست کس را بگریاند، بهشت او را است. و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و ده کس را بگریاند بهشت او را است و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و یك نفر را بگریاند بهشت او را است، و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و خود بگرید، باز بهشت او را است و هر که در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و بخواهد که بگرید، باز هم بهشت او را است.»

حدیث ۷۹

«عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام بَيْتاً مِن شِعْرٍ فَبَكَى وَ أَبْكَى عَشَرَةً فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام بَيْتاً فَبَكَى وَ أَبْكَى تِسْعَةً فَلَهُ وَ لَهُمُ الْجَنَّةُ. فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ: مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِعراً[1] فَبَكَى وَ أَظُنُّهُ قَالَ: أَوْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ»[2].

صالح بن عقبه از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت گفت: «هر که در رثای حسین علیه‌السلام بیت شعری بخواند تا بگرید و ده کس را بگریاند، بهشت برای او و آنان باشد. و هر که یك بیت شعر در رثای حسین علیه‌السلام بخواند تا گریه کند و نُه کس را بگریاند، بهشت برای او و آنان باشد. امام صادق علیه‌السلام همچنان ادامه داد تا گفت: هر کس در رثای حسین علیه‌السلام شعری بخواند و بگرید ـ (راوی گوید:) و به گمانم گفت: یا این که بخواهد گریه کند ـ بهشت او را می‌سزد.»

محبّان امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۸۰

«عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آخِذاً بِيَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَاعْرِفُوهُ، فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ، وَ مُحِبِّيهِ

---

۱. در برخی نسخه‌ها «بیتا».

۲. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۰.

فِي الْجَنَّةِ وَ مُحِبّي مُحِبّيهِ فِي الْجَنَّةِ»[۱].

از حذیفه نقل است که گفت: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که دستِ حسین بن علی علیهماالسلام را گرفته بود و می‌گفت: ای مردم! این حسین، پسر علی است. او را بشناسید. سوگند به خدایی که جانم در دست او است، او در بهشت خواهد بود و دوستداران او نیز در بهشت خواهند بود و دوستدارانِ دوستدارانش نیز در بهشت خواهند بود.

پاداش گریه بر امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۸۱

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام ... قَالَ: كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَاكِيَةٌ. وَ كُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاهِرَةٌ إِلَّا عَيْنَ مَنِ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ بَكَى عَلَى مَا يُنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَيْنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. شِيعَتُنَا بِمَنْزِلَةِ النَّحْلِ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي أَجْوَافِهَا لَأَكَلُوهَا»[۲].

امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ پدر و نیاکانش از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «...در روز رستاخیز هر چشمی گریان و هر دیده‌ای بی‌خواب و پریشان خواهد بود، مگر چشم کسی که خدا او را مخصوص به کرامت خود ساخته باشد و بر شکسته شدنِ حریمِ حسین و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گریسته باشد. پیروان ما به زنبور عسل می‌مانند که اگر مردم می‌دانستند چه در دل آن‌ها است البته آن‌ها را می‌خوردند.»

حدیث ۸۲

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام يَقُولُ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي

---

۱. همو، *الأمالی*، ص۶۹۳.

۲. همو، *کتابُ الخصال*، ص۶۲۵، نقل با تقطیع.

الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللّهُ فى الجَنّةِ مُبَوّأَ صِدْقٍ. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذًى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضَةِ ما أوذِىَ فِينَا صَرَفَ اللّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالنَّارِ»[۱].

محمدبن مسلم از امام محمد باقر عليه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «امام سجاد عليه‌السلام همیشه می‌گفت: هر مؤمنی که چشمانش به خاطر کشته شدن حسین عليه‌السلام به اشك نشیند و سرشکش به صورتش جاری گردد، خداوند متعال برای او در بهشت، غرفه‌هایی آماده سازد که سالیان سال در آن‌ها سکونت گزیند، و هر مؤمنی که چشمانش از آزاری که به ما در این دنیا از دشمنان رسیده، به اشك نشیند و سرشکش به رخش جاری گردد، خدا او را در بهشت در مقام صدق (جایگاه امن و راستین) جای دهد، و هر مؤمنی که در راه ما آزاری به او رسد و چشمانش از ناراحتی به اشك نشیند تا سرشکش بر رخش روان گردد، به خاطر آزاری که در راه ما دیده است، خداوند در روز رستاخیز، آزار و اذیت را از او برطرف سازد و از خشم خویش و از آتش دوزخ در امان دارد.

تشنگی و یاد امام حسین عليه‌السلام

حدیث ۸۳

«عَنْ دَاوُدَبْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللّهِ عليه‌السلام إِذَا اسْتَسْقَى الْمَاءَ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ وَ قَدِ اسْتَعْبَرَ وَ أَغْرَ وَ رَقَّتْ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا دَاوُدُ! لَعَنَ اللّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فَمَا أَنْغَصَ ذِكْرَ الْحُسَيْنِ لِلْعَيْشِ! إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِداً إِلَّا وَ ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ وَ لَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ مِائَةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ كَانَ كَأَنَّمَا أَعْتَقَ مِائَةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ وَ حَشَرَهُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَبْلَجَ الْوَجْهِ»[۲].

داود بن کثیر رقّی گوید: «نزد امام صادق عليه‌السلام بودم که آب خواست، وقتی نوشید، دیدم که می‌خواهد گریه کند و اشك در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: ای داود! خدا کشندهٔ حسین را لعنت کند. یاد مظلومیّتِ حسین زندگی را چه قدر ناگوار می‌سازد! من هرگاه که آب سردی

---

۱. همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۰۸.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۰۵.

بخورم به یاد حسین می‌افتم. هر بندهٔ خدایی که آب نوشد و حسین را یاد کند و کشندهٔ او را لعن نماید، خدا برایش صد هزار نیکی نویسد و صد هزار بدی از او پاك كند، و او را صد هزار درجه فرابرد، و چنان باشد که صد هزار برده آزاد کرده باشد، و خدا او را در روز رستاخیز با روی سفید و درخشان محشور سازد.»

امام سجّاد پیشوا و پیام‌آور عاشورا

حدیث ۸۴

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ، جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ عليهم‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيْنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَلَدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَخْطِرُ بَيْنَ الصُّفُوفِ»[۱].

امام صادق عليه‌السلام از پدر و نیاکانش نقل می‌کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: «هنگامی‌که روز رستاخیز فرارسد، نداکننده‌ای ندا می‌دهد: زینت عابدان کجاست؟ تو گویی به فرزندم علی، پسر حسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب می‌نگرم که در میان صفوف خرامان گام بر می‌دارد».

حدیث ۸۵

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سَهْلٍ الْبَحْرَانِيِّ، رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام قَالَ: الْبَكَّاءُونَ خَمْسَةٌ: آدَمُ وَ يَعْقُوبُ وَ يُوسُفُ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما‌السلام. فَأَمَّا آدَمُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ حَتَّى صَارَ فِي خَدَّيْهِ أَمْثَالُ الْأَوْدِيَةِ. وَ أَمَّا يَعْقُوبُ فَبَكَى عَلَى يُوسُفَ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ حَتَّى قِيلَ لَهُ «تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»[۲]. وَ أَمَّا يُوسُفُ فَبَكَى عَلَى يَعْقُوبَ حَتَّى تَأَذَّى بِهِ أَهْلُ السِّجْنِ، فَقَالُوا:

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۴۱۰؛ همو، *علل الشرایع*، ص۲۳۰، مرحوم شیخ صدوق اخبار و احادیث فراوانی دربارهٔ امام زین‌العابدین عليه‌السلام نقل کرده است، از آن‌جا که در آن‌ها سخنی از عاشورا به میان نیامده، در این کتاب به همین یك روایت بسنده شد.

۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۵.

إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ بِالنَّهَارِ وَ تَسْكُتَ بِاللَّيْلِ وَ إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ بِاللَّيْلِ وَ تَسْكُتَ بِالنَّهَارِ، فَصَالَحَهُمْ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا. وَ أَمَّا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حَتَّى تَأَذَّى بِهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ قَالُوا لَهَا: قَدْ آذَيْتِنَا بِكَثْرَةِ بُكَائِكِ، فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ. مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ. فَتَبْكِي حَتَّى تَقْضِيَ حَاجَتَهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ. وَ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عليه‌السلام عِشْرِينَ سَنَةً. أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً. وَ مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى، حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. قَالَ: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»[۱]، إِنِّي لَمْ أَذْكُرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقَتْنِي لِذَلِكَ عَبْرَةٌ»[۲].

از امام صادق عليه‌السلام نقل است که گفت: «پنج کس، بسیار گریان بودند: آدم، یعقوب، یوسف، فاطمه دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی پسر حسین (امام سجاد عليه‌السلام). آدم آن‌قدر برای بهشت گریه کرد که ردّ اشك چون جای باریکهٔ آب در گونه‌هایش ماند، و یعقوب تا آن جا برای یوسف گریست که چشمش از میان رفت تا جایی که به او گفته شد: «به خدا، تو آن قدر از یوسف یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا هلاك شوی»، و اما یوسف در فراق پدرش یعقوب، آن قدر گریه کرد که اهل زندان به اذیت افتادند و گفتند: «یا روز گریه کن و شب آرام گیر و یا شب گریه کن و روز آرام باش»، که بالاخره به یکی از شب و روز مصالحه کردند. و اما فاطمه، دختر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن قدر در دوری پدرش رسول خدا گریه کرد که اهل مدینه از او رنجیدند و به او گفتند: «ما را با گریهٔ بسیارت آزار دادی»، از آن پس بر سر مزار شهیدان می‌رفت و هر چه می‌خواست گریه می‌کرد و بر می‌گشت. و اما امام سجاد عليه‌السلام، برای امام حسین عليه‌السلام بیست سال. یا چهل سال[۳]. گریه کرد. و هر غذایی به نزدش نهاده می‌شد می‌گریست تا این که یکی از چاکرانش به او گفت: «یا ابن رسول‌الله! قربانت گردم، من برای تو می‌ترسم که با این همه گریه بالاخره از بین بروی. حضرت گفت: «من از درد و اندوهم تنها به خدا شکوه می‌کنم و از خدا چیزی دانم که نمی‌دانید». من هرگز کشته شدنِ فرزندانِ فاطمه را یاد نکنم، مگر این که گریه و سرشك، راه نفسم را می‌گیرد.

---

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۸۶.

۲. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۰۴؛ همو، *کتاب الخصال*، ص۲۷۲-۲۷۳.

۳. تردید از راوی است.

حدیث ۸۶

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیهماالسلام قَالَ:... وَ لَقَدْ كَانَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عِشْرِينَ سَنَةً. وَ مَا وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامٌ إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلًى لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَ مَا آنَ لِحُزْنِكَ أَنْ تَنْقَضِيَ؟ فَقَالَ لَهُ: وَيْحَكَ إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْناً فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِداً مِنْهُمْ فَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ وَ شَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ احْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَانَ ابْنُهُ حَيّاً فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَ أَخِي وَ عَمِّي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَقْتُولِينَ حَوْلِي فَكَيْفَ يَنْقَضِي حُزْنِي؟»[1].

امام محمد باقر علیه‌السلام در پایان سخنی که در آن بیست و سه خصلت از خصلت‌های پدرش، امام زین‌العابدین علیه‌السلام را می‌شمارد، چنین می‌گوید: «برای پدرش، امام حسین علیه‌السلام بیست سال گریست. هرگز مقابلش غذایی نهاده نشد، مگر این که گریه کرد، تا آن جا که یکی از نوکراتش به او گفت: «آیا وقتش نرسیده است که اندوه شما پایان پذیرد؟!» حضرت به وی گفت: «وای بر تو، یعقوب پیامبر را دوازده پسر بود که خدا یکی از آن‌ها را غایب ساخت، در اثر آن، چشمان یعقوب از زیادی گریه سفید شد و موی سرش از اندوه سپید گشت و پشتش از غم خمید، و این همه در حالی بود که پسرش در این جهان زنده بود، اما من با چشم خود دیدم که پدرم، برادرم، عمویم و هفده کس از خانواده‌ام پیرامونم کشته شدند، با این حال چگونه اندوهم پایان پذیرد؟!»

حدیث ۸۷

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّبْنَ الْحُسَيْنِبْنِ عَلِيِّبْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام يَقُولُ لِشِيعَتِهِ: عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً، لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِيَ الْحُسَيْنِبْنِ عَلِيٍّ ائْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْه»[2].

---

۱. شیخ صدوق، *کتاب الخصال*، ص۵۱۷-۵۱۹، با تقطیع.

۲. شیخ صدوق، الأمالی، ص۳۱۹؛ همو، معانی الاخبار، ص۱۰۷-۱۰۸، به نقل از حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام، به واسطهٔ پدر و نیاکانش از امام سجاد علیه‌السلام.

ابوحمزهٔ ثمالی گوید: «از سرور عبادتگران، امام سجاد علیه‌السلام شنیدم که به شیعیان خویش می‌گفت: شما را به امانت‌داری سفارش می‌کنم. سوگند به خدایی که محمد را به حق، به پیامبری برانگیخت، اگر قاتل پدرم، امام حسین شمشیری را که با آن پدرم را کشت، در نزدم به امانت بسپارد البته آن را به او باز می‌دهم.[1]

۱. همین معنا و مفهوم از امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است که با تأکیدِ بسیار، اهمیّتِ امانتداری را می رسانند. (ر. ک: شیخ صدوق، الأمالی، ص۳۱۸؛ همو، کتابُ الهدایه، ص۵۰).

فصل هفتم

زیارت امام حسین علیه‌السلام

پیش‌بینی امام علی علیه‌السلام از اقبال مردم به کربلا

حدیث ۸۸

«عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهماالسلام أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شُيِّدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ كَأَنِّي بِالْمَحامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ وَ ذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ»[۱].

شیخ صدوق با اسناد خود از امام علی علیه‌السلام نقل می‌کند که: «کاخ‌هایی را می‌بینم که پیرامون قبر حسین علیه‌السلام ساخته شده‌اند و کجاوه‌هایی که از کوفه به سویِ قبرِ حسین علیه‌السلام بیرون می‌روند. شب‌ها و روزهای زیادی نمی‌گذرد که از آفاق عالم، به سوی او می‌آیند و آن زمانی است که حکومتِ فرزندانِ مروان پایان پذیرد.»

فرشتگان کربلا

حدیث ۸۹

«عَنْ أَبَانِ‌بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقُ علیه‌السلام: إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ هَبَطُوا يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ‌بْنِ‌عَلِيٍّ علیهماالسلام فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ، فَرَجَعُوا فِي الِاسْتِئْذَانِ وَ هَبَطُوا وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ رَئِيسُهُمْ مَلَكٌ

---

۱. شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۴۸-۴۹.

يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ»[۱].

از أبان‌بن تغلب نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «چهار هزار فرشته از آسمان فرود آمدند، تا همراه حسین علیه‌السلام بجنگند اما به آن‌ها اجازهٔ جنگ داده نشد، برگشتند تا از خدا رخصت گیرند و هنگامی‌که باز فرود آمدند، امام حسین علیه‌السلام کشته شده بود. آن‌ها اینك آشفته و پریشان، کنار قبر حسین علیه‌السلام هستند و تا روز رستاخیز بر او می‌گریند و رئیسشان فرشته‌ای است که به او منصور گویند.»

حدیث ۹۰

«عَنْ أَبَانِ‌بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شُعْثٍ غُبْرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، رَئِيسِهِم مَلَكٌ يُقَالُ لَهُ: مَنْصُورٌ. فَلَا يَزُورُهُ زَائِرٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ وَ لَا يُوَدِّعُهُ مُوَدِّعٌ إِلَّا شَيَّعُوهُ وَ لَا يَمْرَضُ إِلَّا عَادُوهُ، وَ لَا يَمُوتُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَى جَنَازَتِهِ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ»[۲].

ابان‌بن تغلب گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «چهار هزار فرشته، آشفته و خاك‌آلود، کنار قبر امام حسین علیه‌السلام هستند که تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. رئیس آنان فرشته‌ای است که او را «منصور» گویند. هر زائری که حضرتش را زیارت کند به پیشواز او می‌شتابند، و هر وداع کننده‌ای که او را وداع گوید تودیعش می‌کنند. هر زائری که بیمار گردد عیادتش می‌کنند. و اگر زائری بمیرد بر جنازه‌اش نماز می‌خوانند و پس از مرگش برای او استغفار می‌کنند.»

حدیث ۹۱

«عَنْ هَارُونَ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ:، مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ فَقَالَ: إِنَّ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثٍ غُبْرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقُلْتُ لَهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، رُوِيَ عَنْ أَبِيكَ أَنَّ ثَوَابَ زِيَارَتِهِ كَثَوَابِ الْحَجِّ. قَالَ: نَعَمْ حَجَّةٌ وَ

---

۱. همو، *الأمالی*، ص۷۳۷.

۲. همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۳.

عُمْرَةٌ حَتَّى عَدَّ عَشْراً»[۱].

هارون‌بن خارجه گوید: «من پیش امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی پرسید: پاداش کسی که قبر حسین علیه‌السلام را زیارت کند چیست؟ امام صادق علیه‌السلام گفت: خدا بر مزار حسین علیه‌السلام چهار هزار فرشته گماشته است که آشفته و خاك آلودند و تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت، از پدرت روایت شده است که پاداش زیارت امام حسین علیه‌السلام چون پاداش حج است. گفت: آری! حج و عمره. و شمرد تا به ده حج و عمره رسانید.

حدیث ۹۲

«عَنْ أبی بَصیرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثٍ غُبْرٍ يَبْكُونَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَلَا يَأْتِيهِ أَحَدٌ إِلَّا اسْتَقْبَلُوهُ وَ لَا يَرْجِعُ إِلَّا شَيَّعُوهُ. وَ لَا يَمْرَضُ إِلَّا عَادُوهُ. وَ لَا يَمُوتُ إِلَّا شَهِدُوهُ»[۲].

ابوبصیر گوید که امام باقر علیه‌السلام گفت: «چهار هزار فرشتهٔ آشفته و خاك‌آلود، بر امام حسین علیه‌السلام می‌گریند تا روزی که هنگامهٔ رستاخیز به پا خیزد، هرگز او را زائری نیاید، مگر این که پیشوازش کنند و بر نگردد مگر این که تودیعش کنند و بیمار نشود مگر این که عیادتش کنند و نمیرد مگر این که در تشییع جنازه‌اش حاضر شوند.»

حدیث ۹۳

«عَنْ رِبْعِيِّ‌بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام بِالْمَدِينَةِ: أَيْنَ قُبُورُ الشُّهَدَاءِ؟ قَالَ: أَلَيْسَ أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَكُم الْحُسَيْنَ علیه‌السلام؟ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ حَوْلَ قَبْرِهِ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثٍ غُبْرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[۳].

ربعی‌بن عبدالله گوید: «در مدینه به امام صادق علیه‌السلام گفتم: مزار شهیدان کجاست؟ گفت:

---

۱. همان، ص۱۱۲-۱۱۳؛ همو، *الأمالی*، ص۲۰۶ و ۶۴ با تفاوت و تغییر.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۳-۱۱۴.

۳. همان، ص۱۲۲.

مگر حسین علیه‌السلام برترین شهیدان نزد شما نیست؟ سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، چهار هزار فرشتهٔ آشفته و خاک‌آلود پیرامون قبر حسین علیه‌السلام هستند که تا روز رستاخیز برای او می‌گریند.»

حدیث ۹۴

«عَنْ أَبِي النُمَيرِ، قَالَ: قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ علیه‌السلام : إِنَّ وَلَايَتَنَا عُرِضَتْ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ فَلَمْ يَقْبَلْهَا قَبُولَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِشَيْءٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ قَبْرَ عَلِيٍّ علیه‌السلام فِيهِ وَ أَنَّ إِلى لَزِقِهِ لَقَبراً آخَرَ. يَعْنِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام .وَ مَا مِنْ آتٍ يأتيهِ وَ يُصَلِّي عِنْدَهُ رَكْعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعاً ثُمَّ يَسْأَلُ اللهَ حَاجَتَهُ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ وَ إِنَّهُ لَتَحُفُّهُ كُلَّ يَوْمٍ أَلْفُ مَلَكٍ»[۲].

ابونمیر گوید که امام باقر علیه‌السلام گفت: «ولایت ما بر مردمان شهرها عرضه شد ولی مردمی مانند اهل کوفه آن را نپذیرفت، زیرا که قبر علی علیه‌السلام در کوفه است و در نزدیکی آن قبر دیگری (قبر امام حسین علیه‌السلام) است که هر کس در کنار آن، دو یا چهار رکعت نماز بخواند، سپس خواسته‌اش را از خدا بخواهد، خدا آن را برای او برآورده می‌سازد، و هر روز هزار فرشته پیرامون آن طواف می‌کنند.»

حدیث ۹۵

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَيْسَ مَلَكٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ»[۳].

اسحاق‌بن عمّار گوید که از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: «فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نباشد مگر این که از خدا خواهش کنند، تا برای زیارت قبر حسین علیه‌السلام به آن‌ها رخصت

---

۱. لِزِقِهِ، یعنی جَنبِهِ، به معنای نزدیکِ آن زیرا که کربلا به کوفه نزدیک است و اگر مراد قبرِ سرِ امام حسین باشد باید گفت: یعنی جنب و کنارِ قبرِ مولا علی علیه السلام.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۴؛ ابن قولویه، *کامل الزیارات*، باب ۶۹، ص ۱۶۸ و البته متن کامل صحیح است.

۳. *ثواب الاعمال*، ص۱۲۱.

بدهد. پس گروهی فرود می‌آیند و گروهی فرامی‌روند.»

حدیث ۹۶

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَا بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»[1].

اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه‌السلام نقل کند که گفت: «میان قبر امام حسین علیه‌السلام تا آسمان هفتم، محل عبور و مرور فرشتگان است.»

حدیث ۹۷

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: وَكَّلَ اللَّهُ بِالْحُسَيْنِ علیه‌السلام سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ شُعْثٍ غُبْرٍ وَ يَدْعُونَ لِمَنْ زَارَهُ وَ يَقُولُونَ: «يَا رَبَّنَا! هَؤُلَاءِ زُوَّارُ الْحُسَيْنِ افْعَلْ بِهِمْ وَ افْعَلْ بِهِمْ»[2].

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کند که گفت: «خدا، هفتاد هزار فرشته را بر امام حسین علیه‌السلام گماشته است که آشفته و خاک‌آلود، هر روز برای او درود می‌فرستند و هر کس او را زیارت کند دعا می‌کنند و می‌گویند: بار پروردگارا! اینان زائران حسین علیه‌السلام هستند برای آنان چنین و چنان کن!»

حدیث ۹۸

«عَنِ الْحارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَ وَ جَلَّ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَإِذَا هَمَّ الرَّجُلُ بِزِيَارَتِهِ أَعْطَاهُمْ ذُنُوبَهُ فَإِذَا خَطَا مَحَوْهَا، ثُمَّ إِذَا خَطَا ضَاعَفُوا لَهُ حَسَنَاتِهِ، فَمَا تَزَالُ حَسَنَاتُهُ تَضَاعَفُ حَتَّى تُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ، ثُمَّ اكْتَنَفُوهُ فَقَدَّسُوهُ وَ يُنَادُونَ

---

۱. همان، ص۱۲۲؛ همو، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۷۹.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۳؛ همو، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲ ص۵۸۱.

مَلَائِکَةَ السَّمَاءِ أَنْ قَدِّسُوا زُوَّارَ قَبرِ حَبِیبِ حَبِیبَیِ اللّهِ، فَإِذَا اغْتَسَلُوا نَادَاهُمْ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله: یَا وَفْدَ اللّهِ أَبْشِرُوا بِمُرَافَقَتِي فِي الْجَنَّةِ، ثُمَّ نَادَاهُمْ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام: أَنَا ضَامِنٌ لِحَوَائِجِکُمْ وَ دَفْعِ الْبَلَاءِ عَنْکُمْ فِي الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ. ثُمَّ اکْتَنَفُوهُمْ عَنْ أَیْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ حَتَّی یَنْصَرِفُوا إِلَی أَهَالِیهِمْ»[1].

از حارث‌بن مغیرة نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «خدا را فرشتگانی است که بر قبر امام حسین علیه‌السلام گماشته شده‌اند، هرگاه مردی عزم زیارتش کند، خدا گناهانش را بر آن‌ها عرضه می‌کند، اگر خطایی کرده باشد پاکش کنند و اگر باز خطایی کند بر کارهای نیکش افزایند، و پی در پی کارهای نیکش فزونی یابد تا این که بهشت او را حتمی گردد. سپس پیرامون او گرد آیند، تقدیسش کنند و فرشتگانِ آسمان را ندا دهند: زائران قبر حبیب حبیبان خدا (امام حسین علیه‌السلام، محبوب امام علی علیه‌السلام و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) را تقدیس کنید! و آن‌گاه که غسل کنند حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله صدایشان کند: ای میهمانان خدا! همراهی من در بهشت شما را مژده باد. سپس امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام صدایشان کند: من ضامنم خواسته‌های شما را بر آورده سازم و بلا را در دنیا و آخرت از شما دور کنم. سپس فرشتگان آن‌ها را از راست و چپشان در میان گیرند و حفظشان کنند تا به پیش اهل و عیالشان باز گردند.»

حدیث ۹۹

«عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ جَدِّهِ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَیْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَی السَّمَاءِ فَبَلَغْتُ السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ نَظَرْتُ إِلَی صُورَةِ عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ فَقُلْتُ: حَبِیبِي جَبْرَئِیلُ! مَا هَذِهِ الصُّورَةُ؟ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ: یَا مُحَمَّدُ! اشْتَهَتِ الْمَلَائِکَةُ أَنْ یَنْظُرُوا إِلَی صُورَةِ عَلِيٍّ. فَقَالُوا: رَبَّنَا! إِنَّ بَنِي آدَمَ فِي دُنْیَاهُمْ یَتَمَتَّعُونَ غُدْوَةً وَ عَشِیَّةً بِالنَّظَرِ إِلَی عَلِيِّ‌بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ حَبِیبِ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ خَلِیفَتِهِ وَ وَصِیِّهِ وَ أَمِینِهِ فَمَتِّعْنَا بِصُورَتِهِ قَدْرَ مَا تَمَتَّعَ أَهْلُ الدُّنْیَا بِهِ فَصَوَّرَ لَهُمْ صُورَتَهُ مِنْ نُورِ قُدْسِهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَعَلِيٌّ علیه‌السلام بَیْنَ أَیْدِیهِمْ لَیْلاً وَ نَهَاراً یَزُورُونَهُ وَ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ غُدْوَةً وَ عَشِیَّةً. قَالَ: فَأَخْبَرَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۷.

عَنْ أَبِيهِ عليهما‌السلام قَالَ: فَلَمَّا ضَرَبَهُ اللَّعِينُ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلَى رَأْسِهِ صَارَتْ تِلْكَ الضَّرْبَةُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي فِي السَّمَاءِ فَالْمَلَائِكَةُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ غُدْوَةً وَ عَشِيَّةً وَ يَلْعَنُونَ قَاتِلَهُ ابْنَ مُلْجَمٍ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام هَبَطَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ حَمَلَتْهُ حَتَّى أَوْقَفَتْهُ مَعَ صُورَةِ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ فَكُلَّمَا هَبَطَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنَ السَّمَاوَاتِ مِنْ عُلًا. وَ صَعَدَتْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَمَنْ فَوْقَهَا إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ لِزِيَارَةِ صُورَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام وَ النَّظَرِ إِلَيْهِ وَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مُتَشَحِّطاً بِدَمِهِ، لَعَنُوا يَزِيدَ وَ ابْنَ زِيَادٍ وَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[1].

(ابومحمد سلیمان، پسر مهران اسدی تابعی معروف به) اعمش از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت به واسطه پدر و جدّش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که گفت: «شب معراج که مرا به آسمان‌ها بردند، وقتی به آسمان پنجم رسیدم، تمثال علی‌بن ابی‌طالب را دیدم. به جبرئیل گفتم: حبیبم، جبرئیل! این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! فرشتگان بسیار دوست می‌داشتند که به جمال علی بنگرند، برای همین به خدا گفتند: «خدایا! فرزندان آدم در دنیای خود هر صبح و عصر با نگاه به علی‌بن ابی‌طالب، حبیب حبیب تو، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جانشین و وصی و أمین او بهره‌مند می‌شوند؛ با زیارت جمال او، ما را نیز به اندازهٔ اهل دنیا بهره‌مند گردان! خداوند خواستهٔ آنان را پذیرفت و از نور قدسی خود، جمال علی علیه‌السلام را برای آنان مصوّر ساخت. به این ترتیب علی علیه‌السلام شب و روز در برابر آنان بود و هر بامداد و شبانگاه او را می‌دیدند و زیارت می‌کردند. اعمش در ادامهٔ روایت گوید که امام صادق علیه‌السلام به نقل از پدرش، امام محمد باقر علیه‌السلام گفت: «هنگامی‌که ابن‌ملجمِ نفرین شده، با شمشیر بر سر علی علیه‌السلام زد و آن را شکافت، همان شکاف در جمال حضرتش نیز که در آسمان بود پیدا شد. از آن پس در هر بامداد و شامگاه که فرشتگان به آن نگاه می‌کردند قاتلش ابن‌ملجم را نفرین می‌کردند. و هنگامی‌که حسین‌بن علی علیهما‌السلام کشته شد فرشتگان از آسمان فرود آمدند و آن حضرت را بردند تا در آسمان پنجم در جنب جمال علی علیه‌السلام نهادند.[2] از آن

---

۱. حسن‌بن سلیمان حلی، *المحتضر*، ص۱۴۶-۱۴۷؛ به نقل از شیخ صدوق؛ مجلسی، محمدباقر، *بحارالأنوار*، ج۴۵، ص۲۲۸-۲۲۹، به نقل از حسن‌بن سلیمان، *کتاب المعراج*.

۲. جای توضیح دارد که ممکن است از ظاهر این خبر برداشت شود که امام حسین علیه‌السلام نیز مثلِ عیسی مسیح کشته نشده و به آسمان برده شده است! در پاسخِ این گمان گفته می شود: شیخ صدوق خود این گونه اخباری را که از ظاهر آنها بوی غلوّ و افراط می آید به تفصیل نقد و ردّ کرده که دو نمونه از آنها در آخرِ فصلِ چهارمِ این کتابِ مقتلِ حاضر گذشت البته نمونهٔ دوم همانجا با عنوانِ «به خدا حسین علیه‌السلام کُشته شد» برجسته است.

پس همهٔ آن فرشته‌هایی که از آسمان‌های بالا فرود آیند و همهٔ فرشتگانی که از آسمان‌های فرودین و آسمان دنیا به آسمان پنجم فراروند تا جمال علی علیه‌السلام و جمال امام حسین علیه‌السلام را که به خونش آغشته است زیارت کنند و ببینند، یزید، ابن‌زیاد و قاتل امام حسین علیه‌السلام را لعنت می‌کنند تا روز رستاخیز فرارسد.

توصیه به زیارت امام حسین علیه‌السلام

حدیث ۱۰۰

«عَنْ حَنّانِ بنِ سَدیر، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: زُورُوهُ(یعنی قبرَ الْحُسَیْنَ علیه‌السلام) وَ لَا تَجْفُوهُ فَإِنَّهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[۱].

حنّان‌بن سدیر گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «او را (قبر امام حسین علیه‌السلام را) زیارت کنید و به او جفا نکنید که او سالار شهیدان و سرور جوانان بهشت است.»

حدیث ۱۰۱

«عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ لِي: كَمْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ قَالَ: قُلْتُ يَوْمٌ لِلرَّاكِبِ وَ يَوْمٌ وَ بَعْضُ يَوْمٍ لِلْمَاشِي. قَالَ: أَ فَتَأْتِيهِ كُلَّ جُمُعَةٍ؟ قَالَ: قُلْتُ لَا مَا آتِيهِ إِلَّا فِي الْحِينِ. قَالَ: مَا أَجْفَاكَ! أَمَا لَوْ كَانَ قَرِيباً مِنَّا لَاتَّخَذْنَاهُ هِجْرَةً أَيْ تَهَاجَرْنَا إِلَيْهِ»[۲].

ابوجارود گوید که امام باقر علیه‌السلام به من گفت: «میان شما و قبر امام حسین علیه‌السلام چه قدر راه است؟ گفتم: برای سواره یك روز و برای پیاده یك روز و بخشی از روز. گفت: هر جمعه به زیارتش می‌روی؟ گفتم: نه! گاهی می‌روم. گفت: چه قدر جفا می‌کنی! اگر به ما نزدیك بود، آن جا را محل هجرت خویش قرار می‌دادیم؛ یعنی به آن جا هجرت می‌کردیم.»

---

۱. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۱۲۲.

۲. همان، ص۱۱۴.

حدیث ۱۰۲

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام قَالَ: مُرُوا شِيعَتَنَا بِزِيَارَةِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام فَإِنَّ زِيَارَتَهُ تَدْفَعُ الْهَدْمَ وَ الْغَرَقَ وَ الْحَرَقَ وَ أَكْلَ السَّبُعِ. وَ زِيَارَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ عَلَى مَنْ أَقَرَّ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[1].

از محمدبن مسلم نقل است که امام محمد باقر علیه‌السلام گفت: «پیروان ما را به زیارت امام حسین علیه‌السلام سفارش کنید زیرا که زیارتِ او، بلاهایی چون در زیر آوار ماندن، غرق شدن و سوختن و طعمهٔ درندگان گشتن را دور می‌کند. زیارت او بر هر کس که به امامت امام حسین علیه‌السلام اقرار کند از جانب خدا واجب است.»

حدیث ۱۰۳

«عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»[2].

حسین‌بن محمد قمی از امام رضا علیه‌السلام نقل کند که گفت: «کسی که قبر امام حسین علیه‌السلام را در کنارهٔ فرات زیارت کند، چونان کسی است که خدای را فرای عرشش زیارت کرده باشد.»

پاداش زیارت

حدیث ۱۰۴

«عَنِ الْعَلَاءِبْنِ الْمُسَيِّبِ، عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ‌بْنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ عَلِيٍّ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: لِرَسولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَا أَبَتَاهْ! مَا لِمَنْ زَارَنَا؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ! مَنْ زَارَنِي حَيّاً وَ مَيِّتاً، وَ مَنْ زَارَ أَبَاكَ حَيّاً وَ مَيِّتاً، وَ مَنْ زَارَ أَخَاكَ حَيّاً وَ مَيِّتاً وَ مَنْ زَارَكَ حَيّاً وَ مَيِّتاً، كَانَ حَقِيقاً عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أُخَلِّصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ»[3].

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۰۶؛ همو، *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۲.

۲. همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۰.

۳. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۱۰۸؛ همو، *کتاب الهدایة*، ص۲۵۶؛ همو، *الأمالی*، ص۱۱۴؛ همو، *علل الشرایع*، ص۴۶۰ که در دو منبع اخیر به جای امام حسین علیه‌السلام حدیث از امام حسن علیه‌السلام نقل شده است؛ شیخ طوسی، *الأمالی*، ص۲۰۱ به نقل از شیخ صدوق.

علاءبن مسیّب از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که به واسطهٔ پدرش امام باقر علیه‌السلام از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرد که گفت: «امام حسین علیه‌السلام به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: پدر جان! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ گفت: پسرم هر که مرا زنده یا مرده زیارت کند و هر که پدرت را زنده یا مرده زیارت کند و هر که برادرت را زنده یا مرده زیارت کند و هر که تو را زنده یا مرده زیارت کند، مرا شایسته است که او را در روز رستاخیز زیارت کنم و از گناهانش برهانم و به بهشت واردش کنم.»

حدیث ۱۰۵

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَهُ اللَّهُ تَعالى فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ»[۱].

امام صادق علیه‌السلام گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه‌السلام عارف و آشنا باشد و او را زیارت کند، خداوند متعال جایگاه او را در بالاترین مرتبهٔ فرامندان نویسد.»

حدیث ۱۰۶

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الماضى علیه‌السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ مَنْ زارَ قَبرَ الْحُسَيْن بنِ عليٍّ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ»[۲].

از امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام نقل است که گفت: «هرکس که به حق امام حسین علیه‌السلام عارف باشد و قبر او را زیارت کند، خدا از گناهانش آن چه گذشته و آن چه خواهد آمد درمی‌گذرد»[۳].

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۰. شیخ صدوق این روایت را به سه طریق از جمله به طریق صحیح از عبدالله‌بن مسکان نقل کرده است ر.ك: همان، ص۱۱۰؛ نیز *کتاب من لایحضر الفقیه*، ج۲، ص۵۸۱ و *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۴۴.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۱؛ همو، *الأمالی*، ص۲۰۶، نیز صفحهٔ ۳۰۹، به نقل از زید بن علی.

۳. یعنی این عرفان و معرفت به امامت و حقانیت راه امام حسین علیه‌السلام و پیوستگی و وابستگی فکری به آن حضرت که زائر عارف را به زیارت او می‌کشاند، بالاخره موجب می‌شود که او از گناهان گذشته‌اش توبه کند و در آینده نیز هرگاه گناه و خطایی از او سر زد، جبرانش نماید که البته، توفیق به این همه، تنها از خدا می تواند باشد و همّتِ عالی می خواهد.

حدیث ۱۰۷

«عَنِ الْحُسَینِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيّ، قَالَ: قَالَ أَبُوالْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیهما‌السلام: أَدْنَی مَا یُثَابُ بِهِ زَائِرُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ، إِذَا عَرَفَ حَقَّهُ وَ حُرْمَتَهُ وَ وَلَایَتَهُ أَنْ یُغْفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ»[1].

از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسای کاظم علیه‌السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کنندۀ امام حسین علیه‌السلام در کنارۀ فرات، داده می‌شود این است که گناهان گذشته و آینده‌اش بخشوده شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین علیه‌السلام را شناخته باشد.»

حدیث ۱۰۸

«عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: إِنَّهُمْ یَرْوُونَ أَنَّ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام کَانَتْ لَهُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً. قَالَ: مَنْ زَارَهُ وَ اللهِ عَارِفاً بِحَقِّهِ غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ»[2].

هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم که آنان روایت می‌کنند که هر کس قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند او را پاداش حج و عمره خواهد بود. حضرت گفت: به خدا هر که به حقِ او معرفت داشته باشد و زیارتش کند خدا گناهان گذشته و آیندهٔ او را خواهد بخشود.»

حدیث ۱۰۹

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیهما‌السلام فَدَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ طُوسَ، فَقَالَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِيّ علیهما‌السلام، فَقَالَ لَهُ: یَا طُوسِيُّ! مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللهِ، مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَی الْعِبَادِ، غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ. وَ قَبِلَ شَفَاعَتَهُ فِي سَبْعِینَ مُذْنِباً. وَ لَمْ یَسْأَلِ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ قَبْرِهِ حَاجَةً إِلَّا قَضَاهَا لَه...»[3].

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۱؛ *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۱.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۱.

۳. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۶۸۴، نقل با تقطیع.

عبدالله، پسر فضل هاشمی‌گوید: «پیش امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی از اهل طوس وارد شد و به او گفت: یا ابن رسول‌الله! پاداش کسی که قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند چیست؟ حضرت به او گفت: ای طوسی! هر که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند و بداند که او از سوی خدا، امام و اطاعتش بر بندگان خدا لازم است، خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌بخشاید و شفاعتش را دربارۀ هفتاد گنهکار می‌پذیرد و در کنار قبر آن حضرت هر خواسته‌ای از خدای عزوجل بخواهد آن را برآورده سازد.»

حدیث ۱۱۰

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ زَائِرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام تَجْعَلُ ذُنُوبَهُ جِسْراً عَلَى بَابِ دَارِهِ ثُمَّ يَعْبُرُهَا كَمَا يُخَلِّفُ أَحَدُكُمُ الْجِسْرَ وَرَاءَهُ إِذَا عَبَرَهُ»[1].

از امام صادق علیه‌السلام نقل است که گفت: «زائر امام حسین علیه‌السلام گناهانش را پلی سازد که بر در خانه‌اش زند، سپس از آن بگذرد و پشت سر نهد. آن چنان که فرد وقتی از پلی گذر کرد، آن را پشت سرش وانهد.»[2]

حدیث ۱۱۱

«عَنْ صَالِحِ النِّيلِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام : مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ مَنْ أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ وَ كَمَنْ حَمَلَ أَلْفَ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُسْرَجَةٍ مُلْجَمَةٍ»[3].

صالح نیلی گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «کسی که حق امام حسین علیه‌السلام را بشناسد و به زیارت قبرش آید، خدا برایش پاداش کسی را بنویسد که هزار برده آزاد کرده است و مانند کسی باشد که در راه خدا هزار اسب زین‌دار و لجام بسته به میدان جهاد آورده باشد.»

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۶؛ *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۱.

۲. کنایه از این که اگر کسی سرورِ آزادگان و اندیشه و اهداف او را به درستی بشناسد و با او همدل باشد دل از دنیای ستمگران می‌کَند و به آن پشت می کند دیگر هرگز به سوی ستمگری روی نمی‌آورد.

۳. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۲.

حدیث ۱۱۲

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَدْنَى مَا لِزَائِرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ فَقَالَ لِي: يَا عَبْدَاللَّهِ! إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُ أَنْ يَحْفَظَهُ اللَّهُ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَهْلِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ اللَّهُ أَحْفَظَ لَهُ»[۱].

از عبدالله بن هلال نقل است که گفت: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: فدایت گردم کمترین پاداش زائر قبر امام حسین علیه‌السلام چیست؟ امام صادق علیه‌السلام به من گفت: ای عبدالله! کمترینش این است که خدا، جان و دارایی وی را نگه می‌دارد تا به خانواده‌اش برگرداند و چون روز رستاخیز فرارسد خدا بیش از پیش نگهدارش می‌شود.»

حدیث ۱۱۳

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: يَا حُسَيْنُ! إِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام إِنْ كَانَ مَاشِياً كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ إِنْ كَانَ رَاكِباً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَافِرٍ حَسَنَةً وَ حَطَّ بِهَا عَنْهُ سَيِّئَةً حَتَّى إِذَا صَارَ فِي الْحَائِرِ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُفْلِحِينَ الْمُنْجِحِينَ حَتَّى إِذَا قَضَى مَنَاسِكَهُ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ، حَتَّى إِذَا أَرَادَ الِانْصِرَافَ أَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا مَضَى»[۲].

حسین بن ثُوَیر گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «ای حسین! هر که به نیت زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام از خانه‌اش بیرون رود اگر پیاده باشد، خدا بر هر قدمش یك نیکی نویسد و یك بدی از او پاك سازد و اگر سواره باشد بر هر گامی که مرکبش بردارد، یك نیکی نویسد و یك بدی از او پاك کند، تا این که وقتی به حائر حسینی رسید، خدا او را از رستگاران و رهیافتگان نویسد و تا زمانی که اعمال و آداب زیارتش را به پایان برد، خدا او را از فیروزمندان نویسد. و زمانی که بخواهد از آن جا برگردد فرشته‌ای به نزدش آید و به او گوید، فرستادهٔ خدا تو را

---

۱. همان، ص۱۱۶.

۲. همان، ص۱۱۶–۱۱۷.

درود می‌فرستد و می‌گوید: «زندگی را از سر گیر و کارهایت را از نو شروع کن که خدا گذشته را به تو بخشود.»

حدیث ۱۱۴

«عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَخْرُجُ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ لِذُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَدَّسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ فَقَالَ: عَبْدِي سَلْنِي أُعْطِكَ، ادْعُنِي أُجِبْكَ، اطْلُبْ مِنِّي أُعْطِكَ، سَلْنِي حَاجَتَكَ أَقْضِهَا لَكَ. قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَذَلَ»[۱].

از بشیر دهّان نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «مردی که به سوی قبر امام حسین علیه‌السلام می‌رود، وقتی که خانواده‌اش را ترک می‌کند، هر گامش بخشایشی برای گناهانش است. سپس، به هر گامش تقدیس می‌گردد تا به قبر امام حسین علیه‌السلام برسد، وقتی که به آن‌جا رسید خدا با او مناجات می‌کند و می‌گوید: ای بندهٔ من! از من خواهش کن، عطایت کنم، مرا بخوان پاسخت گویم، از من بخواه تا بدهمت، خواسته‌ات را از من بخواه تا آن را برایت برآورده سازم. راوی گوید: امام صادق علیه‌السلام در ادامه گفت: «و خدا را می‌سزد تا آن چه را که (در راه سفر) خرج کرده است، به او عطا کند.»

حدیث ۱۱۵

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام وَ هُوَ فِي مُصَلَّاهُ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ وَ هُوَ يُنَاجِي رَبَّهُ فَيَقُولُ: يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَ وَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَ حَمَلَنَا الرِّسَالَةَ وَ جَعَلَنَا وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ خَتَمَ بِنَا الْأُمَمَ السَّالِفَةَ وَ خَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَ أَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا بَقِيَ وَ جَعَلَ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا. اغْفِرْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ زُوَّارِ قَبْرِ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بِرِّنَا وَ رَجَاءً

---

۱. همان، ص۱۱۷.

لِمَا عِنْدَكَ فِي صِلَتِنَا وَ سُرُوراً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ إِجَابَةً مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا وَ غَيْظاً أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا، أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَكَ فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ وَ اكْلَأْهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ اخْلُفْ عَلَى أَهَالِيهِمْ وَ أَوْلَادِهِمُ الَّذِينَ خُلِّفُوا بِأَحْسَنِ الْخَلَفِ وَ اصْحَبْهُمْ وَ اكْفِهِمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ أَو شَدِيدٍ. وَ شَرَّ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ أَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمَّلُوا مِنْكَ فِي غُرْبَتِهِمْ عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَ مَا آثَرُونا عَلَى أَبْنَائِهِمْ وَ أَهَالِيهِمْ وَ قَرَابَاتِهِمْ. اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عابُوا عَلَيْهِمْ خُرُوجَهُمْ فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ النُّهُوضِ وَ الشُّخُوصِ إِلَيْنَا خِلَافاً عَلَيْهِمْ، فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهَ الَّتِي غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَ ارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزِعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنَا وَ ارْحَمْ تِلْكَ الصَّرْخَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَ تِلْكَ الْأَبْدَانَ حَتَّى تُرَوِّيَهُمْ مِنَ الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ. فَمَا زَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَوْ أَنَّ هَذَا الَّذِي سَمِعْتُهُ مِنْكَ كَانَ لِمَنْ لَا يَعْرِفُ اللهَ لَظَنَنْتُ أَنَّ النَّارَ لَا تَطْعَمُ مِنْهُ شَيْئاً أَبَداً وَ اللهِ لَقَدْ تَمَنَّيْتُ أَنِّي كُنْتُ زُرْتُهُ وَ لَمْ أَحُجَّ. فَقَالَ لِي: مَا أَقْرَبَكَ مِنْهُ فَمَا الَّذِي يَمْنَعُكَ عَنْ زِيَارَتِهِ يَا مُعَاوِيَةُ وَ لِمَ تَدَعُ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَمْ أَدْرِ أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ هَذَا كُلَّهُ، فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ! وَ مَنْ يَدْعُو لِزُوَّارِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ، لَا تَدَعْهُ لِخَوْفٍ مِنْ أَحَدٍ. فَمَنْ تَرَكَهُ لِخَوْفٍ رَأَى مِنَ الْحَسْرَةِ مَا يَتَمَنَّى أَنَّ قَبْرَهُ كَانَ بِيَدِهِ، أَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَرَى اللهُ شَخْصَكَ وَ سَوَادَكَ فِيمَنْ يَدْعُو لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم أَ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَداً فِيمَنْ تُصَافِحُهُ الْمَلَائِكَةُ؟ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَداً فِيمَنْ يأتى وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ فَيُتْبَعَ؟ أَ مَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ غَداً فِيمَنْ يُصَافِحُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؟»[1].

معاویة‌بن‌وهب گوید: «به حضور امام صادق علیه‌السلام که در نمازگاهش بود رسیدم، نشستم تا نمازش را تمام کرد و شنیدم که با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و می‌گوید: ای آن که ما را

---

۱. همان، ص۱۲۰-۱۲۱.

مخصوص کرامت ساخته و وعدهٔ شفاعت داده‌ای؛ رسالت را بر عهدهٔ ما نهاده و ما را وارث پیامبران ساخته‌ای؛ امت‌های پیشین را با ما به سر آورده و ما را ویژهٔ وصیّت گردانیده‌ای؛ دانش گذشته و آینده را به ما عطا کرده‌ای و دل‌های برخی از مردمان را چنان قرار داده‌ای که به ما مایلند! من و برادرانم و زیارتگران قبر پدرم، امام حسین علیه‌السلام را بیامرز، آنان که از سر رغبت به نیکی ما و به امید پاداشی که نزد تو در پیوستگی با ما است و به خاطر شادمان ساختن پیامبرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به جای آوردن خواستهٔ ما از آنان و خشمگین ساختن خصم ما، خود را از وطن دور می‌سازند و دارایی‌شان را خرج می‌کنند. خدایا! آنان با این کارشان خوشنودی تو را می‌خواهند، پس تو نیز با خوشنود کردنت آنان را کفایت کن و آن‌ها را در شب و روز به سلامت نگهدار، و تو خود بهترین جانشین آن‌ها بر اهل و عیالشان که در وطن به جا گذاشته‌اند از ما باش، و آنان را همراهی کن و از شر هر زورگوی لجوج و آفریدهٔ ناتوان یا توانمندت و شیطان‌های انس و جن، خود تنها نگهدارنده باش! و به آنان که از وطن خویش دور شده‌اند و ما را بر فرزندان و خانواده و خویشانشان مقدم داشته‌اند، برترین آرزویی که از تو امید دارند عطا کن! بار پروردگارا! دشمنان ما به خروج آن‌ها خرده گرفتند، اما این عیب‌جویی آن‌ها را برخلاف خواستهٔ آنان از حرکت و آمدن به سوی ما بازنداشت، پس تو نیز به آن صورت‌هایی که از تابش خورشید تغییر یافته‌اند مهربانی کن و بر آن گونه‌هایی که بر مزار امام حسین علیه‌السلام از این رو به آن رو می‌شوند رحم‌آور و بر آن چشمانی که اشکشان از سر دلسوزی به ما جاری گشته، و بر آن دل‌هایی که برای ما جوشیده و سوخته و بر آن ناله‌ها و فریادهایی که برای ما برآمده است رحم کن! بار پروردگارا! من این جان‌ها و بدن‌ها را به تو می‌سپارم تا در روز تشنگی، از حوض کوثر سیرابشان سازی. (راوی گوید:) امام صادق علیه‌السلام این دعا را در سجده می‌خواند. زمانی که از دعا کردن باز ایستاد به او گفتم: فدایت شوم! به باورم اگر این دعایی که از شما شنیدم، در حق کسی که خدا را هم نمی‌شناسد بود، آتش دوزخ هرگز به او آسیبی نمی‌رساند. به خدا آرزو دارم که به جای حج به زیارت او می‌رفتم. امام صادق علیه‌السلام به من گفت: ای معاویه! تو که به او خیلی نزدیکی، با این حال چه چیزی تو را از زیارت او باز می‌دارد و چرا زیارت او را ترك گفته‌ای؟ گفتم: فدایت شوم! من نمی‌دانستم که ثواب این کار به آن همه که گفتی برسد. گفت: ای معاویه! زائران حسین علیه‌السلام را در آسمان بیش‌تر از زمین دعا می‌کنند. زیارتِ او را به خاطر ترس از کسی ترک مکن که هر کس از سر ترس، زیارت او

را تـرك گویـد به چنان حسـرتی گرفتـار می‌آید که آرزو می‌کند قبر خویش را به دسـت خود کنده باشـد. آیـا دوسـت نداری خدا خـود تـو را در میان آنان که رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دعایشـان می‌کند قرار دهد؟ آیا دوسـت نداری فردا از کسـانی باشـی که فرشـتگان با آن‌ها مصافحه می‌کنند؟ آیا دوسـت نداری فردا جزو کسـانی باشـی که به عرصهٔ محشـر می‌آیند، در حالی که گناهی برای مؤاخـذه شـدن ندارنـد؟ آیا دلت نمی‌خواهد فردا با کسـانی باشـی که رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنان مصافحه می‌کند؟»

معادل حجّ و عمره

حدیث ۱۱۶

«عَـنْ أَبِـي سَـعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَـى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَقُلْتُ لَـهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ آتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ قَالَ: نَعَمْ، يَا أَبَا سَعِيدٍ! ائْتِ قَبْرَ ابْنِ بِنتِ رَسُولِ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَطْيَبِ الطَّيِّبِينَ وَ أَطْهَرِ الطَّاهِرِينَ وَ أَبَرِّ الْأَبْرَارِ، فَإِذَا زُرْتَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ عُمْرَةً»[1].

از ابوسـعید مدائنـی نقل اسـت کـه گوید: «به حضـور امام صادق علیه‌السلام رسـیدم و از او پرسـیدم: فدایت شوم! آیا به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام بروم؟ گفت: آری، ای ابوسعید! به زیارتِ فرزندِ دختِ رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برو که پاکیزه‌ترین پاکیزگان، پاکترین پاکان و نیك‌ترین نیکان اسـت که هرگاه زیارتش کنی خدا تو را بیست و دو عمره می‌نویسد.

در روایت دیگری که آن هم از ابوسـعید مدائنی، اما به طریقی دیگر نقل شـده اسـت، امام صادق علیه‌السلام در پایان سخنش می‌گوید: هرگاه که زیارتش کنی خدا تو را پاداش آزادی بیست و پنج برده نویسد.[2] و در روایت سوم گوید: بیست و پنج حج نویسد.[3]

حدیث ۱۱۷

«عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام عَمَّنْ أَتَى

---

۱. همان، ص۱۱۲

۲. همان، ص۱۱۷-۱۱۸

۳. همان، ص۱۱۲-۱۱۳

قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام قَالَ: تُعَادِلُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً»[1].

از احمد، پسر محمدبن أبی‌نصر، نقل است که: «برخی از یاران ما از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ پاداش کسی که قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند پرسید. گفت: برابر حجّ و عمره است.

حدیث ۱۱۸

«عَن مُحَمَّدابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا علیه‌السلام یَقُولُ: زِیَارَةُ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام تَعْدِلُ عُمْرَةً مَبْرُورَةً مَقْبُولَةً»[2].

محمدبن سنان گوید: «از امام رضا علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام با عمره‌ای صحیح و پذیرفته شده معادل است.»

حدیث ۱۱۹

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام ؟ فَقَالَ لِي: مَا تَقُولُ أَنْتَ فِيهِ؟ فَقُلْتُ: بَعْضُنَا يَقُولُ حَجَّةٌ وَ بَعْضُنَا يَقُولُ: عُمْرَةٌ. فَقَالَ: هِيَ عُمْرَةٌ مَبرورَة مَقْبُولَةٌ»[3].

حسن پسر جهم رازی گوید: «به امام رضا علیه‌السلام گفتم: دربارهٔ زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام چه می‌گویی؟ به من گفت: تو خود در این باره چه می‌گویی؟ گفتم: برخی از ما می‌گویند، ثوابش معادل حج است و بعضی می‌گویند معادل عمره است. گفت: ثوابش معادل عمره‌ای درست و پذیرفته شده است.»

حدیث ۱۲۰

«عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام : أَيُّمَا مُؤْمِنٍ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ

---

۱. همان، ص۱۱۱
۲. همان، ص۱۱۲
۳. همان، ص۱۱۲

فِي غَيْرِ يَوْمِ عِيدٍ كُتِبَتْ لَهُ عِشْرُونَ حَجَّةً وَ عِشْرُونَ عُمْرَةً مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ وَ عِشْرُونَ غَزْوَةً مَعَ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَادِلٍ»[1].

از بشیر دهّان نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «هر مؤمنی که امام حسین علیه‌السلام را با شناختِ حقّش در روزی غیر از روز عید زیارت کند، بر او بیست حجّ و بیست عمرهٔ صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به همراهی پیامبری فرستاده شده(از سوی خدای عادل) یا پیشوایی دادگر نوشته می‌شود.»[2]

حدیث ۱۲۱

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام تَعْدِلُ عِنْدَاللَّهِ عِشْرِينَ حَجَّةً وَ أَفْضَلُ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً»[3].

زید شَحّام از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که گفت: «زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام با بیست حجّ معادل است، بلکه از بیست حجّ هم برتر است.»

حدیث ۱۲۲

«عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ، أَوْ عَنْ رَجُلٍ، عَنْ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلَنِي، فَقَالَ لِي: يَا شِهَابُ! كَمْ حَجَجْتَ مِنْ حَجَّةٍ؟ قَالَ: فَقُلْتُ: تِسْعَ عَشَرَ. قَالَ: فَقَالَ لِي: تُتِمُّهَا عِشْرِينَ حَجَّةً يُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ بِن عَلِيٍّ علیه‌السلام »[4].

از شهاب پسر عبد ربه ـ یا از مردی که وی روایت کند ـ نقل است که امام صادق علیه‌السلام از من

---

۱. همان، ص۱۱۵.

۲. جای دقّت است که در این حدیث اشارتهایی به حکمت و فلسفهٔ آن همه پاداشِ گفته شده وجود دارد، کافی است تا تأمّلی شود در واژگانی چون «مؤمن=باورمند به خدای دادگر و یکتا و مهربان» و عبارتِ «عارفاً بِحَقِّهِ=آگاه و آشنا به برازندگیِ امام حسین علیه‌السلام برای توحید(یکتاپرستی) و حرّیّت و عدل» و بالاخره عبارتِ «امامٍ عادلٍ» در آخرِ حدیث فوق، زیرا این همه به وضوح می رساند که زیارت و محبّتِ امام حسین زمانی درست و مفید است که در مسیرِ توسعهٔ عدالت، انصاف و ایمان باشد.

۳. ثواب الاعمال ، ص۱۱۷

۴. همان، ص۱۱۸.

پرسید: ای شهاب! چند بار حجّ گذارده‌ای؟ گفتم: نوزده. به من گفت: حجّ بیستم را که تمام کنی تازه پاداشِ زیارتِ امام حسین علیه‌السلام برای تو نوشته شود.»

حدیث ۱۲۳

«عَنْ حُذَیْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: کَمْ حَجَجْتَ؟ قُلْتُ: تِسْعَ عَشَرَ. قَالَ: فَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَتْمَمْتَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ حَجَّةً لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام»[1].

حذیفه، پسر منصور گوید: «امام صادق علیه‌السلام از من پرسید: چند حجّ به جا آورده‌ای؟ گفتم: نوزده. گفت: اگر بیست و یك حجّ را تمام كنی، تازه چون كسی خواهی بود كه امام حسین علیه‌السلام را زیارت كرده است.»

حدیث ۱۲۴

«عَنْ صَالِحٍ النِّيلِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ حَجَّ مِائَةَ حَجَّةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم»[2].

صالح نیلی گوید كه امام صادق علیه‌السلام گفت: «كسی كه قبر حسین علیه‌السلام را با شناخت حقّش زیارت كند، مانند كسی است كه همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صد حجّ گذارده است.»

حدیث ۱۲۵

«عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِی عَبدِاللهِ علیه‌السلام كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَمَانِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً»[3].

از مالك بن عطیه نقل است كه امام صادق علیه‌السلام گفت: «هر كس قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت كند، خداوند برایش هشتاد حجّ صحیحِ می‌نویسد.»

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

حدیث ۱۲۶

«عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: وَرَدَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فِي أَوَّلِ وِلَايَةِ أَبِي جَعْفَرٍ فَنَزَلَ النَّجَفَ فَقَالَ: يَا مُوسَى! اذْهَبْ إِلَى الطَّرِيقِ الْأَعْظَمِ فَقِفْ عَلَى الطَّرِيقِ فَانْظُرْ فَإِنَّهُ سَيَجِيئُكَ رَجُلٌ مِنْ نَاحِيَةِ الْقَادِسِيَّةِ فَإِذَا دَنَا مِنْكَ فَقُلْ لَهُ: هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَدْعُوكَ فَسَيَجِيءُ مَعَكَ. قَالَ: فَذَهَبْتُ حَتَّى قُمْتُ عَلَى الطَّرِيقِ وَ الْحَرُّ شَدِيدٌ، فَلَمْ أَزَلْ قَائِماً حَتَّى كِدْتُ أَعْصِي وَ أَنْصَرِفُ وَ أَدَعُهُ، إِذْ نَظَرْتُ إِلَى شَيْءٍ مُقْبِلٍ شِبْهِ رَجُلٍ عَلَى بَعِيرٍ. قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَتَّى دَنَا مِنِّي فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَدْعُوكَ وَ قَدْ وَصَفَكَ لِي، قَالَ اذْهَبْ بِنَا إِلَيْهِ. قَالَ: فَجِئْتُهُ حَتَّى أَنَاخَ بَعِيرَهُ نَاحِيَةً قَرِيباً مِنَ الْخَيْمَةِ، قَالَ: فَدَعَا بِهِ فَدَخَلَ الْأَعْرَابِيُّ إِلَيْهِ وَ دَنَوْتُ أَنَا فَصِرْتُ عَلَى بَابِ الْخَيْمَةِ أَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ لَا أَرَاهُمَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: مِنْ أَيْنَ قَدِمْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَقْصَى الْيَمَنِ. قَالَ: فَأَنْتَ مِنْ مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ! أَنَا مِنْ مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَبِمَا جِئْتَ هَاهُنَا؟ قَالَ: جِئْتُ زَائِراً لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام. فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: فَجِئْتَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ لَيْسَ إِلَّا الزِّيَارَةَ؟ قَالَ: جِئْتُ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ لَيْسَ إِلَّا أَنْ أُصَلِّيَ عِنْدَهُ وَ أَزُورَهُ وَ أُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَ أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي. قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: وَ مَا تَرَوْنَ مِنْ زِيَارَتِهِ؟ قَالَ: نَرَى فِي زِيَارَتِهِ الْبَرَكَةَ فِي أَنْفُسِنَا وَ أَهَالِينَا وَ أَوْلَادِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ مَعَايِشِنَا وَ قَضَاءِ حَوَائِجِنَا. قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: أَ فَلَا أَزِيدُكَ مِنْ فَضْلِهِ فَضْلًا يَا أَخَا الْيَمَنِ؟ قَالَ: زِدْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!، قَالَ: إِنَّ زِيَارَةَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام تَعْدِلُ حَجَّةً مَقْبُولَةً مُتَقَبَّلَةً زَاكِيَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ: إِي وَ اللَّهِ حَجَّتَيْنِ مَبْرُورَتَيْنِ مُتَقَبَّلَتَيْنِ زَاكِيَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ، فَلَمْ يَزَلْ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام يَزِيدُ حَتَّى قَالَ: ثَلَاثِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً مُتَقَبَّلَةً زَاكِيَةً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله»[۱].

موسی، پسر قاسم حضرمی، گوید: «امام صادق علیه‌السلام در نخستین روزهای ولایت ابوجعفر به عراق آمد و در نجف منزل کرد و به من گفت: ای موسی! برو در کنار راه اصلی بایست و چشم

---

۱. همان، ص۱۱۸-۱۱۹.

به راه مردی که از جانب قادسیه می‌آید باش. وقتی که به تو نزدیک شد به او بگو: «آن‌جا، مردی از فرزندان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تو را می‌خواند»، او با تو خواهد آمد. موسی گوید: «من رفتم و در راه ایستادم. هوا به شدّت گرم بود، آن قدر ایستادم که نزدیک بود سرکشی کنم و منصرف گردم و رهایش سازم که چشمم به چیزی شبیه مردی سوار بر شتر افتاد که به سوی من می‌آمد. آن قدر چشم به او دوختم تا به من نزدیک شد. به او گفتم، ای آقا! آن جا مردی از فرزندان رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تو را می‌خواند. او پیش‌تر تو را به من معرفی کرده است. گفت: ما را پیش او ببر. موسی گوید: «او را آوردم. شترش را در جایی نزدیک خیمهٔ امام خواباند. امام صادق علیه‌السلام او را خواند و بادیه‌نشین به نزدش رفت. من خود را تا در خیمه نزدیک ساختم، به طوری که سخنانشان را می‌شنیدم اما خودشان را نمی‌دیدم. امام صادق علیه‌السلام از او پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آن سوی یمن. حضرت صادق گفت: تو از فلان و بهمان جای یمنی؟ گفت: آری از همان جایم. حضرت پرسید: برای چه این‌جا آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کنم. امام صادق علیه‌السلام گفت: پس در این آمدن خواسته‌ای جز زیارت نداری؟ گفت: آری! خواسته‌ای جز این ندارم که نمازی نزد او بخوانم، زیارتش کنم، سلامش دهم و پیش خانواده‌ام برگردم. امام صادق علیه‌السلام از او پرسید: در زیارت او چه دیده‌اید؟ گفت: در زیارت او برکت در جان و مال، اولاد و اهل و عیال، و رزق و روزی و زندگانی خود می‌بینیم و خواسته‌هایمان برآورده می‌شود. امام صادق علیه‌السلام به او گفت: برادر یمنی! آیا می‌خواهی افزون بر آن که گفتی من نیز بخشی از بهره‌های آن را برایت بشمارم؟ گفت: یا ابن رسول‌الله! بشمار. حضرت گفت: زیارت امام حسین علیه‌السلام معادل است با حجّی پذیرفته و پسندیده و پاک به همراهی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. بادیه‌نشین از این سخن به شگفتی افتاد و امام صادق علیه‌السلام ادامه داد: آری! بلکه دو حجّ صحیح و مقبول و پاکی که با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد. بادیه‌نشین شگفت زده شد. امام صادق علیه‌السلام همچنان می‌افزود، تا این که گفت: معادل با سی حجّ صحیح و مقبول و پاکی که با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد.»

حدیث ۱۲۷

«عَنْ یَزِیدَبْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَمَرَّ قَوْمٌ عَلَى حَمِيرٍ، فَقَالَ: أَيْنَ

يُرِيدُونَ هَؤُلَاءِ؟ فَقُلْتُ: قُبُورَ الشُّهَدَاءِ، قَالَ: فَمَا يَمْنَعُهُمْ مِنْ زِيَارَةِ قَبرِ الشَّهِيدِ الْغَرِيبِ؟ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ: وَ زِيَارَتُهُ وَاجِبَةٌ؟ فَقَالَ: زِيَارَتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ، وَ عُمْرَةٍ وَ حَجَّةٍ حَتَّى عَدَّ عِشْرِينَ حَجَّةً وَ عِشْرِينَ عُمْرَةً، ثمّ قال: مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ. قَالَ: فَوَ اللَّهِ مَا قُمْتُ حَتَّى أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ له: إِنِّي قَدْ حَجَجْتُ تِسْعَ عَشَرَ حَجَّةً فَادْعُ اللَّهَ لی أَنْ يَرْزُقَنِي تَمَامَ الْعِشْرِينَ، قَالَ: فَهَلْ زُرْتَ قَبرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ قَالَ: لَا! قَالَ: لَزِيَارَتُهُ خَيْرٌ مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً»[1].

از یزید، پسر عبدالملك نقل است که: «با امام صادق علیه‌السلام بودم که گروهی سوار بر خر گذر کردند. امام پرسید: این‌ها به کجا می‌روند؟ گفتم: مزار شهیدان. گفت: چه چیز آن‌ها را از زیارتِ قبرِ شهیدِ غریب باز می‌دارد؟ مردی از اهل عراق از او پرسید: آیا زیارت او واجب است؟ امام صادق علیه‌السلام گفت: زیارت او بهتر است از حجّ و عمره، از عمره و حجّ، و تا بیست حجّ و بیست عمره شمرد، سپس افزود: حجّ و عمره‌هایی که صحیح و پذیرفته شده باشند. راوی گوید: «به خدا چندان نایستاده بودم که مردی آمد و به حضرتش گفت: من نوزده حجّ گذارده‌ام، از خدا بخواه تا بیستمی را نیز روزی‌ام سازد. امام صادق علیه‌السلام پرسید: آیا قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرده‌ای؟ گفت: نه! امام گفت: البته زیارتِ او از بیست حجّ برتر است.»

حدیث ۱۲۸

«عَنْ أُمِّ سَعِيدٍ الْأَحْمَسِيَّةِ قَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام وَ قَدْ بَعَثْتُ مَنْ يَكْتَرِي لِي حِمَاراً إِلَى قُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَقَالَ علیه‌السلام: ما يَمنَعُكِ مِنْ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ؟ قَالَتْ: قُلْتُ وَ مَنْ هَذَا جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ فَذَاكَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما‌السلام، قَالَتْ: قُلْتُ: وَ مَا لِمَنْ زَارَهُ؟ قَالَ: حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ وَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا، عَدَّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِيَدِهِ»[2].

از ام سعید أحمسیّه نقل است که: «پیش امام صادق علیه‌السلام بودم و کسی را فرستاده بودم تا برای رفتن به زیارتِ قبورِ شهیدان خری کرایه کند. امام صادق علیه‌السلام گفت: چه چیزی تو را از (زیارتِ) سیدالشهدا باز داشته است؟ گفتم: او کیست فدایت شوم؟ گفت: امام حسین علیه‌السلام.

---

۱. همان، ص۱۱۹.

۲. همان، ص۱۲۲.

گفتم: برای کسی که زیارتش کند چه پاداشی است؟ گفت: پاداشِ حجّ و عمره و از خیر و نیکی چنین و چنان، و سه بار آن را با دستانش شمرد.»

توضیح: ابهامی که در آخر این روایت دیده می‌شود نشان می‌دهد که گویی یکی از راویان از گفتن صریح پاداش زیارت امام حسین علیه‌السلام بیمناك بوده است. اما در روایت بعدی که نقل دیگری از همین روایت است، این ابهام برطرف شده و سخن امام صادق علیه‌السلام به وضوح نقل شده است.

حدیث ۱۲۹

«عَنْ أُمِّ سَعِيدٍ الْأَحْمَسِيَّةِ، قَالَتْ: جِئْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَدَخَلْتُ عَلَيهِ فَجَاءَتِ الْجَارِيَةُ فَقَالَتْ: قَدْ جئتكِ بِالدَّابَّةِ، فَقَالَ علیه‌السلام : يَا أُمَّ سَعِيدٍ! حَدِّثيني أَيُّ شَيْءٍ هَذِهِ الدَّابَّةُ، أَيْنَ تَبْغِينَ، أَيْنَ تَذْهَبِينَ؟ قَالَتْ: قُلْتُ: لِأَزُورَ قُبُورَ الشُّهَدَاءِ، فَقَالَ أَخْبِرِينِي [أُخرى][1] ذَلِكَ الْيَوْمَ مَا أَعْجَبَكُمْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ، تَأْتُونَ الشُّهَدَاءَ مِنْ سَفَرٍ بَعِيدٍ وَ تَتْرُكُونَ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ؟ أَلا تَأْتُونَهُ؟ قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: مَنْ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ؟ فَقَالَ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما‌السلام قَالَتْ: قُلْتُ: إِنِّي امْرَأَةٌ. فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِمَنْ كَانَتْ مِثْلَكِ أَنْ تَذْهَبَ إِلَيْهِ وَ تَزُورَهُ. قُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ لَنَا فِي زِيَارَتِهِ؟ قَالَ: تَعْدِلُ حَجَّةً وَ عُمْرَةً وَ اعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صِيَامَهُمَا»[2].

از ام‌سعید احمسیّه نقل است که گفت: «به پیش امام صادق علیه‌السلام آمدم، و وارد خانهٔ او شدم. کنیزم آمد و به من گفت: حیوان را آوردم. امام صادق علیه‌السلام گفت: ای ام‌سعید! بگو ببینم این حیوان برای چیست؟ مقصدت کجاست؟ به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم قبر شهیدان را زیارت کنم. گفت: (امروز را صبر کن!) به من خبر دهید! ای اهل عراق! چه شگفت آورید شما! از راه دور به زیارت شهیدان می‌آیید، اما زیارتِ سیدالشهداء را ترك می‌گویید؟ به زیارت او نمی‌روید؟! ام‌سعید گوید: «از او پرسیدم: سیدالشهداء کیست؟ گفت: امام حسین علیه‌السلام . گفتم: من زنم، گفت: برای زنی چون تو اشکالی ندارد که به سوی او رود و زیارتش کند. پرسیدم:

---

۱. ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص۱۱۰.

۲. *ثواب الأعمال*، ص۱۲۲-۱۲۳.

در زیارت او برای ما چه پاداشی است؟ فرمود: پاداشش معادل است با پاداشِ حجّ و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام، و دو ماه روزه داری.»

توضیح: با مطالعهٔ روایت‌های این فصل چند پرسش پیش می‌آید که به برخی در اینجا اشارتی می‌رود:

پرسش نخست این است که چرا این همه پاداش برای زیارت امام حسین علیه‌السلام گفته شده است تا آن‌جا که این کار نیک از هر عمل نیکی، نیکوتر و برتر شمرده شده است، راستی چه حکمتی در این همه تأکید نهفته است، نکند این روایت‌ها را هم افراطیان و غالیان بعدها ساخته‌اند تا در میان مسلمانان به تفرقه دامن بزنند؟ در پاسخ، نخست باید گفت که این روایات از اسناد صحیح و بسیاری برخوردارند که هرگز نمی‌توان گفت ساختگی و دروغین‌اند، کافی است به کتاب *کامل الزیارات* از ابن‌قولویه مراجعه شود تا این پندار از اذهان زدوده گردد، پس با رجوع به زمان صدور آن‌ها باید جست‌وجو کرد که چه حکمت یا حکمت‌های مهمی در این همه تأکید و تکرار و اصرار بوده است؟

پرسش دیگر و مهم‌تر این است که چرا کربلا به کعبه ترجیح داده شده و ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام بیش از حج و عمره خوانده شده است؟ تا آن‌جا که مرحوم سید بحرالعلوم با وجود آیات صریحی در قرآن مجید و احادیث بسیاری که بالاتفاق حاکی از اهمیت و اولویت حج و عمره و خانهٔ خدا هستند، در منظومه فقهی خود می‌گوید:

و مِن حدیثِ کربلا و الکعبةِ
لِکربلا بانَ عُلوّ الرُّتبةِ؟!

پاسخ این است که کعبه و مراسم حج و عمره در بسیاری از برهه‌های تاریخ به ویژه در زمان صدور این روایات در دست حاکمانِ زورگو و زمامداران مزوّر بوده است و این حاکمان ریاکار و ستمگر تا می‌توانستند با تحمیق مردم از این مراسم الهی و سفر توحیدی بهره‌برداری سیاسی می‌کردند و با این کار ستمگری‌های خود را پیوسته مقدّس و مشروع می‌نمودند. از این رو کسی که به حج و عمره می‌رفت ناخواسته به رونق ریاکاران می‌افزود و سیاهی سپاهِ

کسانی می‌شد که گاه با عناوینی چون امیرالمؤمنین و خلیفهٔ رسول خدا و امیرالحاج و به نام دین، بر مردم نه حکومت و کدخدایی، که خدایی می‌کردند. بر خلاف زیارت امام حسین علیه‌السلام و کربلا که حاکمان و خلیفگان، هرگز روی خوش به آن نشان نمی‌دادند و پیوسته در تخریب و تحدید آن می‌کوشیدند، چرا که درکِ پیامِ کربلا توسط مردم و اشاعهٔ فرهنگ شهادت و عاشورا در جامعه پیش از هر چیز می‌توانست حاکمان مزوّر و ریاکار را که راه یزید و معاویه را تداوم می‌بخشیدند، رسوای خاص و عام کند و چهرهٔ آنان را که در زیر نقاب دین پوشیده بود افشا سازد. این‌که این همه پاداش فراوان برای زیارت امام حسین علیه‌السلام و یادکردِ آن حضرت و گریه بر مصیبت‌هایش گفته شده نیز از آن‌جاست که امام حسین علیه‌السلام و به تبع آن، شعائر حسینی در طول تاریخ، همواره نماد و سمبل ستم‌ستیزی و مبارزه با زور و تزویر بوده و عاشورا و کربلا پیوسته مخالف، بلکه متضاد و معارض با استبداد و به ویژه استبداد دینی و مذهبی بوده است. تاریخ گواه است که بسیاری از خیزش‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش در مبارزه با خلفای ستمگر و مزوّر ـ اعم از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس ـ (یعنی در زمان صدور این روایت‌ها) از زیارت امام حسین علیه‌السلام و در کنار مزار آن حضرت پی‌ریزی و آغاز می‌شد که ما پیشتر در کتاب مستقل و مفصلی به این مهم پرداخته‌ایم که با عنوانِ «سیمای کربلا؛ حریم حرّیت» بارها منتشر شده است. باری جانبداری از امام حسین علیه‌السلام ـ چه با زیارت؛ چه با عزاداری ـ بیشتر به معنای طرفداری از مظلوم و مبارزه با ظلم و ظالمان بوده است، زیرا امام حسین علیه‌السلام همان‌گونه که به حق نامیده شده است «سرور مظلومان» و «پیشوای شهیدانِ مظلوم» بود و از آن‌جا که این دو کار (یعنی طرفداری از مظلوم و مبارزه با ظلم و ظالمان) در حقیقت بزرگ‌ترین کار و برای انسان‌ها ضروری‌ترین و مفیدترین کار است و مسلمانان این دو کار مهم و اساسی را پیش و بیش از همه و رساتر از دیگران، از امام حسین علیه‌السلام و کربلا می‌آموختند و می‌آموزند برای همین پاداش برپایی شعائر حسینی مضاعف و در تزاید است. شالوده و اساس ادیان الهی و آسمانی و حتی مکاتب معقول و مفید انسانی را نیز، این دو رکن تشکیل می‌دهد که در دو کلمهٔ درخشانِ «توحید»

و «عدالت» خلاصه شده است که آزادی و تعالی بشر نیز تنها با آن دو تحقق می‌یابد. و عاشورای امام حسین علیه‌السلام در ستیزِ مستمرّش عدالت و دادگری را پاس می‌دارد و در مبارزه و معارضه با زور و استبداد به ویژه استبداد مذهبی، توحید را از تخریب و تحریف دور و مصون می‌سازد و پرواضح است که پاداش مرزبانی از توحید و عدالت (یعنی آزادی و رهائی از ستم و رسیدن به دادورزی) از هرچه گفته شود بیشتر است وگرنه حج و عمره و زیارت، مانند هرچه عبادت در اصل برای این بوده است که ما را به آن دو اصل اساسی (توحید و عدالت = آزادی و دادورزی) واصل و عامل گرداند، آری:

کعبه خود سنگِ نشانیست که ره گم نشود
حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست

زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز عرفه

حدیث ۱۳۰

«وَ رُوِيَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرَبْنَ مُحَمَّدٍ وَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى‌بْنَ جَعْفَرٍ وَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ‌بْنَ‌مُوسَى علیهم‌السلام وَ هُمْ يَقُولُونَ: مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ‌بْنِ‌عَلِيٍّ علیهماالسلام بِعَرَفَةَ قَلَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى ثَلِجَ الصَّدْرِ [ثَلِجَ الفُؤاد]»[1].

از داود رَقّی روایت است که گفت: «از امام صادق و امام موسای کاظم و امام رضا علیهم‌السلام شنیدم که می‌گفتند: هر که در روز عرفه قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند، خداوند متعال او را با دلی مسرور و مطمئن به موطنش برمی‌گرداند.»

حدیث ۱۳۱

«عَنْ عَلِيِّ‌بْنِ أَسْبَاطٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ‌عَلِيٍّ علیهماالسلام عَشِيَّةَ عَرَفَةَ. قَالَ: قُلْتُ: قَبْلَ نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ؟ قَالَ: نَعَمْ!

---

۱. شیخ صدوق، *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۰؛ همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۵.

قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ فِي أُولَئِكَ أَوْلَادَ زِنًى وَ لَيْسَ فِي هَؤُلَاءِ أَوْلَادُ زِنىً»[۱].

از علی‌بن اسباط به صورت مرفوع، نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: خدای عزوجل شامگاه عرفه، نظر لطفش را نخست شاملِ حالِ زائرانِ قبرِ امام حسین علیه‌السلام می‌گرداند. راوی گوید: «گفتم: پیش از آن که به اهل موقف (آنان که در عرفاتند) نظر کند؟» امام صادق علیه‌السلام گفت: آری! گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: برای این که در میان آن‌ها فرزندان زنا نیز یافت شود اما در میان اینان یافت نمی‌شود.

حدیث ۱۳۲

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ‌بْنِ مُسْكَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَتَجَلَّى لِزُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتٍ وَ يَقْضِي حَوَائِجَهُمْ وَ يَغْفِرُ ذُنُوبَهُمْ وَ يُشَفِّعُهُمْ فِي مَسَائِلِهِمْ، ثُمَّ يَثْنِي بِأهلِ عَرَفَاتٍ فَيَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ»[۲].

عبدالله، پسر مسکان گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «خداوند تبارك و تعالی پیش از اهل عرفات، به زائران قبر امام حسین علیه‌السلام تجلّی می‌کند، خواسته‌های آنان را برآورده می‌سازد، گناهان‌شان را می‌بخشاید و شفاعت‌شان را می‌پذیرد؛ سپس به اهل عرفات رو می‌کند و آن‌چه را که با زائران امام حسین علیه‌السلام کرده بود با آنان نیز می‌کند.»

حدیث ۱۳۳

«عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: رُبَّمَا فَاتَنِي الْحَجُّ فَأُعَرِّفُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ: أَحْسَنْتَ يَا بَشِيرُ! أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ فِي غَيْرِ يَوْمِ عِيدٍ كُتِبَتْ لَهُ عِشْرُونَ حَجَّةً وَ عِشْرُونَ عُمْرَةً مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ وَ عِشْرُونَ غَزْوَةً مَعَ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَادِلٍ. وَ مَنْ أَتَاهُ فِي يَوْمِ عِيدٍ كُتِبَتْ لَهُ أَلْفُ حَجَّةٍ وَ أَلْفُ عُمْرَةٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ، وَ أَلْفُ غَزْوَةٍ مَعَ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ أَوْ إِمَامٍ عَادِلٍ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لِي

---

۱. همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۵-۱۱۶؛ همو، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۰؛ همو، *معانی الاخبار*، ص۳۹۱-۳۹۲.

۲. همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۶.

بِمِثْلِ الْمَوْقِفِ؟ قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَشِيرُ! إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يَوْمَ عَرَفَةَ عَارِفاً بِحَقِّهِ فَاغْتَسَلَ بِالْفُرَاتِ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ كَتَبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَجَّةً بِمَنَاسِكِهَا. وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ. وَ عُمْرَةً».[۱]

بشیر دهّان گوید: «به امام صادق علیه‌السلام گفتم: بعضی از سال‌ها که حجّ را از دست می‌دهم، اعمال عرفات را در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌کنم. امام صادق علیه‌السلام گفت: ای بشیر! کار خوبی می‌کنی. هر مؤمنی که امام حسین علیه‌السلام را با شناخت حقّش در روزی غیر از روز عید زیارت کند، بر او بیست حجّ و بیست عمرهٔ صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر نوشته می‌شود، و هر کس در روز عید به زیارتش رود، بر او هزار حجّ و هزار عمرهٔ درست و پذیرفته شده و هزار جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می‌شود.» راوی گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: چگونه می‌تواند جایگاهی همانند موقف بوده باشد؟! امام مثل کسی که خشمگین باشد به من نگاهی کرد و سپس گفت: ای بشیر! مؤمنی که به حقّ حسین علیه‌السلام عارف باشد و در روز عرفه به زیارت قبرش آید، از فرات غسل کند و سپس به سوی او راه افتد، خدای عزوجل بر هر گامش حجّی را با همهٔ مناسکش برای او می‌نویسد. راوی گوید: دیگر چیزی ندانستم مگر این که امام صادق علیه‌السلام گفت: و نیز عمره‌ای را.

زیارت نیمهٔ شعبان

حدیث ۱۳۴

«رَوَى هَارُونُ بْنِ خَارِجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا كَانَ النِّصْفُ مِنْ شَعْبَانَ نَادَى مُنَادٍ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى: يا زَائِرِي قَبرِ الْحُسَيْنِ! ارْجِعُوا مَغْفُوراً لَكُمْ، ثَوَابُكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكُمْ»[۲].

هارون، پسر خارجه از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: «زمانی که نیمهٔ شعبان فرارسد، ندا کننده‌ای از افق أعلی ندا می‌کند: ای زائرانِ قبرِ حسین! برگردید که بخشوده شده‌اید، پاداشتان با پروردگارتان و پیامبرتان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.»

---

۱. *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۰؛ همو، *ثواب الاعمال*، ص۱۱۵؛ همو، *الأمالی*، ص۲۰۶-۲۰۷.

۲. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۸۲.

آداب زیارت

حدیث ۱۳۵

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا زُرْتَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فَزُرْهُ وَ أَنْتَ حَزِينٌ مَكْرُوبٌ شَعِثٌ مُغْبَرٌّ جَائِعٌ عَطْشَانٌ، فَإِنَّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام قُتِلَ حَزِيناً مَكْرُوباً شَعِثاً مُغْبَرّاً جَائِعاً عَطْشَاناً، وَ اسْأَلْهُ الْحَوَائِجَ وَ انْصَرِفْ عَنْهُ وَ لَا تَتَّخِذْهُ وَطَناً»[۱].

علی پسرِ حکم، به صورت مرفوع از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: «هرگاه خواستی امام حسین علیه‌السلام را زیارت کنی، در حالی زیارت کن که محزون، اندوهناک، پژمرده، پریشان، گرسنه و تشنه باشی. زیرا امام حسین علیه‌السلام محزون، اندوهناک، ژولیده، خاک‌آلود، گرسنه و تشنه کشته شد و خواسته‌های خویش را از او بخواه و برگرد و آن‌جا را برای خود وطن مساز.»

حدیث ۱۳۶

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: تَأْتُونَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، قَالَ: تَتَّخِذُونَ لِذَلِكَ سُفْرَةً؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا لَوْ أَتَيْتُمْ قُبُورَ آبَائِكُمْ وَ أُمَّهَاتِكُمْ لَمْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيَّ شَيْءٍ نَأْكُلُ؟ قَالَ: الْخُبْزَ بِاللَّبَنِ»[۲].

امام صادق علیه‌السلام به یکی از یارانش گفت: «به سر قبر امام حسین علیه‌السلام می‌روید؟ گفت: آری، امام صادق علیه‌السلام گفت: در آنجا سُفره می‌گسترید؟ گفت: آری، امام صادق علیه‌السلام گفت: اگر بر سر قبر پدران و مادران خویش می‌رفتید، چنین نمی‌کردید. راوی گوید: «گفتم: پس چه بخوریم؟ امام صادق علیه‌السلام گفت: نان و شیر.»

حدیث ۱۳۷

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: بَلَغَنِي أَنَّ قَوْماً إِذَا زَارُوا الْحُسَيْنَ علیه‌السلام حَمَلُوا مَعَهُمُ السُّفْرَةَ فِيهَا الْجِدَاءُ وَ

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۴.

۲. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۲۸۱؛ *ثواب الاعمال*، ص۱۱۴-۱۱۵.

الْأَخْبِصَةُ وَ أَشْبَاهُهُ، لَوْ زَارُوا قُبُورَ أَحِبَّائِهِمْ مَا حَمَلُوا مَعَهُمْ هَذَا»[۱].

امام صادق علیه‌السلام گفت: «به من خبر رسیده که گروهی هرگاه به زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌روند، با خود سفره‌ای برمی‌دارند که در آن برّهٔ بریان و حلوای خرما و چیزهای شبیه آن است، اگر بر سر قبر دوستانشان می‌رفتند آن سفره را با خود بر نمی‌داشتند.»

حدیث ۱۳۸

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام : إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَاغْتَسِلْ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ثُمَّ الْبَسْ ثِيَاباً طَاهِرَةً، ثُمَّ امْشِ حَافِياً، فَإِنَّكَ فِي حَرَمٍ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ عَلَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَثِيراً وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِم حَتَّى تَصِيرَ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ ثُمَّ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ زُوَّارَ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ. ثُمَّ اخْطُ عَشْرَ خُطًى، ثُمَّ قِفْ وَ كَبِّرِ اللَّهَ ثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً، ثُمَّ امْشِ إِلَيْهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ وَ اسْتَقْبِلْ وَجْهَهُ بِوَجْهِكَ وَ اجْعَلِ الْقِبْلَةَ بَيْنَ كَتِفَيْكَ ثُمَّ قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَارَاللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ ابْنَ ثَارِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَتْرَ اللَّهِ الْمَوْتُورَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ ثَارُاللَّهِ وَ ابْنُ ثَارِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَتْرُ اللَّهِ الْمَوْتُورُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ بَلَّغْتَ عَنِ اللَّهِ وَ نَصَحْتَ وَ وَفَيْتَ وَ أَوْفَيْتَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَ مَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَ مُسْتَشْهَداً وَ شَاهِداً وَ مَشْهُوداً. أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلَاكَ وَ فِي طَاعَتِكَ وَ الْوَافِدُ إِلَيْكَ، أَلْتَمِسُ بِذَلِكَ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِي الْهِجْرَةِ إِلَيْكَ وَ السَّبِيلَ

---

۱. *کتاب من لایحضر الفقیه*، ج۲، ص۲۸۱؛ *ثواب الاعمال*، ص۱۱۵.

الَّـذِي لَا يُخْتَلَـجُ دُونَـكَ مِنَ الدُّخُولِ فِي كَفَالَتِـكَ الَّتِي أُمِرْتُ بِهَا، مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ، مَنْ أَرَادَ اللّٰهَ بَـدَأَ بِكُـمْ، مَـنْ أَرَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُـمْ، بِكُمْ يُبَيِّنُ اللّٰهُ الْكَذِبَ وَ بِكُمْ يُبَاعِـدُ اللّٰهُ الزَّمَانَ الْكَلِبَ وَ بِكُمْ يَفْتَحُ اللّٰهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللّٰهُ وَ بِكُمْ يَمْحُوا اللّٰهُ ما يَشاءُ وَ بِكُمْ يُثْبِتُ وَ بِكُمْ يَفُكُّ الذُّلَّ مِنْ رِقَابِنَـا وَ بِكُـمْ يُـدْرِكُ اللّٰهُ تِرَةَ كُلِّ مُؤْمِـنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ تُطْلَبُ وَ بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا، وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا، وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللّٰهُ الْكَرْبَ، وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ اللّٰهُ الْغَيْـثَ، وَ بِكُمْ تُسَـبِّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ. لُعِنَـتْ أُمَّةٌ قَتَلَتْكُمْ، وَ أُمَّةٌ خَالَفَتْكُمْ، وَ أُمَّةٌ جَحَدَتْ وَلَايَتَكُمْ، وَ أُمَّةٌ ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ، وَ أُمَّةٌ شَهِدَتْ وَ لَمْ تَنْصُرْكُمْ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوَاهُمْ وَ بِئْسَ وِرْدُ الْوَارِدِينَ، وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْـكَ يَـا أَبَـا عَبْدِاللّٰهِ، أَنَا إِلَـى اللّٰهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِيءٌ، أَنَا إِلَى اللّٰهِ مِمَّـنْ خَالَفَكَ بَرِيءٌ، أَنَا إِلَـى اللّٰهِ مِمَّـنْ خَالَفَـكَ بَرِيءٌ، ثُمَّ ائْتِ عَلِيّاً ابْنَهُ علیه‌السلام وَ هُوَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ وَ تَقُولُ: السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَـا ابْنَ رَسُـولِ‌اللّٰهِ، السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْـنَ عَلِـيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ، السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْحَسَـنِ وَ الْحُسَـيْنِ، السَّـلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَدِيجَةَ وَ فَاطِمَةَ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ، لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ، أَنَا إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، أَنَا إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، أَنَا إِلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ، [ثُمَّ تَقُومُ فَتُومِئُ بِيَدِكَ إِلَى الشُّهَدَاءِ وَ تَقُولُ:] السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فُزْتُمْ وَ اللّٰهِ، فُزْتُمْ وَ اللّٰهِ، فُزْتُمْ وَ اللّٰهِ، يَا لَيْتَنِي كُنْـتُ مَعَكُـمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً. ثُمَّ تَـدُورُ فَتَجْعَلُ قَبْرَ أَبِي عَبْـدِاللّٰهِ علیه‌السلام بَيْنَ يَدَيْكَ فَتُصَلِّي سِتَّ رَكَعَـاتٍ وَ قَـدْ تَمَّتْ زِيَارَتُكَ. هَذِهِ الزِّيَارَةُ رِوَايَةُ الْحَسَـنِ‌بْنِ رَاشِـدٍ عَنِ الْحُسَـيْنِ‌بْنِ ثُوَيْرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام»[1].

امام صادق علیه‌السلام گفت: «زمانی که به زیارت امام حسین علیه‌السلام آمدی، نخست از آب فرات غسل کـن و لبـاس پاکـی بپـوش، سـپس با پای پیـاده پیـش رو که تـو در حرمی از حرم‌هـای خدای عزوجـل، و در حرمـی از حرم‌هـای رسـول خدایـی، و تـا می‌توانی خـدا را با تکبیـر و تهلیل، و با

۱. *کتاب من لا یحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۹۴-۵۹۷.

مجد و عظمت یاد کن (تسبیحات اربعه را بسیار تکرار کن) و بر محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درود بفرست، تا به درب حرم برسی. به آن‌جا که رسیدی می‌گویی: درود بر تو، ای حجت خدا! و پسرِ حجّتِ خدا! درود بر شما ای فرشتگانِ خدا و زائرانِ قبرِ پسرِ پیامبرِ خدا! سپس ده گام به پیش بردار، بایست و سی مرتبه بگو: الله اکبر. سپس به سوی او پیش رو تا به بالای سرش برسی و به طوری که رویت مقابل روی او باشد و قبله را پشت سر خود، میان دو کتف خویش قرار دهی. سپس بگو: درود بر تو ای حجت خدا و پسر حجت خدا! درود بر تو ای آن‌که خونش و خون پدرش بر زمین مانده است که خدا خود خون‌خواه شما است! درود بر تو ای بی‌کس که خدا دادخواهت در آسمان و زمین است. گواهی می‌دهم که خون تو در بهشت جاودانه قرار گرفت و فرشتگان پرده‌دار عرش الهی از آن متأثر شدند و همهٔ آفریدگان بر آن گریستند، هفت آسمان و زمین و آن‌چه که در آن‌ها و میان آن‌ها است برایش گریه کردند و هر که از آفریدگانِ پروردگارمان در بهشت و دوزخ درآمد و شد است و هر چه که به چشم می‌آید و هر آن چه که دیده نمی‌شود بر آن گریست.

گواهی می‌دهم که تو حجت خدا و پسرِ حجّتِ خدایی و گواهی می‌دهم که خدا خود خون‌خواه خون تو و خون پدرت است و گواهی می‌دهم که تو بی‌کس و «خون بر زمین مانده‌ای» هستی که خدا دادخواهت در آسمان‌ها و زمین است. گواهی می‌دهم که تو حق را از جانب خدا به مردم رساندی، خیرخواهی کردی، به عهد خود وفادار بودی و پیمان خویش به پایان رساندی. در راه پروردگارت به جان کوشیدی و به راهی که خود گواه صادق، و شهید و شاهدش بودی رفتی. من بندهٔ خدا، چاکر تو، در طاعت تو و میهمان توام. با این زیارت از تو التماس می‌کنم که کمال منزلت را پیش خدای عزوجل و ثبات قدم را در هجرت به سوی تو داشته باشم و راهی را بپیمایم که جز تو کس در آن مجذوبم نسازد، تا به کفالت تو که به ورود در آن مأمورم، وارد شوم. هر که خدا را خواهد با شما سرآغازد، هر که خدا را خواهد با شما سرآغازد، هر که خدا را خواهد از شما آغاز کند. توسط شماست که خدا دروغِ دروغگویان را افشا کند و به خاطر شما روزگار سختی و رنج را به دور اندازد. خدا [خواسته‌های خود را] با شما بیاغازد و با شما به سامان برد. خدا هر چه را که بخواهد از میان ببرد و هر چه را که بخواهد دوام بخشد با شما از میان می‌برد یا دوام می‌بخشد و به واسطهٔ شما زنجیرِ ذلّت از گردنمان بردارد. با شما است که خدا از خونِ ریخته شدهٔ هر مرد و زن باایمان خونخواهی

کند و انتقام کشد، به خاطر شما است که زمین درختانش را می‌رویاند و به خاطر شما است که درختان میوه می‌دهند. به خاطر شما است که آسمان قطره‌های برکتش را فرومی‌ریزد. با شما خدا اندوه را می‌زداید، با شما خدا باران را می‌باراند و با شما زمینی که بدن‌های شما را در برگرفته است تسبیح خدا می‌گوید. نفرین شده است امتی که شما را کشت و امتی که با شما مخالفت کرد و امتی که ولایت شما را انکار کرد و امتی که دست به دست هم داد، در برابر شما ایستاد و امتی که مظلومیت شما را دید اما شما را یاری نکرد. سپاس خدا را که آتش دوزخ را جایگاه آن‌ها قرار داد، و چه بد جایگاهی است دوزخ برای کسانی که به آن در می‌آیند. چه بدند آن‌ها که به دوزخ درآیند. و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. درود خدا بر تو باد یا أبا عبدالله! من از آن‌ها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا برائت می‌جویم؛ من از آن‌ها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا برائت می‌جویم؛ من از آن‌ها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا برائت می‌جویم. سپس به سوی پسرش، علی [اکبر] که در پایین پایش قرار دارد می‌آیی و می‌گویی: درود تو را، ای فرزند رسول خدا! درود تو را، ای فرزند امیرمؤمنان، علی! درود تو را، ای فرزند حسن و حسین! درود تو را، ای فرزند خدیجه و فاطمه! درود خدا بر تو، درود خدا بر تو، درود خدا بر تو! نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت! من از آن‌ها به سوی خدا برائت می‌جویم، من از آن‌ها به سوی خدا برائت می‌جویم، من از آن‌ها به سوی خدا برائت می‌جویم، [سپس از جا برمی‌خیزی و با دست به آرامگاه شهیدان اشارت می‌کنی و می‌گویی]: درود بر شما، درود بر شما، درود بر شما، که به خدا رستگار شدید، به خدا رستگار گشتید، به خدا رستگار شدید، ای کاش من نیز با شما بودم، تا به آن رستگاری بزرگی که رسیدید، من نیز می‌رسیدم. سپس طواف می‌کنی، به گونه‌ای که قبر امام حسین علیه‌السلام پیش رویت باشد و آن‌گاه شش رکعت نماز می‌خوانی که دیگر زیارت تو کامل شده و به پایان رسیده است.» شیخ صدوق در پایان می‌نویسد: «این همان زیارتی است که حسن‌بن راشد آن را به واسطهٔ حسین‌بن ثویر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است.»

زیارت امام حسین علیه‌السلام در حال تقیه

حدیث ۱۳۹

«إِذَا أَتَيْتَ الْفُرَاتَ فَاغْتَسِلْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْكَ الطَّاهِرَيْنِ، ثُمَّ ائْتِ الْقَبْرَ وَ قُلْ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، وَ قَدْ تَمَّتْ زِيَارَتُكَ هَذِهِ فِي حَالِ التَّقِيَّةِ. رَوَى ذَلِكَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام»[1].

«زمانی که به فرات رسیدی غسل کن و لباس‌های پاکیزه‌ات را بپوش، سپس کنار قبر بیا و بگو: درود خدا بر تو یا اباعبدالله، درود خدا بر تو یا اباعبدالله، درود خدا بر تو یا اباعبدالله، و همین زیارت در حال تقیه تو را کامل و کافی است.» این را یونس‌بن ظبیان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است.

زیارت امام حسین علیه‌السلام از راه دور

حدیث ۱۴۰

«فِي رِوَايَةِ حَنَانِ‌بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام: يَا سَدِيرُ! تَزُورُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! لَا! قَالَ: مَا أَجْفَاكُمْ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ شَهْرٍ؟ قُلْتُ: لَا! قَالَ: فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟ قُلْتُ: قَدْ يَكُونُ ذَلِكَ، قَالَ: يَا سَدِيرُ! مَا أَجْفَاكُمْ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ شُعْثٌ غُبْرٌ يَبْكُونَ وَ يَزُورُونَ وَ لَا يَفْتُرُونَ. وَ مَا عَلَيْكَ يَا سَدِيرُ أَنْ تَزُورَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فِي كُلِّ جُمْعَةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَوْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَرَاسِخُ كَثِيرَةٌ. فَقَالَ لِيَ: اصْعَدْ فَوْقَ سَطْحِكَ ثُمَّ الْتَفِتْ يَمْنَةً وَ يَسْرَةً، ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْحُو نَحْوَ الْقَبْرِ فَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. تُكْتَبُ لَكَ بِذَلِكَ زَوْرَةٌ وَ الزَّوْرَةُ حَجَّةٌ وَ عُمْرَةٌ. قَالَ سَدِيرٌ: فَرُبَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ فِي الشَّهْرِ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً»[2].

حنان‌بن سدیر در روایتی به واسطهٔ پدرش از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «ای

---

۱. همان، ج۲، ص۵۹۸.

۲. همان، ج۲، ص۵۹۹.

سدیر! آیا قبر امام حسین علیه‌السلام را هر روز زیارت می‌کنی؟ گفتم: نه! فدایت شوم. گفت: چه قدر جفا می‌کنید، در هر ماه چطور؟ گفتم نه! گفت: پس سالی یك بار که زیارتش می‌کنی؟ گفتم: این، گاهی می‌شود. گفت: ای سدیر! چه قدر به امام حسین علیه‌السلام جفا می‌کنید. آیا نمی‌دانی که خداوند تبارك و تعالی را یك میلیون فرشتهٔ پریشان و خاك‌آلود است که برای امام حسین علیه‌السلام می‌گریند، او را زیارت می‌کنند و چیزی از خود نمی‌گویند؟ ای سدیر! چرا قبر امام حسین علیه‌السلام را هر هفته پنج بار، یا در هر روز یك بار زیارت نمی‌کنی؟ گفتم: فدایت گردم! میان ما و قبر او فرسنگ‌های زیادی فاصله است. امام صادق علیه‌السلام به من گفت: پشت‌بام خانه‌ات برو، به چپ و راست نگاه کن، سرت را به سوی آسمان بلند کن، سپس به سوی قبر امام حسین علیه‌السلام رو بگردان و بگو: درود بر تو یا أبا عبدالله. درود و رحمت خدا و برکت‌هایش بر تو باد. اگر این کار را بکنی، برای تو یك زیارت نوشته می‌شود، زیارتی که معادل یك حجّ و عمره است. سدیر گوید: پس از آن گاهی در ماهی بیش از بیست بار آن کار را انجام می‌دادم.»

زیارت شهدای کربلا

ادامه حدیث ۱۴۰

«فَإِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قُبُورِ الشُّهَدَاءِ، فَقُلِ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»[۱].

«وقتی خواستی قبور شهیدان کربلا را زیارت کنی، بگو: درود بر شما برای شکیبایی‌تان و چه نیك است سرای سرانجام!»

زیارت وداع

حدیث ۱۴۱

«مِنْ رِوَايَةِ يُوسُفَ الْكُنَاسِي، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُوَدِّعَهُ فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، نَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ نَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ وَ دَلَّ عَلَيْهِ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ، يَا رَبِ فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ

---

۱. همان، ج۲، ص۵۹۸ ، ادامه حدیث پیش.

مِنَّا وَ مِنْهُ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَنْفَعَنَا بِحُبِّهِ، اللَّهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً، تَنْصُرُ بِهِ دِينَكَ وَ تَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ وَ تُبِيرُ بِهِ مَنْ نَصَبَ حَرْباً لِآلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ ذَلِكَ وَ أَنْتَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ شُهَدَاءُ نُجَبَاءُ، جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِ رَسُولِهِ كَثِيراً، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَكُمْ وَعْدَهُ وَ أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، اللَّهُمَّ لَا تَشْغَلْنِي فِي الدُّنْيَا عَنْ شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَ لَا بِإِكْثَارٍ فِيهَا فَتُلْهِيَنِي عَجَائِبُ بَهْجَتِهَا وَ تَفْتِنَنِي زَهْرَتُهَا وَ لَا بِإِقْلَالٍ يُضِرُّ بِعَمَلِي ضَرُّهُ وَ يَمْلَأُ صَدْرِي هَمُّهُ، أَعْطِنِي مِنْ ذَلِكَ غِنًى عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَ بَلَاغاً أَنَالُ بِهِ رِضَاكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَ قَدْ أَخْرَجْتُ فِي كِتَابِ الزِّيَارَاتِ وَ فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَنْوَاعاً مِنَ الزِّيَارَاتِ وَ اخْتَرْتُ هَذِهِ لِهَذَا الْكِتَابِ لِأَنَّهَا أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرِّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ»[۱].

یوسف کناسی از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که گفت: «زمانی که خواستی قبر امام حسین علیه‌السلام را وداع کنی، بگو: درود و رحمت خدا و برکت‌هایش بر تو بادا، تو را به خدا می‌سپاریم و به تو درود می‌فرستیم. به خدا و پیامبرش و به آن چه آورده و راه نموده، ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم. پروردگارا! ما را با شاهدان بنویس! بار پروردگارا! این زیارت را آخرین دیدار میان ما و او قرار مده! بار خدایا، از تو می‌خواهیم که ما را با محبت او بهرمند سازی. خدایا! او را تا جایی که خود می‌پسندی فراببر، دین خود را با او یاری کن، دشمنت را به دست او بکش و هر که با آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سر ستیز دارد، توسط او نابود کن زیرا که تو خود این را وعده داده‌ای و تو هرگز در وعده تخلّف نمی‌کنی. درود و رحمت خدا و برکت‌هایش بر تو بادا، گواهی می‌دهم که شما، شهید و نجیب هستید، در راه خدا بسیار جهاد کردید و بر شریعت رسول خدا و در راه فرزندش کشته شدید. سپاس خدایی را که وعدهٔ خویش را برای شما درست و عملی ساخت و آن چه را که دوست می‌داشتید به شما نشان داد. درود خدا بر محمد و آل محمد، و سلام و رحمت خدا و برکت‌هایش بر آنان بادا. خدایا! مرا از شکر نعمتت در دنیا غافل مگردان، نه نعمت دنیا را آن‌قدر بر من افزون کن که شادکامی‌های شگفت

---

۱. همان، ج۲، ص۵۹۷-۵۹۸

انگیزش مرا به بازی گیرد و زینت‌هایش فریفته‌ام سازد و نه آن چنان تنگ گیر که سختی آن، به کار و بارم آسیب رساند و همّ و غمش دلم را اشغال کند، از دنیا به من آن ده که مایهٔ بی‌نیازی‌ام از آفریدگان شرورت باشد و توانگری عنایت کن که با آن به خوشنودی تو دست یابم، ای مهرورزتر از همهٔ مهرورزان!»

شیخ صدوق در ذیل این زیارت می‌نویسد: «من در کتاب *الزیارات و مقتل الحسین* علیه‌السلام [۱] انواعی از زیارت‌ها را آورده‌ام که از میان آن‌ها این زیارت را برای این کتاب (*کتابُ من لایحضره الفقیه*) برگزیدم، چرا که به نظر من صحیح‌ترین زیارتی است که از راه روایت به ما رسیده است و همین ما را در رسیدن به مرادمان رسا و کافی است.»

حریم مرقد مطهّر

حدیث ۱۴۲

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: حَرِيمُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام خَمْسَةُ فَرَاسِخَ مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِ الْقَبْرِ»[۲].

امام صادق علیه‌السلام گوید: حریم قبر امام حسین علیه‌السلام از هر چهار سوی قبر، پنج فرسخ است.

حدیث ۱۴۳

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ لِمَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام حُرْمَةٌ مَعْرُوفَةٌ مَنْ عَرَفَهَا وَ اسْتَجَارَ بِهَا أُجِيرَ. فَقُلْتُ لَهُ: فَصِفْ لِي مَوْضِعَهَا جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: امْسَحْ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ الْيَوْمَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رَأْسِهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ نَاحِيَةِ رِجْلَيْهِ و خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِنْ خَلْفِهِ وَ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً مِمَّا يَلِي وَجْهَهُ»[۳].

از اسحاق، پسر عمّار نقل است که گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: قبر امام حسین علیه‌السلام را حریم و حرمتی شناخته شده است، هر که آن را بشناسد و در آن پناه جوید، پناه

---

۱. شیخ صدوق در این‌جا به وضوح از کتاب خود موسوم به *مقتل الحسین* علیه‌السلام سخن می‌گوید. یك بار دیگر نیز در کتاب *الخصال*، از آن ذکری به میان آورده است که در فصل سوم این کتاب، گذشت.

۲. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۷۹ و ۶۰۰.

۳. *ثواب الاعمال*، ص۱۱۹-۱۲۰.

داده می‌شود. (راوی گوید): به امام صادق علیه‌السلام گفتم: فدایت گردم! حدود آن را برایم بیان کن. امام صادق علیه‌السلام گفت: از جایی که قبر امام حسین علیه‌السلام امروزه در آن است، بیست و پنج ذراع از ناحیهٔ بالای سر و بیست و پنج ذراع از ناحیهٔ پایین پا و بیست و پنج ذراع از پشتِ روی و بیست و پنج ذراع از روبه‌روی او، راه برو تا حریم حضرتش را به دست آوری.»

در قداستِ حرمِ مقدّس

حدیث ۱۴۴

«رَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَوْضِعُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مُنْذُ يَوْمٍ دُفِنَ فِيهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»[۱].

اسحاق، پسر عمّار، از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که گفت: «محل قبر امام حسین علیه‌السلام از آن روزی که در آن به خاك سپرده شد، باغی از باغ‌های بهشت است.»

حدیث ۱۴۵

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: مَوْضِعُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام تُرْعَةٌ مِنْ تُرَعِ الْجَنَّةِ»[۲].

امام صادق علیه‌السلام گفت: «محل قبر امام حسین علیه‌السلام دری از درهای بهشت است.»

تربت کربلا

حدیث ۱۴۶

«قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام: فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام شِفَاءٌ مِنْ كُلِ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ»[۳].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «در خاكِ مرقدِ امام حسین علیه‌السلام شفای هر درد است و آن است که داروی بزرگ است.»

---

۱. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۷۹ و ۶۰۰؛ *ثواب الاعمال*، ص۱۲۰.

۲. همان دو مأخذ پیش.

۳. *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۱۰۴؛ *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۵۹۹.

حدیث ۱۴۷

«عَنِ الْمُسَـيِّبِ بْنِ زُهَيْر، عن مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الكَاظِمِ عليه‌السلام قَال:...وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئاً لِتَتَبَرَّكُوا بِـهِ فَـإِنَّ كُلَّ تُرْبَـةٍ لَنَا مُحَرَّمَـةٌ إِلَّا تُرْبَةُ جَـدِّيَ الْحُسَـيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام فَـإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ أَوْلِيَائِنَا...»[1].

از مسيّب، پسر زهير در ضمن خبر مفصلی نقل است كه امام موسای كاظم عليه‌السلام گفت: «از خاك قبر من برای تبرّك بر نداريد، چرا كه جز تربت جدّم، امام حسـين عليه‌السلام كه خداوند متعال آن را برای پيروان و دوستان ما شفا قرار داده است همهٔ خاك ها بر ما حرام است.»

حدیث ۱۴۸

«قَالَ الصادقُ عليه‌السلام : إِذَا أَكَلْتَهُ فَقُل: اللَّهُمَ رَبِّ التُّرْبَةِ الْمُبَارَكَةِ وَ رَبَّ الْوَصِيِّ الَّذِي وَارَتْهُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْهُ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً وَاسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ»[2].

امـام صـادق عليه‌السلام گفت: «هرگاه تربت امام حسـين عليه‌السلام را خوردی بگو: خدايـا! ای پرودگارِ اين خاكِ مبارك و ای پرودگارِ آن وصيی كه اين خاك او را در خود پوشـانيده اسـت؛ بر محمّد و آل محمّد درود بفرست و آن را مايهٔ دانشی سودمند، رزقی گسترده و شفايی بر هر درد قرار ده.»

سجده و تسبيح با تربت كربلا

حدیث ۱۴۹

«قَـالَ الصَّـادِقُ عليه‌السلام : السُّـجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَـيْنِ عليه‌السلام يُـنَـوِّرُ إِلَى الْأَرَضِ السَّـابِعَةِ. وَ مَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام كُتِبَ مُسَبِّحاً وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا»[3].

امـام صـادق عليه‌السلام گفت: «سـجده با تربت امام حسـين عليه‌السلام تا زميـن هفتم نور می‌افشـاند و هر كسی كه تسبيحی از خاكِ قبرِ امام حسين عليه‌السلام با خود داشته باشد، تسبيح‌گوی حق محسوب می‌گردد، گرچه با آن تسبيح هم نگويد.»

---

۱. *عيون اخبار الرضا*، ج۱، ص۱۰۴.

۲. *كتاب من لا يحضره الفقيه*، ج۲، ص۶۰۰.

۳. همان، ج۱، ص۲۶۸

فصل هشتم

عاشورا و موعود منتقم

پدر نُه پیشوای معصوم

حدیث ۱۵۰

«عَنْ سُلَیمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ إِذَا الْحُسَیْنُ علیه السلام عَلَی فَخِذَیْهِ وَ هُوَ یُقَبِّلُ عَیْنَیْهِ وَ یَلْثِمُ فَاهُ وَ هُوَ یَقُولُ: أَنْتَ سَیِّدُ ابْنُ سَیِّدٍ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنُ إِمَامٍ، أَبُو الْأَئِمَّةِ، أَنْتَ حُجَّةٌ ابْنُ حُجَّةٍ، أَبُو حُجَجٍ تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ»[۱].

سلیم‌بن قیس هلالی از سلمان فارسی که خدا مهرش بورزاد نقل می‌کند: «زمانی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و دیدم که حسین علیه السلام بر زانوان او نشسته است و پیامبر چشم‌ها و دهان او را می‌بوسد و می‌گوید: تو سید پسر سیدی، تو پیشوا پسر پیشوایی، پدر پیشوایانی، تو خود حجت و پسر حجتی، پدر نُه حجتی که از نسل تو خواهند بود و نهمی از آنان قیام کنندهٔ آنان خواهد بود.»

حدیث ۱۵۱

«قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله و سلم: الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَی اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ، هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی، وَ هُمُ الْوَسِیلَةُ إِلَی اللّٰهِ عزَّ و جَلَّ.»[۲].

---

۱. *کتاب الخصال*، ص۴۷۵؛ *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۵۲.

۲. *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۵۸.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: «پیشوایان از فرزندان حسینند، هر که از آنان فرمان برد، از خدا فرمان برده و هر که از آنان سرپیچد، از خدا سرپیچیده است. آنان دست‌آویز استوارند و همانان راه رسیدن به خدای عَزیز و جلیل اند.»

حدیث ۱۵۲

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنِّي مُخلِفٌ فِيكُمُ الثِّقلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»، مَنِ الْعِتْرَةُ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، تَاسِعُهُمْ مَهْدِيُهُمْ وَ قَائِمُهُمْ، لَا يُفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَوْضَهُ»[۱].

امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ نیاکان خویش از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام از معنای این سخنِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که گفت: «من در میان شما، دو امانت سنگین به جا می‌گذارم، کتاب خدا (قرآن) و عترتم»، پرسیده شد که عترت کیانند؟ گفت: من، حسن، حسین، و نُه پیشوا از فرزندانِ حسین که نهمینِ آن‌ها مهدی و قیام کنندهٔ آنان است. نه آنان از کتاب خدا دور افتند و نه کتاب خدا از آنان جدا گردد، همواره با هم‌اند تا در حوض کوثر بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شوند.»

حدیث ۱۵۳

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ لِلدِّينِ وَ الْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ:

---

۱. همان، ج۱، ص۵۷.

إِي وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»[1].

امام رضا علیه السلام به واسطهٔ نیاکانش از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که پدرش امام علی علیه السلام گفت: «حسین جان! نهمین فرزند تو، همان قیام‌کننده برای حق، پیروزگردانندهٔ دین و گسترش‌دهندهٔ عدالت است. امام حسین علیه السلام گوید: به او گفتم: ای امیرمؤمنان! به راستی این شدنی است؟ گفت: آری! سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و او را بر همهٔ آفریدگان برگزید (این کار خواهد شد) اما پس از اختفای او و سرگردانی مردم. در آن زمان کسی در دین او استوار نمی‌ماند، مگر مخلصانی که دارای روح یقین باشند. همانان که خداوند متعال بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلشان حتمی ساخته و آنان را با روحی از خود یاری کرده است.

حدیث ۱۵۴

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيّاً، أَوَّلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُحْيِي اللَّهُ تَعالى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ يُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ «عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[2]. لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيها آخَرُونَ فَيُؤْذَوْنَ وَ فَيُقَالُ لَهُمْ: «مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»[3]، أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»[4].

امام حسین علیه السلام گفت: از ما دوازده مهدی خواهد بود. اول آنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرشان نهمین نسل از فرزندان من، همو که قیام کننده برای حق است. خداوند متعال به

---

۱. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۳۰۴.

۲. سورهٔ توبه، آیه۳۳.

۳. سورهٔ یونس، آیه۴۸.

۴. *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۶۸؛ *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۳۱۷.

وسیلهٔ او زمین مرده را زنده می‌کند و دین حق را بر همهٔ ادیان چیره می‌سازد، گرچه مشرکان را خوش آیند نباشد. او را غیبتی است که در آن گروهی از دین برمی‌گردند و گروهی دیگر در دین استوار می‌مانند و آزار می‌بینند. به آن‌ها گفته می‌شود: «اگر شما راستگویید، بگویید این وعده کی تحقّق خواهد یافت». آگاه باش! که هر کس در زمان اختفای او، بر آزار و انکار شکیبا باشد، مانند کسی است که با شمشیر در پیش دستِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جهاد می‌کند.»

حدیث ۱۵۵

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّبْنِ الْحُسَيْنِ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما‌السلام : فِي التَّاسِعِ مِنْ وُلْدِي سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ هُوَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ»[1].

امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام محمد باقر علیه‌السلام ، او نیز از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کنند که امام حسین علیه‌السلام گفت: «در نهمین فرزندم، رسمی از یوسف و رسمی از موسی است و او قیام کنندهٔ ما اهل‌بیت است. خداوند متعال کار او را یك شبه رو به راه خواهد کرد.»

حدیث ۱۵۶

«عَنْ عَبْدِاللَّهِبْنِ شَرِيكٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَبْنَ عَلِيِّبْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام يَقُولُ: قَائِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَسَّمُ مِيرَاثُهُ وَ هُوَ حَيٌّ»[2].

عبدالله، پسر شریك به واسطهٔ مردی از قبیلهٔ هَمْدان، نقل می‌کند که امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: قیام کنندهٔ مسلمانان، نهمین فرزند من است. او دارای دوران اختفا است. او در حالی که هنوز زنده است، میراثش تقسیم می‌گردد.

---

۱. *کمال الدین*، ص۳۱۷.

۲. همان، ص۳۱۷.

حدیث ۱۵۷

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأَهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَقُولُ»[۱].

عبدالله، پسر عمر گوید: شنیدم که حسین بن علی می‌گفت: «اگر از عمر جهان جز یك روز نماند، خداوند عزیز آن روز را تا آنجا به درازا کشاند که مردی از فرزندان من به پا خیزد و دنیا را، آن‌گاه که با زور و ستم پرشده است، با عدل و داد پرکند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که چنین می‌گفت.»

حدیث ۱۵۸

«عَنْ عِيسَى الْخَشَّابِ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ، الْمُكَنَّى بِعَمِّهِ، يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ»[۲].

عیسای خشّاب گوید به امام حسین علیه السلام گفتم: «صاحب این کار (حکومت عدل جهانی) تویی؟ گفت: نه صاحب این کار رانده و طرد شده‌ای است که خونخواه خون به زمین ماندهٔ پدرش و دارای کُنیَتِ عمویش است.[۳] او هشت ماه شمشیر به دوش خواهد کشید.»

حدیث ۱۵۹

«عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الهِلالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارِ يَقُولُ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أبی سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَجَرَى

---

۱. همان، ص۳۱۸.

۲. همان.

۳. احتمال دارد معنای این بخش از حدیث «الْمُکَنَّی بِعَمِّهِ» چنین باشد: از ترس عمویش (جعفر کذّاب) مختفی گردد و با کنایه و کنیت، نام برده شود.

بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: أَنَا أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الأكبَرُ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، ثُمَّ إبنى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍ الباقِرُ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ، ثُمَّ تَكَمَّلَهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ رَضِىَ اللهُ عَنهُ. قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: ثُمَّ اسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أبى سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مُعَاوِيَةَ، قَالَ سُلَيْمُ بنِ قيسِ الهِلالى: وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله»[1].

سُلیم‌بن قیس هلالی گوید از عبدالله، پسر جعفر طیار شنیدم که می‌گفت: «من و امام حسن و امام حسین و عبدالله‌بن عباس و عمربن أبی‌سلمه و أسامة‌بن زید، پیش معاویه بودیم که میان من و معاویه سخنی شد. به معاویه گفتم: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌گفت: «من به مؤمنان از خودشان سزاواترم و سپس برادرم علی‌بن ابی‌طالب به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، آن‌گاه که علی شهید شود، حسن‌بن علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، سپس پسرم حسین بن علی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و هنگامی که او شهید گردد، پسرش، علی‌بن الحسین الاکبر (امام سجاد علیه‌السلام) به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، پس از او نیز پسرم محمّد بن علیِ باقر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و آن‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رو به امام حسین کرد و گفت؛ ای حسین! تو او را خواهی دید. سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده امام را کاملاً نام برد که نه امام از نسل امام حسین علیه‌السلام باشند. عبدالله‌بن جعفر گوید: من بر این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام حسن و امام حسین علیهماالسلام، عبدالله‌بن عباس، عمربن ابی‌سلمه و اسامة‌بن زید را گواه گرفتم و آنان در برابر معاویه به درستی سخنم گواهی دادند. سلیم‌بن قیس هلالی گوید: من این حدیث را غیر از عبدالله‌بن جعفر، از سلمان، ابوذر و مقداد هم شنیدم که همهٔ آن‌ها می‌گفتند: ما آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم.

---

۱. *کتاب الخصال*، ص۴۷۷.

حدیث ۱۶۰

«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَر، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ»[۱]، مَا هَذِهِ الْكَلِمَاتُ؟ قَالَ: هِيَ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هُوَ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبْتَ عَلَيَّ، فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّه! فَمَا يَعْنِي عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ: «فَأَتَمَّهُنَ؟»[۲]. قَالَ: يَعْنِي فَأَتَمَّهُنَّ إِلَى الْقَائِمِ علیه السلام اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام. قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ؟»[۳]. قَالَ: يَعْنِي بِذَلِكَ الْإِمَامَةَ، جَعَلَهَا اللَّهُ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّه! فَكَيْفَ صَارَتِ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ وَ هُمَا جَمِيعاً وَلَدَا رَسُولِ‌اللَّه وَ سِبْطَاهُ وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَانَا نَبِيَّيْنِ مُرْسَلَيْنِ أَخَوَيْنِ فَجَعَلَ اللَّهُ النُّبُوَّةَ فِي صُلْبِ هَارُونَ دُونَ صُلْبِ مُوسَى وَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: لِمَ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ؟ وَ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: لِمَ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ؟ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى هُوَ الْحَكِيمُ فِي أَفْعَالِهِ، «لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ»[۴]»[۵].

مفضّل پسر عمر گوید: «از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه: «و زمانی که ابراهیم را پروردگارش با کلمه‌هایی آزمود.» پرسیدم؛ که این کلمه‌ها چه بود؟ گفت: همان کلمه‌هایی بود که آدم از پروردگارش دریافت نمود تا توبه کرد و چنین گفت: بار پروردگارا! تو را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌خوانم و از تو می‌خواهم که توبهٔ مرا بپذیری. و خدا توبهٔ

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

۲. ادامه همان آیهٔ شریفه.

۳. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۲۷.

۴. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۲۳.

۵. شیخ صدوق، *کتاب النبوة*، ص۱۰۰-۱۰۱؛ همو، *معانی الأخبار*، ص۱۲۶-۱۲۷؛ *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۳۵۸-۳۵۹.

او را پذیرفت که همانا او بسیار توبه‌پذیر و مهرورز است. به او گفتم: یا ابن رسول‌الله! مراد خداوند متعال از «فَأَتَمَّهُنَّ»، (آن کلمه‌ها را کامل کرد) چیست؟ گفت: یعنی دوازده پیشوا را که نُه تن از آن‌ها از فرزندان حسینند تا امام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کامل کرد. مفضل گوید به او گفتم: یا ابن رسول‌الله! در مورد این آیه: «و آن را کلمه‌ای ماندنی در پشت او قرار داد» برایم بگو. گفت: منظور از این سخن، امامت است که خدا آن را تا روز رستاخیز در نسل حسین قرار داده است. گفتم: یا ابن رسول‌الله! چرا امامت در فرزندان امام حسین باشد و در فرزندان امام حسن نباشد، در حالی که آن‌ها هر دو فرزند و سبطِ رسولِ خدایند و هر دو سرورِ جوانانِ بهشتند؟ گفت: موسی و هارون هر دو برادر، پیامبر و فرستادهٔ خدا بودند، اما خدا پیامبری را در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و کسی را نمی‌رسد که بگوید: چرا خدا چنین کرد؟ برای این که امامت، خلافت خدای عزوجل است و کسی را نمی‌رسد که بگوید: خدا چرا آن را در نسل حسین قرار داد و در نسل حسن قرار نداد، زیرا که خداوند تبارك و تعالی در کارهایش حکیم است و «از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود و دیگرانند که پرسیده می‌شوند.»

حدیث ۱۶۱

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَلْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام فَقُلْتُ لَهُ: لِأَيِّ عِلَّةٍ صَارَتِ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام دُونَ وُلْدِ الْحَسَنِ علیه‌السلام؟ فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا فِي وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ لَمْ يَجْعَلْهَا فِي وُلْدِ الْحَسَنِ علیه‌السلام وَ اللَّهُ «لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»[۱]»[۲].

محمد، پسر ابویعقوب بلخی گوید: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم: «به چه علتی امامت در فرزندان امام حسین علیه‌السلام شد و در فرزندان امام حسن علیه‌السلام نشد؟ گفت: برای این که خداوند متعال آن را در فرزندان امام حسین علیه‌السلام قرار داد و در فرزندان امام حسن علیه‌السلام قرار نداد و خدا از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود.»

---

۱. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۲۳.

۲ *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۸۲. و بنگرید: همو، *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۲۵۹-۲۶۰، حدیث ۵.

عاشورا و قیام قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف

حدیث ۱۶۲

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ، قُلْنَا: صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا: كَذَبَ اللَّهُ. قَاتَلَ أَبُوسُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ قَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ السُّفْيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ عليه السلام»[1].

از امام صادق عليه السلام نقل است که: «ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده‌ایم که دربارهٔ خدا، دشمن هم شدیم، ما گفتیم: خدا راست می‌گوید و آن‌ها گفتند: خدا دروغ می‌گوید. ابوسفیان با رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم جنگید و معاویه با امام علی عليه السلام جنگید و یزیدبن معاویه با امام حسین عليه السلام جنگید و سفیانی نیز با امام قائم عليه السلام خواهد جنگید.

توضیح: البته این که آل ابوسفیان پیوسته با آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم در تعارض و تخاصم بودند و نزاع حق و باطل در تاریخ مسلمانان همواره میان این دو خاندان بوده است، قولی است که جملگی برآنند و در تاریخ اسلام به وضوح دیده می‌شود. ابن ابار قضاعی (۶۵۹-۵۹۵ ق) در این باره سخنی دارد که بسیار رسا و گویا است که می‌نویسد: «ألب على الرسول، أبوسفيان و لاكت كبد حمزة، هند و نازع حق علی، معاوية و احتز هامة الحسين يزيد...، كان الحسين يقطع الليل تسبيحا و قرآنا و يزيد يتلف العمر تبريحا و عدوانا، عمرك الله كيف يلتقيان؟!»[2] ابوسفیان در عداوت با پیامبر، مردم راگرد آورد و زنش هند، جگر حمزه را به دندان کشید و پسرش، معاویه نیز با حق علی عليه السلام به ستیزه برخاست و یزید، پسر معاویه هم سر حسین عليه السلام را از تن جدا کرد...، حسین عليه السلام شب‌ها را با تسبیح و قرآن سحر می‌کرد و یزید عمرش را با شرارت و ستم تلف می‌کرد، تو را به خدا چگونه این دو به هم می‌رسیدند؟!. تقی الدین مقریزی (۸۴۵-۷۶۶ ق) نیز کتابی در این موضوع دارد که با نام گویای *النزاع والتخاصم فیما بین بنی أمیة و بنی هاشم* منتشر شده است.

حدیث ۱۶۳

«عَنْ عَبْدِالسَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ

---

۱. *معانی الأخبار*، ص ۳۴۶.

۲. ابن الابار القضاعی، *درر السمط فی خبر السبط*، ص ۱۱۶.

فِي حَدِيثٍ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ علیه‌السلام قَتَلَ ذَرَارِيَّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام بِفِعَالِ آبَائِهِمْ؟[۱] فَقَالَ علیه‌السلام: هُوَ كَذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى»[۲]، مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ، وَ لَكِنْ ذَرَارِيُّ قَتَلَةِ الْحُسَيْنِ يَرْضَوْنَ بِأَفْعَالِ آبَائِهِمْ وَ يَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ مَنْ رَضِيَ شَيْئاً كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُتِلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَ إِنَّمَا يَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ علیه‌السلام إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِفِعْلِ آبَائِهِمْ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يَبْدَأُ الْقَائِمُ علیه‌السلام مِنْكُمْ إِذَا قَامَ؟ قَالَ: يَبْدَأُ بِبَنِي شَيْبَةَ فَيُقَاطِعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سُرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»[۳].

عبدالسلام هروی گوید: «به امام رضا علیه‌السلام گفتم: یا ابن رسول‌الله! دربارهٔ حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که: «زمانی که امام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از اختفا درآید، نوادگانِ کشندگانِ امام حسین علیه‌السلام را به خاطر کار پدرانشان خواهد کشت»، چه می‌گویید؟ امام رضا علیه‌السلام گفت: این چنین است. گفتم: پس آیه‌ای که می‌گوید: «هرگز بار بردارنده‌ای بارِ [گناهِ] دیگری را برنمی‌دارد»، معنایش چیست؟ امام رضا علیه‌السلام گفت: همهٔ سخنان خدا درست است، اما نوادگانِ کشندگانِ امام حسین، از کار پدرانشان خوشنودند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری خوشنود باشد، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد. اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب از کشته شدن او خوشنود باشد، خوشنود شونده پیش خدای عزیز و جلیل، شریك قاتل است.[۴] امام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز آن‌گاه که از اختفا درآید، آن‌ها را تنها برای این

---

۱. ر.ك: شیخ صدوق، *ثواب الاعمال*، ص۲۵۷-۲۵۸.

۲. سورهٔ مبارکه انعام، آیهٔ ۱۶۴.

۳. *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۲۷۳؛ *علل الشرایع*، ص۲۲۹.

۴. این عبارت در متن حدیث جای تأمّل است: «اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب از کشته شدن او خوشنود باشد، خوشنود شونده پیش خدای عزیز و جلیل، شریك قاتل است.» زیرا به وضوح می‌رساند که فاجعهٔ عاشورا یک قضیّهٔ شخصیّه نبود و به دو طائفهٔ خاصی محدود نمی‌شد. به دلیل این که در آموزه‌های تربیتی، اخلاقی و انسانی هرگز قوم یا قبیلهٔ خاصی به دیگری برتری ندارد بلکه در اصل، معیار و میزان، عدل و انصاف است و خوب و بدِ کارها با عدالت و ظلم سنجیده می‌شود که هر کاری در مسیرِ توسعهٔ عدالت باشد خوب است و اگر در مسیرِ تأسیس یا تثبیتِ ظلم و ستم باشد بد است و این بد، زمانی بدتر می‌شود که به نامِ خدا و در پوششی از دین و مذهب، صورتِ ارتکاب یابد، برای همین در پایان این حدیث می گوید: منجی موعود، جنگ را با طائفه‌ای شروع می‌کند که خانهٔ خدا را دزدیده‌اند یعنی با پناه بردنِ دروغین به خانهٔ خدا به ستم‌های خویش سرپوش گذاشته‌اند. آری: «انسانها زمانی نجات می‌یابند که نخست مستبدّانِ دینی و ریاکارانِ مذهبی رسوا و نابود شوند تا دیگر جایی برای استحمار و تحمیق نماند که همهٔ بلایا و نواقص از جهل‌های مقدّس و جور و جفاهای متقدّس، سرچشمه می‌گیرد.»

که از کار پدرانشان خوشنودند، خواهد کشت. راوی گوید به امام رضا علیه‌السلام گفتم: قیام کنندهٔ شما آن‌گاه که قیام کند، از کجا شروع خواهد کرد؟ گفت: از فرزندان شیبه شروع می‌کند و دستان آن‌ها را قطع می‌کند زیرا که آنها دزدان خانهٔ خدایند.»

حدیث ۱۶۴

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لِمَ سُمِّيَ عَلِيٌّ علیه‌السلام أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ اسْمٌ مَا سُمِّيَ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ مِيرَةُ الْعِلْمِ يَمْتَارُ مِنْهُ وَ لَا يَمْتَارُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرُهُ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَلِمَ سُمِّيَ سَيْفُهُ ذَا الْفَقَارِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ مَا ضُرِبَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا أَفْقَرَهُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَفْقَرَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْجَنَّةِ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَلَسْتُمْ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ؟ قَالَ: بَلَى! قُلْتُ: فَلِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِماً؟ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ جَدِّيَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام ضَجَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ قَالُوا: إِلَهَنَا وَ سَيِّدَنَا! أَ تَغْفَلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَ ابْنَ صَفْوَتِكَ وَ خِيَرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ: قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ، ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام لِلْمَلَائِكَةِ فَسَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ»[1].

ابوحمزه ثمالی گوید از امام محمد باقر علیه‌السلام پرسیدم: «یا ابن رسول‌الله! چرا علی علیه‌السلام «امیرالمؤمنین» نامیده شد؟ نامی که پیش از او کسی با آن نامیده نشده بود و پس از او نیز برای کسی حلال نیست که با آن نامیده شود؟ گفت: زیرا او معدن[2] دانش است، دانش از او یافت شود و از کسی جز او یافت نشود. راوی گوید: گفتم: یا ابن رسول‌الله! شمشیرش چرا

---

۱. *علل الشرایع*، ص۱۶۰؛ محمد بن جریر بن رستم طبری، *دلائل الامامة*، ص۲۳۹ به نقل از شیخ صدوق.

۲. «مِیرَةُ» به معنی، انبار آذوقه و خانه‌ای است که از آن غذا و خوار و بار دریافت می‌شود و گاهی به مرکز و معدنِ چیزی گرانبها گفته می شود. جالب این که در سخنِ امام محمد باقر علیه‌السلام امیرِ مؤمنان به امارت و حکومت معنا نشده بلکه به دانش اضافه شده است و این نشان می دهد که مکتبِ تشیّع، مذهبِ دانش است نه دولت و حکومت.

ذوالفقار (برنده و شکافنده) نامیده شده است؟ گفت: زیرا هر که از آفریدگان خدا با آن زده شد، او را در این دنیا از خانواده و فرزندانش و در آن دنیا از بهشت برید و دور ساخت. راوی گوید: گفتم: یا ابن رسول‌الله! مگر همهٔ شما به حق قیام کننده نیستید؟ گفت: آری! هستیم. گفتم: پس چرا فقط امام قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف قیام کننده نامیده شده است؟ گفت: هنگامی که جدم حسین علیه‌السلام کشته شد، فرشتگان رو به سوی خداوند متعال، با گریه و فریاد بر او ضجه زدند و گفتند، پروردگارا! سرورا! آیا آنان را که برگزیده و فرزند برگزیدهٔ تو و بهترین آفریده‌ات را کشتند رها می‌کنی؟ خدای عزیز و جلیل بر آن‌ها وحی کرد: آرام باشید! ای فرشتگان من! به عزت و جلالم سوگند که خود از آنان انتقام می‌گیرم، اگرچه پس از گذشت زمانی باشد. سپس خداوند عزیز و جلیل، پرده از چهرهٔ پیشوایان از نسل حسین علیه‌السلام برداشت، و فرشتگان شادمان شدند و دیدند که یکی از آنان در حال قیام نماز می‌خواند؛ که خدای عزوجل گفت: با همین قیام کننده از آن‌ها انتقام می‌گیرم.»

حدیث ۱۶۵

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ روحٍ قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ مَعَ جَمَاعَةٍ فِيهِمْ عَلِيُّ‌بْنُ عِيسَى الْقَصْرِيُّ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أُرِيدُ أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ فَقَالَ لَهُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام أَ هُوَ وَلِيُّ اللّٰهِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَاتِلِهِ لَعَنَهُ اللّٰهُ أَ هُوَ عَدُوُّ اللّٰهِ؟ قَالَ: نَعَمْ! قَالَ الرَّجُلُ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَلِّطَ اللّٰهُ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ: افْهَمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ، اعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى لَا يُخَاطِبُ النَّاسَ بِشَهَادَةِ الْعَيَانِ وَ لَا يُشَافِهُهُمْ بِالْكَلَامِ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ أَجْنَاسِهِمْ وَ أَصْنَافِهِمْ بَشَراً مِثْلَهُمْ، فَلَوْ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَ صُوَرِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ وَ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُمْ، فَلَمَّا جَاءُوهُمْ وَ كَانُوا مِنْ جِنْسِهِمْ يَأْكُلُونَ «الطَّعامَ وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْواقِ»[۱] قَالُوا لَهُمْ، أَنْتُمْ مِثْلُنَا فَلَا نَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَ بِشَيْءٍ نَعْجِزُ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ فَنَعْلَمَ أَنَّكُمْ مَخْصُوصُونَ دُونَنَا

۱. سورهٔ فرقان، آیه ۲۰.

بِمَا لَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمُ الْمُعْجِزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا، فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْإِنْذَارِ وَ الْإِعْذَارِ فَغَرِقَ جَمِيعُ مَنْ طَغَى وَ تَمَرَّدَ.[۱] وَ مِنْهُمْ مَنْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ فَكَانَتْ عَلَيْهِ «بَرْداً وَ سَلاماً»[۲] وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحَجَرِ الصَّلْدِ نَاقَةً وَ أَجْرَى فِي ضَرْعِهَا لَبَناً.[۳] وَ مِنْهُمْ مَنْ فُلِقَ لَهُ الْبَحْرُ وَ فُجِّرَ لَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْعُيُونُ وَ جُعِلَ لَهُ الْعَصَا الْيَابِسَةُ ثُعْبَاناً فَ«تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ»[۴] وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيَا «الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ»[۵] تَعَالَى وَ أَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ مَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ.[۶] وَ مِنْهُمْ مَنِ انْشَقَّ لَهُ الْقَمَرُ وَ كَلَّمَتْهُ الْبَهَائِمُ مِثْلُ الْبَعِيرِ وَ الذِّئْبِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ،[۷] فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ عَجَزَ الْخَلْقُ مِنْ أُمَمِهِمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لُطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَ حِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَاءَهُ مَعَ هَذِهِ الْمُعْجِزَاتِ فِي حَالٍ غَالِبِينَ وَ فِي أُخْرَى مَغْلُوبِينَ، وَ فِي حَالٍ قَاهِرِينَ وَ فِي حَالٍ مَقْهُورِينَ وَ لَوْ جَعَلَهُمْ عَزَّ وَ جَلَّ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَ قَاهِرِينَ وَ لَمْ يَبْتَلِهِمْ وَ لَمْ يَمْتَحِنْهُمْ لَاتَّخَذَهُمُ النَّاسُ آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَمَا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَ الْمِحَنِ وَ الِاخْتِبَارِ[۸] وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ لِيَكُونُوا فِي حَالِ الْمِحْنَةِ وَ الْبَلْوَى صَابِرِينَ وَ فِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَ الظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ وَ يَكُونُوا فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَامِخِينَ وَ لَا مُتَجَبِّرِينَ وَ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ عليهم‌السلام إِلَهاً هُوَ خَالِقُهُمْ وَ مُدَبِّرُهُمْ فَيَعْبُدُوهُ وَ يُطِيعُوا رُسُلَهُ وَ تَكُونَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى ثَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ الْحَدَّ فِيهِمْ وَ ادَّعَى لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ أَوْ عَانَدَ وَ خَالَفَ وَ عَصَى وَ جَحَدَ بِمَا أَتَتْ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ، «وَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ

---

۱. اشارت به سورهٔ عنکبوت، آیات ۱۴و۱۵.

۲. سورهٔ انبیا، آیه ۶۹.

۳. اشارت به معجزهٔ حضرت صالح که در قرآن فراوان آمده است.

۴. اشارت به سورهٔ اعراف، آیات ۱۰۲-۱۱۷.

۵. سورهٔ آل‌عمران، آیه ۴۹.

۶. اشارت به سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۴۹.

۷. اشارتی است به برخی از معجزات پیامبر اسلام.

۸. در برخی نسخه‌ها «اختیار» آمده است.

بَيِّنَـةٍ وَ يَحْيـى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَـةٍ»[۱]. قَالَ مُحَمَّدُبْنُ إِبْرَاهِيمَ‌بْنِ إِسْـحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: فَعُدْتُ إِلَى الشَّـيْخِ أَبِي الْقَاسِـمِ الْحُسَـيْنِ‌بْنِ روحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنَ الْغَدِ وَ أَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي أَ تَرَاهُ ذَكَـرَ مَـا ذَكَـرَ لَنَا يَوْمَ أَمْسِ مِنْ عِنْدِ نَفْسِـهِ فَابْتَدَأَنِي فَقَـالَ لِي: يَا مُحَمَّدَبْـنَ إِبْرَاهِيمَ! لَأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّـمَاءِ فَتَخْطَفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِيَ «الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ»[۲] أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ بِرَأْيِي وَ مِنْ عِنْدِ نَفْسِـي بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ وَ مَسْـمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ و سَلامُهُ عَلَيهِ.»[۳].

محمدبن ابراهیم‌بن اسحاق طالقانی گوید: با گروهی که علی‌بن عیسای قصری نیز در میان آن‌ها بـود، پیـش ابوالقاسـم حسـین‌بن روح قدس‌الله‌روحه[۴] بودیـم که مردی به پا خاسـت و بـه او گفـت: می‌خواهـم از تـو چیزی بپرسـم. گفـت: از آن که برایـت پیش آمده اسـت بپرس. آن مرد گفت: از امام حسـین علیه‌السلام برایم بگو که آیا او دوسـتِ خدا بود؟ گفت آری! مرد پرسـید: از کُشـندهٔ او ـ کـه خـدا نفرینش کناد ـ بگو آیا وی دشـمن خدا بود؟ گفـت: آری! مرد گفت: آیا خدا را روا است که دشمنش را به دوست خویش چیره سازد؟ حسین‌بن روح ـ قدس الله روحه ـ بـه وی گفـت: آن چـه را کـه به تـو می‌گویم بفهم و بدان کـه خداوند متعال، با مـردم خود به صورتـی کـه چشـم‌ها او را ببینند گفت‌وگـو نکند و با آنان رو در رو سـخن نگوید، بلکه از جنس و نوع آن‌ها بشری مثل خودشـان را به پیامبری برانگیزد، که اگر پیامبرانی به غیر از جنس و شکلشـان به سوی آن‌ها می‌فرسـتاد، بی‌گمان از آن‌ها می‌گریختند و از آنان نمی‌پذیرفتند. اما آن‌گاه کـه ایـن پیامبـران که از جنس خود آن‌ها بودند و مانند آنـان غذا می‌خوردند و در کوی و بـرزن راه می‌رفتنـد، بـه سـوی آن‌ها آمدند مـردم به آن‌ها گفتند شـما مانند مایید، ما سـخن شـما را نمی‌پذیریم مگر این که چیزی بیاورید که ما از آوردن مانندش ناتوان باشـیم و بدانیم کـه شـما بر خـلاف ما، افراد خاصی هسـتید کـه توانایی انجام کارهایـی را دارید که مـا از آن‌ها ناتوانیم. خداوند متعال نیز برای آنان معجزه‌هایی قرار داد که مردم از آن‌ها ناتوان بودند. در میـان آن‌هـا، پیامبری پس از بیـم دادن و عذر آوردن، معجزهٔ طوفان را به راه انداخت تا همهٔ

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۲.

۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۳۱.

۳. *علل الشرایع*، ص۲۴۱-۲۴۳.

۴. حسین‌بن روح، سومین نماینده از چهار نمایندهٔ خاص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بود.

سرکشان و طغیان‌گران، غرق شدند (یعنی حضرت نوح). پیامبری در آتش انداخته شد، اما آتش بر او سرد و سالم گردید (حضرت ابراهیم). پیامبری دیگر، از سنگ سفت و سخت ماده شتری درآورد و شیر را در پستان‌های آن به جریان انداخت (حضرت صالح). بر پیامبری دیگر دریا شکافته شد و از سنگ برایش چشمه‌هایی جوشید؛ عصا و چوبدستی خشکش اژدها گردید و آن‌چه را که ساحران به دروغ ساخته بودند فروبلعید (حضرت موسی). پیامبری بود که با رخصت خدا، کور مادرزاد و گرفتار پیسی را بهبود می‌بخشید و مردگان را زنده می‌کرد و از آن چه می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، خبر می‌داد (حضرت عیسی). و بر پیامبری ماه شکافته شد و حیوان‌هایی چون شتر و گرگ و غیره با او سخن گفتند (حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم). هنگامی‌که پیامبران، معجزه‌هایی چنین آوردند و مردمان امتشان، از آوردن مانند آن‌ها ناتوان شدند اقتضای تقدیر و لطف الهی بر بندگان خویش و حکمت او این بود که پیامبرانش را با همهٔ این معجزه‌ها گاه پیروز و گاهی دیگر شکسته خورده قرار دهد، که اگر خدا در همه حال آنان را چیره و پیروز می‌ساخت و آنان را گرفتار نمی‌کرد و نمی‌آزمود، بی‌گمان مردمان به جای خدا آنان را خدایان خویش می‌گرفتند و برتری آنان در بردباری بر بلا و رنج و جایگاه آنان در آزمون و انتخاب شناخته نمی‌شد. اما خدای عزیز و جلیل، حال و روز آن‌ها را در این جهان مانند حال و روز دیگران قرار داد، تا در هنگام اندوه و گرفتاری شکیبا و در حال عافیت و پیروزی بر دشمنان شاکر باشند. و در هر حال فروتن باشند و گردنکش یا زورگو نباشند. و مردم بدانند که آنان را خدایی است که آفریننده و گردانندهٔ آن‌ها فقط او است؛ تا او را بپرستند و از پیامبرانش فرمان برند. و نیز به خاطر این‌که هر کسی که دربارهٔ آنان از اندازه فراتر رود و بر آن‌ها ادعای پروردگاری بکند یا با کجروی مخالفت ورزد و سرکشی نماید و آن چه را که پیام‌آوران و فرستادگان خدا آورده‌اند، انکار کند، دلیل و برهان آشکار الهی ثابت بوده باشد، «و تا هر کس که هلاك می‌شود با دلیلی روشن هلاك گردد و هر کس که زنده می‌شود با دلیلی واضح زنده بماند.» محمدبن ابراهیم طالقانی گوید: «فردای آن روز به پیش حسین‌بن روح ـ قدس سره ـ بازگشتم در حالی که با خود می‌گفتم، آیا فکر می‌کنی آن چه را که دیروز گفت از پیش خودش بود یا از جانب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گفت. اما او پیش از من سخن آغاز کرد و گفت: ای محمدبن ابراهیم! اگر از آسمان فروافتم و مرغان شکاری بربایندم، یا تندباد به پرتگاهی دور فروافکندم، برای من بهتر از این است که در دین خداوند متعال

سخنی به رأی خود و از پیش خود بگوییم. آن چه گفتم از سرچشمه گرفته شده بود و آن را از امام زمان ـ صلوات و سلام خدا بر او باد ـ شنیده‌ام.

حدیث ۱۶۶

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام يَوْمَ السَّبْتِ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عليه السلام »[۱].

از ابوبصیر نقل است که امام محمد باقر عليه السلام گفت: «امام قائم عليه السلام در روز شنبه، روز عاشورا، روزی که امام حسین عليه السلام در آن روز کشته شد، خروج می‌کند.»

حدیث ۱۶۷

«عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ عليه السلام : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ، فَإِذَا اسْتَوَى عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ رَكِبَ فَرَساً أَدْهَمَ أَبْلَقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ شِمْرَاخٌ ثُمَّ يَنْتَفِضُ بِهِ فَرَسُهُ فَلَا يَبْقَى أَهْلُ بَلْدَةٍ إِلَّا وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ مَعَهُمْ فِي بِلَادِهِمْ، فَإِذَا نَشَرَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم انْحَطَّ إِلَيْهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكاً كُلُّهُمْ يَنْتَظِرُ الْقَائِمَ عليه السلام وَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ نُوحٍ عليه السلام فِي السَّفِينَةِ وَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام حَيْثُ أُلْقِيَ فِي النَّارِ وَ كَانُوا مَعَ عِيسَى عليه السلام حَيْثُ رُفِعَ. وَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مُسَوِّمِينَ وَ مُرْدِفِينَ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ مَلَكاً [الذينَ كَانُوا مع رَسول الله صلى الله عليه و آله و سلم] فِي يَوْمِ بَدْرٍ. وَ أَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ الَّذِينَ هَبَطُوا يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ فَصَعِدُوا فِي الِاسْتِئْذَانِ وَ هَبَطُوا وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَهُمْ شُعْثٌ غُبْرٌ يَبْكُونَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَا بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِلَى السَّمَاءِ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ»[۲].

از ابان بن تغلب نقل است که امام صادق عليه السلام گفت: «گویی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را در پشت

---

۱. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص۶۵۴.

۲. همان، ص۶۷۱-۶۷۲.

نجف می‌بینم، آن‌گاه که بر نجف استیلا یابد، بر اسبی به رنگ سفید و خاکستری تیره که در میان دو چشمش سپیدی هست سوار می‌شود، سپس اسبش با او به حرکت و جنب و جوش می‌آید، آن‌گونه که مردمان هر دیاری می‌پندارند او در دیار آنان و با آن‌ها است. زمانی که درفش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فراگسترد، سیزده هزار و سیزده فرشته که همگی در انتظار امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به سر می‌برند به سوی او فرود می‌آیند همان فرشتگانی که همراه نوح نبی در کشتی بودند و همانان که هنگامی‌که ابراهیم خلیل را در آتش انداختند، با او بودند و همچنین وقتی عیسی علیه السلام را به آسمان فرابردند با او بودند. نیز چهار هزار فرشته با اسبانی نشاندار و منظم و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند برای یاری او فرود می‌آیند، همین طور آن چهار هزار فرشته‌ای که از آسمان فرود آمده بودند و می‌خواستند در کنار امام حسین علیه السلام بجنگند که به آن‌ها رخصت داده نشد، به آسمان پرواز کردند تا از خدا رخصت گیرند و زمانی بازگشتند که امام حسین علیه السلام کشته شده بود، و اینك آشفته و خاك‌آلود در کنار قبر امام حسین علیه السلام تا قیامت می‌گریند. و فاصله قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان پیوسته محل فرود و صعود فرشتگان است».

توضیح: دربارهٔ عاشورا و منتقم موعود ، احادیث و اخبار فراوانی در آثار شیخ صدوق وجود دارد که ما برخی از آن‌ها را در این جا آوردیم. یکی از نکاتی که با تامل در این روایت‌ها به دست می‌آید، این است که امامان معصوم ما تنها امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را منتقمِ خونِ امام حسین علیه السلام می‌دانند و هر قیام دیگری را اگر چه رنگ شیعی داشته باشد و گرچه برای انتقام‌گیری از کشندگان امام حسین علیه السلام بوده باشد به وضوح زیر سؤال می‌برند و فقط امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم » می‌نامند و همیشه از او با عنوان «قائمنا» یعنی قیام کنندهٔ ما یا «القائم» یعنی امامِ قیام کنندهٔ معهود و موعود یاد می‌کنند.

آخر و عاقبت ستمگران در دنیا

حدیث ۱۶۸

«عَنْ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ علیه السلام : إِنَّ آلَ أَبِي‌سُفْيَانَ قَتَلُوا

الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما‌السلام فَنَزَعَ اللَّهُ مُلْكَهُمْ وَ قَتَلَ هِشَامٌ، زَيْدَبْنَ عَلِيٍّ فَنَزَعَ اللَّهُ مُلْكَهُ وَ قَتَلَ الْوَلِيدُ، يَحْيَى بْنَ زَيْدٍ فَنَزَعَ اللَّهُ مُلْكَهُ عَلَى قَتْلِ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ»[1].

محمدبن علی حلبی گوید: امام صادق علیه‌السلام گفت: «خانوادهٔ ابوسفیان، امام حسین علیه‌السلام را کشتند، خدا حکومتشان را گرفت و هشام، زیدبن علی را کشت، خدا حکومتش را گرفت و ولید، یحیی‌بن زید را کشت، خدا حکومتش را به علت کشتن نوادهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گرفت.»

حدیث ۱۶۹

اعمش از عمّار بن عمیر تیمی نقل می‌کند که: «وقتی سر عبیدالله بن زیاد ـ که خدا نفرینش کناد ـ و سرهای یارانش ـ که خشم خدا بر آن‌ها باد ـ را آوردند، من پیش رفتم تا به سرها رسیدم و دیدم که مردم می‌گویند: آمد، آمد. نگاه کردم و دیدم که ماری به میان سرها وارد شد و پیش خزید، تا به سوراخ بینی عبیدالله بن زیاد ـ که نفرین خدا بر او باد ـ داخل شد سپس بیرون آمد و به سوراخ دیگر بینی وی داخل شد.[2]

حدیث ۱۷۰

از یعقوب‌بن سلیمان نقل است که: «شبی با چند نفر نشسته بودیم که از کشته شدن امام حسین علیه‌السلام سخن به میان آمد. مردی از همنشینان گفت: کسی به کشتن او دست نیالود مگر این که بلایی در خانواده و دارایی و جانش به او رسید. پیرمردی از آن میان گفت: به خدا خود او از کسانی است که در کشتن او حاضر بوده و به دشمنان او یاری کرده است، اما تاکنون وی را چنین ناپسندی نرسیده است. حاضران از این سخن او خشمگین شدند. در همان حال چراغ که روغنش از نفت بود دگرگون شد و پیرمرد برخاست تا آن را درست کند، آتش را با انگشتانش برداشت و در آن دمید، اما ریشش آتش گرفت. بیرون رفت تا آبی بیابد خود را در رودخانه انداخت. در این حال آتش شروع به شعله کشیدن در سر و صورتش کرد و به گونه‌ای شد که

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۲۶۱
۲. همان، ص۲۶۰

هرگاه سر از آب بیرون می‌کرد، آتش شعله می‌کشید، تا این که مرد. نفرین خدا بر او باد.[۱]

حدیث ۱۷۱

از قاسم، پسر أصبغ بن نباته نقل است که: «مردی از قبیلهٔ بنی‌دارم که در کشتن امام حسین علیه‌السلام حضور داشت با صورتی سیاه پیش ما آمد، در حالی که پیش از آن مردی خوش‌سیما و بسیار سپیدرو بود. به وی گفتم: نزدیك بود تو را به خاطر دگرگونی رنگت نشناسم. گفت: من مرد سپیدرویی از یاران حسین را که میان دو چشمش جای سجده بود کشتم و سرش را به کوفه آوردم. قاسم گوید: من خود او را دیدم که با خوشحالی سوار بر اسبش می‌آمد و سری را از سینهٔ اسبش آویخته بود که پیوسته به زانوان اسب می‌خورد. به پدرم گفتم: ای کاش سر را اندکی فرامی‌کشید، می‌بینی دستان اسب به او چه می‌کند؟ پدرم به من گفت: پسرم! آن چه بر سر خود او خواهد آمد سخت‌تر خواهد بود. مرد به سخنش ادامه داد و به من گفت: از وقتی که او را کشته‌ام هر شب به خوابم می‌آید و شانه‌ام را می‌گیرد و می‌کشد و می‌برد و می‌گوید «با من بیا!» و مرا به سوی دوزخ می‌برد و در آن می‌اندازد و من فریاد برمی‌آورم. راوی گوید: همین را از زن همسایهٔ وی نیز شنیدیم. او می‌گفت: داد و فریاد وی شب‌ها ما را رها نمی‌کند تا اندکی بخوابیم. راوی گوید: در میان جوانانی از قبیلهٔ وی ایستاده بودیم که زن وی به نزد ما آمد از او آن قضیه را پرسیدیم. گفت: «او خود پردهٔ آبروی خویش را دریده و به شما راست گفته است.»[۲]

خدا، کشندگان امام حسین علیه‌السلام را نمی‌بخشاید

حدیث ۱۷۲

«عَن أَبی الحَسن عَلی بْنُ مُوسی الرضا علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إِنَّ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاغْفِرْ لَهُ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: يَا مُوسَى! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

---

۱. همان، ص۲۵۹

۲. همان

فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ»[۱].

امام رضا علیه‌السلام گوید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «حضرت موسی از خدا درخواست کرد و گفت: بار پروردگارا! برادرم هارون مرد، بر او ببخشا. خداوند متعال به او وحی کرد: اگر دربارهٔ همهٔ پیشینیان و پسینیان از من درخواست می‌کردی می‌پذیرفتم جز کشندهٔ حسین‌بن‌علی، که من البته انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت.»

شدّتِ عذابِ ستمگران در جهانِ جاویدان

حدیث ۱۷۳

«عَنْ عِيصِ‌بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: كُنْتُ أَشْتَهِي أَنْ يَنْتَقِمَ اللَّهُ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا، قَالَ: كَأَنَّكَ تَسْتَقِلُّ لَهُ عَذَابَ اللَّهِ؟! وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَشَدُّ نَكَالًا»[۲].

از عیص بن قاسم نقل است که: «پیش امام صادق علیه‌السلام از قاتل امام حسین سخنی رفت و یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام گفت: بسیار دوست دارم که خدا از وی در این جهان، انتقام گیرد. امام صادق علیه‌السلام گفت: مثل این که تو عذاب خدا را دربارهٔ وی اندك می‌پنداری؟! کیفری که پیش خدا است، عذابش سخت‌تر و رسوایی‌اش بیش‌تر است.»

حدیث ۱۷۴

«عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إِنَّ فِي النَّارِ مَنْزِلَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ‌بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام وَ يَحْيَى‌بْنِ زَكَرِيَّا علیهماالسلام»[۳].

از جابر جعفی نقل است که امام باقر علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرد که: «در دوزخ، جایگاهی است که کسی از مردم سزاوار آن نمی‌شود، مگر با کشتن حسین پسر علی علیه‌السلام، و یحیی پسر زکریا علیه‌السلام.»

---

۱. عیون اخبار الرضا، ج۲،ص ۴۷

۲. *ثواب الاعمال*، ص۲۵۷.

۳. همان، ص۲۵۷.

حدیث ۱۷۵

«عَن سَعیدبن جُبَیر عن ابن‌عَبّاس ـ رضی الله عنه ـ قال: أَوحَی الله إلی نَبِیّه صلی الله علیه و آله و سلم: إنّی قَتَلْتُ بِدَمِ یَحْیَی بْنُ زَکَرِیّا سَبْعِینَ أَلْفاً وَ سَأَقْتُلُ بِالْحُسَیْنِ علیه السلام سَبْعِینَ أَلْفاً وَ سَبْعِینَ أَلْفاً»[۱].

سعید بن جبیر از ابن‌عباس روایت کند که گفت: خدا به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد: «من به انتقام خون یحیی‌بن زکریا، هفتاد هزار کس را کشتم و به زودی به انتقام حسین علیه السلام نیز صد و چهل هزار کس را خواهم کشت.»

حدیث ۱۷۶

«عَن أَبی‌الحسن علی‌بن موسی الرضا علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: إنَّ قَاتِلَ الْحُسَیْنِ‌بْنِ‌عَلِیٍّ علیهما السلام فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ عَلَیْهِ نِصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْیَا وَ قَدْ شُدَّتْ یَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ بِسَلَاسِلَ مِنْ نَارٍ مُنَکَّسٌ فِي النَّارِ حَتَّی یَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ وَ لَهُ رِیحٌ یَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَی رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَتْنِهِ وَ هُوَ فِیهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِیمِ مَعَ جَمِیعِ مَنْ شَایَعَ عَلَی قَتْلِهِ «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ»[۲] بَدَّلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِمُ الْجُلُودَ[۳] حَتَّی یَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ، «لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ»[۴] سَاعَةً وَ یُسْقَوْنَ مِنْ حَمِیمِ جَهَنَّمَ، فَالْوَیْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللّهِ تَعَالَی فِي النَّارِ»[۵].

امام رضا علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «کشندهٔ حسین در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب همهٔ اهل دنیا در آن است. دست‌ها و پاهای وی با زنجیرهایی از آتش بسته می‌شود و با سر در آتش دوزخ افکنده می‌شود تا در قعر جهنم افتد. او را بویی است که دوزخیان از سختی عفونتش به خدا پناه می‌برند. او به همراه کسانی که او را در کشتن حسین همراهی کرده‌اند، در آن‌جا برای همیشه خواهد بود و تا ابد عذاب دردناك خواهد چشید. هر چه پوستشان بریان گردد، خدای عزیز و جلیل پوست‌های دیگری بر جایش می‌نهد، تا هر

---

۱. *کتاب النبوة*، ص ۲۳۶.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۶.

۳. اشاره به سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۶.

۴. سورهٔ زخرف، آیه ۷۵.

۵. *عیون اخبار الرضا*، ص۲، ص۴۷.

چه بیشتر شکنجهٔ دردآور را بچشند. هرگز لحظه‌ای از عذابشان کاسته نمی‌شود و از چرکاب جوشان دوزخ سیراب می‌شوند. وای بر آن‌ها از کیفر خداوند متعال که در دوزخ خواهند دید!»

حدیث ۱۷۷

«عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُكَيرٍ[1] الْأَرَّجَانِيِّ قَالَ: صَحِبْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مِنَ الْمَدِينَةِ فَنَزَلَ مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ عُسْفَانُ، ثُمَّ مَرَرْنَا بِجَبَلٍ أَسْوَدَ عَلَى يَسَارِ الطَّرِيقِ وَحْشٍ فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ‌اللَّهِ! مَا أَوْحَشَ هَذَا الْجَبَلُ؟ مَا رَأَيْتُ فِي الطَّرِيقِ جَبَلًا مِثْلَهُ. فَقَالَ: يَا ابْنَ بُكَيرٍ! أَ تَدْرِي أَيُّ جَبَلٍ هَذَا؟ هَذَا جَبَلٌ يُقَالُ لَهُ: الْكَمَدُ وَ هُوَ عَلَى وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ فِيهِ قَتَلَةُ أَبِي الْحُسَيْنِ علیه‌السلام اسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ، يَجْرِي مِنْ تَحْتِهِ مِيَاهُ جَهَنَّمَ مِنَ الْغِسْلِينِ وَ الصَّدِيدِ وَالْحَمِيمِ الآنِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ جَهنَّمَ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ طِينَةِ خَبَالٍ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ لَظَى وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْحُطَمَةِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْ سَقَرٍ وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْجَحِيمِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْهَاوِيَةِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنَ السَّعِيرِ. وَ مَا مَرَرْتُ بِهَذَا الْجَبَل فِي مَسِيرِي فَوَقَفْتُ إِلَّا رَأَيْتُهُمَا يَسْتَغِيثَانِ وَ يَتَضَرَّعَانِ وَ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى قَتَلَةِ أَبِي فَأَقُولُ لَهُمَا: إِنَّ هؤلاء إِنَّمَا فَعَلُوهُ لِما اسّستُما، لَمْ تَرْحَمُونَا إِذْ وُلِّيتُمْ وَ قَتَلْتُمُونَا وَ حَرَمْتُمُونَا وَ وَثَبْتُمْ عَلَى حَقِّنَا وَ اسْتَبْدَدْتُمْ بِالْأَمْرِ دُونَنَا، فَلَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ يَرْحَمُكُمَا، ذُوقَا وَبَالَ مَا صَنَعْتُمَا وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»[2].

عبدالله بن بُکیر ارجانی گوید: «با امام صادق علیه‌السلام در رفتن از مدینه به مکه همراه شدم. ایشان در منزلی که به آن «عسفان» گفته می‌شود فرود آمد؛ سپس از کوه سیاه و مخوفی که در سمت چپ جاده بود گذر کردیم. گفتم: یا ابن رسول‌الله! این کوه چه قدر وحشتناك است؟ من در طول راه کوهی مانند آن ندیدم. امام صادق علیه‌السلام گفت: ای پسر بکیر! آیا هیچ می‌دانی که این چه کوهی است؟ این کوهی است که به آن «کَمَد» گویند و در درّه‌ای از درّه‌های دوزخ واقع شده است که کشندگان پدرم، امام حسین علیه‌السلام در آنجایند. خدا آن‌ها را در آن‌جا رها کرده است؛ آب‌های دوزخ از چرکاب و خوناب و آب جوشان و سوزان گرفته تا

۱. فی المصدر: بکر، والصحیح ما أثبتناه، نعنی: بُکیر. ر.ک: *قاموس الرجال*، ج۶، ص۱۶۸–۱۶۹.

۲. *ثواب الاعمال*، ص۲۵۸–۲۵۹.

گلی که از آب تن دوزخیان درست می‌شود و آبی که از آتش سوزان خارج می‌شود و هر آب کثیفی که از درك های دوزخ و حطمه و سقر و جحیم و هاویه و سعیر[۱] بیرون آید از زیر آن می‌گذرد. امام صادق علیه‌السلام در ادامه گفت: «من در راه خود هرگاه از این کوه گذشته‌ام توقّفی کرده و آن دو مرد را دیده‌ام که می‌نالند و فریادرسی می‌جویند و من به کشندگانِ پدرم امام حسین علیه‌السلام نگاه می‌کنم و به آن دو می‌گویم: اینان بر مبنای آن‌چه که شما بنیان نهادید عمل کردند، شما آن‌گاه که حکومت یافتید به ما رحم نکردید، ما را کشتید و محروم ساختید و بر حق ما یورش آوردید، و بدون دخالت دادن ما، در حکومت، استبداد ورزیدید، پس خدا رحم نکند به هر که شما را مهر ورزد، اینك وزر و وبال آن چه را که کردید بچشید، که خدا هرگز به بندگانش ستم نمی‌کند.».

توضیح: در بخش پایانی این روایت، اشارتی به آن دو مرد رفته است که پس از پیامبر، به زور و تزویر در جای جانشین او یعنی حضرت علی علیه‌السلام نشستند و راه ستم و جسارت به خانوادهٔ پیامبر را باز کردند. این تحلیل تاریخی که فاجعهٔ کربلا از کودتای سقیفهٔ بنی‌ساعده آب خورده و پا گرفته است، تحلیلی است که از آن در احادیث و اخبار تاریخی بسیار سخن رفته است. این نکته در متون ادبی و آثار شاعران شیعی نیز مورد توجه واقع شده است. کمیت اسدی در هاشمیات، و سید حمیری در چکامهٔ پرآوازهٔ خود «قصیدهٔ عینیه» و دعبل خزاعی در چکامهٔ معروف «مدارس آیات» و پس از آن‌ها دیگران در آثار هنری خود از آن بسیار سخن گفته‌اند. حکیم فرزانه، ادیب علامه، مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نیز در منظومهٔ بلند و فاخر خویش *الانوار القدسیه* آن‌جا که از جنایت ددمنشانهٔ «حرملة‌بن کاهل اسدی» و شهادت مظلومانهٔ «عبدالله رضیع» (علی اصغر) یاد می‌کند، با صراحتی بلیغ و فصیح می‌سراید:

و ما رماه اذ رماه حرمله　　　و إنّما رماه من مهّد له
سهم اتی من جانب السقیفه　　　و قوسه علی ید الخلیفه
ویل له ممّا جنت یدا　　　و هل جنی بما جنی عداه
و ما أصاب سهمه نحو الصبی　　　بل کبد الدین و مهجة النبی

---

۱. نام‌های درکات دوزخ که در قرآن مجید آمده و هر یك با توصیف ویژه خود، وصف شده است.

یعنی: آن تیر را حرمله نینداخت، بلکه آن که زمینه را برای او فراهم کرده بود، پرتاب کرد. آن تیر پیکانی بود که از جانب سقیفه پرتاب شد و کمانش به دست خلیفه بود. وای بر او از جنایتی که مرتکب گشت، جنایتی که هرگز کسی غیر از او دست بدان نیالود. آن تیر نه حلقوم آن طفل، که قلب دین و جان پیامبر را شکافت.[1]

مرحوم حجة‌الاسلام نیر تبریزی نیز با اقتباس و تضمین شعار قبایل عرب که در سقیفهٔ بنی‌ساعده فریاد می‌کشیدند: «منّا الامیر، منّا الامیر» چنین می‌سراید:

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد؟   روزی که طرح بیعت «منّاامیر» شد.[2]

خونخواهی فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام در روز رستاخیز

حدیث ۱۷۸

«عن علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام عن آبائه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ، فَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ: يَا عَدْلُ! احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي، قَالَ رَسُولُ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: فَيَحْكُمُ اللَّهُ تَعَالَى لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ! وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْضَبُ بِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»[3].

امام رضا علیه‌السلام به واسطهٔ نیاکانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که: «دخترم فاطمه در حالی پا به عرصه محشر می‌گذارد که پیراهنی آغشته به خون با خود همراه دارد، به پایه‌ای از پایه‌های عرش چنگ می‌زند و می‌گوید: ای خدای دادگر! میان من و کشندهٔ فرزندم، خود داوری کن. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که خداوند متعال به سود دخترم داوری می‌کند و البته که خدای عزیز و جلیل با خشم فاطمه خشمگین می‌گردد و با خوشنودی او خوشنود می‌شود.»

---

۱. غروی اصفهانی، محمد حسین، *الانوار القدسیه*، ص۱۵۱.

۲. نیر تبریزی، *آتشکده*، ص۷۰، ۵۹، ۱۱۶.

۳. *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۲۶.

حدیث ۱۷۹

«عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم الصِّرَاطَ. قَالَ فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ عليها السلام عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ تَقُولُ: يَا رَبِّ! هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ. فَيَأْتِيهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا فَاطِمَةُ! لَكِ عِنْدِي الرِّضَا، فَتَقُولُ: يَا رَبِّ! انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ، فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقاً مِنَ النَّارِ فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ، ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيُعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ، ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ عليها السلام نَجِيبَهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشَيِّعُونَ لَهَا، وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا»[1].

از ابان بن عثمان نقل است که امام جعفر صادق علیه السلام گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، خدا همهٔ مردمان را در یک بلندی بزرگ گرد می‌آورد؛ سپس ندا کننده‌ای را می‌فرماید تا ندا دهد: چشمانتان را فروبندید و سرهایتان را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از صراط بگذرد. مردم چشمانشان را می‌بندند و فاطمه علیها السلام سوار بر شتری نجیب از شتران بهشت می‌آید، در حالی که هفتاد هزار فرشته به دنبالش راه می‌روند. او در جایگاهی بلند، از جایگاه‌های قیامت می‌ایستد. سپس از شترش پیاده می‌شود و پیراهن آغشته به خون پسرش امام حسین علیه السلام را در دستش گرفته و می‌گوید: ای خدای من! این پیراهن فرزند من است که تو خود می‌دانی با او چه کردند. از جانب خدای عزیز و جلیل به او ندا می‌شود: ای فاطمه! من خوشنودی تو را می‌خواهم. فاطمه می‌گوید: ای خدای من! انتقام مرا از کشندهٔ پسرم بگیر! خداوند متعال به پاره‌هایی از آتش فرمان می‌دهد که از دوزخ درآیند و کشندگان حسین بن علی علیهما السلام را از میان مردم بربایند آن‌سان که پرندگان دانه‌ها را می‌ربایند. سپس

---

۱. شیخ مفید، *الامالی*، ص۱۳۰، مجلس ۱۵، حدیث ۶، به نقل از شیخ صدوق.

پاره‌های آتش آن‌ها را با خود به دوزخ می‌برند تا در آن‌جا با انواع شکنجه‌ها عذاب شوند. پس از آن فاطمه علیهاالسلام بر شترش سوار می‌شود تا به همراه فرشتگان مشایعت کننده به بهشت درآید. و نوادگان و فرزندانش در مقابل و دوستدارانش در پیرامون او، وارد شوند.

حدیث ۱۸۰

«عَنْ أَبِي جُبَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: يُمَثَّلُ لِفَاطِمَةَ علیهاالسلام رَأْسُ الْحُسَيْنِ مُتَشَحِّطاً بِدَمِهِ فَتَصِيحُ: وَا وَلَدَاهْ وَا ثَمَرَةَ فُؤَادَاهْ، فَتَصعَقُ الْمَلَائِكَةُ لِصَيْحَةِ فَاطِمَةَ علیهاالسلام وَ يُنَادُونَ أَهْلُ الْقِيَامَةِ: قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَ وَلَدِكِ يَا فَاطِمَةُ. قَالَ: فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ذالِكَ أَفْعَلُ بِهِ وَ بِشِيعَتِهِ وَ أَحِبَّائِهِ وَ أَتْبَاعِهِ. وَ إِنَّ فَاطِمَةَ علیهاالسلام فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الجبينَينِ، وَاضِحَةِ الْخَدَّيْنِ، شَهْلَاءِ الْعَيْنَيْنِ، رَأْسُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْمُصَفَّى، وَ أَعْنَاقُهَا مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ، خِطَامُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ، رَحَائِلُهَا دُرٌّ مُفَضَّضٌ بِالْجَوْهَرِ، عَلَى النَّاقَةِ هَوْدَجٌ، غِشَاوَتُها مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ حَشْوُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، خِطَامُهَا فَرْسَخٌ مِنْ فَرَاسِخِ الدُّنْيَا، يَحُفُّ بِهَوْدَجِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّمْجِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ: يَا أَهْلَ الْقِيَامَةِ! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ فَهَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ، فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ شِيعَتُهَا عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ، قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: وَ تُلْقَى أَعْدَاؤُهَا وَ أَعْدَاءُ ذُرِّيَّتِهَا فِي جَهَنَّمَ»[1].

ابوجبیر[2] از امام علی علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفت: در روز رستاخیز سر آغشته به خون حسین برای فاطمه علیهاالسلام ظاهر گردد و او فریاد کشد: ای وای فرزندم! ای وای میوهٔ دلم! و فرشتگان از ناله و فریاد فاطمه علیهاالسلام بی‌هوش شوند و اهل قیامت همگی فریاد زنند: یا فاطمه! خدا کشندهٔ فرزندت را بکشد. و خدای عزیز و جلیل می‌گوید: با قاتل او و همراهان و دوستداران و پیروانِ آن قاتل همان کنم که خواستید. فاطمه علیهاالسلام در آن روز (روز رستاخیز) بر شتری از اشتران بهشتی سوار می‌شود که پیشانی‌اش مزین، گونه‌هایش درخشان، چشمانش

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۲۶۰-۲۶۱.

۲. ممکن است که ابوجبیر تصحیف از ابن جبیر تابعی معروف باشد.

شهلا، سرش چون طلای ناب، گردنش عطرآگین مانند مشك و عنبر، لگامش از زبرجد سبز، و زین پالانش از دُرِّ نقره کاری شده و با گوهر باشد؛ و بر روی شتر کجاوه‌ای باشد که روپوشش از نور خدا و زیراندازش از رحمت خدا و طناب و ریسمانش به درازی یك فرسنگ از فرسنگ‌های دنیا باشد. آن کجاوه را هفتاد هزار فرشته با تسبیح و تمجید و تهلیل و تکبیر و با ستایش پروردگار جهانیان در میان گیرند. سپس‌ندا کننده‌ای از میان عرش ندا کند: ای اهل قیامت! چشم‌هایتان را ببندید که اینك فاطمه دختر رسول‌خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از صراط می‌گذرد. فاطمه با پیروانش چون برقی جهنده از صراط می‌گذرند. پیامبر در پایان سخنش گفت: و دشمنان او (یعنی دشمنانِ حضرت فاطمه) و دشمنان فرزندانش به دوزخ افکنده می‌شوند.»

حدیث ۱۸۱

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ‌اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ علیهاالسلام قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام رَأْسُهُ عَلَى يَدِهِ فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهْقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا فَيُمَثِّلُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلًا لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ، فَيَجْمَعُ اللّٰهُ قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي قَتْلِهِ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِهِمْ، ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ علیه‌السلام، ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام، ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ اللّٰهُ الْغَيْظَ وَ يُنْسِي الْحُزْنَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِاللّٰهِ علیه‌السلام: رَحِمَ اللّٰهُ شِيعَتَنَا، شِيعَتُنَا وَ اللّٰهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللّٰهِ شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ»[۱].

امام صادق علیه‌السلام گوید که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «آن‌گاه که روز رستاخیز فرارسد، برای فاطمه علیهاالسلام گنبدی از نور بر پا کنند و حسین علیه‌السلام در حالی که سرش در دستش باشد پیش آید. هنگامی‌که فاطمه او را چنین بیند چنان فریادی کشد که همهٔ فرشتگانِ نزدیك خدا و پیامبرانِ فرستاده شده و بندگان مؤمن، بر حال او بگریند. خداوند متعال حسین علیه‌السلام را در شکل مردی با زیباترین صورت ظاهر سازد تا با تنی بی‌سر با کشندگانش مخاصمه کند. و خدا کشندگان حسین علیه‌السلام و

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۲۵۷.

کسانی که آن‌ها را تجهیز کردند و هر که در کشتن او شرکت داشت همه را گرد آورد و تا آخرین نفرشان می‌کشد. آن‌ها سپس زنده شوند تا امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن‌ها را بکشد، باز زنده گردند تا امام حسن علیه‌السلام آن‌ها را بکشد، باز از نو زنده شوند تا امام حسین علیه‌السلام خود آن‌ها را بکشد. سپس آن‌قدر مرده و زنده گردند تا همهٔ نوادگان ما یك بار آن‌ها را بکشند. آن وقت است که خشم و غضب برطرف می‌شود و اندوه و غم فراموش می‌گردد. امام صادق علیه‌السلام در پایان سخنش گفت: خدا پیروان ما را بیامرزد. به خدا پیروان ما هستند که اهل ایمانند. سوگند به خدا که آنان در این مصیبت با این درازنای زمانِ اندوه و حسرت، شریك و غمخوار ما شدند.»

حدیث ۱۸۲

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام فِي لُمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيُقَالُ لَهَا: ادْخُلِي الْجَنَّةَ: فَتَقُولُ: لَا أَدْخُلُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بِوُلْدِي مِنْ بَعْدِي فَيُقَالُ لَهَا: انْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَائِماً وَ لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً وَ أَصْرُخُ لِصُرَاخِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصُرَاخِهَا فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنا عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَاراً يُقَالُ لَهَا: هَبْهَبُ، قَدْ أُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ أَبَداً وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَداً فَيُقَالُ: الْتَقِطِي قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا فَيَنْطِقُونَ بِأَلْسِنَةٍ ذَلْقَةٍ طَلْقَةٍ: يَا رَبَّنَا فِبِمَا أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى: أَنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ»[1].

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که گفت: «هنگامی‌که روز رستاخیز فرارسد فاطمه علیهاالسلام در میان گروهی از زنان همراهش می‌آید. به او گفته می‌شود: داخل بهشت شو. می‌گوید: تا زمانی که ندانم پس از من با فرزندانم چه کردند داخل نمی‌شوم. به او گفته می‌شود: به مرکز محشر نگاه کن. نگاه می‌کند و امام حسین علیه‌السلام را می‌بیند که با تنی بی‌سر ایستاده است. ناگهان فریاد می‌زند و من نیز به فریاد او فریاد می‌کشم و فرشتگان نیز از ناله و فریاد ما فریاد می‌کنند. آن‌گاه خدای عزیز و جلیل به خاطر ما به خشم آید و به آتشی از آتش‌های دوزخ که به آن «هَبهَب» گویند و

---

۱. همان، ص۲۵۸.

هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گردیده و هرگز آسایش و راحتی در آن راه نیافته و هیچ غم و اندوهی از آن کاسته نشده فرمان می‌دهد: کشندگان حسین و کشندگان یاران او را که حاملان و حافظان قرآن بودند از میان مردم بچین و بربای. آتش، آن‌ها را از میان مردم می‌چیند و به کام خود می‌کشد. وقتی که در کام آتش فرورفتند آتش نعره‌ای بکشد و آن‌ها را به شیهه وادار و غرش و غریوی کند که از آن‌ها چون اسب و خر شیهه و زفیر بلند شود و با زبانی گویا و صدایی رسا بگویند: خدایا! چرا پیش از بت‌پرستان بر ما آتش را لازم کردی؟ از جانب خداوند متعال جواب آید: زیرا آن که می‌داند مانند کسی نیست که نمی‌داند.[1]

توضیح: در این حدیث، ما عبارت «الْتَقِطِي قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ» را چنین ترجمه کردیم: «کشندگانِ حسین و کشندگانِ یاران او را که حافظان و حاملانِ قرآن بودند از میان مردم بردار!» تو گویی، عبارت، در متن چنین است: « الْتَقِطِي قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ وَ [قتلة أصحَابِه الذين هم] حَمَلَةَ الْقُرْآنِ». اما اگر «حَمَلَةَ الْقُرْآنِ» را به «قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ» عطف کنیم، معنای دیگری به دست می‌آید که به این ترتیب است: «به آتش دوزخ دستور می‌رسد، کشندگان امام حسین، آن حافظان و مدّعیانِ دروغینِ قرآن را از میان مردم بردار و در کام خود فروبر.» همچنین می‌توان این عطف را، عطف تفسیری دانست و گفت: «کشندگانِ امام حسین همانان بودند که در ظاهر و به صورت رسمی و حکومتی حاملان و حافظانِ قران به شمار می‌رفتند» و بنابر ادّعای خود، برای دفاع از قرآن و اسلام، امام حسین علیه‌السلام را واجبُ القتل و مهدورُ الدم می‌دانستند، زیرا ادعا می‌کردند، امام حسین علیه‌السلام شقِّ عصای مسلمین کرده و در میان مسلمانان دودستگی انداخته است. در مقاتلِ مفصّل و تواریخِ معتبر، دلائل و شواهدِ فراوانی بر این تزویرِ بزرگ و ریای بنیان کن دیده می‌شود. بر اساس این اسناد، کشندگانِ امام حسین آن حضرت را قربة الی الله کشتند. در همین مقتلِ حاضر، روایت‌هایی از امام حسن علیه‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام[2] و... گذشت که در آن‌ها آمده بود: سی هزار

---

۱. منظور این است که، بیش‌تر بت‌پرستان نادانسته و از سر جهل به بت‌پرستی گرفتار شدند، اما شما دانسته و از سر علم و عمد، فرزند صدیق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مظلومانه کشتید.

۲. البته با این تفاوت که امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مقام پیش‌گویی و امام سجاد علیه‌السلام و... در مقام گزارش از یك واقعیت تلخ بوده‌اند که کشندگانِ امام حسین را چنین شناسانده‌اند.

نفر در کربلا گرد آمدند و امام حسین علیه‌السلام را در حالی کشتند که . به خیال خودشان . به خدا نزدیك می‌شدند: «یَتَقَرَّبونَ إلَی اللهِ» و یا «کُلّ یَتَقَرَّبونَ إلَی اللهِ بِدَمِهِ»[۱]. از تابعی معروف، «خالدبن معدان طائی» نقل است که او وقتی سر امام حسین علیه‌السلام را بر نیزه دید و مشاهده کرد که مسلمانان آن را با تکبیر و تهلیل می‌آورند از میان مردم گریخت. پس از یك ماه که او را یافتند و از سبب عزلتش پرسیدند خطاب به امام حسین علیه‌السلام چنین گفت:

«جَاءُوا بِرَأْسِكَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ　　مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِیلا
وَ یُکَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَ إِنَّمَ　　قَتَلُوا بِكَ التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلا»[۲]

یعنی: ای فرزند محمد! سرت را آغشته به خون آوردند. و برای کشته شدنت تکبیر می‌گفتند. غافل از این که آنان با کشتن تو، «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را کشته بودند.

پرپیدا است که جمله‌های پایانی همین حدیث مورد بحث نیز همین معنا را تأیید می‌کند که می‌گوید: در روزِ بازخواست کشندگان امام حسین به خدا اعتراض می‌کنند که چرا ما را حتی پیش از بت‌پرستان به آتش دوزخ گرفتار کردی؟ و از خدا جواب آید: زیرا آن که می‌داند مانند کسی نیست که نمی‌داند و شما ریاکارانه و با تزویر دانسته دست به آن جنایتِ بزرگ زدید.

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۵۴۷.
۲. ر.ك.: عطاردی، عزیز الله، *مسند الامام الشهید*، ج۳، ص۴۵۱-۴۲۵؛ هلالی، جعفر، *معجم شعراء الحسین علیه‌السلام*، ج۱، ص۵۹۳.

فصل نهم

سخنان امام حسین علیه‌السلام

توضیح: یکی از بهترین و صحیح‌ترین راه‌ها، بلکه بهترین و صحیح‌ترین راه برای شناخت امام حسین علیه‌السلام و درك درست و فهم صحیح مقتل و مشهد و مقصد او، درك و فهمِ سخنان او است. چنان که دربارهٔ هر انسان دیگر نیز چنین است. به همین دلیل، لازم و بسیار ضروری است که بخشی از این مقتل را به سخنان ایشان اختصاص دهیم. سخنانی که شیخ صدوق در آثارش از امام حسین علیه‌السلام آورده به چند دسته تقسیم می‌شوند: برخی از آن‌ها را امام حسین علیه‌السلام از جدّش، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پدرش، امام علی علیه‌السلام و برادرش، امام حسن علیه‌السلام و یا از دیگران نقل کرده است که ما در این جا آن‌ها را نقل نخواهیم کرد، زیرا گویندهٔ اصلی آن‌ها امام حسین علیه‌السلام نیست. مگر این که در ضمن نقل، خود نیز سخنی گفته باشد. دستهٔ دیگر سخنانی هستند که یا در ضمن وقایع و حوادث عاشورا گفته شده و یا حاکی از تاریخ زندگانی امام حسین علیه‌السلام است. این سخنان نیز در این فصل نقل نمی‌شود، زیرا در فصل‌های پیشین در جای مناسب خود آمده‌اند. دستهٔ سوم سخنانی هستند که گویندهٔ آن‌ها امام حسین علیه‌السلام می‌باشد و گزارشی از زندگانی و تاریخ امام حسین علیه‌السلام به ویژه مقتل او در ضمن آن نیامده است. سوگمندانه در میان آثار به جا مانده از شیخ صدوق این‌گونه سخنان از امام حسین علیه‌السلام فراوان نقل نشده است؛ با این همه همین اندك نیز در جای خود بسیار مغتنم و مفید است. از این رو، نیز از باب حسن مقطع و برای کامل بودن این مقتل، این آخرین فصل است که فصل الخطاب و فصل آخرین است.

در باب خداشناسی

حدیث ۱۸۳

«عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ عليهما‌السلام قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عليه‌السلام حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه‌السلام عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ؛ وَ الصَّمَدُ الَّذِي بِهِ انْتَهَى سُؤْدَدُهُ؛ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ؛ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ؛ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَال»[۱].

ابوالبختری وهب بن وهبِ قرشی از امام جعفر صادق عليه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت از پدرش امام محمد باقر عليه‌السلام نقل کرد که: پدرم، زین العابدین عليه‌السلام، از پدرش امام حسین عليه‌السلام خبر داد که آن حضرت گفت: «صمد» کسی است که او را درونی نیست؛ صمد کسی است که سیادت و مهتری‌اش به خودش منتهی می‌شود؛ صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد؛ صمد کسی است که نمی‌خوابد؛ و صمد کسی است که از میان نمی‌رود و جاودانه است.»

حدیث ۱۸۴

«عَن وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ، قالَ: حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عليهما‌السلام: أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخُوضُوا فِي الْقُرْآنِ وَ لَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَقَدْ

---

۱. شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، ص۷.

سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ. فَقَالَ: «اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ»[1]. ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ:«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»[2]. «لَمْ يَلِدْ» لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَ سَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، وَلَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ، وَلَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسِّنَةِ وَ النَّوْمِ وَ الْخَطْرَةِ وَ الْهَمِّ وَ الْحَزَنِ وَ الْبَهْجَةِ وَ الضَّحِكِ وَ الْبُكَاءِ وَ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ الرَّغْبَةِ وَ السَّأْمَةِ وَ الْجُوعِ وَ الشِّبَعِ، تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ أَنْ يَتَوَلَّدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ. «وَ لَمْ يُولَدْ» لَمْ يَتَوَلَّدْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَ الدَّابَّةِ مِنَ الدَّابَّةِ وَ النَّبَاتَاتِ مِنَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ مِنَ الْيَنَابِيعِ وَ الثِّمَارِ مِنَ الْأَشْجَارِ، وَ لَا كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَاكِزِهَا كَالْبَصَرِ مِنَ الْعَيْنِ وَ السَّمْعِ مِنَ الْأُذُنِ وَ الشَّمِّ مِنَ الْأَنْفِ وَ الذَّوْقِ مِنَ الْفَمِ وَ الْكَلَامِ مِنَ اللِّسَانِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّمَيُّزِ مِنَ الْقَلْبِ وَ كَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ. لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَ لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ، مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَ خَالِقُهَا وَ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ، يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيَّتِهِ وَ يَبْقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِكُمُ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ. عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ[3]. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ»[4].

وهب بن وهب قرشی گوید که امام صادق علیه‌السلام به وسطهٔ پدرش، امام باقر علیه‌السلام و او از پدر خود، امام سجاد علیه‌السلام نقل کرد که «مردمان بصره به امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای نوشتند و از معنای «صمد» پرسیدند. امام حسین علیه‌السلام در پاسخ آن‌ها نوشت:

«به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین. اما بعد، نادانسته در قرآن فرونروید و در آن مجادله نکنید و سخن مگویید که از جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌گفت: هر که نادانسته در مفاهیم و معانی قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاهِ خویش را از آتش دوزخ تدارك ببیند. خدای سبحان خود «صمد» را تفسیر کرده و گفته است: «اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ». سپس آن را تفسیر نموده و گفته است: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ». «لَمْ يَلِدْ» یعنی نه چیز غلیظی،

---

۱. سورهٔ اخلاص، آیات ۱و۲.
۲. سورهٔ اخلاص، آیات ۳و۴.
۳. سورهٔ رعد، آیه ۹.
۴. شیخ صدوق، *التوحید*، ص۹۰ و نیز قاضی سعید قمی، *شرح توحید الصدوق*، ج۲، ص۶۱ به بعد.

چـون فرزنـد و دیگر چیزهای غلیظی که از آفریدگان بیرون می‌آید و نه چیز لطیفی چون نفس کشـیدن از او بیرون نمی‌آید، و پدیده‌هایی چون چرت‌زدن، خواب، خیال، همّ و غم، شـادی، خنده و گریه، بیم و امید، رغبت و نفرت، پیری و مرگ، گرسـنگی و سـیری بر او رخ نمی‌دهد. خدا فراتر از آن است که چیزی چه غلیظ و چه لطیف از او برآید یا زاده شود. «وَ لَمْ یُولَدْ» یعنی از چیزی زاده نشـده و از چیزی در نیامده اسـت. نه آن سـان که چیزهای غلیظ از عناصرشـان درآینـد، ماننـد خـروج چیـزی از چیـزی، و حیوانـات از حیوانـات، و نباتـات از زمیـن، آب‌هـا از چشمه‌ها و میوه‌ها از درختان؛ و نه آن سان که چیزهای لطیف از مراکزشان درمی‌آیند، چنان که دید از دیده، شـنوایی از گوش، بویایی از بینی، چشـایی از دهان، سـخن از زبان، شـناخت و تشـخیص از دل، و بـرق و جرقـه از آتـش. بلکه او خدای صمدی اسـت که نـه از چیزی و نه در چیـزی و نـه بـر چیزی اسـت. او پدید آورنده و آفریننـده و ایجاد کنندهٔ همـه چیز با توانایی خویش است. هر آن‌چه را که برای نیستی آفریده با خواست خود نابود می‌گرداند و هر آن‌چه را که برای ماندن آفریده با دانش خود نگه می‌دارد. چنان است خدای بی‌نیاز که نه زاده است و نه زاده شده است، دانای نهان و پیدا، بزرگ، و متعالی است و هرگز کسی همسان او نیست.[۱]

حدیث ۱۸۵

«عَـنْ عِكْرِمَـةَ قَـالَ: بَيْنَمَـا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّـاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْـهِ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ، فَقَـالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ! تُفْتِي فِي النَّمْلَةِ وَ الْقَمْلَةِ، صِفْ لَنَا إِلَهَكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ، فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَاماً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام جَالِساً نَاحِيَةً، فَقَالَ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ، فَقَالَ: لَسْتُ إِيَّاكَ أَسْأَلُ. فَقَالَ ابْنُ الْعَبَّاسِ: يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ! إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ هُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ. فَأَقْبَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: يَا نَافِعُ! إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرُ فِي الِارْتِمَاسِ، مَائِلًا عَنِ الْمِنْهَاجِ، ظَاعِناً فِي الِاعْوِجَاجِ، ضَالًّا عَنِ السَّبِيلِ، قَائِلًا غَيْرَ الْجَمِيلِ. يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ! أَصِفُ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَـهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَـهُ، لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّـاسِ، فَهُوَ قَرِيـبٌ غَيْرُ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ، يُوَحَّـدُ وَ لَا يُبَعَّضُ، مَعْرُوفٌ

---

۱. برای شرح و تفسیر حدیث ر.ک: قاضی سعید قمی، *شرح توحید الصدوق*، ج۲، ص۶۱-۸۴.

بِالْآيَاتِ، مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ «الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ»[۱]»[۲].

از عکرمه نقل است که: «ابن‌عبّاس با مردم سخن می‌گفت، که نافع‌بن ازرق برخاست و گفت: ای پسر عبّاس! دربارهٔ مورچه و شپش فتوا می‌دهی؟ برای ما خدایی را که می‌پرستی وصف کن! ابن‌عباس برای بزرگداشتِ خداوندِ متعال سر به زیر افکند و سکوت کرد. امام حسین علیه‌السلام که در گوشه‌ای نشسته بود، گفت: ای پسرِ ازرق! بیا به پیش من. گفت: از تو نمی‌پرسم. ابن‌عباس گفت: ای پسر ازرق! او از خانوادهٔ پیامبری است که آنان وارثان دانشند. نافع، پسر ازرق به سوی امام حسین علیه‌السلام روی آورد و امام حسین علیه‌السلام به او گفت: ای نافع! کسی که دینش را بر مبنای قیاس بنیان نهد همیشهٔ روزگار در تاریکی‌ها فروغلتد، از راه در رود، در کج‌راهه افتد، از راه راست به گمراهی گرفتار گردد و سخن به ناروا و ناپسندیده گوید. ای پسرِ ازرق! پروردگارم را چنان وصف کنم که خود خویشتن را وصف کرده و او را آن چنان شناسانم که خود خویش را شناسانده است. با حواس درك نشود، با مردم سنجیده نگردد. او نزدیك است اما چسبیده نیست؛ دور است اما گسسته نیست. به یکتایی وصف شود اما جزء (و عدد) نمی‌پذیرد. با نشانه‌ها شناخته می‌شود و با علامت‌ها وصف می‌گردد. خدایی جز او نیست، بزرگ و متعالی است.»

حدیث ۱۸۶

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ علیهم‌السلام قَالَ: قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما‌السلام: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَصْبَحْتُ وَ لِيَ رَبٌّ فَوْقِي، وَ النَّارُ أَمَامِي، وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي، وَ الْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي، وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي، لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَ لَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ، وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي، فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي، فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي»[۳].

مفضّل از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که او به واسطهٔ پدرش، امام باقر علیه‌السلام، از جدّش امام سجّاد علیه‌السلام نقل کرد که: «به امام حسین علیه‌السلام گفته شد: یا ابن رسول‌الله! شب را چگونه

---

۱. سورهٔ رعد، آیه ۹.

۲. *التوحید*، ص۷۹.

۳. شیخ صدوق، *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۴، ص۴۰۴؛ همو، *الأمالی*، ص۷۰۷؛ همو، *کتاب الموعظ*، ص۹۸-۹۹.

سحر کردی؟ (کنایه از این که حال و روزت چگونه است؟) گفت: چنانم که مرا پروردگاری بالای سرم و آتش پیش رویم است، مرگ مرا می‌جوید و حساب الهی مرا در بر می‌گیرد و من در گروِ کارکردِ خویشم، آن‌چه را که می‌خواهم و دوست دارم نمی‌یابم و آن چه را که نمی‌خواهم و نمی‌پسندم از خود دور ساختن نمی‌توانم، کارها در دست کسی جز من است که اگر خواست عذابم می‌کند اگر خواست از من می‌گذرد، بنابراین کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟»

دعای باران

حدیث ۱۸۷

«جَاءَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما‌السلام فَقَالُوا لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ادْعُ لَنَا بِدَعَوَاتٍ فِي الِاسْتِسْقَاءِ فَدَعَا عَلِيٌّ علیه‌السلام الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما‌السلام ، فَقَالَ: يَا حَسَنُ! ادْعُ...، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ علیه‌السلام : ادْعُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام : اللَّهُمَّ مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ مِنْ مَظَانِّهَا. وَ مُنْزِلَ الرَّحَمَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا. وَ مُجْرِيَ الْبَرَكَاتِ عَلَى أَهْلِهَا، مِنْكَ الْغَيْثُ الْمُغِيثُ. وَ أَنْتَ الْغِيَاثُ الْمُسْتَغَاثُ. وَ نَحْنُ الْخَاطِئُونَ وَ أَهْلُ الذُّنُوبِ وَ أَنْتَ الْمُسْتَغْفَرُ الْغَفَّارُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ أَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا دِيمَةً مِدْرَاراً. وَ اسْقِنَا الْغَيْثَ وَاكِفاً مِغْزَاراً، غَيْثاً مُغِيثاً، وَاسِعاً مُسْبِغاً مُهْطِلًا مَرِيئاً مَرِيعاً غَدِقاً مُغْدِقاً عُبَاباً مُجَلْجِلًا، سَحّاً سَحْسَاحاً، بَسّاً بَسَّاساً، مُسْبِلًا عَامّاً، وَدْقاً مِطْفَاحاً، يَدْفَعُ الْوَدْقَ بِالْوَدْقِ دِفَاعاً وَ يَطْلُعُ الْقَطْرُ مِنْهُ غَيْرَ خُلَّبِ الْبَرْقِ وَ لَا مُكَذَّبِ الرَّعْدِ، تَنْعَشُ بِهِ الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُحْيِي بِهِ الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ، مَنّاً عَلَيْنَا مِنْكَ، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَمَا تَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى صَبَّ اللَّهُ الْمَاءَ صَبّاً. وَ سُئِلَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! هَذَا شَيْءٌ عُلِّمَاهُ؟ فَقَالَ: وَيْحَكُمْ أَلَمْ تَسْمَعُوا قَوْلَ رَسُولِ‌اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حَيْثُ يَقُولُ: أُجْرِيَتِ الْحِكْمَةُ عَلَى لِسَانِ أَهْلِ بَيْتِي»[1].

گروهی از مردم کوفه به پیش امام علی علیه‌السلام آمدند و به او گفتند: «ای امیرمؤمنان! برای ما در خواستن باران دعاهایی بخوان. امام علی علیه‌السلام ، حسن و حسین علیهما‌السلام را خواست و گفت: حسن

۱. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۵۳۵-۵۳۸.

جـان!، دعایـی بخـوان... [پس از آن که امام حسـن علیه‌السلام دعایی در خواسـتِ بـاران خواند، امام علی علیه‌السلام] سپس به حسین علیه‌السلام گفت: دعا کن! و حسین علیه‌السلام چنین گفت: پروردگارا! ای بخشندهٔ خوبی‌ها از گمانگاهش و ای فروفرستندهٔ رحمت‌ها از خواستگاهش و ای روان کنندهٔ برکت‌ها بر اهلش! باران فریادرس از تو است و تویی که دادرس و فریادرسی و ما خطاکاران و گناهکارانیم و تو بخشـایش‌خواه و بسیار بخشـاینده‌ای و خدایی جز تو نیست. پروردگارا! اینك آسمان را برای ما سرشار و پویا بباران! و ما را از بارانی پر و پیاپی، با بارشی کارساز، سیراب ساز. بارانی فریادرس، فراگیر، چاره‌ساز، پیوسـته و پویا، دلچسـب و گوارا، زاینده و سرشـار، پرموج و پرخروش، ریزان و آب‌زا، روان و سیل‌آسـا و پر و پایا. و چنان کن که سـیلاب‌ها یکدیگر را به پیش رانند و چشـمه‌ها را پر سـازند و بارش آسـمان از پس آن‌ها، نه با برقی بی‌بار و آذرخشـی دروغین، که به راسـتی و پیاپـی ببارد، تا با آن بندگانِ ناتوانت را نیروی زندگی بخشـی و زمین‌هـای مرده را زنده گردانی. باشـد کـه بـار دیگر، از لطف خویش به ما منّت نهی و پیوسـته مـا را بنوازی، آمیـن ای گردانندهٔ جهانیان! آمین! هنوز سخن امام حسین علیه‌السلام پایان نیافته بود که خدا آسمان را بباراند، آن هم چه باراندنی! از سلمان فارسی (یعنی از راویِ روایت) پرسـیدند: آیا این دعاها را کسی به آن دو. امام حسن و حسین علیهماالسلام ـ آموخته بود؟ گفت: وای بر شما! مگر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشنیده‌اید که می‌گفت: حکمت بر زبان خانوادهٔ من جاری گردد.»؟

خیر دنیا و آخرت

حدیث ۱۸۸

«عَـنِ الصَّـادِقِ جَعْفَرِبْـنِ مُحَمَّـدٍ، عَـنْ أَبِيـهِ، عَـنْ جَـدِّهِ علیهم‌السلام قَـالَ: كَتَـبَ رَجُـلٌ إِلَـى الْحُسَيْنِ‌بْنِ‌عَلِي علیه‌السلام : يَا سَيِّدِي! أَخْبِرْنِي بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيـمِ؛ أَمَّـا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ طَلَبَ رِضَى اللَّهِ بِسَـخَطِ النَّاسِ، كَفَـاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ وَ مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ وَ السَّلَامُ»[۱].

امام صادق علیه‌السلام به واسطهٔ پدرش، امام باقر علیه‌السلام از نیای بزرگش، امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند

---

۱. شیخ صدوق، *الأمالی*، ص۲۶۸.

که: «مردی به امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ای نوشت: سرورم! مرا از خیر دنیا و جهان دیگر باخبر ساز. امام حسین علیه‌السلام در پاسخش نوشت: به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین؛ اما بعد، هر کس خوشنودی خدا را در مقابل ناخوشنودی مردم انتخاب کند؛ خدا کارهای مردم را با او، خود، کفایت می‌کند و هر کس خوشنودی مردم را با ناخوشنودی خدا بخواهد، خدا او را به مردم وامی‌گذارد. والسلام.»

خصومت بنی امیه

حدیث ۱۸۹

«عَنِ النَّضْرِبْنِ مَالِكٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما‌السلام: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! حَدِّثْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ»[1]. قَالَ: نَحْنُ وَ بَنُو أُمَيَّةَ اخْتَصَمْنَا فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ قُلْنَا: صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا: كَذَبَ اللَّهُ فَنَحْنُ وَ إِيَّاهُمُ الْخَصْمَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[2].

نضربن مالك گوید: به امام حسین علیه‌السلام گفتم: «برای من از این سخن خدای عزیز و جلیل بگو که گوید: «آن دو دشمنان یکدیگرند که دربارۀ پروردگارشان دشمنی ورزیدند.» گفت: ما و بنی‌امیه هستیم، که دربارۀ خدای عزیز و جلیل به یکدیگر دشمنی ورزیدیم. ما گفتیم: خدا راست می‌گوید و آن‌ها گفتند: خدا دروغ می‌گوید، ما و آن‌ها در روز رستاخیز نیز دشمن هم خواهیم بود.»[3]

نفرین منافقان

حدیث ۱۹۰

«رَوَى صَفْوَانُ بْنُ مِهْرَانَ الْجَمَّالُ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: مَاتَ رَجُلٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فَخَرَجَ

---

۱. سورۀ حج، آیۀ ۱۹.

۲. *کتاب الخصال*، ص۴۳.

۳. در بخش‌های پیشین نیز چند حدیث دربارۀ مخاصمه بنی‌هاشم و بنی‌امیه روایت شد، با این تفاوت که در این جا از تأویل آیه‌ای از قرآن نیز سخن گفته شده است. ر. ك: شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، ص۳۴۵-۳۴۷.

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام يَمْشِي فَلَقِيَ مَوْلًى لَهُ فَقَالَ لَهُ: إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَقَالَ: أَفِرُّ مِنْ جِنَازَةِ هَذَا الْمُنَافِقِ أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: قُمْ إِلَى جَنْبِي فَمَا سَمِعْتَنِي أَقُولُ فَقُلْ مِثْلَهُ، قَالَ: فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ! أَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَ بِلَادِكَ، اللَّهُمَّ! أَصْلِهِ أَشَدَّ نَارِكَ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ عَذَابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ يُوَالِي أَعْدَاءَكَ وَ يُعَادِي أَوْلِيَاءَكَ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكَ»[۱].

صفوان جمّال از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که گفت: «مردی از منافقان مرده بود. امام حسین علیه‌السلام از خانه بیرون آمد. و راه می‌رفت که به یکی از پیروان و موالی خویش رسید. امام حسین علیه‌السلام از او پرسید: به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: از جنازهٔ این منافق می‌گریزم تا بر او نماز نخوانم. امام حسین علیه‌السلام به وی گفت: پهلوی من بایست و آن چه می‌گویم تو نیز بگو. سپس دستانش را بالا برد و گفت: بار پروردگارا! این بنده‌ات را در میان همه و در همه جا خوار ساز. بار پروردگارا! او را در سخت‌ترین آتش دوزخت درانداز. بار پروردگارا! سوزش عذابت را به او بچشان زیرا که او دشمنان تو را دوست می‌داشت و دوستان تو را دشمن می‌داشت و به خانوادهٔ پیامبرت کینه می‌ورزید.»[۲]

امامت و مردمداری

حدیث ۱۹۱

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام عَنْ صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ قَالَ: إِنْ شِئْتَ صُمْتَ وَ إِنْ شِئْتَ لَمْ تَصُمْ وَ ذَكَرَ أَنَّ رَجُلًا أَتَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما‌السلام فَوَجَدَ أَحَدَهُمَا صَائِماً وَ الْآخَرَ مُفْطِراً، فَسَأَلَهُمَا فَقَالَا: إِنْ صُمْتَ فَحَسَنٌ وَ إِنْ لَمْ تَصُمْ فَجَائِزٌ»[۳].

از یعقوب، پسر شعیب نقل است که گفت: «از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ روزهٔ روز عرفه پرسیدم، گفت: اگر خواستی روزه می‌گیری و اگر نخواستی روزه نمی‌گیری و یادآوری کرد که مردی به پیش امام حسن و حسین علیهما‌السلام آمد و دید یکی روزه‌دار است و دیگری روزه نگرفته است. از آن‌ها در این باره پرسید. گفتند: اگر روزه بگیری خوب است و اگر هم روزه نگیری روا است.»

---

۱. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۱۶۸.

۲. یعنی با دورویی به میانِ مظلومان رسوخ کرده بود و خود را هوادارِ مظلومان می‌نمود امّا همیشه با ظالمان و ستمگران همراه بود و ستمگران را دوست و ستمدیدگان را دشمن می‌بود.

۳. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۲، ص۸۷.

حدیث ۱۹۲

«عَـنْ سَـالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى عَلِـيٍّ علیه‌السلام وَحْدَهُ وَ أَوْصَى عَلِيٌّ علیه‌السلام إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهماالسلام جَمِيعاً وَ كَانَ الْحَسَنُ علیه‌السلام إِمَامَهُ فَدَخَلَ رَجُلٌ يَوْمَ عَرَفَةَ عَلَى الْحَسَـنِ علیه‌السلام وَ هُوَ يَتَغَذَّى وَ الْحُسَـيْنُ علیه‌السلام صَائِمٌ، ثُـمَّ جَاءَ بَعْدَ مَا قُبِضَ الْحَسَـنُ علیه‌السلام فَدَخَـلَ عَلَى الْحُسَـيْنِ علیه‌السلام يَوْمَ عَرَفَةَ وَ هُـوَ يَتَغَذَّى وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَـيْنِ علیهماالسلام صَائِمٌ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُـلُ: إِنِّـي دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَـنِ علیه‌السلام وَ هُوَ يَتَغَذَّى وَ أَنْتَ صَائِمٌ، ثُـمَّ دَخَلْتُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ مُفْطِرٌ. فَقَالَ: إِنَّ الْحَسَـنَ علیه‌السلام كَانَ إِمَاماً فَأَفْطَرَ لِئَلَّا يُتَّخَذَ صَوْمُهُ سُـنَّةً وَ لِيَتَأَسَّـى بِهِ النَّاسُ فَلَمَّا أَنْ قُبِضَ كُنْتُ أَنَا الْإِمَامَ فَأَرَدْتُ أَنْ لَا يُتَّخَذَ صَوْمِي سُنَّةً فَيَتَأَسَّى النَّاسُ بِي»[۱].

از امـام صـادق علیه‌السلام نقـل اسـت کـه گفـت: «رسـول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط بـه علی علیه‌السلام وصیـت کرد و علـی علیه‌السلام بـه حسـن و حسـین علیهماالسلام با هـم وصیت کـرد. در حالی که امام حسـن علیه‌السلام پیشـوای امام حسین علیه‌السلام بود. مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه‌السلام وارد شد و دید او غذا می‌خورد، اما حسین علیه‌السلام روزه‌دار است. سپس، بعد از آن که امام حسن علیه‌السلام وفات کرد، در روز عرفه بر امام حسـین علیه‌السلام وارد شـد و این بار دید که او غذا می‌خورد، اما حضرت سـجاد علیه‌السلام روزه‌دار اسـت. آن مـرد بـه امام حسـین علیه‌السلام گفـت: من یك بار به حضور امام حسـن علیه‌السلام رسـیدم و دیـدم روزه نگرفتـه امـا تـو روزه‌داری و اینك در همیـن روز عرفه، تـو را می‌بینم که خود روزه‌دار نیسـتی!؟ امام حسین علیه‌السلام گفت: برادرم حسن علیه‌السلام چون امام بود، امروز را روزه نمی‌گرفت تا روزه‌اش به عنوان رسـمی دینی مرسـوم نگردد و مردم نیز از او پیروی کنند. اما وقتی که او وفات کرد من امام شدم و خواستم که روزه‌ام را آیین دینی نپندارند و مردم نیز از من پیروی کنند. [و چیزی را که از نظر دین لازم و ضرور نیست واجب و مرسوم نسازند.]»

حدیث ۱۹۳

«كَانَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام إِذَا صَامَ يَتَطَيَّبُ بِالطِّيبِ وَ يَقُولُ: الطِّيبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ»[۲].

---

۱. همان، ج۲، ص۸۷-۸۸؛ *علل الشرایع*، ص۳۸۶.

۲. کتاب الخصال، ص۶۲

هـر گاه امـام حسـین علیه‌السلام روزه می‌گرفت خود را با عطر خوشبو می‌ساخت و می‌گفت: ارمغان روزه‌دار بوی خوش است.

مواعظ و آداب

حدیث ۱۹۴

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام قَالَ: إِنَ أَعْمَالَ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ تُعْرَضُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى»[۱].

امـام حسـین علیه‌السلام گفت: «بامدادی نیسـت مگر این کـه در آن کارکرد این امت (مسـلمانان) بر خداوند متعال عرضه می‌شود.»

حدیث ۱۹۵

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام إِنَّهُ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَ يُزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»[۲].

از امام حسین علیه‌السلام روایت است که گفت: «هر که خوش دارد زمان مرگش به تأخیر افتد و رزق و روزیش افزوده گردد، صلهٔ رحم کند [پیوند خویشاوندی را نگسلد].»

حدیث ۱۹۶

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهماالسلام إِنَّهُ قَالَ: وُجِدَ لَوْحٌ تَحْتَ حَائِطِ مَدِينَةٍ مِنَ الْمَدَائِنِ فِيهِ مَكْتُوبٌ: أَنَـا اللَّهُ لا إِلٰـهَ إِلَّا أَنَـا وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْمَـوْتِ كَيْفَ يَفْرَحُ؟! وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ كَيْفَ يَحْزَنُ؟! وَ عَجِبْتُ لِمَنِ اخْتَبَرَ الدُّنْيَا كَيْفَ يَطْمَئِنُ؟! وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَيْقَنَ بِالْحِسَابِ كَيْفَ يُذْنِبُ؟!»[۳].

از امـام حسـین علیه‌السلام نقـل اسـت که گفـت: «زیر دیوار یکی از شـهرها لوحی پیدا شـد کـه در آن نوشته شده بود: من خدایم و معبودی جز من نیست و محمد پیامبر من است و در شگفتم از

---

۱. عیون اخبار الرضا، ج۲،ص ۴۴

۲. همان، ص۴۴

۳. همان، ج۲، ص۴۴

کسی که به مرگ یقین دارد چگونه شادی می‌کند؟! و در شگفتم از کسی که به سرنوشت یقین دارد چگونه اندوهناك می‌گردد؟! و در شگفتم از کسی که این دنیا را آزموده است، چگونه آن را مایهٔ آرامش خود قرار می‌دهد؟! و در شگفتم از کسی که به روز حساب و بازرسی حتم دارد چگونه گناه می‌کند؟!»

حدیث ۱۹۷

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما‌السلام أَنَّهُ دَخَلَ الْمُسْتَرَاحَ، فَوَجَدَ لُقْمَةً مُلْقَاةً، فَدَفَعَهَا إِلَى غُلَامٍ لَهُ فَقَالَ: يَا غُلَامُ! اذْكُرْنِي بِهَذِهِ اللُّقْمَةِ إِذَا خَرَجْتُ فَأَكَلَهَا الْغُلَامُ، فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما‌السلام قَالَ: يَا غُلَامُ! أَيْنَ اللُّقْمَةُ؟ قَالَ: أَكَلْتُهَا يَا مَوْلَايَ، قَالَ: أَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَعْتَقْتَهُ يَا سَيِّدِي؟! قَالَ: نَعَمْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يَقُولُ: مَنْ وَجَدَ لُقْمَةً مُلْقَاةً فَمَسَحَ مِنْهَا أَوْ غَسَلَ مَا عَلَيْهَا ثُمَّ أَكَلَهَا لَمْ تَسْتَقِرَّ فِي جَوْفِهِ إِلَّا أَعْتَقَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»[۱].

روایت است که امام حسین علیه‌السلام داخل مستراح شد و دید لقمه‌ای بر زمین افتاده است. آن را به غلامش داد و گفت: غلام! وقتی که بیرون آمدم این لقمه را به من یادآوری کن. غلام لقمه را خورد و زمانی که امام حسین علیه‌السلام بیرون آمد، از غلام پرسید: لقمه کو؟ گفت: سرورم! آن را خوردم. امام حسین علیه‌السلام گفت: تو از این پس به خاطر خداوند متعال آزادی. مردی به او گفت: مولای من! او را آزاد کردی؟! گفت: آری از جدم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می‌گفت: هر کس لقمهٔ افتاده‌ای را بیابد، که آن را پاك سازد یا بشوید و سپس آن را بخورد قبل از این که لقمه درونش جای بگیرد، خدا وی را از آتش دوزخ آزاد کند.»

حدیث ۱۹۸

«عَنْ شُرَيْحِ بْنِ هَانِئٍ، قَالَ: سَأَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام ابْنَهُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: حِفْظُ قَلْبِكَ مَا اسْتَوْدَعْتَهُ. قَالَ: فَمَا الْحَزْمُ؟ قَالَ: أَنْ تَنْتَظِرَ فُرْصَتَكَ وَ تُعَاجِلَ مَا أَمْكَنَكَ. قَالَ: فَمَا الْمَجْدُ؟ قَالَ: حَمْلُ الْمَغَارِمِ وَ ابْتِنَاءُ الْمَكَارِمِ. قَالَ: فَمَا السَّمَاحَةُ؟ قَالَ: إِجَابَةُ السَّائِلِ

---

۱. همان، ج۲، ص۴۳-۴۴

وَ بَذْلُ النَّائِلِ. قَالَ: فَمَا الشُّحُّ؟ قَالَ: أَنْ تَرَى الْقَلِيلَ سَرَفاً وَ مَا أَنْفَقْتَ تَلَفاً. قَالَ: فَمَا السَّرَقَةُ؟ قَالَ: طَلَبُ الْيَسِيرِ وَ مَنْعُ الْحَقِيرِ. قَالَ: فَمَا الْكُلْفَةُ؟ قَالَ: التَّمَسُّكُ بِمَنْ لَا يُؤْمِنُكَ وَ النَّظَرُ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ. قَالَ: فَمَا الْجَهْلُ؟ قَالَ: سُرْعَةُ الْوُثُوبِ عَلَى الْفُرْصَةِ قَبْلَ الِاسْتِمْكَانِ مِنْهَا وَ الِامْتِنَاعُ عَنِ الْجَوَابِ، وَ نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنْ كُنْتَ فَصِيحاً. ثُمَّ أَقْبَلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَلَى الْحُسَيْنِ ابْنِهِ علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ! مَا السُّؤْدَدُ؟ قَالَ: اصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ وَ احْتِمَالُ الْجَرِيرَةِ. قَالَ: فَمَا الْغِنَى؟ قَالَ: قِلَّةُ أَمَانِيِّكَ وَ الرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ. قَالَ: فَمَا الْفَقْرُ؟ قَالَ: الطَّمَعُ وَ شِدَّةُ الْقُنُوطِ. قَالَ: فَمَا اللُّؤْمُ؟ قَالَ: إِحْرَازُ الْمَرْءِ نَفْسَهُ وَ إِسْلَامُهُ عِرْسَهُ. قَالَ: فَمَا الْخُرْقُ؟ قَالَ: مُعَادَاتُكَ أَمِيرَكَ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ضَرِّكَ وَ نَفْعِكَ. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ فَقَالَ: يَا حَارِثُ! عَلِّمُوا هَذِهِ الْحِكَمَ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّهَا زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ وَ الْحَزْمِ وَ الرَّأْيِ»[1].

از شریح‌بن هانی نقل است که: «امیرمؤمنان از پسرش، امام حسن علیه‌السلام پرسید: پسرم! عقل چیست؟ گفت: دلت آن‌چه را که به آن سپرده‌ای نگهدارد. گفت: دوراندیشی چیست؟ گفت: منتظرِ موقعیّتِ مناسب باشی و کاری را که می‌توانی به شتاب دریابی. گفت: بزرگواری چیست؟ گفت: تحمّلِ تاوان‌ها و بنیان‌گذاریِ بزرگواری‌ها. گفت: بزرگی چیست؟ گفت: پذیرشِ خواهشگر و بخششِ بیشتر. گفت: تنگ‌نظری چیست؟ گفت: خرج اندك را اسراف بینی و آن چه را که انفاق کرده‌ای از دست رفته و هدر شده پنداری. گفت: پس دزدی چیست؟ گفت: این که برای خود حتی اندك را بخواهی و از دیگران حتی ناچیز را بازداری. گفت: سخت‌گیری چیست؟ گفت: اتکاء به کسی که تو را باور ندارد و اندیشیدن در چیزی که تو را به کار نیاید. گفت: نادانی چیست؟ گفت: شتاب در فرصت‌طلبی پیش از سنجش توانایی و خودداری از پاسخ‌گویی. و سکوت چه یاری‌گر خوبی است در بیشترینهٔ جاها حتی اگر سخنور و زبان‌آور باشی! امیرمؤمنان علیه‌السلام سپس رو به پسرش، حسین علیه‌السلام کرد و از او پرسید: پسرم! سروری چیست؟ گفت: اصلاحِ کارِ خویشان و جبرانِ لغزش‌های زیردستان را به گردن گرفتن. پرسید: بی‌نیازی چیست؟ گفت: آرزوهایت اندك باشد و به آن چه تو را کافی است راضی باشی. پرسید: نیازمندی چیست؟ گفت: آزمندی و سختیِ ناامیدی. پرسید پستی

---

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص۴۰۱

چیست؟ گفت: این‌که مرد خود را بپاید و همسرش را فروگذارد. پرسید: حماقت چیست؟ گفت: با فرماندهٔ خود و کسی که بر سود و زیان تو تواناست دشمنی ورزی. امیرمؤمنان سپس رو به حارث اعور کرد و گفت: حارث! این حکمت‌ها و اندرزها را به فرزندانتان بیاموزید که فزایندهٔ خردورزی، دوراندیشی و تدبیرند.»

حدیث ۱۹۹

«عَنْ زِيَادٍ الْقَنَدِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهم‌السلام قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ كَلَّمَهُ عَلَى طُورِ سِينَاءَ ثُمَ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَخَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ الْعَقِيقَ. ثُمَّ قَالَ: آلَيْتُ بِنَفْسِي عَلَى نَفْسِي أَلَّا أُعَذِّبَ كَفَّ لَابِسِهِ إِذَا تَوَلَّى عَلِيّاً بِالنَّارِ»[1].

زیاد قندی[2] از امام موسای کاظم علیه‌السلام نقل می‌کند که به واسطهٔ نیاکانش از امام حسین علیه‌السلام روایت کرد که گفت: «زمانی که خداوند متعال، حضرت موسی را آفرید، در طور سینا با او سخن گفت؛ سپس با التفات ویژه‌ای بر زمین متجلی گشت و از نور جمالش عقیق را آفرید. سپس گفت: به خودم سوگند می‌خورم، دست هر آن کس که آن را به دست کند، اگر علی علیه‌السلام را دوست داشته باشد با آتش عذاب نکنم.

حدیث ۲۰۰

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام عَنِ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِبْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام عَنْ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قَالَ: لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ. وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ

---

۱. *ثواب الاعمال*، ص۲۰۹.

۲. زیاد بن مروان قندی انباری که گاهی با کُنیه اش «ابوالفضل» هم از او یاد می شود، از اصحاب امام صادق و امام موسای کاظم علیهماالسلام بود و برخی وی را واقفی مذهب دانسته اند.

لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ»[۱].

از امام رضا علیه‌السلام روایت است که آن حضرت به نقل از امام موسای کاظم علیه‌السلام و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام و او از امام محمد باقر علیه‌السلام و او از سرور عبادتگران، امام سجاد علیه‌السلام و او از سرور جوانان بهشت، امام حسین علیه‌السلام، و او از سرورِ أوصیاء امام علی علیه‌السلام و او از سرآمد پیامبران حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کردند که گفت: «به فزونی نماز و روزهٔ مردمان و زیاد بودن حج و کار نیك و سر و صدای شبانهٔ آنان (در اشتغال به عبادت و قرائت قرآن) نگاه نکنید، بلکه به راستی سخن و پرداخت امانت بنگرید.[۲]

توضیح: **هر چند اصل این حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، اما چنان که از سند درخشان آن برمی‌آید، امامان معصوم و پیشوایان پاك و راستین شیعه، از جمله امام حسین علیه‌السلام پیوسته به آن تأکید می‌ورزیدند، تا پیروان آن‌ها در طول اعصار، انصاف و راستی را پیش‌تر و بیش‌تر از ظواهر دینی و مذهبی پاس دارند که عبادتِ دغل‌کاران و ریاکاران پیش خدای صادق و عادل پشیزی ارزش ندارد.**

---

۱. *عیون اخبار الرضا*، ج۲، ص۵۱.

۲. ما در اینجا، به این هفت حدیث حسینی بسنده کرده سخن را به پایان می‌بریم. برای مطالعهٔ روایات بیش‌تر از امام حسین علیه‌السلام می‌توان به متن آثار شیخ صدوق مراجعه کرد. (ر. ك. *کتاب من لایحضره الفقیه*، ج۳، ص۱۸۲؛ ج۴، ص۳۸۱-۳۸۴؛ التوحید، ص۳۷۴، ۳۰۷، ۲۳۸؛ *معانی الاخبار*، ص۳۸-۴۱، ص۳۸۲، ۲۱۱، ۲۱۰؛ *علل الشرایع*، ص۵۹۰؛ *الأمالی*، ص۴۷۷، ۴۳۰، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۸-۴۰۹؛ *مصادقة الاخوان*، ص۳۲؛ *کتاب المواعظ*، ص۵۶-۵۸؛ *عیون اخبار الرضا*، ج۱، ص۳۰۰-۳۰۱).

فهرست منابع متن

۱. *الاعتقادات*، شیخ صدوق، تحقیق موسسة الامام المهدی، پیام امام هادی، چاپ دوم، قم، ۱۴۳۲ق/۱۳۹۰ش.

۲. *الأمالی*، شیخ صدوق، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه—مؤسسة البعثه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

۳. *الأمالی*، شیخ مفید، تحقیق حسین استادولی و علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۸ق.

۴. *الأمالی*، شیخ طوسی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه—مؤسسة البعثه، نشر دارالثقافه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ق.

۵. *التوحید*، شیخ صدوق، تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، مکتبة الصدوق، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۷ق.

۶. *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۱ق.

۷. *علل الشرایع*، شیخ صدوق، با مقدمه سید محمدصادق بحرالعلوم، المکتبة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م، افست از روی همین: مکتبة الداوری، قم، بی تا.

۸. *عیون اخبارالرضا*، شیخ صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، ناشر: رضا مشهدی، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۳ش.

۹. *کتاب الخصال*، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، قم ۱۴۰۳ق/۱۳۶۲ش.

۱۰. *کتاب من لا یحضره الفقیه*، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر

الاسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۴ق/۱۳۶۳ش.

۱۱. *کتاب المواعظ*، شیخ صدوق، ترجمهٔ عزیز الله عطاردی، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۱ش.

۱۲. *کتاب النبوّه*، شیخ صدوق، جمع و ترتیب: مؤسسة الضحی الثقافیه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ش.

۱۳. *کتاب الهدایه*، شیخ صدوق، تحقیق و نشر: مؤسسة الامام الهادی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۸ق.

۱۴. *کمال الدین و تمام النعمه*، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۵ق.

۱۵. *المحتضر*، حسن‌بن سلیمان حلّی، المطبعة الحیدریه، چاپ اول، نجف، ۱۳۷۰ق.

۱۶. *معانی الاخبار*، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ش.

۱۷. *المقنع و الهدایه*، شیخ صدوق، تصحیح محمد واعظ زاده خراسانی، المکتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ق.

۱۸. *من لا یحضره الفقیه*، نگاه کنید به «کتاب من لا یحضره الفقیه».

فهرست منابع تحقیق و توضیحات

۱. *ابصار العین فی انصار الحسین(ع)*، محمدطاهر سماوی، تحقیق محمدجعفر طبسی، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۹ق/۱۳۷۷ش.

۲. *اثبات الوصیه*، ابوالحسن مسعودی، انتشارات انصاریان، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

۳. *اثبات الهداة*، شیخ حرّ عاملی، تصحیح سید هاشم رسولی، ترجمهٔ احمد جنتی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۹۹ق/۱۳۵۷ش.

۴. *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، قاضی نورالله مرعشی تستری، تحقیق و تعلیق سید شهاب الدین مرعشی نجفی، مکتبة آیة الله مرعشی العامه، چاپ اول، قم، ۱۴۰۶ق.

۵. *الاخبار الدخیله*، محمد تقی شوشتری، مکتبة الصدوق، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۰ق.

۶. *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشّی)*، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، چاپ اول، مشهد، ۱۳۴۸ش.

۷. *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، شیخ مفید، تحقیق مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، مؤسسة آل البیت، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۶ق.

۸. *اسد الغابة فی معرفة الصحابه*، ابن اثیر الجزری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

۹. *اِعلام الوری بأعلام الهدی*، امین الاسلام ابوعلی طبرسی، تحقیق مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، مؤسسة آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

۱۰. *الامامة و السیاسه*، ابن قتیبة الدینوری، مکتبة مصطفی البابی الحلبی، مصر، قاهره، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۹م، افست از روی همین: منشورات الرضی و منشورات زاهدی، قم، ۱۳۶۳ش.

۱۱. *انساب الاشراف*، احمدبن یحیی البلاذری، تحقیق محمدباقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، بیروت، ۱۳۹۷ق/۱۹۷۷م.

۱۲. *اهل البیت فی المکتبة العربیه*، سید عبدالعزیز طباطبایی، مؤسسة آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ق.

۱۳. *بحار الانوار*، محمدباقر مجلسی، تحقیق و تصحیح محمدباقر بهبودی، کتابفروشی اسلامیه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۹۸ق.

۱۴. *تاریخ الطبری*، ابوجعفر محمدبن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار التراث، بیروت، ۱۹۶۷م.

۱۵. *ترجمة الامام الحسین و مقتله من کتاب الطبقات الکبری*، ابن سعد، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی، مؤسسة آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ق.

۱۶. *التنبیه والاشراف*، ابوالحسن مسعودی، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، دارالصاوی، قاهره، ۱۳۵۷ق، افست از روی همین، نشر الثقافة الاسلامیه، قم، بی تا.

۱۷. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، گروهی از دانشوران و نویسندگان، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، بنیاد دائرة المعارف، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۵–۱۳۶۸ش.

۱۸. *دررالسمط فی خبرالسبط*، ابن ابار قضاعی اندلسی، تحقیق عزّالدین عمر موسی، دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۱۹. *دلائل الامامه*، ابوجعفر محمدبن جریربن رستم طبری، منشورات الرضی، چاپ سوم، قم، ۱۳۶۳ش.

۲۰. *دیوان السید الحمیری*، سید حمیری، تحقیق نواف الجراح، دار صادر، چاپ اول، بیروت، ۱۹۹۹م.

۲۱. *رجال الطوسی*، شیخ طوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ق.

۲۲. *رجال النجاشی*، ابوالعباس احمد نجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ق.

۲۳. *راحة الأرواح*، ابوسعید حسن بن حسین سبزواری، به کوشش محمّد سپهری، اهل قلم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۸ ش.

۲۴. *روضة الواعظین*، فتّال نیشابوری، مقدمه از سید شهاب الدین مرعشی نجفی، مطبعة الحکمه، قم، ۱۳۷۷ق.

۲۵. *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، آقا بزرگ تهرانی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ق.
۲۶. *سراج منیر*، مؤسسه دار الاعلام لمدرسة اهل البیت، مقالهٔ «تحریف‌های ابن تیمیه از واقعه عاشورا» محمد صحتی سرد رودی، شمارهٔ ۷ و ۸، قم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ش.
۲۷. *شرح توحید الصدوق*، قاضی سعید قمی، تصحیح نجفقلی حبیبی، مؤسسة الطباعة والنشر، وزارة الثقافة والارشاد، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۵ق.
۲۸. *شرح هاشمیات الکمیت*، بتفسیر ابی ریاش احمدبن ابراهیم القیسی، تحقیق داود سلّوم و نوری حمّودی، عالم الکتب، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
۲۹. *فضل زیارة الحسین علیه السلام*، محمّد بن علی علوی شجری، إعداد: احمد الحسینی، قم، مکتبة المرعشی، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. *فلاح السائل*، سید ابن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، قم، بی تا.
۳۱. *فهرست کتب الشیعة و اصولهم*، شیخ طوسی، تحقیق سید عبد العزیز طباطبایی، مکتبة المحقق الطباطبائی، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰ق.
۳۲. *قاموس الرجال*، محمدتقی شوشتری، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۲۲ – ۱۴۰۹ق.
۳۳. *کامل الزیارات*، ابوالقاسم جعفربن محمدبن قولویه، تصحیح و تعلیق علامه عبدالحسین امینی تبریزی، مطبعة المرتضویه، چاپ اول، نجف، ۱۳۵۶ق.
۳۴. *کتاب الفهرست*، محمدبن اسحاق الندیم، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۶ش.
۳۵. *کشف الغمّة فی معرفة الائمّه*، ابوالحسن اربلی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
۳۶. *مجموعة نفیسة: تاریخ الائمّه*، ابن ابی الثلج البغدادی، مکتبة بصیرتی، چاپ اول، قم، ۱۳۹۶ق.
۳۷. *مثیرالاحزان*، ابن نمای حلّی، مؤسسة الامام المهدی، چاپ سوم، قم، ۱۴۰۶ق.
۳۸. *مروج الذهب*، ابوالحسن مسعودی، دارالهجرة، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۴ق.
۳۹. *مستدرک الوسائل (خاتمة المستدرک الوسائل)*، محدث نوری، تحقیق و نشر: مؤسسة

آل البیت، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰-۱۴۰۷ق.
۴۰. *مسند الامام الشهید*، عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶ش.
۴۱. *معالم العلماء*، ابن شهر آشوب مازندرانی، المکتبة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۰ق/۱۹۶۶م.
۴۲. *معجم شعراء الحسین(ع)*، جعفر الهلالی، مؤسسة امّ القری للتحقیق و النشر، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۴۳. *معرفی و نقد منابع عاشورا*، سید عبدالله حسینی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۴. *مقتل الحسین*، ابوالمؤید الموفق‌بن احمد الخوارزمی، تحقیق محمد سماوی، مکتبة المفید، چاپ اول، قم، ۱۳۶۷ق.
۴۵. *الملهوف علی قتلی الطفوف*، سید ابن طاووس، تحقیق فارس حسّون تبریزیان، دارالاسوة، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۴ق.
۴۶. *مناقب آل ابی‌طالب*، ابن شهر آشوب، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علامه، قم، بی تا.
۴۷. *منطق عاشوراپژوهی*، محمد صحتی سردرودی، انتشارات خیمه، چاپ اول، قم، ۱۳۹۴ش.
۴۸. *موسوعة الإمامة فی نصوص أهل السنّه*، عدّة من المحقّقین فی مکتبة آیة الله المرعشی، صحیفهٔ خرد، چاپ اول، قم، ۱۳۸۴ ش.
۴۹. *نهایة الارب فی فنون الادب*، شهاب الدین احمد نویری، تحقیق محمد رفعت فتح الله و ابراهیم مصطفی، الهیئة المصریة العامة للکتاب، قاهره، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م.
۵۰. *نهج الحق و کشف الصدق*، علامهٔ حلّی، مقدمهٔ سید رضا صدر، تعلیق عین الله حسنی ارموی، دارالهجره، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ ق.